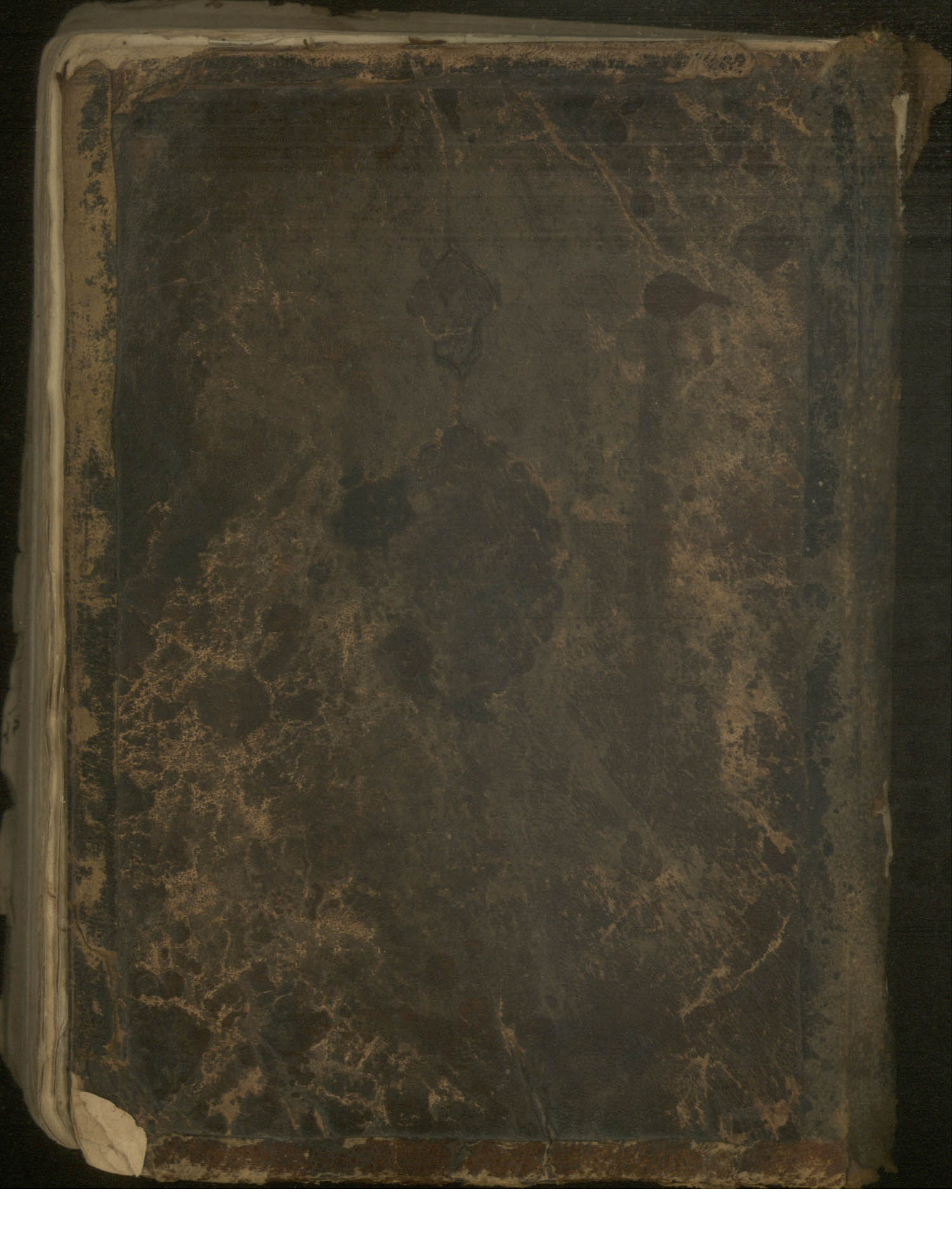




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازرسی شد
خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۶۰۶



جواب سؤال در رد اهل سنت
در احوال امامت و غیره
از کتب تاریخ و سیره
و اخبار

المنقض

۱

بسم الله الرحمن الرحیم در اول کتاب این مجبر ابتدا کرده است

[illegible]

اما جواب

[illegible]

اما جواب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اعتراض و صحابه را رضی الله عنهم کفر و بو [illegible] مذهب [illegible] شده [illegible]
[illegible] باشد اگر بخواهند راضی نباشند تا در اجرا الفاظ مذهب [illegible]
[illegible] آنکه ذکر [illegible] کرده است [illegible] را فضایل [illegible] شیعه
[illegible] رسول خدا احمد مصطفی علیه [illegible]
[illegible] ابو طالب را رضی الله عنه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو بکر و عمر [illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] است [illegible]
[illegible] اما جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

بد عقوله باشد و این مذهب تو خواجه باطلست و خدای تعالی بصورة
خوب تو تعالی است کی مستغرق [illegible] جانست [illegible] انبیسو له مجوز است
واما آنچه [illegible] و شتم صحابه کی در مواضع این کتاب تشنیع
یاد کرده است دعوی کاذبست و هو الذی برهان [illegible] تا کرده است
و اگر به موضع در این [illegible] [illegible] در حرف شود [illegible] بد سوی [illegible]
عقلانی [illegible] هیچ تا بت نشود اما که فضولی که مطول تر است شرح
بتوجه بر جواب شاکله تعالی [illegible] آنکه گفته است ... ما سوم ما به مذهب را انصاف
بیشتر از ذم جر نیست [illegible] بر سلف صالح [illegible] الذین [illegible] و جدا از خبث [illegible]
ایشان اکاه می شوم از آن عقیده [illegible] [illegible] با ایشان در مجالس و [illegible]
بوقوم مذهب بد ایشان فرازدگی ایشان دانستم اما جواب [illegible]
[illegible] مذهب ایشان دو چیز است [illegible] گویند یکی توحید است دوم
عدل است [illegible] هست [illegible] ما [illegible] و آنکه امر است [illegible]
و لواحق [illegible] این آنکه تو انهست معقول و منقول کمیار ز این [illegible]
و معتبر این طریق اسلام در این معانی در اصول و فروع و هزار این کتاب تصنیف کرده
اند [illegible] دعوی کرده است [illegible] [illegible] طریقه [illegible] است
هم اطلاع دانسته است **وانچه گفته است** که از مذهب ایشان بسیاری [illegible]
[illegible] دانستی [illegible] به مذهب ایشان چیست **وانچه گفته است**
[illegible] بر سلف صالح بود [illegible] ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] اشارت بکدام [illegible] و از سلف صالح [illegible]
و این [illegible] که می گفتند [illegible] ظاهر و معلوم است از مذهب [illegible]
[illegible] مثل و مانند [illegible] فاعل [illegible] اجسام
[illegible] موصوف بصفات [illegible] دانا و توانا
[illegible] و کاره از همه قبائح و معاصی [illegible]
[illegible] مستغنی [illegible] و صاحب و [illegible] و
[illegible] معصوم [illegible]
خدای تعالی [illegible] و [illegible] معجزات [illegible]
و عقاب [illegible] قبول [illegible] از مخالفان [illegible] که توحید و

عدل است [illegible] مذهب شیعه بر اینست [illegible] اعتقاد
وانچه خواجه حواله کرده است دروغ و بهتان و بغض [illegible] است [illegible]
اما آنچه گفته است که [illegible] در مجالس [illegible] [illegible]
مذهب جبر [illegible] با خدای تعالی [illegible] که کرده [illegible] داخل [illegible]
در [illegible] است [illegible] توحید و برا [illegible] ظلم [illegible]
از [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] توفیق و هدایه [illegible] [illegible] خدای تعالی
توفیق [illegible] و هدایه [illegible] [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] [illegible]
[illegible] **آنکه گفته است** اکنون بدان
[illegible] بعضی از فضائح و قبائح ایشان شرح خواهیم داد [illegible]
از [illegible] اشارت [illegible] کرده که در میان ایشان نیست
و هیچ [illegible] ایشان نیست و الا [illegible]
باشد [illegible] فاعل باشد [illegible] مذهب او [illegible] انکار
بدروغ [illegible] کنند [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible]
[illegible] گویند [illegible] ظاهر [illegible] نفاق [illegible]
[illegible] گفته اند کی [illegible] ملحد [illegible] قبول [illegible]
کردند [illegible] ملحد [illegible] و تعبد [illegible] دارند [illegible] هیچ
[illegible] قبول [illegible] و [illegible] مختصر [illegible]
[illegible] شرح تطویل [illegible] **واما جواب**
این فصل [illegible] کلمات [illegible] [illegible]
شرح خواهیم داد [illegible] فراموش [illegible]
خدای تعالی [illegible] کرده [illegible] مذهب [illegible] است [illegible]
فاعل [illegible] و مختار [illegible] افعال [illegible] مجبر [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] مذهب [illegible] **وانچه گفته است**
[illegible] ایشان [illegible] تعالی [illegible] کتب شیعه اصولیه
ظاهر و باهر است [illegible] باشد [illegible] بسیار [illegible]
خانها [illegible] اسلام [illegible] بزرگ در کتب خانه صاحب [illegible]

در کتب خانه بزرگ [illegible] در کتب [illegible] طاهر خاتونی [illegible]
عراق و خراسان معروف و مشهور مستغنی از آن [illegible] اشارة
کنند [illegible] کسی [illegible] خدای [illegible] از [illegible] توحید
و [illegible] کند [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] مجبره و مشبهه
و مجسمه و غیرهم و الحمد لله علی هذه النعمة الجسیمة والمنائح [illegible]
اما آنچه گفته است که [illegible] باشد [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] انکار [illegible] و تعبد [illegible] [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] معظم [illegible]
و [illegible] مساجد است کی [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] مجلس ایشان [illegible] مذهب [illegible]
باشد در اصول و فروع [illegible] و کتب [illegible] اما
اگر دعاوی بدروغ کی [illegible] ایشان [illegible] از شتم صحابه [illegible]
امهات المومنین [illegible] در مواضع [illegible] کتاب [illegible] کرده است
[illegible] انکار [illegible] [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] معصومه [illegible] [illegible] نزول
[illegible] و موافق [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و مظلوم [illegible] [illegible]
باشد [illegible] کی در [illegible] عمار یاسر رضی الله
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] از مکه [illegible] قریش
[illegible] [illegible] ها [illegible]
[illegible] [illegible]
و رسول علیه السلام [illegible] بعضی از صحابه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] بعد [illegible] الامر [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل علیه السلام [illegible] انت فعلت هذا بالهتنا
یا ابراهیم [illegible] کبیرهم هذا
الایه و در [illegible] و اخرکلامه

[illegible] است [illegible] کی [illegible] شود [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] [illegible]
انکار [illegible] **آنکه در خاتمه این فصل [illegible] عجب [illegible]**
و این [illegible] ملحد [illegible] قبول [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] [illegible]
[illegible] قبول توبه [illegible]
[illegible] [illegible]
توحید [illegible] باشد [illegible] [illegible] کی الاسلام [illegible]
ما قبله [illegible] توبه مقبول [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] [illegible]
[illegible] خدای [illegible] توبه [illegible] قبول [illegible]
[illegible] کافر [illegible] هند [illegible]
[illegible] خواجه است حمزه عبد المطلب [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] خدای [illegible]
[illegible] تا توبه [illegible] رسول [illegible]
خدای تعالی [illegible] رسول [illegible] توبه [illegible]
قبول [illegible] توبه [illegible] قبول [illegible]
توبه [illegible] حمزه [illegible] مذهب خواجه است [illegible]
[illegible] قبول است اما [illegible] توبه [illegible]
باطل [illegible] صحابه رسول [illegible]
[illegible] صحابه [illegible] خدا و رسول [illegible] توبه [illegible]
و [illegible] قبول [illegible] اهل البیت مصطفی [illegible]
[illegible] **آنکه گفته** [illegible] فصل [illegible]
[illegible] [illegible] فصل [illegible]
فصل [illegible] کرده است [illegible] مذهب [illegible]
و [illegible] توبه [illegible] مذهب [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] [illegible]
توبه [illegible] قبول [illegible] قبول [illegible] بد کرد [illegible] الکفر [illegible] خواجه

داست می گویند که از رفض بنج ساله توبه بکرده است و شیعی شده با دروغ
می گویند و همو زد رافضی است ۵ اگر خواجه راست گوید [illegible]
خواجه گفته اند توبه رافضی قبول نباشد [illegible] دروغ گفته باشند
[illegible] اعتماد نباشد [illegible]
[illegible] در هر کتابی [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
باشند [illegible] توبه رافضی [illegible]
نباشد و تقیه منسوب باشند ۵ پس مصنف این کتاب [illegible]
او هم رافضی و مبتدع [illegible] ۵ [illegible] تقیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
الصلاة [illegible] **انکه گفته است** و ماکثر تاریخ الایام والانام [illegible]
جمع [illegible] مذهب رفض [illegible] **اما جواب**
این [illegible] است که هزار [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible]
انصاف [illegible]
خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین ۵ **انکه گفته است** [illegible]
مذهب [illegible] محمد [illegible] ابو الخطاب [illegible]
[illegible] جابر جعفی و یونس بن عبد الرحمن القمی [illegible]
و محمد بن نعمان الاحول المعروف بشیطان الطاق [illegible] سعید و ابو [illegible]
محمد [illegible] هشام بن سالم الجوالیقی و هشام بن الحکم [illegible] و محمد [illegible]
[illegible] المفید و ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی و ابو جعفر ابن بابویه و ابو طالب
[illegible] و ابو عبد الله [illegible] المجلسی [illegible]
[illegible] **اما جواب این کلمات انست** که هر عاقل [illegible]
باشد از علم تواریخ [illegible] رجال [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد العزیز [illegible]

بلکه بو دلف [illegible] از دو سه [illegible]
و او محمد بن [illegible] و اتفاق [illegible]
مذهب [illegible] علیه السلام
و کتب ایشان در تقویت توحید و تربیت اسلام [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] در آخر کتاب [illegible] است [illegible]
[illegible] جابر الجعفی رحمة الله علیه در عهد [illegible] علیه السلام بوده است
[illegible] روایات بسیار است [illegible]
[illegible] عبد الرحمن در عهد [illegible] و از اتفاق [illegible] و ابو محمد [illegible]
[illegible] رحمة الله علیه [illegible] هشام [illegible]
طوسی شیخ [illegible] ابو جعفر [illegible] ابو طالب و ابو عبد الله بابویه
در عهد [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] معقول [illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible]
[illegible]
در مسائل [illegible] علی [illegible]
[illegible] **انکه گفته است**
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible]
[illegible] **و اما جواب**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] **و انکه گفته است** [illegible]
[illegible] رافضی [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب امیر المؤمنین [illegible]
مذهب [illegible]
[illegible] ابو عبد الله [illegible] مذهب اشعریه [illegible]
[illegible] مذهب
[illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] مذاهب [illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اما در شرایع** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شیعه و مذهب این طایفه است که [illegible]
وجه حاصل [illegible]
[illegible]
[illegible] علم است [illegible]
[illegible]
است [illegible] الاعلی [illegible]
لقد رفع الاسلام [illegible] الشریف [illegible]
اسلام [illegible] شیعه [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
در اسلام [illegible]
[illegible] عصمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
وارث آدم علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شنو بعد

انکسی ... کنند مصطفی را ... رسالت و اظهار دعوی و انتشار ... [illegible]

محمد علیه السلام ... شعر ... اوصی بنصر النبی الخیر مشهده علیا ابنه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیعه در صحاح اخبار این قوم در اغلب ... الا که از مخبر معتمد بشنوند
تا روایت و اجازه درست باشد ... هیچ خبر صحیح مقبول و معمول
علیه باشد **داعی گفته است** صادق ... خبر است معذور است
که علما با سانید و اخبار تصحیح ... کار ... باشند و اگر دانست
که هیچ خبر نباشد که شیعه از ائمه خود روایت کنند الا در این روایات
... از اصحاب بوحنیفه و شافعی ایشان موافق باشند در این الفاظ و در بیشتر
معانی و اگر چه ... باشد ... در لفظ و اکثر این اخبار
که متفق علیها است مشغول شوم احتمال نکنند ... مجمل
... است **انکه گفته است** و چند دولت در دست خلفا بوده و این
علما بوده اند ... داشتند که ... ایشان ...
دین و اسلام ... در مجالس ... ایشان ...
اما جواب این کلمات ... خلفا بوده
... سلاطین آل سلجوق ... خلفا را
... در دست
خلفا نیستند در دست غاصبان و ظالمان است **داعی گفته است**
... ایشان ...
... ابو الخطاب ...
... دولت ... است
... علما ...
در حضرت ... سلاطین ...
و مقبول ...
...
... **اما انکه گفته است**
... اسلام ... دعوی علم
...
ملوک ...
... [illegible]

وکتب

و کتب و اشتغال ... مذکور ... انست که ...
که ... را ... ابو المنتهی ...
... صاحب ... ابو الفضل ...
حسن ... نظام الملک ... ابو الفضل ... نظام الملک
... خلفا را ...
شیعه را ...
... شیخ المفید ...
... ابو مسلم ... نظام الملک ...
مرتضی ... دولت ...
... از شیعه ...
روز ... اسلام ...
... **اما انکه گفته است** ... در مجالس ... مناظرات شیعه را
... مذاهب
...
... شافعی ...
... مذهب ...
...
... مذهب ... **انکه گفته است** ...
سلطان ... سلطان محمد ...
مدرسه و خانقاه ... **اما جواب** این کلمه ...
...
... مدارس ...
...
...
... بزرگ سید تاج ... رحمة الله علیه ...
... مدرسه ...
و منبر مدرسه ... مناظره ... [illegible]

... و مساجد و فقها ... و معمور و مشهور است ...
در عهد طغرل ... الله ... مدرسه ...
... بابویه ...
و قراءة قرآن و تعلیم قرآن ...
... مشهور ...
است ... سلطان ...
دار ...
سلطان محمد ... مدرسه ...
... الفتوح ... در عهد دولت سلطان ...
...
... مدرسه ... و مساجد ...
قرآن و نماز جماعت ... در عهد سلطان ...
... جامع ... اصحاب الحدیث ...
... عبد الجبار ...
... در عهد ...
... مشهور ...
... سادات و شیعه است ... مدرسه ...
... خانقاه ...
...
... مدرسه ... سلطان ...
... [illegible]

بنوده خواجه امام ابو اسمعیل ... رحمه الله علیه ... سلطان
محمد ...
... سلطان محمد خواجه ابو اسمعیل ...
... مدرسه ...
...
... مدرسه ... معمور و مشهور است ...
... **اما این حکایت باز کرده شد** ...
... است که در عهد ... سلطان ...
... شیعه ... مدرسه ...
...
... گفته است ...
... مدرسه و مسجد ...
... مساجد الله ... ائمه و شعرا
...
...
...
... سلجوق رحمه الله ...
... **انکه گفته است** ...
... **اما جواب این کلمات** ...
...
...
...
...
... [illegible]

همه شروح و بسط تمام هم منقول و مستدل از ابطال هر یا شناخته معتمدان نهاند ثبت

از علما و فقها و بعد [illegible] و کتب در اطراف علم [illegible] حجت و بیان

انکار [illegible] طایفه [illegible] اذا لم تستحقا [illegible]

[illegible] قیاس [illegible] شیعه [illegible]

و احکام همه از طرق نصوص اثبات کنند و بنیاد مذهب ایشان بر [illegible] است

که با خبار صحیح تمسک نکنند دروغ و بهتان است [illegible]

مذهب شیعه اخبار [illegible]

[illegible]

ابا جواب

[illegible]

انکه گفته است

[illegible]

اما جواب

[illegible]

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

اما جواب

[illegible]

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

اما جواب

[illegible]

که مصطفی صلی الله علیه و آله و با این در فضل شجاعت و [illegible] وجه ایشان
خدای تعالی نازل بوده که با خبری از مصطفی وارد بوده که [illegible] فلذا الانفاق
اولیتر با عقل بر ورع [illegible] شروع [illegible] عجب است که صحابه
برای العریش [illegible] و شجاعت امیر المؤمنین شجاعت او [illegible] جبرئیل [illegible]
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار [illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible] شجاعت کنند در سوار [illegible] شجاعت [illegible] است [illegible]
[illegible] خبر [illegible] اجتناب [illegible]
[illegible] صحابه [illegible]
با علی برابر کنند [illegible] در شجاعت [illegible]
[illegible] جهانی [illegible]
با علی در شجاعت برابر کنند [illegible] و عجب [illegible]
[illegible]
[illegible] است از علی [illegible]
[illegible] صحابه علم [illegible] فاضل
و شجاعت [illegible] آیات و اخبار [illegible]
[illegible] کرامت رسول [illegible] در شجاعت با علی برابر [illegible] باری تعالی [illegible]
کرامت [illegible]
اعتقاد [illegible] انه الغالب [illegible] **آنکه گفته است** اگر [illegible]
اسلام [illegible] در اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حادثه [illegible]
[illegible] **اما جواب** [illegible]
[illegible] مذهب امامیه [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] **واما آنکه گفته است** که ابو بکر [illegible] سال [illegible] و علی [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]

که گوید که تا این جواب اولیتر است که با تفاق علما در [illegible]
اند در امامت و باری تعالی در قرآن مجید گوید که [illegible]
است اینجا که در حق عیسی مریم حکایت کرده [illegible]
الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا اینما کنت [illegible]
الحکم صبیا [illegible]
[illegible] امامت را شاید **وجواب دوم** آنست که [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] رسول [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible]
والحمد لله رب العالمین [illegible] **آنکه گفته است و اجماع است** [illegible]
اجماع [illegible] دلیل [illegible] مصطفی است [illegible]
[illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] حضرت نبوت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
باجماع [illegible] امام اعظم [illegible]
[illegible] **اما جواب آنکه** [illegible] آنست که [illegible]
[illegible]
[illegible]
اما آنکه گفته است [illegible] اجماع [illegible] احکام [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible]
[illegible] **آنست** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گفت خدا از باب عقل [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] الله [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] **اما آنکه گفته باجماع کرده است**
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] دعوی علم [illegible]
[illegible] مهاجر و انصار [illegible] امامت [illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] لا عهد لی بقوم اسوا محضر منکم ترکتم رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] هذا الامر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو بکر و عمر [illegible] ابو عبیده جراح [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] المسلمین [illegible]
[illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible]
[illegible] انکار اجماع
[illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] انکار [illegible] امامت [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] انکار [illegible] بیعت [illegible]

مختلفه [illegible] امامت با علی مرتضی [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] روایت [illegible] **ابیات می خواند**
[illegible] بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم ⁂ ولا سیما تیم ابن مرة او عدی
فما الامر الا فیکم والیکم ⁂ ولیس لها الا ابو حسن علی
ابا حسن فاشدد بها کف حازم ⁂ فانک بالامر الذی یرتجی ملی
و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین [illegible]
[illegible]
[illegible] **و این ابیات می خواند**
ما کنت احسب هذا الامر منصرفا ⁂ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن
الیس اول من صلی لقبلتکم ⁂ واعرف الناس بالآثار والسنن
واقرب الناس عهدا بالنبی ومن ⁂ جبریل عون له فی الغسل والکفن
من فیه ما فیهم لا یمترون به ⁂ ولیس فی القوم ما فیه من الحسن
ما ذا الذی ردکم عنه فنعلمه ⁂ ها ان بیعتکم من اول الفتن
[illegible] ابو بکر [illegible] اسامه [illegible]
[illegible] رسول الله الی اسامة بن زید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] انکار [illegible]
[illegible]
[illegible] امامت [illegible] اجماع [illegible]
[illegible]

تا ... [illegible] باطل باشد و مقصود حاصل **انکه گفته است**

بس چند کار با ابو حنیفه اقتدا کرد ایشان هم او ... [illegible] ... البرهان

[illegible]

که گویند و متعصب ... [illegible] ... کنند و بگویند ... [illegible]

مذهب رافض را ... [illegible] ... کنند **اما جواب این فصل است** ... [illegible]

[illegible]

انکه گفته است و در بازارها ... [illegible]

[illegible]

اما جواب ... [illegible]

[illegible]

واما انکه گفته است ... [illegible] ... معجزات رسول

[illegible]

وانچه گفته است ... [illegible]

[illegible]

انکه گفته است ... [illegible]

[illegible]

اما جواب انکه ... [illegible]

... [illegible] ... بعد از ... [illegible]

[illegible]

اما جواب چنین ... [illegible]

[illegible]

شعر

وکان علی ارمد العین ... [illegible]

[illegible]

اما انکه گفته است ... [illegible]

[illegible]

انکه گفته است ... [illegible]

اما جواب ... [illegible]

[illegible]

کود کی در کتب اهل سنه و جماعت مذکور است و از شیوخ متصوفه نقل
افتاده است و علما مذکوران و عارفان [illegible]
زندیک شیخ حسین منصور الحلاج روزی [illegible]
[illegible]

[illegible]

اما جواب

[illegible]

الكلام

[illegible]

اما جواب

[illegible]

اگر گویند

اما جواب

اما جواب

اما جواب

اگر گویند

اما جواب

در عهد سلطان سعید مجید نظام الدین ابو القسم ابن بابر که بعد موت بابر او تخت نشست
ثلث و ثلث [illegible] کفایة است
انکه گفته است [illegible]

[illegible]

تا بدانند که مصنف فاضل و عالم است و اینها نام می شناسند راست گفته اند که اسرار
منتج [illegible] اما جواب [illegible] شیعی و اما [illegible] بوده و سفرا امام غایب
بوده و از سفرای اربعه [illegible] ابو عمرو عثمان بن سعید العمری و پسر او ابو جعفر محمد
و ابو الحسن علی بن محمد السمری و [illegible] رضی الله عنهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دالعنه مى كنند بحق بعض انكه مصنف منصف بدروغ دلبائى كرده است
والسلام على من اتبع الهدى **انتهى كلامه است** در معلوم نيست كه چه گفته اند
در عهد تواتر و معد و تعزير و حاكم [illegible]
[illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

انتهى كلامه است

دارند ملحدان که در مصر ... کنند که العیو العار
... ونها ... بظاهر ... کردند ...
... ملحدان ... در بازارها ... چهارپا ... و ...
... [illegible]
... [illegible]
... ملحدان و لواطه همی کنند ... [illegible]
... بعضی از این مناکر در تاریخ الایام و الانام
... [illegible] ... فلله
... [illegible] ... مصر ...
... و ... القائم بامر الله و المهدی ...
العزیز بالله و الظاهر لاعزاز دین الله و الحاکم
بحکم الله و الآمر باحکام الله و المستنصر بالله ...
... [illegible] ... در عراق و ...
... [illegible] ... در ... و مصر و مغرب ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... رافضیه ... علامات
... [illegible] ... **اما جواب** این ...
... [illegible] ... **اما جواب ...**
... ذکر ... ... رسول خدای ...
... [illegible] ... منکرات و ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

وبت برسند و آفتاب ... بمجوسی و آتش پرستند و مجبر
و گبر ... اعدای خدا و انبیا و اولیا ...
و ... ملحدی ... و از اینجاست که شاعر تازیانی می گوید **شعر**
الا طینة ... الخلق کلهم ... بالستر
... والتعطیل ... والجحد بالرسل والتکذیب ...
... المجوس ... فانتسبوا ... الی الاشراف من ...
و ... کتابها که شیعه اصولیه امامیه ...
... [illegible] ... اسلام
ملحدان ... شیعه اصولیه ... **اما جواب** ...
... در مصر ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... که خدا ...
... انبیا و خلفا ... **اما جواب القاب** ...
مصر یاد کرده ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
و رسول خوانند ... [illegible]
... [illegible] ...
و می خوانند ... [illegible]
و ... الحاکم بالله ... بامر الله ... اسلام

اما عجب است ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
اما ... [illegible]
... [illegible] ... عوام ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
رسول ... [illegible]
... [illegible] ...
رسول ... [illegible]
... [illegible] ... مصطفی

چون ... و معصوم ندانند ... قبول ... کنند ...
و ملحد ... مصر ... و اما ...
... اصولی ... شیعه ... [illegible]
... [illegible] ... **اندر ...**
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **اما جواب** ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **...**
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **اما جواب**
... [illegible] ...
... [illegible] ... مصطفی
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **... کرده است**
... [illegible] ...

[illegible]

اما جواب

[illegible]

اما آنچه گفته است

[illegible]

[illegible]

و اما آنکه گفته است

[illegible]

و اما آنکه گفته است

[illegible]

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

اما این کلمات

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

[illegible]

باکد منفح ز نہر رسول خدای خوانند **اما جواب** ایچ گفته است کی تن ...
بد اعتقد که مناقب جه خوانند ... از ملحدان گذشته
ترکان غازی ... سخت ترین ... در هر فصلی از فصول
لشکر ... یکجا ... دیگر جا ...
[illegible]

انکه گفته است [illegible]

اما جواب [illegible]

واما آنچه [illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

اما آنچه [illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

اکو را خصم را کا دهی افند هر دو سنت رکنند
واو وابن لعانند واکر جیغی منوهبی را باشنند منوهبی را کاری هاند
دستلیم کنند و خانه کی بر بود و جعل او کشند **اما جواب آنک**
لرکمان آنک را نضیبیز هم بشت نیابند نابد کی شنیبان آنبر هم بشنت شنید اکر
ابتا و زبرا بیند ایجاما منند چند سبیان حمایت نمانند کناه را فضی نیابند
بلکه انجوالنت کول اند هم تشنیع کنند و زدع و شنامر کا بر عقولی کان
علیا کی دین جاربنا را شتر معلوم شد کی بهر زور کسان جابند هم طوایف اسلام
با هر اعلاه فرمون اند و شنعتند نمول اند و شمار کلت و شیعه را کی حجی بیابند
[illegible]
[illegible]
ابیعت رقتند در تصهر معانی و احکر تقدیر العالم **اند کفنه است** حصل جان ای بر اند
[illegible]

[illegible]

اما جواب [illegible]

برخوانید والهای اظلم بوانیشتر را جواب کفته اند جبات
نبات نا هیچ دروغ کفته است بکوییم والیج تهمت نیست بینا کنیم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لبستی کی دهلیز انجا و لیز کی در خصوب معروف با طعن لیز مسماء شاید
کا احتمال السن و اصول لیز **وجواب** انچ کفت آهیست کو خوه اسامی ای
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کیف تی مذهب مسلمانان نکند **وجواب انچ کفت** نکه هم را با هاکی بکشتند
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بایستی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما آنچه گفته است

اما جواب

اما آنچه گفته است

[illegible]

اما جواب

اما آنچه گفته است

اما جواب

[illegible]

کو [illegible] غنل [illegible] بستند و شنوع [illegible] تخند د انه العلی الکبیر له واما [illegible]
بعضی از اسامی این طایفه باید گفت که خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
معظم [illegible] اند [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] عطا [illegible]
[illegible] فضل [illegible] ابو المعالی امام [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه علی [illegible] ابدا [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] طوایف اسلام [illegible] و خواجه
احمد [illegible]
[illegible] خواجه حسن نظام الملک [illegible]
[illegible]
ابو المعالی [illegible]
[illegible] ابو تراب [illegible]
خواجه حسن [illegible] جعفر [illegible] علم و
[illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] خواجه جعفر [illegible]
[illegible]

این

ابن [illegible] الفاروق [illegible] الهدی [illegible] الامر [illegible]
والملحق [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] الحجتی [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
هذا [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] اما [illegible]
[illegible] اهل [illegible] رسول الله ابو بکر
الصدیق [illegible] مساجد [illegible] اما جواب [illegible] السنه [illegible]
[illegible] اهل [illegible] مساجد [illegible]
[illegible] المصنف [illegible]
[illegible] عمر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعد رسول الله ابو بکر الصدیق [illegible]
[illegible] مصنف [illegible] عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جراح [illegible]
[illegible]

با دعوی

با دعوی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

اما جواب

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

کلمه بیت

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

اما جواب

[illegible]

مشهور است

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

اما جواب آنکه گفته است

[illegible]

اما آنکه گفته است

[illegible]

نیامد

[illegible] رسول [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] **اما جواب** [illegible]

[illegible]

مشغول باشند [illegible] العالمین **اما کلمه** [illegible] علی

[illegible] رسول [illegible]

اما جواب این کلمات [illegible] رسول الله

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] سید [illegible] علی [illegible] نبی [illegible]

اما کلمه [illegible]

اما جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] **اما کلمه** [illegible]

اما کلمه [illegible]

اما جواب این کلمات [illegible]

[illegible]

و جواب اهل حق آنکه از اهل سنت باطل و مضمحل گشت و بدایع السنه گفته است بعضی اهل سنت در اعتراف
که ایشان حق را باطل جواب باشد و صحیح از سقیم و المهلب العالمین **انکه گفته است**
و هر رافضیان که ایشان [illegible] که امیر المؤمنین چند هزار کافر بکشت که کرامت علی بود که ... و السلام
[illegible] **اما جواب آنست** که خلاف آنست مذهب شیعه که بار دیگر [illegible]
ادم علیه السلام تا بعهد مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] علی ابا ... بود [illegible]
حق و جان مستقیم و شرع راسخ و [illegible] شرع و نصرت ملت محمد را باری تعالی
[illegible] هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی
الدین کله و لو کره المشرکون [illegible] ساقط باشد [illegible]
اما مذهب شیعه [illegible] مسلم نیست [illegible]
باید که علم کتاب و [illegible] شریعت [illegible] خلیفتی و [illegible]
[illegible] عالم و عارف تر باشد [illegible] علی مرتضی [illegible]
عصر [illegible] علم و جهاد [illegible] بالاتفاق [illegible] معاصی و قبول
[illegible]
[illegible]
انکه گفته است [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الکلام بیست

[illegible]

اما جواب

[illegible]

[illegible]

اما جواب

[illegible]

شعر

[illegible]

در جمله بنده مرا که چه دیدم [illegible] چنانکه دانسته

جمله معتزله امامیه [illegible] ذو الفقار [illegible] مرا [illegible] ذو الفقار ابطال

[illegible] مصطفی [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] دانسته [illegible]

[illegible]

[illegible] علی مرتضی [illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible] رسول

الله [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] اجماع امة حاصل [illegible] علی بعد از عثمان حاصل [illegible]

[illegible] امام [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible] علی الفعل [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

الكيسانية [illegible]

[illegible] از ائمه سلف و فضلاء [illegible] انواع علم

و هر کس که در علم دینی دستی داشته اند [illegible]

الحنفیه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو سهل نوبختی و ابو [illegible] نوبختی [illegible] و هشام

[illegible] شیطان الطاق و محمد [illegible]

و ابو جعفر

و ابو جعفر طوسی و هشام [illegible] و ابو جعفر بابویه [illegible]

[illegible] و ابو الخطاب محمد بن زینب اجدع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از اهل

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] ابو هیثم [illegible] الزهری و عبد الصمد [illegible] عبد الاعلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اما جواب آنست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شعر

تعالی [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرعون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مذهب [illegible]

[illegible]

[illegible] اختیار [illegible] مذهب [illegible]

[illegible]

[illegible] نوبختی و ابو [illegible] نوبختی [illegible] ابو سهل

[illegible]

[illegible] ابو الخطاب [illegible]

[illegible]

عبد الصمد [illegible] عبد الاعلی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مذهب [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] آمنتم بانک [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] انبیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شافعی مطلبی رضی الله عنه [illegible]

[illegible] قال رحمة الله علیه لولا رفض حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی [illegible]

[illegible] مذهب [illegible]

[illegible] مذهب [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] الاعلی [illegible]

[illegible] ابو العباس [illegible]

[illegible] ابو الحسن [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] ابو هاشم [illegible] ابو علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انا الحق [illegible]

[illegible] ابو الفتوح [illegible]

[illegible]

[illegible]

الکلام السنت

والحمد لله والحلفا [illegible] امیر درین عصر شاه [illegible] مظفر الدین [illegible]

[illegible]

اما جواب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هنگام آن شیعه شدند همدان، و عمر که معلوم شد از لغت عرب که شیعی
[illegible] و منسوب باشد بس کسی که شیعه آن آدم بگذارد که همه انبیا و اولیا
بیت بود و همه اولیا را محتمل باشد و پس برای دیگران را از بعد رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] اجرا کردند در بعد وان دیگران و آن و انتظار از امیر المومنین
علی رضی از عهد امام [illegible] کما امامت منصوص و مقطوع علی عصمته
گفته است و گوید در حاکت اول ... [illegible] ... سلمان و
عمار و مقداد و خزیمه و حذیفة الیمان و جابر و ابو ایوب و سعد [illegible] و
سهل [illegible] انصاری و ابو [illegible] و دیگران که از ذکر اسامی همه کتاب
مطول شود [illegible] امیر المومنین عبد الله عباس [illegible]
[illegible] محمد [illegible] علی روز وفات او [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] و کمیل [illegible] و اصبغ بن نباته [illegible]
[illegible] حارث اعور همدانی [illegible] ابو الاسود الدئلی و میثم
[illegible] حبیب [illegible] سعد [illegible]
[illegible]
[illegible] علی النقی حسن عسکری [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... در دیار ... بسیار بوده است
... علم ...
[illegible]
... عضد الدوله
... مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام ...
... بغداد ...
... دار الملک ...
[illegible]

بکاهد

[illegible]

[illegible]

... هزار دینار ... دست ... رحمه الله

انعامها ... برادر ... العراقی ابو المجد رحمه الله علیه ...

اعتنا ... سعد الملک سعید مجد ...

... حضرت سلطنت بود ... الزاهد علما انشا و منصوبان ...

صاحب ... خداوند ... عطایا ... دینار

... الملک ابو سعد هندو ...

... صدر ...

... ابو اسحق ... با فضل ...

... اصل و ... فضل ...

ابو طاهر ... سلطان سنجر بود ...

... ابو سعید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما جواب

[illegible]

[illegible]

تا خواجه شعر العنب بن عمرو [illegible] سخن آمده است ولعنها کی مراد [illegible] انبیا
هدایت اند که ابو مصطفی مختار را [illegible] ایذا [illegible] خواند سلیم را الجبل
یوسف را متهم بیعقوب را [illegible] داود را [illegible] موسی را عاصی مصطفی را عاشق [illegible]
از [illegible] وفات [illegible] بالفضایل [illegible] در کتاب زلة الانبیا
بیان کرده [illegible] نوح گویند [illegible]
زن مصطفی عاشق [illegible] صلوة [illegible]
نسبت کی بفضایل [illegible] علی و فاطمه [illegible]
[illegible] عظمت [illegible] لعنت
[illegible] اعتقاد [illegible] عز و جل
[illegible] خطیب [illegible]
[illegible] المرسلین [illegible]
[illegible]
بین [illegible] البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان [illegible]
من اللؤلؤ [illegible] شیعه بر طریق [illegible]
[illegible] لعنهم الله [illegible]
انبیا و ائمه علیهم السلام [illegible]
رب العالمین انکه گفته است [illegible] علیه السلام [illegible] لعنهم الله تعالی
لیؤید هذا الدین برجل لا خلاق له [illegible]
[illegible] اما جواب [illegible]
[illegible] شیعه مقبول [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
انکه گفته است و گویند رسول خدای [illegible] بوبکر [illegible]
[illegible] فضل [illegible] عهد رسول [illegible] رسول
[illegible] مکارم اخلاق [illegible] اما جواب
این کلمات آنست که سید علیه السلام هرچه کرد [illegible]
[illegible] قوله تعالی [illegible] وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی [illegible]
[illegible] وشاورهم فی الامر [illegible]
[illegible] بوبکر [illegible] عثمان [illegible] سلمان [illegible] اما آنچه [illegible] بوبکر را

دوست

68

دوست داشتند که مکارم اخلاق وی همه عقلا دانند کی این صفت منقصت است
نه منقبه که مومن آن رفیع قدر باشد کی کافرانش دوست ندارند
و مکارم اخلاق با مومنان محمود است با کافران مذموم است نه
بینی که باری تعالی امیرالمومنین علی را مدح کرد و گفت اذلة
علی المومنین اعزة علی الکافرین پس چون مصنف منقبه [illegible]
[illegible] منقصه باز ندانند مگر [illegible] نباشند و [illegible] بوبکر
[illegible] جنین [illegible] راضی نباشد انکه گفته است
و گویند بوبکر را [illegible] بود کی [illegible] بود و بوبکر
با وی می شد [illegible] دشنام [illegible] و بر او [illegible]
[illegible] می ریخت تا [illegible] بر آن [illegible]
او را با خود [illegible] او را بدست نگاه می داشت [illegible]
و [illegible] اما جواب این کلمات آنست کی
این معنی نه مذهب علما شیعت است و او باش و عوام گویند
بر طریق مزاح و بر زعم مصنف اگر رسول علیه السلام شعب غار
[illegible] بوبکر [illegible] عمر و عثمان [illegible] پس بایست
[illegible] را با خود [illegible] و اخر بوبکر [illegible] بود
[illegible] رفت خود [illegible] بوبکر [illegible] و رفتن محمد
[illegible] بوبکر [illegible] فرمان خدای تعالی نبرد [illegible]
[illegible] باشد و آنچه [illegible] دشنام [illegible]
[illegible] کی [illegible] است [illegible] این نقل کی
این [illegible] است و [illegible] بوبکر را [illegible]

تا ریک [illegible] اتفاق [illegible] ان همه [illegible] کی جوالات
[illegible] است وانچه حکایت است [illegible] نامعقول
[illegible] خالی نیست از گریختن [illegible] کی با مدینه [illegible]
[illegible] کفار مکه اگر [illegible] کی با مدینه [illegible]
[illegible] روز [illegible] گریختگان بود کی گریختن [illegible]
[illegible] نیست کی [illegible] شجاعی بودند کی [illegible]
[illegible] با خود [illegible]
[illegible] کی با مکه [illegible]
وقت خود [illegible] رسول او را [illegible]
تا بدانی کی این جوالات بر شیعه همه دروغ است [illegible]
این [illegible] مکافاة [illegible]
دروغها و [illegible] تشنیع کی بر شیعه زده است [illegible]
و فضایل انکه گفته است و گویند بوسفیان [illegible]
[illegible] بوبکر [illegible] در شام [illegible]
پسرش یزید سفیان [illegible] لشکر اسلام [illegible]
[illegible] اللهم انصر [illegible]
[illegible] بوبکر را [illegible] مقام [illegible] بود
[illegible] استشهاد [illegible]
دانند اما جواب این کلمات آنست که مذهب
شیعت معلوم است ابو سفیان را و زنش هند
عقبه را و پدرش صخر را و پسرش معاویه را

و پسرش

69

و پسرش معاویه را و پسران [illegible] یزید [illegible] لعنت و شیعت [illegible] حسن و حسین
علیهما السلام تفضیل نهند بر بوبکر و همه صحابه و ابو سفیان را تفضیل نهند بر صحابه
و [illegible] علی این مجاهد الکذاب [illegible] است [illegible]
را مناقب امیرالمومنین و مثالب المنافقین نام نهاده است [illegible] حکایت
لیلة العقبه [illegible] بودند کی برای رسول [illegible] و عمار [illegible] رسول
و حذیفه [illegible] بودند چون [illegible]
[illegible] رسول [illegible] حذیفه منافقان را بشناخت و چون رسول [illegible]
نزدیک رسیدند همه بر [illegible] رسول نشسته بودند و ان بوبکر و عمر و عثمان بودند
و دیگران و رسول علیه السلام [illegible] اسامه و اسامه زید [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
و قبول نکردند تا رسول [illegible] لیلة العقبه [illegible]
نهاده اند اما جواب این کلمات آنست کی [illegible] علی مجاهد [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] مذهب حنبل [illegible] الکذاب [illegible]
[illegible] شیعت [illegible] اهل سنت خلیفه اولین را [illegible] العباس [illegible]
خوانند و [illegible] مذهب سنیان [illegible]
شیعت [illegible] و حدیث کتاب [illegible] نام کتاب [illegible]
[illegible] مناقب امیرالمومنین و مثالب المنافقین خوانند [illegible]
لیلة العقبه معروف است و شبهتی نیست [illegible] منافقان [illegible]
[illegible] عبدالله ابی سلول و زید بن [illegible]
[illegible] نفاق و عمار [illegible] حذیفه [illegible] بوبکر و عمر و عثمان [illegible]
کرده است [illegible] مصنف کی [illegible]
است و [illegible] منافقان را شناختن خلاف نیست [illegible] مومن منافق [illegible]
و منافق مومن نشود [illegible] ترتیب [illegible] اسلام و اسامه زید [illegible]
[illegible] مذهب سنی اصلی [illegible] تفسیر [illegible] طبری [illegible]
و بر خوانند کی رسول در حالت حیوة خویش بوبکر و عمر را [illegible] اسامه زید کرده [illegible]
[illegible] امیر کرده [illegible] روم [illegible]
[illegible] رسول [illegible] لفظ مکرر می کرد [illegible]
[illegible] فضل آنست کی [illegible] مصطفی [illegible] اسامه زید کنند [illegible]
از مصطفی بر علی مرتضی امیری [illegible] علی [illegible] فاضلتر و عالمتر [illegible]
[illegible] بیان کرده شد [illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدای [illegible] و هیچ عاقل [illegible]
[illegible] ابن [illegible]
[illegible] جواب [illegible] انکه گفته است

... بدالاماميه كي يونس ابن عبد الرحمن القمي الرافضي كرده است هر خبري كي رسول
گفته است اول او را تاويل بايد تا اندر ان خبر كي رسول گفته است ان الشيطان
... هر كو يد اين نه خبر رسول است كي شيطان خود از رسول همي كويد لنبي عمر چكونه
بود **اما جواب** اين طعن انست كي لنعايت جهل اين مصنف يكي اينست كي ذكر همي كرده است
و گفته است همي انكه گفته است رافضي و بداند كي چون قمي بكفتي مستغني باشي ازين همي ديگر
كه در حكايت امده است كي مردي اصفهاني يكي را پرسيد كي كدام شهري گفت من از قم هستم
ديدان گفتان مرد فرو ماند گفت معني مفهوم نيست مرد گفت معني اينست كي چون من گويم
از قمم كويي اه بس ذكر قم برقت در مذهب بي فايده باشد كي قمي الا شيعي نباشد
... انچه ير خواند اما انچ گفته است كي اخبار ري در حق اصحابه است اين اخبار را تاويل
كند انكه گفت كي يونس عبد الرحمن گفته است كي اين خبر نه خبر مصطفي است بجا زه
بي تضعيف كند و انكار خبر كند تا و يل بارز نشاسند كي تاويل ان باشد كي لفظ خبر مقبول
شد و در معني اقوال مختلف بود پس اين خبر را كي رسول در حق عمر گفته است سبب
نزول اينست چون مفهوم شود شيعي و سني را در ان شبهتي بماند و ان چنانست كي
در عهد اول اسلام عمر پيش رسول امد و گفت يا رسول الله شيطان مرا در نماز وسوسه
كند و من پناه دادم با سايه تو بدين كي الحاجات الى الطلك مر و سوسه رسول عليه
السلام چون چنين است ان الشيطان ليفر من ظل عمر تا خبر راست باشد و شيطان از
سايه مصطفي گريخته باشد و عمر در پناه شهنشاه باشد و خواجه سني را خبر
و تاويلش نه اكاه والحمد لله رب العالمين **انكه گفته است** و در جواب مسايل
علي بوالقران استراباذي معتزلي رشيد عبد الجليل رازي رافضي گفته است در جواب
مسايلي كي معتزله را با روافض خلاف است و در اثبات امامت معتزله را باب
موافقت باشد و با رافضي خلاف باشد و علي بو القران خبري با اسناد ديا فقه
است چنانكه رافضي ان را انكار نتوان كردن كي جعفر صادق را پرسيدند كي چكويي
در بوبكر و عمر كانا والله امامان ... انار الله قبرهما و اين قول جعفر است
اما تاويلش اينست كي لنا امامين ان امام خواست كي قالوا ائمة الكفر و دگر جاي
و جعلناهم ائمة يدعون الى النار ... ابن جاعب را كي اما اطعنا
سادتنا و كبراءنا و انار الله قبرهما لمنبر نور نار خواسته است **اما جواب**
اين فصل بي اصل و سخن نا محرست و بهتان بي برهان او را حكايتي خوش گفت
كي عجوزه رستاقي را دختري بنالبيد او را گفتند تو را بايد دختر بطبيب شهر بايد
نمود و شكل حال با عجوزه نكرار فتاد عجوزه او را جهل و خرافة ديد تو شحره داشت
و با ان لغايط دختر در او كرد و بسته امد و بجامع برد تا بر پيري امام عرض كند
عرض كرد امام بعرا شد ... چه فتاده است ... سبكي بدخاله را لرجار كوب
شهو فتاده لبت اول الا اين بيمار شانه بايد ز دختر بجامع امده است دوم انكه بطبيب بنمود كه
با اين عمر ابشانقي ... اگر بول عادت باشد نه غايط چهارم انكه
در شيشه كنند نه ... اين چند فتاله است در پيدا دعوي اول الا انكه علي

بو القران زيدي بوده نه معتزلي ... معتزلي تا زيدي مسايلي ... دوم انكه ...
كي مجبره را با معتزله در امامت موافقه است نيست كي خلافتي تمامست اگرچه ما و امعتز باشند ائمه
اخر مجبره را خلاف كنند و خلاف در اخر خلاف باشد در او اخاصه در امامت و همه شيوخ
معتزله علي را بر بوبكر و عمر تفضيل نهند در علم و سبقت خلاف مذهب خواجه امام سعيد
رشيد قدس الله روحه در ان كتاب اين خبر ردي كند بر علي ابو القران در فصلي كي او تشنيع
زده است كي اماميه بوبكر و عمر را دوست ندارند و بد گويند خواجه امام رشيد رحمه الله
عليه زيديه مي گويد اينان را بد گويند بدان حجت كي در فلان كتاب فلان اسناد
زيديه روايت كرده اند ان خبر از صادق برين وجه را اين تاويل را كي بيان كرده است و هر كس
كي نقض علي بو القران بخواند بداند كي خواجه امام رشيد در ان نقل نه بادي است و نه
حاكي نه معتقد ان بلكه رد كرده اند بر شيخ علي بو القران و هر كس كه با انصاف برخواند
با منصفي اين مصنف بداند كي هر چه گفته است همه دروغ و بهتان و تعصب و كذب است
والحمد لله رب العالمين **انكه گفته است** و ابن البرقي در كتاب الواحدة اورده است ان
ابو بصير از جعفر الصادق عليه السلم كي او گفت اطلع عثمان فقال رسول الله صلي الله عليه
و اله هذا الطالع من اهل النار اين مرد كي امد از اهل دوزخ است **اما جواب** اين كلمات
كي حوالت كرده اند با ابن البرقي و بكتاب و ابن بابويه بدانسته است كي مخبر و محدث ما نه
غواص باشند كي بدريا فرو شوند هر چه بدست ايشان براند و دلالت مذهب او نباشد
تا در كتب اخبار از مخالف و موالف از هر كونه مي اورند از مثالب و مساوي و اعتقاد
محدث تعلق ندارد و اين خبر خود معروف نيست و چون مذهب خواجه مجبر ناصبي
جنانست كي نجات و هلاك خلايق بمشية خداي تعالي تعلق دارد كي مالك الملك است اگر
خواهد بوجهل و فرعون را بهشت برد بقيامت و محمد و موسي بدوزخ و كسرا بر وي
اعتراض نرسد كي مالك الملك اوست پس بايد كي در عثمان و غير وي اين طريق هم بامشية
خداي گذارد كي قطع نتوان كردن بر نجاة و هلاك غير الانبياء كي ان بقيامة تعلق دارد
و كرنه دست از مذهب بد نامعقول بداشتن و اعتماد بر ايمان و طاعت كردن والحمد لله رب العالمين
انكه گفته است و هم ابن البرقي در كتاب اورده است كي وثب عمر الي اتان فنكحها
معني انكه عمر روزي بخري بر ايستاده بود است كي مانند اين الفاظ اجرا كردن در
حق صحابه و حوالت كردن بخود و لعنة الله بي نقيني و بي حميتي و بي اماني بنا شد
و ساحه عمر از مانند اين افعال منكر منزه داشتن اولي تر اگرچه خود خواجه انبيا را
هم معصوم ندانند پس چون خطا و زلت و معاصي و كباير و فواحش در كبار انبيا

و مرسلان روا دارند نداند با جرا عمر را چنين معصوم و مطهر مي دانند بنداري هم خصومت
رافضيان باشد تا خود درجه عمر بمذهب ناصبيان بيشتر و رفيع تر است از درجه
پيغمبران مرسل و ان حوالت خود نه مذهب شيعت است و كر با داني ها نند اين گويد
و نويسد در عهده ي او باشد **اما جواب** و هم او گويد كي و كان عمر
يتسور علي جدران جيرانه معني انست كي عمر بر بام خويش امدي و در سراي همسا
يكان خود بخيانه مي نگريدي اين الفاظ انست كي نه مذهب شيعت است و اگر
گفته اند برابر است با انكه مذهب مجبران صلبست كي علماي مجبر ان بو سر كو سيها
بتماخوان مي گويند كي داود النبي عليه السلم بر بام رفت زن اوريا در ميان سراي
خويش سر بشانه مي كرد داود در سراو نكاه كرد و بروي عاشق شد و محمد
مصطفي صلي الله عليه و اله بر زن زيد حارثه فتنه شد بمذهب همه مسلمانان درجه
عمر برور كمتر است از درجه داود و مصطفي عليهما السلم اگر خواجه ناصبي شايد
كي در حق انبيا روا دارد علي رغمه شيعيان نيز در حق عمر روا دارند و كر خواجه
را تحت ايد بايد كي دست از ان بدارد كي عمر اگرچه رفيع قدر است بدرجه انبيا نارك
نيست چنانكه در فصل او زيبان كرده شد والله المعين **انكه گفته است**
و ابن بابويه القمي الرافضي در كتاب اورده است كي چون بوبكر از دنيا برفت دا او
خواهان او بيش پسرش محمد ابو بكر امدند و تقاضا كردند و او در حجره ي علي بود
كي مادرش اسما بنت عميس زن علي بود علي او را گفت بحراب بدرق باز شكاف
و بني زرس بر كبر و با وام بدرق ده **اما جواب** اين دعاوي و بهتان انست
كي اين معني در هيچ كتابي نيست از كتب شيعه اصوليه و كرهست اشاره بايد
كردن و باز نمودن و در اخر اين كتاب اين مصنف اورده است كي از ابو بكر و از
هر يكي از صحابه بسياري تركت باز ماند و انواشر حها داده است بر ما است كي
محمد بوبكر ازان تركت رد دين بدرش بكوردي تا بدان بت مد مون حاجت نيفتا دي
و ديگر انكه علي غيب نداند چه دانست كي بني جاي پنهانست و كر بوده باشد بوسيله
كنج و ذخيره باشد نه از جهت عبادت و بحده و پيغمبر مكر خبر داده باشد علي را
والله اعلم و مذهب شيعت در حق صحابه كفر و شرك نيست انست كي
با وجود امير المومنين علي عليه السلم بوبكر را و غير بوبكر را استحقاق امامت نيست
بفقد شرايط موجبه امامت ايشان مانند اين حوالة روا نباشد و اين معني نقصان

مرتبه مصطفي باشد صلي الله عليه و اله كي با نزول وحي و قران و جبرئيل رسول را اشكارا
بنكلند كي بتي در بحده كاهست پس علي عالمتر باشد از مصطفي نعوذ بالله و هر
كس كاين فصل بر خواند كداي اين مشنع بداند ان شا الله **انكه گفته است**
و مرتضاي بغداد در كتاب اورده است كي علي دختر كي بعمر داد از بيم داد
كي عمر سو كند خورده بود كي اگر بمن ندهي حجره فاطمه بسوزم فرو دا اورم
و همي گويند كي دختر بدو نرسيد كي جراي حالي دانست كي از وصلت بسنديده
نيست و مرتضي گويد عايشه عمر را حرص بكرد بر ان وصلت زيرا كه عايشه
خواست كي عمر را بر علي نياز كند و عمر را مي گفت ام كلثوم دختر فاطمه بنت
رسول الله را بخواه علي رغم علي كي بحت بجمالست و علي زهره ندارد كي دختر
بتو ندهد و علي قبول نكرد عمر ان شكايت با عباس عبد المطلب كرد و گفت
اگر دختر بمن ندهد گواه بر انگيزم كي علي زنا كرده است علي گفت گواهان
از كجا ارند عمر گفت من حاكم و والي ام حكم كنم و كسي انرا فسخ نتواند كردن انكه
تماسك سار كنم علي اين معني با عباس بگفت عباس گفت اي پسر برادر دختر
بدو ده كي اگر اين معني بكند او را كي منع كند و نه دختر تو بهتر است و
معظم تر است از خلافت كي ببرده است علي گفت بر ناري رضا ندهم كي بيش
بني عدي با كيش بني هاشم وصلت كنم عباس گفت اگر تو بندهي من بدهم كي مرا
بر تو ولايت است و بر دختر تو مرا ولايت باشد و دختر رضا نداد و عباس
بيامد و بي رضا دختر او را بعمر داد پس خواجه رافضي اين چه مي گويد اگر
راست مي گويد بجز ازان كي عمر زاني و غاصب باشد و عمر پيش رافضي
خود سهلست ام كلثوم بنت علي در خانه عمر بحرام بوده باشد و زندن عمر
از وي بحرام امده باشد و عباس قواده باشد و علي با منزلتش كمتر از
جولاهي باشد و بي حميتي تو در داده باشد چنانكه مذهب اهل رفض
است كي علي را بهمه عجزي و صفات نقص و عصيان و بي هنري و مداهنه
و نفاق منسوب كنند كي اين معني با هيچ جولاهه و مدوس نداف و زنوك
پاسبان و مزخ دربان و اسكنده مخنث نشايد كردن كي دختر بي
رضاي وي ببرند و مي دارند و او تن در دهد و مي گويند شما دانيد و مال
وصلات و ارزاق از عمر مي ستانند و گويند جعفر صادق را ازين وصلت

بر سیند گفت ذلک فرج غصبوها و هر که دروغ زنی تر از رافضی هیچ کس نباشد
این فصول مطول برین وجه کی ایراد افتاده است انست کی علی بهتر نیست از مصطفی
ونه برابر مصطفی هست و دختر علی بهتر نیست از دختر مصطفی و عمر باتفاق سنیان
بهتر است از عثمان عفان و شیعه انکار نکنند کی سید علیه السلم دو دختر بعثمان
داد پس چون آن روا باشد و بوده است این نیز روا باشد و هر نقصان کی اینجا باشد انجا
باشد و هر مصلحت کی انجا بوده باشد اینجا نیز درین مناکحه بوده باشد و مصطفی بفرمان
خدای تعالی داد و علی عالمتر نبود از مصطفی تا این فصل با آن فصل قیاس کند و بداند
کی این مصنف بیشتر بهتان نهاده است برین طایفه و بیشتر دروغ گفته است و اح
زیادت است برین فصل انست کی در تواریخ و اثار هست کی مصطفی دختر خویش را
بپسر بولهب داد و دختر برابر بیع بن عاص داد تا بدانند کی انبیا و ائمه دختران داده
بکسانی کی درجه و مرتبه ایشان نداشته اند و نقصان مرتبه ایشان نبوده است
والفاظی کی این مصنف نامعتمد درحق علی و عباس اجرا کرده است همه فسق و کفر و
طغیانست کی عمر و عباس و غیر ایشان را معلوم بوده است کی اگر دیگران از کفر
باسلام امدند علی همیشه مومن بود و گرد کرانرا بکفر و معصیه منسوب کردند
علی از همه معاصی همیشه منزه و مبرا بود بحجه این خبر کی رسول صلی الله علیه و اله
گفت انی لا اخاف علیه ان یرجع کافرا بعد ایمان ولا زانیا بعد احصان پس امیر
المومنین از ایخ عمر گفت یا نگفت نترسد و عمر مانا کی خود نگفته باشد و گر برای
رغبة حبان نبوذند ان کلمه گفته باشد دور نباشد کی نه معصوم بود و ایخ درین
فصل بمرتضی بغداد رضی الله عنه و بجعفر صادق صلوات الله علیه و بشیعه امامیه
کثر الله عددهم حوالت کرده است همه دروغ و بهتانست و نکاح برضای علی
رفت و عباس در آن توسط مصیب بود و عمر بدان رغبت محمود است و عاقلان
کی چون دختر مصطفی زن عثمان باشد تفاخر و منزلة در ان عثمان را باشد نه مصطفی را
تا روز وفات ان دختر سید علیه السلم می گوید نعم الختن القبر و گر دختر مرتضی
زن عمر باشد تفاخر و منزلة در ان عمر را باشد نه علی را کی بنی هاشم دگر اند و بنی
عدی دگر اند و مرتبه بوطالب دگرست و مرتبه خطاب دگر و علی مرتضی دگر است
و عمر دگر و وزر و وبال این کلمه بدروغ کی بسید مرتضی و بشیعه حوالت کرده است
همه بگردن مصنف نامعتمد والحمد لله رب العالمین جواب انکه گفته است فصلی مطول
کی زید بن عمر از ام کلثوم بنت علی بود و بشام رفت و بیعت کرد و شیعت منکر

نباشند

نباشند ما نرا و موضع نزاع نیست و از تکرار بی فایده الاملال نیفزاید انکه گفته است
و بزرگان دین نصیحت کرده اند و گفته اند کی برافضی اعتماد مکن کی او دعوی دوستی
علی کند و همچنان باشد کی جهودی در دعوی دوستی موسی اما جواب
این کلمات نامعقول انست کی عجب است کی این نصیحت و قول بزرگان دین بخواجه
نوشتی نرسیده است کی با رافضیان صحبت نشاید کردن و بر ایشان اعتماد نباید کردن
بنداری این سخن بهارون الرشید و بمامون خلیفه نرسیده بود تا بمشورت علی یقطین
و فضل بن سهل ذو الریاستین چندانی اعتماد کرده بودند در ترتیب خلافت و امیر
المومنین و این خبر بنداری بسلطان ملکشاه نرسیده بود تا دختر خود را خاتون
سلغم را باصفهبد علی شیعی داد و بمجد الملک قمی اعتماد کرده بود و بسلطان
برکیارق نرسیده بود تا بر گفت و مشورت رئیس ابو اسحاق مستوی اعتماد
کرده بود و این خبر علما سنة باسلطان سنجر نگفته بودند و خیانة
کرده تا او را بوشرف بوطاهر وزیر قمی و بر معین الدین ابو نصر کاشی اعتماد
کرده بود و این خبر بنداری بنظام الملک ابو علی الحسن علی بن اسحق نرسیده
بود کی سر همه سنیان بود تا بشفاعت دختر را بپسر سید مرتضی قمی
داد و دختر امیر شرفشاه جعفری برای پسرش امیر عمر می خواست
و وقتی دختر سلطان محمود را بشاه رستم علی شهریار می داد بنداری کی
خلفا و سلاطین و امرا و وزرای عالم همه جاهل بودند بدین خبر الا این مصنف
کی از رافضیی در ناصبیی گریخته است و بدان می ماند کی از همه سنیان
عالمتر و فاضلتر و متعصب تر است و هر کس کی این جواب بر خواند بی امانتی
وی بداند و قیاس کردن شیعه را در مودة و محبة علی مرتضی با جهودان
بنداری مذهب خود فراموش کرده است کی بجهودان ماند کی متابعة
سامری کردند و موسی و هرون را رها کردند و روی بگوساله کردند تا بجبر
بقوم سامری ماند و درین معنی فصلی مفرد بیاید در اخر کتاب ان شاء الله
انکه گفته است فصل در انکه بعضی از قرات قران بقول روافض علی بن
ابرهیم بن هشام کی از روافض متقدم بوده است می گوید در تاویل این ایت
کی ربنا ارنا اللذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من
الاسفلین این دو کس را از دوزخیان از ائمة محمد کی حوالت بدیشان کنند

هاشم

یکی بوبکر است و یکی عمر کی بنا خلافت بظلم ایشان نهادند اما جواب این
کلمات انست کی بر هیچ دانشمند و دانا پوشیده نماند کی بهتان و زور و کذب
است کی حوالت کرده است از چند وجه یکی انکه گفته است کی این حوالت
اضلال دوزخیان کنند کی از ائمة محمد باشند و از اول ایة معلومست
کی باری تعالی از کافران حکایة می کند در سورة الزمر و قال الذین کفروا ربنا ارنا اللذین
اضلانا من الجن والانس در دوزخ گویند انها کی بر ما کافر بوده باشند ربنا بود در کارها
ارنا نمانا اللذین ان دو شخص را اضلانا کی ما را گمراه کردند من الجن از جنیان والانس بود و غلط
گفته و از ادمیان پس ثابتة از امت محمد باشند کافران باشند کی این خواهش کنند و علی رغم
مصنف اگر بوبکر و عمر اضلالی کردند در خلافت با امة محمد کرده باشند نه با کافران
و ایة حکایة است از قول کافران دیگر انکه مفهومست از ایة کی یکی جنی است و یکی انسی
و بوبکر و عمر هر دو انسی اند پس ایة را بنام ایشان تاویل کردن و تفسیر دادن جهل و خطا
باشد و گو مفتری را شیعه را با کسی خصومت باشد تفسیر ایة قران بوجهی نکنند کی در اجرا
لفظ و بیان معنی مخطی باشند تا معلوم شود کی این مصنف از ایة و تفسیر و تاویلش بی
خبر بوده است و حوالة بدروغ کرده است و بر شیعه ان حجت باشد کی در تفسیر محمد
باقر علیه السلم و در تفسیر الحسن العسکری باشد علیه السلم و در تفسیر شیخ بوجعفر طوسی
و محمد فتال نیسابوری و ابو علی طبرسی و خواجه ابو الفتوح رازی باشد رحمة الله علیهم
کی معروف و معتبر و معتمد اند و این قول خطا است و حوالتی بدروغ است و این مصنف مجبر
در مواضع این کتاب اورده است کی شیعیان بوبکر و عمر و عثمان را دوست ندارند و بنهان
ایشان را لعنت کنند و از مذهب خود فراموش کرده کی هزار ماه کم پنجاه ماه در عهد
خلفای بنی امیه و مروانیان نهارا جهارا ظاهرا علی رؤس الاشهاد بر سر منبرها امیر المومنین
علی را لعنت می کردند بر منبرهای کی خطبه بنام بوبکر و عمر و عثمان کردند و ثنا و تحیة بدیشان
کی خوارج بودند کی خلفا نواصب بودند و خوارج بر عثمان ثنا نگویند پس ناصبیان و مجبران
هزار ماه بر بوبکر و عمر و عثمان خطبه خواندند و ثنا گفتند و بر علی مرتضا بر ان منبرها لعنت اشکارا
کردند شاید کی اینها را علی رغمهم صحابه را بنهان بد گویند کی تشیع نیز نند کی بغض صحابه معصیت
است و بغض و لعنة علی کفر و خواجه کافر بدین الزام شاید کی مسلمانان را بدعوی بی
حجة رافضی و ملحد نخواند و هر کس کی با انصاف این فصل بر خواند بطلان دعوی این مجبر
بداند و گر بنهان بوبکر و عمر را لعنت کردن ملحدی باشد باشکارا بر سر منبرها علی را لعنت کردن

نعوذ

ندارم نه مسلمانی باشد والحمد لله رب العالمین انکه گفته است و دیگر گویند
مراد بسورة والتین محمدست و زیتون علی است این دعوی انست کی باید خشنودی شخصی کی
تصنیف سازد و از قران و تفسیر قران بدین صفت اجنبی و بیگانه باشد او را مذهب مفسران
و قول اهل اشارة در حق این دو کلمه معلومست کی همی گفته اند ان الله تعالی اقسم بتینکم الذین
تاکلون و بزیتونکم الذین تعصرون معنی انست کی باری تعالی سوگند یاد می کند بدین انجیر
کی شما می خورید و بدین زیتون کی شما ازو افشار می گیرید و بهری گفتند سوگند می خورند بدو کوه کی در
شامست کی یکی را تین خوانند و یکی را زیتون خوانند بقوتیه و طور سینین و در فصول شیخ
عبد الوهاب حنیفی اورد کی مراد از تین بوبکر است و مراد از زیتون عمر است و طور سینین
عثمانست و هذا البلد الامین علی است و در بعضی از تفاسیر اهل البیت اورده اند کی مراد
از تین سوگند بحسن علی و مراد از زیتون سوگند بحسین علی و طور سینین فاطمة الزهرا و هذا
البلد الامین بقیه ائمه طاهرین اند پس اگر این همه کی گفته اند روا و مجوز باشد و
مقبول باشد در حق بوبکر و عمر و عثمان اگر مصنفی در کتابی اورده باشد کی مراد از تین سوگند
محمد مصطفا کی خاتم انبیا است و مراد از زیتون سوگند است بعلی مرتضا کی سید اوصیا است
خواجه ناصبی را عجوب و بدیع نباید شناختن و قبول باید کردن اما خواجه ناصبی را هر
جمله کی انکار راست باشد الا جمله کی علی در میان ان باشد و گر چه بعد از عثمان باشد
اما جواب ان اشکر لی و لوالدیک باری تعالی گفت شکر من گزارید و شکر
محمد و علی کی طاعتشان با طاعت من برابر است کی رسول علی را گفت انا و انت ابوا هذه الامه
این دعوی انست کی مذهب شیعه انست کی عوض این ایه ماذ و بدرستی اینها اما اگر خواجه
موسی با طرفه می نماید کی شیعه گویند کی طاعت رسول و امام چون طاعت خدا است باید کی قران
بر گیرد و از سورة النسا بر خواند کی باری تعالی گفت یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم پس خدای تعالی برابر کرده است هر سه طاعت با هم دگر اگر ابرهیم
بن علی بن هشام برابری کند مگر رافضی نباشد و گر خواجه روا دارد کی از بن اولوا الامر وقتی
یزید خمیر را خواهد و وقتی ولید پلید را خواهد و وقتی مروان سنت ایمان و اگر من گویم
کی مراد از اولوا الامر علی مرتضا است کی سید اوصیا است و زین العابدین است کی زین اتقیا است
و محمد باقر است کی وارث علم انبیا است و صادق است کی سید العالمانست و با کاظم و رضا
است خواجه مصنف سنی گوید کی دروغ است و خطا است و امام جاهل و جایز الخطا روا است
پس این بیت کی شاعر را در قصیده ی اداست بی گمان شد کی در حق این مصنف و نا ملا روا است

همه بپذیری چون زال نبی باشد مرد — زود خروشی و گوئی نه صوابست خطاست
بی‌گمان گفتی تو بار نماید کی مرا — بدل اندر غضب و دشمنی آل عباست

(انکه گفته است) وهم او می‌گوید و نمکن لهم فی الارض یا تمکین دهیم ایشان را یعنی بوقت خروج قایم شیعه را
تا جهان داری کنند و قایم پادشاهی کند و نری فرعون وهامان وجنودهما یعنی بوبکر و عمر
را می‌گوید و دلیل برین کی اینجا بوبکر و عمر می‌گوید انست کی چون عثمان را بکشتند علی خطبه‌ی
کرد در میانه ان خطبه گفت الا قد اهلک الله فرعون وهامان و خسف بقارون خدای فرعون
وهامان را هلاک بیاورد اکنون قارون را یعنی عثمان را امروز برد بزمین و این سخن این روز بوذر
دانست و سلمان و مقداد و عمار (اما جواب) این فصل اگرچه بر سبیل حکایه نوشته
اند از قول مصنف است کی بی توبه و استغفار نباید کردن از گفتن و نوشتن چنین الفاظ
اما ایخ انکار کرده است بر خروج قایم باید کی تواریخ نه بیند از اصحاب الحدیث کی از امة
محمد هر کس کی نزول عیسی را مقر است خروج مهدی را منکر نیست و از جمهور اصحاب شافعی
اند خلفا عن سلف و شیعه هر دو را مقر اند و اصحاب بوحنیفه بری هر دو را منکر اند
این مذهبی نو است کی خواجه نوشتی درین کتاب در مواضع بنزول عیسی اقرار کرده است
و خروج مهدی را انکار کرده است تا نه شافعی باشد و نه حنیفی و نه شیعی پس شیعه
این تمکین احوالت کنند بوقت خروج مهدی و نزول عیسی از آسمان و خواجه از قران نخواند
کی اخرجنا لهم دابة من الارض و بروای دارد و خروج دجال جایز می دارد و بر خروج
مهدی از عداوتش و عداوت پدرش علی مرتضی انکار می‌کند و تفسیر فرعون و هامان
از قران خود فرعون و هامانست و از ظاهر کلام امیر المومنین هم ایشان باشند و اما
ایخ گفته اند کی شیعه گویند معنی این کلام بوذر و سلمان دانسته اند تا منصف دروغ را
تاریخ فراموش نباید کردن او را سلمان در عهد خلافت عمر از دنیا برفت و بوذر در
عهد عثمان کی او را از مدینه بدر کرده بودند و علی خطبه بعد از قتل عثمان کرد پس
مردگان چگونه معنی کلام زندگان دانند و چون غیر بوذر و سلمان و مقداد ندانند
کی غرض علی از ان کلام کیست علی ابن ابرهیم بن هشام چه دانست و سر کلام مرتضی
علی بدانم بعد از پانصد سال کی یا خواجه بگفت تا بدانی کی هرچه گفته است همه دروغ
و بهتانست بخلاف مذهب شیعه (انکه گفته است) و هم چنین اندرین آیه کی
وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الایه تا آخر گفته است
بدین امامان شیعه را می‌خواهد کی در آخر الزمان قایم بیاید و همه زمین او را مسلم شود

این کلمات انست کی این کی حوالت و تفسیر این یک ایت درست است و مذهب شیعه خلفا
عن سلف چنانست کی در خلافت ایمه طاهرین است و در خروج مهدی است و در تفاسیر آورده
اند و بران معول کرده اند بدلیل و حجة و مذهب اینست کی چون مهدی علیه السلم بیاید دین
همین باشد و شریعة و کتاب و تکلیف بدل نشود و او خلیفه باشد از قبل خدای و اقتدا
کرده باشد بشریعة جدش مصطفی و تفسیر این ایت چون بانصاف تامل کنند او وجوه
دلالت است بر خروج و بر امامت مهدی علیه السلم وجه اول انست کی باری تعالی گفت
وعد الله و وعد باتفاق اهل وضع بخلاف نقد باشد و وعده بحاضر درست نباشد و و
عده دلالت باشد بر غیبة موعود و امام غایب در ائمه غیر مهدی نیست کی دیگر ایمه‌ی
کی در ایشان دعوی کنند حاضر و ظاهر اند وجه دوم انکه گفت الذین امنوا وعده
مومنان را می دهد و باتفاق در مومنی در شیعه مستحل تر است از بهر انکه حنیفی خود را
موحد خواند و شفعوی خود را سنی گوید و شیعه خود را مومن خواند انکه گفت
ان مومنانی کی عمل صالح کنند و چون حوالت عمل بدیشان کرد مجبر کی عمل را حوالت
بخدای کند خارج باشد از ایة کی بهمه حال خدا راست گوی تر است از مجبران انکه
گفت لیستخلفنهم فی الارض کی خلیفه کنند ایشان را و خدای تعالی در ایة حوالت خلافت
بخویشتن کرد و مجبر حوالت خلافت بخود کرد و قول شیعه است کی موافق قول
خدایست تبارک و تعالی کی امام و خلیفه نص گویند از قبل خدای تعالی و مجبران امامت از
فروع دانند و اختیار خلق گویند انکه گفت فی الارض و ارض لفظ جنس است باید کی
همه زمین داخل باشد و از عهد مصطفی تا بعهد ما همه زمین خلیفتان نداشتند نه عمر
و نه علی الاهری و همه زمین می باید تا ایه را فایده حاصل باشد انکه گفت کما استخلف
الذین من قبلهم چنانکه خلیفه کرد انها را کی پیش از ایشان بودند یعنی ادم و داود و هرون
و علی و این معنی کی حوالت خلافت بخدای کنند الا مذهب شیعه نیست انکه گفت
و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و ممکن کند ایشان را ان دینی کی برای پسندیده اند
و تمکین کسی را وعده دهند کی ممکن نباشد و امروز الا اکو شیعه و امام نیست کی ممکن
نه اند دیگران همه بر سر کار خود اند پس اکر نه مهدی و اتباع او باشند ایت بی فایده
باشد انکه گفت و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا و بدل کنند ایشان را از پس خوف
و ترس ایشان ایمنی و اتفاق است کی مخالفان ایمن و مرفه اند کی خلیفه و سلطان ان
ایشانند و این طایفه و مهدی علیه السلم خایف اند از اعدا و ایه بضرورة فایده‌ی باید

انکه گفت یعبدوننی همه جهان مرا عبادة کنند لا یشرکون بی شیئا و انباز نگیرند با من هیچ
و این معنی در عهد عمر و علی و تا این روزگار نبوده است کی همه جهان خدا را عبادت
کردند و بشرک نیاوردند پس در اخر الزمان باشد در عهد خروج مهدی و نزول عیسی
چنانکه در تفاسیر اصحاب الحدیث و شیعه مذکور و مسطورات پس مذهب و
اعتقاد شیعت معلومست در سبب نزول ایة و خروج مهدی و نزول عیسی و اجماع
شیعت و اجماع سنة و با انکار و مخالفه نوشتی بان اینتعالی و مجبران کی مبالی
مذهب درست باطل و زایل نباشد و الحمد لله رب العالمین (اما جواب)
و هم چنین درو تا دیل این ایت می گوید قالوا ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا
بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل بار خدایا ما را دو بار بمیرانیدی و دو بار زنده گردانیدی
این ان وقت گویند کی رجعت باشد و مهدی خروج کند و قومی را زنده کند
این شبهت انست کی این مصنف اکر دعوی مذهب شافعی می کند باید کی سوال گور را
بدین سهو منکر نباشد تا او را در تفسیر این ایت شبهتی نماند کی دو بار زندگی باشد
و دو بار مردگی باشد و یا خود باید کی دست از مذهب و سوال گور بدارد و ایه را
برجعة بر شیعه انکار می کند و ما الحمد لله انکار نمی کنیم کی چون مهدی
خروج کند و عیسی نزول کند باری تعالی بدعای ایشان جماعتی را از هر امتی باز زنده
کند چنانکه بیان کرده است و گفته کی و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب
بایاتنا و این حشر باشد کی پیش از قیامت باشد کی اجماع است کی روز قیامت همه خلایق
را زنده کند باری تعالی چنانکه گفت یوم یبعثهم الله جمیعا تا فرق از میان دو ایة
ظاهر باشد و فایده حاصل و از مقدور باری تعالی بدیع داشتن احیاء موتی غایة ضلاله
و جهاله باشد کی بروزگار موسی و عیسی و عزیر و ابرهیم کرده است و قران
بهمه ناطق است اکر در عهد دولت فرزند و نایب مصطفی بکند دور نباشد نه از
مقدور تا در الذات نه از حرمت سید السادات و انکار این در مقدور خدای انکار
بعث و نشور قیامت باشد و خواجه را مبارک باد فلسفیی و رجعة در عهد ظهور مهدی علیه
السلم مذهب شیعت امامیة است بی شبهت اما ان حوالت کی کرده است کی بوبکر و عمر را زنده
کنند بمذهب شیعه امیر المومنین بهتر است از مهدی و علی رغم المصنف اکر ایشان حق
بدستی فرو گرفتند از ان علی بود و علی زنده بود و ایشان زنده بودند چون علی کی بهتر است
در حال حیوة انتقام نکشید مهدی کی بدرجه از و کمتر است انتقام چگونه کشد و شیعه

ازان مبرا اند و الحمد لله رب العالمین (انکه گفته است) و اندرین ایه افزایند از قران کی خدای
تعالی می گوید ماذا انزل ربکم و علی ففریقا کذبتم الی محمد و فریقا تقتلونهم بکربلا (اما جواب)
این حوالت نادرست و اشاره بباطل و نقل بی اصل انست کی برین وجه کی بیان کرده است هر عاقل
عالم داند کی خود نه بر نظم و اسلوب قرانست و نکاله در کلمة ظاهر است و باری تعالی حافظ
قرانست و فصحا و بلغا عالم نادر نباشند کی در وی زیادت و نقصانی کنند کی اکر
در یک ایه روا باشد در همه ایات و سور روا باشد پس با حدیث حصان کی قران را هستند
بایستی کی از کثرت تصرف ایشان قران بر اصل اول نمانده بودی و هر عاقل مصنف کی بشنود
باور ندارد اما اکر این حوالت در تفسیر گوید روا باشد کی شیعت گویند در حق الحمد است
و تقدیرش چنین است و در نحو معنی مقدر گوید چنانکه الحمد لله و مانند این از قول ابرهیم
علیه السلم که هذا ربی حرف حذف کرده است الف استفهام را از برای اختصار کلام اما
در اصل قران زیادت و نقصان روا داشتن بدعة و ضلالة باشد و نه مذهب اصولیان است
و اکر غالیی یا حشوی خبری نقل کند مانند ان باشد کی کرامیه در اصحاب بوحنیفه
و مشبهیه در اصحاب شافعی و بر شیعه حجت نباشد و ایخ این بازگوش کند انست کی
باری تعالی بلفظ ماضی یاد کرده است قالوا اساطیر الاولین و این حوالت بیهود و نصاری
و مشرکان عرب است نه بامت محمد انکه گفت ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون با هم
شیعه ازین حوالت مبرا باشد و هم صحابه رسول ازان منزه و هر ایه مانند این کی اورده
است و گفته کی درو زیادت کرده اند جوابش هم اینست کی گفته شد و تکرار بی فایده
با ترک اولیتر (انکه گفته است) و در معنی این ایت کی خدای تعالی می گوید القیا
فی جهنم کل کفار عنید کی رسم عرب و اصطلاح ایشان چنان باشد کی بیشتر مخاطبه
با دو کس کنند چنانکه گویند قفا نبک داصر باعنقه و خلیلی و نظرش بسیار است
پس القیا همان معنی دارد و مفسران بعضی گفتند خطاب با دو زبانیه است کی دوزخ را
نگیرند رافضی گوید خطاب با محمد است و علی است کی علی بر شفیر دوزخ باستند
و بوبکر و عمر را و اتباع ایشان را در دوزخ می اندازند و اما ما نیز از فرزندان وی همه
همچنین گویند با اعدا خود و رسول خود در میانه نه (اما جواب)
انست کی در معنی القیا عادت عرب چنان باشد کی اگرچه مخاطب یکی باشد برای فصاحت
و نظم کلام قفا و خلیلی و مانند این گویند برین معنی انکاری نیست و ایخ خطاب با دو زبانیه
است در تفاسیر شیعه این معنی هست و ان اکر روا باشد کی دو زبانیه باشند هم روا باشد

کی دو کن مسلمانی باشند اما حوالة بصحابه کردن نه مذهب شیعة است و عجبستاز شخصی
کی دعوی دوستی بوبکر و عمر کنذ وجندین قلم مساوی ایشان براند و کرجه بر سبیل نقل
وحکایة نوشته است در غضب خدای تعالی باشذ حوالت دروغ بر مسلمانان و اما اخ
در تفسیر شیعة اورده اند در معنی این ایة انست کی کویند بوحنیفه و ابو لیلی در عیاده
سلیمن اعمش رفتند دران مرضی کی دران متوفی شذ او را کفتند ما را حدیثی کن او کفت
اتعدونی استدونی مرا امارات کیریذ و راست بنشایذ هر حسان کردند حبری جند
روایت کرد انکه از حسن علی علیه السلم روایت کرد کی او در معنی این ایت کفت کی القیا
فی جهنم کل کفار عنید قال علیه السلم الکافر بجدی رسول الله و الجاحد حق ابی علی
بن ابی طالب مراد از کافر انست کی انکار رسالت جدم شد رسول خدای و مراد عنیده
انست کی جحود کرد در حق بزم علی بوطالب و راوی خبر بوحنیفه است و بولیلی و معلوم
است کی جاحدین قوم جمل و صفین بودند کی با علی حرب کردند و هر جاحد کی حق علی را
بوذ در اول و اخر هر این حکم دارد و بتعیین حوالت نیست با بوبکر و نه بعمر شیعة
ازین حوالت مبرا اند و بر عمر مصنف کی جون معترف است کی روا باشذ کی مخاطب یکی
باشذ و قفا کویند جوا روا نباشذ کی مخاطب علی تنها باشذ و القیا کویند کی نه
خلاف او تسیم جهنم است بل کی خوذ مخاطب دو تن اند و خطاب با دولت محمد است
و علی کا القیا فی جهنم تا او کافران را بدوزخ می فرستذ و این بغاة و معاندان
و جاحدان را و بحیران را والحمد لله رب العالمین
و کویند خلفا و ائمه و شهیدان و غازیان اسلام و علما و زهاد کی نه رافضی بوذه باشند
همه را در دوزخ اندازند و موالیان خوذ را از غالیان و رافضیان در بهشت می فرستند
اکرجه عثمان و حماد و بی نماز بوذه باشند از قم و کاشان و اوه و ساری و سبز
وار و ارم و ری و مایذ کی بولای علی و یازده امام تولا کرده باشند و تبرا کرده باشند
از صدیق و فاروق و از همه صحابه و ائمه دین
این کلمات مکرر کی در مواضع
این کتاب بیان کرده است انست کی حوالت بدروغ و نقل نه اصل را بهر تک علما جواب
لازم و واجب نیست و بر سبیل جمله جواب مسکت انست کی نجات و هلاک خلایق بشهر
و ده و بیشه تعلق ندارد اکر خدای بوذ بدوزخ و کر بوشنکان اکر محمد اکر علی
از جماعت ناجی و رستکار باشند بعنایت کی خدای تعالی را ایکی کویند و یکی دانند بی حرف
و جلونه قدیم ازلی موصوف بصفات کمال قادر الذات عالم الذات حی الذات مبرا

از نعل و ارادة کفر و بدعة و ضلالة منزه از همه فضایح و قبایح انبیا خدای را همه صادق و
معصوم دانند و انها را بدوزخ فرستند کی منکران توحید و عدل باشند و حوالت همه
ضلالة از کفر و فساد و معاصی بفعل و ارادة و مشیة خدای کویند موجب در معرفه
خدای تعالی قول انبیا دانند و محمد را سینه شکافته کویند و علی را قتال و مسلمان
کش و حسود دانند و خوانند جنانکه مصنف در مواضع این کتاب اجرا کرده است
و انبیا را نا معصوم شناسند و جز بر عمل باطل دانند اینها را بدوزخ برند و ایشا
نرا نبرند تا برین وجه حساب می کنند تا مقصود حاصل شوذ بس بعقیدة رازی و ساوی
و قاشی و اصفهانی تعلق ندارد نجات قیامت با ایمان درست و عمل صالح باشذ و کناه
مومن عاصی خوذ معروف نیست کی یا بتوبه یا شفاعت انبیا یا بتفضل خدای سامرزذ
باری تعالی و کرنه بقدر معصیة عقاب بفرمایذ و با بهشت فرستند کی مومن خالد
در عقوبة دوزخ بنماند خلاف مذهب اهل وعید والحمد لله رب العالمین
و کویند شرع موقوف نیست بقایم و او مفترض الطاعه است و علی نص بوذ و شریک رسول
بوذ همجون هرون کی شریک موسی بوذ
این کلمات از سر علم و انصاف
و دیانت فهم باید کردن تا هیج شبهتی بنماند اولا در فصول کذشته بوقت مستقصی
کی شریعت موقوف نیست بر ظهور قایم کی او امامست نه بیغمبر است و نه صاحب کتاب
و شریعة است و لا نبی بعد المصطفی بدلالة قوله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین
اما اخ کفته است بدروغ کی علی شریک مصطفی است و وصی او و خلیفه او بعد
از رسول و رسول را در رسالت شریک اثبات کردن کفر است با انکه ذکر انبیا را
شریک بوذه است جنانکه هرون شریک موسی بوذ بدلاله قوله تعالی و اشرکه فی امری
بس اکر شیعة کویند کی علی شریک رسولست بندارم کی اینرا ازین لازم نیاید کی خواجه
ناصبی را کی مذهبش جنانست کی بوبکر تمام النبوة است بس اکر بوبکر تمام النبوة باشذ و ناجارست
کی بی او نبوت ناقص باشذ و خللی نکند مسلمانی را اکر کویند کی علی شریک است بحکم امامة
بعد از رسول مکر نقصانی نکند بل کی شیعة هرکز در رسالة شریک اثبات و اجرا نکرده اند
و خواجه از دعوی کرده است و همه سال بر کوید بر سر منبر و از خبر ذکر کی اورده اند و ه
دروغ بر رسول نهاده کی کفت لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت عمر خلیلا و سبیدا و لیز و لخرس
جکونه روا دارد کفتن کلماتی کی در معنی و عبارة و اجرا ان خبر کونه خطا باشذ کی اینک
کوید اکر من خدا بودمی و این روا باشد کی کوید ذکر انکه مکر خدای تعالی ندانسته باشذ

هو من الجهول لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت عمرا خلیلا ه

اخ محمد از فضیلت عمر می دانست این و مانند این از اخبار و احاد کی سهو و خطا باشذ و بیش
ازین روا ندارم کفتن کی هر عاقل و فاضل کی بخواند خوذ بداند بس اینرا کی این دعوی باشذ در بوبکر
و عمر باید کی بر علی از انکار نکند یا دست از همه بدارد کی محمد رسول الله هم مستغنی است
از شریک رسالت هم منزه است از تمامت نبوة هم مبرا است از دعوی تمنای صحابه
والحمد لله رب العالمین اینکه کفته است و عجب است کی جوانان و دامن و لشکران
دعا نشر و غوایان قم و کلار کران اوه و جولاهکان قاسان و کیاکان ساری
و ارم و خربندکان سبزوار در قفا محمد و علی دارند و بهشت برند کی ایشان شیعت
ال محمد اند و صحابه و بزرکان را اما بدوزخ برند تلک اذا قسمة ضیزی اما جواب
این کلمات از وجوه کفته شذ و این مصنف می بایست کی از عقل و نقل این مایه دانسته با
شذ کی ان الحق لا یعرف بالرجال و انما الرجال یعرفون بالحق اعرف الحق تعرف اهله
قلوا ام کثروا و اعرف الباطل تعرف اهله قلوا ام کثروا و اکر عجب می دارد کی
این جماعت بهشت شوند طرفه تر انست کی کمان می برد کی اوان خوزستان و کاوان
طوس و خران اردبیل و کرکبریان قزوین و مشبهه همدان و خربندکان ساوه و دبا
غان نهاوند و تباعان اصفهان و خارجیان کوه و کلان امل و خران اهواز ه
و رندان در کنده و قلدان بالا نکران بهشت روند همه بهشت روند برای انکه کفر
و فساد و عصیان بمشیة و اراده خدای تعالی کویند و علی با قتال کویند و مصطفی را
کافر بجه و اشکم شکافته و عاشق دانند و بوبکر و عمر را تمام البنوة خوانند کی را
فضیانرا لعنت کنند و کافر خوانند همه بهشت شوند و سلمان و بوذر و مقداد و
عمار و خزیمه و حذیفه و جابر و ابو ایوب و محمد بوبکر و مالک اشتر و عبد الله عباس
و غیر ایشان همه بدوزخ روند از بهر انکه منکر اختیار امامه بوبکر و عمر اند با این
کلمات را بان شبهات قیاس کنذ و حقیقت بداند کی به بهشت مومنی رود مطیع خدای را
اکرجه رومی و حبشی باشذ و بدوزخ منکران عدل و توحید و عصمه انبیا و ائمه و شریعة
روند و کرجه مکی و تهامی و قرشی باشند اینست مذهب و اعتقاد شیعة اصولیه
و اخ خلاف این نقل و حوالت کرده اند تشنیع و تعصب و زور و بهتانست و دروغ و وبال
ان بکردن وی باشد و باری تعالی مالک الجواب مواخذت نکند کی غرض ما ازین جواب نفی تهمت
است و دفع شبهت والحمد لله رب العالمین
و کویند ن و القلم قسم است بمحمد و علی انست کی مذهب شیعة در تفسیر این قسم انست

ان الحق لا یعرف بالرجال و انما الرجال یعرفون بالحق اعرف الحق تعرف اهله قلوا ام کثروا و اعرف الباطل تعرف اهله قلوا ام کثروا ه

کی باری تعالی سوکند می خورد بلوح و قلم بدلالة انکه کفت و ما یسطرون و این سورة بمکه منزل
بوذه است و اولین سورتی بقول بهری مفسران کی مصطفی ابتدا اقرا بوذ و سورة القلم بعد از اقرا
منزل شذ ابتدا البعثة بس جکونه قسم باشذ بعلی علیه السلم و بیان کرده شذ کی قسم است
بلوح و قلم بقرینه و ما یسطرون و کفته اند نون از ماهی است کی مدار زمین بر واست و
کفته اند ماهی یونس است و وجهها کفته اند کی این موضع احتمال همه بکند و شرف
و منقبة علی مرتضی بنزدیک خدای تعالی بیشر ازین است کی خواجه ناصبی کمان می برذ
کی اکر مفسران طوایف اسلام را مذهب اینست کی و العادیات قسم است بسم مرکب علی
مرتضی و کر کویند در حق مجاهدانست باتفاق امه علی مرتضی سر همه مجاهدانست
با انکه معلومست کی باری تعالی در قران کریم بسیاری از جمادات سوکند یاد کرده
است جون و التین و النجم و الشمس و الضحی و العصر و مانند ان اکرجه یک وجه دران
امده است کی بهر موضع محذوفی هست و تقدیر شر جنانست کی و رب الشمس و رب الضحی
و رب العصر بس اکر با میر المومنین علی مرتضی با فضل و سبقت او با و منور عصمت و شرف
منزلة او سوکند یاد کند خواجه خارجی را طرفه نباید داشتن اما نون و القلم
دو منزلت اینست جواب این کلمات بر سبیل اختصار والحمد لله رب العالمین
و بلفتوح علی عالم کی در تفسیری کی کرده است بیاورده است تاویل این ایة کی و اذا
وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس لا ینوا بایاتنا
لا یوقنون کفته است ان دابة الارض باری تعالی علی را می خواهد کی در دنیا خدای تعالی
او را بار دیده کند تا همه اعدا او را به بینند و بذو ایمان اورند و ایمانشان سود
ندارد اما جواب
این فصل انست کی جون دعوی کرده است و حوالة بمری
معروف جون شیخ بلفتوح رحمه الله علیه و تفسیر او کی نسخهای او بر عددات
انا در طوایف اسلام و ظاهر و باهر در بلاد عالم ران تفسیر در بیش قاضی وقت و باد شاه
روزکار حاضر باید کردن و تفسیر این ایة بدین اکر بدین وجه است کی یاد کرده است یاد کرد
علی و مهدی و دوستان و دشمنان در انجا است مصرح همه دعاوی این مصنف راستست
و همه و همه حوالات و دعاوی درست است بس اکر نه و صاحب تفسیر وجوه و اقوال در
شرح ایة بکفته است و با خر کفته باشذ کی مذهب ما کفته اند کی ایه در رجعة است دون
قیامه این مدعی را زجر کنند تا دروغ بر علما و کتب ننهد و معلوم شوذ کی همه حوالات و دعاوی
وی زور و بهتانست و بلفتوح از ان منزه است و شیعة از ان مبرا والحمد لله رب العالمین

وزراره بن اعین الرافضی گفته است کی از صادق پرسیدند تاویل این آیة فیومئذ لا یعذب عذابه احد
ولا یوثق وثاقه احد این در شان کیست گفت در شان بوبکر است کی باری تعالی گوید بقیامت بوبکر را
عذاب کند کی هیچ خلق را آن عذاب نکنند زیرا که بنا حق پای بر منبر نهاد بدلیل آنکه در عادت بشر را
مار بزد سید علیه السلم دعا کرد حالی نیک شد و او را گفت این پای بر جای منه کی ترا نباشد
بدرد آید چون بر منبر نهاد بدرد آمد و از آن درد بنالید کی اقیلونی اقیلونی و چنین خبرا
نانقا و بهتانهای ایشانرا فراوانست اما جواب این جمله آنست کی این نقل بوجه
درهیچ کتابی از کتب اصولیان شیعه مسطور نیست و صادق علیه السلم از آن بزرگوارترست
کی تفسیر قرآن خطا گوید و از آن عالمترست کی سبب نزول هر آیه نداند اکنون بدانند کی این
آیة از سورة الفجر است کی باری تعالی گوید کلا بل لا تکرمون الیتیم و این نه صفت بوبکر است
کی او خدمت سر همه یتیمان کرده بود آنکه گفت ولا تحاضون علی طعام المسکین و این نیز نه هم
صفت بوبکر است کی معلومست کی بذل مال کرد آنکه گفت وتاکلون التراث اکلا لما و این
هم نه صفت بوبکرست کی [illegible] بوده است [illegible] آنکه گفت وتحبون المال حبا جما
و این هم نه صفت بوبکر است کی نه مذهب خواجه است کی موروث و مکتسب او کلیمی بماند پس
این آیت وعید است در عقوبت آن جماعت کی این صفات دارند کی بیان کرده شد و این تاویل ذنب
دروغ مستحق عقاب خداست و چنان می نماید کی این مصنف کی در اول کتاب دعوی کرده است
کی بیست و پنج سال این مذهب داشته است پندارد همه دروغ است غالی و اخباری و حشوی
بوده است کی شبهها غلاة و اخباریه و دیصانیه است کی آورده است و نه مذهب اصولیان
شیعه است و الحمد لله رب العالمین اما جواب و هرزه بدی و دشنام و لعنت کی صحابه را و ائمه
و فقها را کرده است و گفته در خشم و غضب خداست بحجت این آیه کی باری تعالی گفت فویل لهم
مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون اما حکایت و درین وقت کی من این مجموعه می نوشتم
جامع بخط فتی نساخ بگرفتند در دست کودکی رافضی درین آیه بنوشته بود ما کان علی
ابا احد من رجالکم فتی نساخ بگریخت و خان و مانش بکندند این کلمات آنست اول بوجه
کوشش باید داشتن تا فایده حاصل شود اما آنچ گفته است کی در دست کودکی رافضی مصحفی بگرفتند
عقلا کودک را بر رفض چگونه منسوب کنند کی کفر و ایمان موقوف باشد بر بلوغ و کمال عقل
و خواجه ناصبی کی پانصد سالست کی در ایمان علی بن ابی طالب طعن می زند کی او هفت ساله بود
و ایمان هفت ساله درست نباشد پس نغم کی با این مذهب بد چگونه کودک را رافضی شاید خواند
و بی گناهان را لقب و تهمت بد نهادن تا در وبال شریعت باشد اما آنچ گفته است کی نشته

بود

بود کی ما کان علی ابا احد من رجالکم اگر بوده باشد از چند وجه خالی نیست یا سهو القلم باشد
و نویسنده را وزر و وبالی نباشد خاصه بمذهب خواجه کی سهو و غلط بر همه انبیا و ائمه روا دارد
و وجه دوم آن باشد کی بجهل و بی علمی نبشته باشد مستحق ملامت باشد و چون توبه کند
ایمانش را نقصانی نباشد خاصه بمذهب خواجه کی جهل و زله در ائمه و خلفا روا دارد و وجه
سیوم آن باشد کی باعتقاد نبشته باشد پس ملحد و کافر و ضال باشد بهر مذهب کی نظر
کنند و از هر که باشد و حکم او حکم مجبرانی که خواستند کی نقیضه ی قرآن آورند علیهم
لعائن الله و یا خود غیر کاتب خصومت و تعصب در میان نبشته باشد پس آن لعنة
و عقوبت عاید باشد با غیر دو کاتب مصحف آمدیم با اصل مسئله بنفی تهمت اولا این
مصنف دعوی می کند کی بیست و پنج سال این مذهب داشته است و داند کی بنا مذهب شیعه
بر عدل و توحید است و بر اثبات نبوة بعد از آن مذهب آنست کی امامان مفترض الطاعه دوازده
اند بعد از مصطفی علیه و علیهم السلم یکی بعد از یکی و اجماع است کی شیعه یازده امام را
از فرزندان علی بن ابی طالب دانند اول ایشان الحسن بن علی و آخر ایشان مهدی بن الحسن الزکی و همه را
معصوم و مفترض الطاعه دانند و امامة درین ائمة در غیر ایشان روا ندارند و قبول نکنند
از بهر فضل صفات موجبه پس با این اعتقاد و مذهب چگونه بنویسند کی علی پدر هیچ مردی
نبوده است و دیگر آنکه شیعه همه سال و ماه لاف زنند و تفاخر آورند کی علی مرتضی شوهر
فاطمه زهراست و پدر حسن و حسین است و امامت امت تا قیامت در نسل او باقی است و سادات
عالم کی میخ دیده ی ناصبیانند از فرزندان علی اند و هر که نه از فرزندان علی باشد گویند علوی
نباشد و نشاید خواند پس بدین دلالات و حجتها معلوم شد کی این معنی بمذهب شیعه
امامیه اصولیه لایق نباشد کی بنویسند و باعتقاد کنند کی ما کان علی ابا احد من رجالکم
کی این معنی مخالفة اجماع و قرآن باشد برین وجه کی بیان کرده شد و الحمد لله رب العالمین
[illegible] الله علی محمد و آله المعصومین من اولاد امیر المومنین اما جواب
و چون رافضی چنین منکرانی باشند تفسیر ابن عباس و ضحاک و سدی و مقاتل و جبیر و حاکم
و ثعلبی را چه کنند و تفسیر هشام و کلبی و مجاهد را کجا برند این کلمات آنست کی اولا
عبد الله عباس رضی الله عنه ابن عم مصطفی است و پدر خلفا است و شاگرد و پیرو علی مرتضا است
و هواخواه علی و آل علی بوده است و با بنی امیه و با معویه و یزید و با عبد الله زبیر خصومتهای عظیم
کرده است و فصول غرا با مبالغه گفته و بر اقوال و افعال ایشان منکر بوده و مناظرات
و محاورات او درین معنی در کتب مخالف و موالف ظاهر است پس ناصبی کی چون او بو عبد الله عباس

نبوند چنان باشند کی جهودان خود را بر عزیر بندند و ترسا کی خود را
بر عیسی بندند و بحمد الله تعالی عبد الله عباس از جبر و تشبیه بیزارست
و از معویه و یزید دور و اختیار در امامت منکر و مولای علی مر
تضا است و آل وی ائمه هدی اما ذکر مفسران کی یاد کرده است
اگر شیعی نبوده اند همه عدلیان اند باری جبری و مشبهی و ناصبی
و اشعری هم نبوده اند کی بروزگار ایشان خار تشبیه و حسک
جبر از شورستان بدعة سر بر نیاورده بود با آنسان را از خود
نخواند و بداند کی هر کس کی تفسیرشان بخواند اعتقاد و مذهبشان
بداند کی نه جبری بوده اند نه قدری و نه جهمی نه اشعری و نه مشبهی
و نه خارجی و گر شیعه امامیه خواهند کی از مفسران چون دلالی زنند
از جماعتی نامعتبر نامعروف نزنند کی خواجه آورده است از تفسیر
محمد باقر لاف زنند و از قول جعفر صادق و از تفسیر حسن عسکری
علیهم السلم و بعد از آن از تفسیر شیخ کبیر ابو جعفر طوسی و تفسیر
شیخ شهید محمد فتال و از تفسیر خواجه بو علی طبرسی و تفسیر شیخ
بالفتوح رازی رحمة الله علیهم و غیرهم همه متدین و عالم و اولو الباب
همه معصوم و اخیار همه عالم و امین و معتمد هیچ نه مجبر و نه
مشبهی و نه غالی و نه اخباری و نه حشوی و الحمد لله حمد الشاکرین
اما شکوه و محمد بن نعمان الاحول در کتابی آورده است
کی امامان همه غیب دانان باشند و در گور همه غیب دانند تا بدان
حد کی اگر کسی بزیارت ایشان شود بدانند کی موافق کیست و منافق
کیست و عدد نامها و کاتبها همه دانند و حسین علی و شهیدان
کربلا پیش از قیامت چهار صد سال زنده شوند و یزید و ابن زیاد
و قاتلان ایشان همه زنده شوند تا حسین و شهیدان ایشان را بکشند
و بقیامت بدوزخ فرستند اما جواب این کلمات کی خالی
است از معنی و دور است از معنی و عقل بر خلاف نقل و شرع آنست
کی از نص قرآن و اجماع مسلمانان معلومست کی غیب الا خدای تعالی

نداند

نداند و هو یعلم السر و اخفی و لا یعلم الغیب الا الله و قال الله تعالی
فلا یظهر علی غیبه احدا و قال و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو
و مصطفی صلی الله علیه و آله با جلاله و رفعة و درجه نبوت در مسجد
مدینه زنده ندانستی کی در بازار چه می کنند و احوالهای دگر تا جبرئیل
بیامدی معلوم وی نشدی پس ائمه کی درجه انبیا ندارند در خاک خوراسان
و بغداد و حجاز و کربلا خفته و از قید حیوه برفته چگونه دانند
کی احوال جهانیان بر چه حد است این معنی هم از عقل دور است و هم از شرع
بیگانه و جماعتی حشویان کی پیش از این خود را برین طایفه بستند
این معنی گفته اند و بحمد الله از ایشان بسی نمانده اند و اصولیان شیعه
از ایشان و از چنین دعاوی تبرا کرده اند و بر خلاف و بطلان این
دعاوی تصنیف کرده و حجة انگیخته تا هیچ مشبهی مجبر خارجی را
طعنی نماند و حدیث زنده شدن حسین و شهدا کربلا بدنیا مذهب
محققان شیعه خود آنست کی هم در آن حال کی کشته شدند زنده
شدند بدلالة قرآن که و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله و چون
تاویلات آیة این موضع احتمال نکند چون خواهند رجوع با تفاسیر
و کتب شیعه می کنند تا شبهة زایل شود و مقصود حاصل
آید اما آنچ گفته است کی پیش از قیامت یزید و زیاد و خوارج را زنده
کنند و بکشند اصلی ندارد و از جمله ی خرافات و ترهات باشد
و با اصول راست نیست بل که بقیامت زنده شوند و جزا اعمال بد
خود بستانند و با فرعون و قارون ابد در عقوبت دوزخ بمانند
اما معنی قیاس بایستی کردن با آن اخبار بدروغ کی ناصبیان
خبر را از منصور عمار روایت کرده اند کی راهبی گفت هر
شبی مرغی بزرگ بکنار دریای عمان آید و بو لولوه را از حلق
بر آرد و زنده شود و بمنقارش پاره پاره کند و بخاید و تا
بقیامت هر شب چنین باشد کی او کشنده ی عمر است پس حسین
بن علی بهتر است از عمر و بو لولو بهتر است از کشنده حسین

اگر رواست این را باید داشتن وگرنه دست از هر دو برداشتن و عقوبة عصاة را
حوالت بقیامة کردن تا موافق عقل و شرع باشد کی کار دین و شریعة بدست
جبریان نیست تا چنانکه خواهند بی گردانند والحمد لله رب العالمین اما جواب
وگویند جعفر صادق را پرسیدند کی بترین قوم کدام باشند او گفت
سه کس باشند آنکس که دعوی خدای کرده باشد و خدا یکی است وآنکس که
دعوی نبوت کرده باشد بدروغ چون مسلمهٔ کذاب و غیر وی وآنکس
که دعوی امامت کرده باشد چون بوبکر و عمر و غیر ایشان از دیگران امامان
الی یومنا هذا اما جواب این کلمات انست کی ممکن کی این خبر
از اخبار احاد باشد و بمذهب ما ایجاب علم و عمل نکند و گرچه چنانست
کی صادق علیه السلم گفته باشد او معصوم است و خطا نگوید در فرعون
و هامان و در نمروذ کنعان راست باشد و در مسلمه و طلیحه و غیرهما
کی دعوی نبوت کرده اند بدروغ و کذلک در ائمهٔ ضلال هر کس که نه بحق
دعوی امامت کرده باشد چون ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و مروان و یزید ناقص
و ولید ماجن و غیرهم کی بی استحقاق دعوی و طلب امامت کرده اند
و اینها باشند کی بخلاف قران و قول مصطفی علیه السلم کرده اند
و تیغ در روی علی مرتضی کشیده باشند و حسن را زهر داده و حسین
را کشته و قران را نشانهٔ تیر کرده و گفته کی ها انا ذا کجبار عنید
و سنگ منجنیق در کعبه انداخته اینست مذهب شیعة بی تقیه و
تعصب کی در هر فصل بیان کرده می شود والحمد لله رب العالمین
و عبد الجبار مفید رازی در کتاب خود اورده است کی عمر خالد
ولید را بفرستاد تا دستار در گردن علی کرد و او را بزور بسقیفه
کشید و گفته بود اگر نیاید سر ش بر گیر خالد بیامد عمودی بر
دوش و علی را صداعی بود عصابه ای بر سر بسته بود خالد گفت بیعت
بکن اگرنه این عمود بر سرت زنم علی عمود از وی بستد و در گر
دنش کرد و برپیخت او شفاعت کرد و علی او را خلاص داد و رسول
از ین حال خبر داده بود کی بپرهیزید از روزی کی علی را بینید عصابهٔ
سرخ بر سر بسته و ازین معنی بهتانها ابر وی می نهند اما جواب
این

این کلمات انست کی او را معلوم نیست کی انکار و تعجب مصنف ازین فصول انکار و جحد
است اگر از انست کی عبد الجبار مفید رحمة الله علیه بیعت سقیفه را منکر بوده است
و کافهٔ شیعت خلفا عن سلف بیعت سقیفه را منکر بوده اند و امامت نص گویند
دون اختیار و امام را معصوم گویند نه جایز الخطا و امامت از اصول دین گویند
نه از فروع و گر تعجب از انست کی علی بی رفت و قبول بی کرد چون بمذهب خواجه
از فروع است و اختیار امة را در وی اثر است عجب نباشد کی علی نیز با منزلت
او طمع داشته باشد کی اخر در فضل و درجه کمتر از بوبکر نبود و رفتن خالد با جا
زت عمر و طلب علی معروف و مذکور است و عمود در گردن خالد کردن از قوة و
صلابت علی مرتضی دور نباشد و خالد و امثال او را بنزدیک امیر المومنین چندینی
عظمت نبوده است و این معنی که حوالة کرده است بشیخ مفید عبد الجبار رحمة
الله علیه جایز است و روا باشد کی بر سبیل حکایه جای نوشته باشد کی نه
عقل او را منکر است و نه سمع والعهدة علی الراوی اما گرچه او
و خالد را خود دشمن تر دارند و رسول او را سیف الله لقب داده است و آن بمقامات
کی او را بوده است در حرب اهل و مسیلمه کذاب و جنگ با بنی حنیفه و حروب
شام و غیران و مشرکان و اخ او گر دخود کدام کس کرد و او بود شمشیر خدای
و مبارز دین و بهلوان اسلام و هر که کی رسول قومی را بترساند گفتی سر و لحق بهید
والا ابعث علیکم سیف الله چنانکه رسولش خواند پس بقول رافضی خالد سیف الشیطان
باشد نه سیف الله چنانکه رسولش خواند اما جواب
این کلمات شنوه فهم باید کردن و بانصاف سماع کردن تا عنا و تهمت گفت این
مصنف نامنصف مجبر مدبر از چهرهٔ اهل استماع ببیان جواب زایل شود و بالتوفیق
من الله العلی الکبیر اما اخ گفته است کی خالد را خود دشمن تر دارند بدارند و گو دوستش
ندارند بندارم نقصان کمتر کند کنه امام است چون بوبکر و عمر کی طاعه ایشان
لازم دانند بلک خالد کی است از احاد صحابه پدرش ولید مغیره بود مخزومی کافر
بود کی بمکه مصطفی علیه السلم چون حلقه ای میم کرده بود و منکر بعث و رسالة
بود و بر قران فسوس داشته و بر صحابه استهزا کرده اگرچه مصنف او را درین کتاب
ریحان العرش خوانده است و اخ گفته است کی رسول علیه السلم خالد را سیف الله
لقب داده بود طرفه نیست از اعتقاد مصنف مجبر کی دشمن تر کسی علی مرتضی

عمرو بن العاص است خواجه ناصبی او را رشید هذه الامه لقب داده است چنانکه در روایه
فتاوی هست پس اگر خالد را بعداوة علی سیف الله خواند طرفه نباشد و دلاله بر خا
رجی مصنف یکی اینست کی چندین منقبه درین فصل بگفته است بدروغ و براست
در همه کتاب عشر عشر ان امیر المومنین بگفته است اما مکر خالد بجلح باشد
بتزکیهٔ چنین مصنف امیر المومنین را کی خدای و قران و جبرئیل و انبیا گذشته
مداح باشند و فضایل و مناقب او در توریه مسطور باشد و در انجیل مذکور باشد
و اران بعضی در زبور باشد و در ایات و سور قران مشهور باشد خواجه اگر نگوید
و ننویسد معذور باشد و اخ گفته کی اخ خالد را بوده خود کدام بوده است لا شک
تقیه کرده است و گرچه تقیه منکر است و تقیه باطنیی داند و اران علی را می خواهد
او را معلوم همه علما مسلمانانست کی فتحهای اسلام و غزوات بزرگ در عهد
مصطفی همه بتیغ و قوت و بازوان امام همام بود کی دین و اسلام بوجود او بتمام
بود با اول بر عرش خدا بشنام بود و بر در کعبه بر دوش محمد مقام بود و ولادتش
در بیت الحرام بود و زکوتش در رکوع و قیام بود و نفقه اش در صلوة و صیام بود
اسد الله علی اعدایه الضالین و سیف رسول الله علی الجاحدین و الناکثین و المارقین
خدا را ولی بود و مصطفی را وصی بود و دین و شریعة را متولی بس اگر در عهد
خلافت شیخین چون خالد و لید بحرب عجم نرفت از ان بود کی حوالت احکام شریعة
و رجوع مشکلات و بیان معضلات و حد اروش و جنایات بوبکر و عمر او بر
سیزند و او را ملازمت روضه نبوت واجب بود تا خللی بشریعة راه نیابد
کی ان کار کی خالد و امثال خالد سر اید امیر المومنین بدان التفات کمتر باشد
کار او بیکار عمر و باشد مرد در مدینه کی اجلاء صحابه و کبراء مهاجر و انصار را
جانها بحلقها رسیده باشد و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا
هنالک ابتلی المومنون و زلزلوا زلزالا شدیدا پس اگر عمر نرود بحرب عجم
معذور باشد علی معذور تر چون اصل نباشد متابعت عمر را بنشاید تا این
جمله بخواند و بداند کی بصواب است و بتوفیق ملک وهابست اما گرچه او
و چون عمر بوبکر را می گفت خالد را از حروب شام معزول بکن در ان وقت کی او
مالک نویره را بکشته بود و خلاف بود در ان کی او از جملهٔ مرتدان بود
یا از جملهٔ مسلمانان رای عمر ان بود کی خالد را معزول کنند و بوعبیده را امیر
سپاه

سپاه شام کنند بوبکر گفت لا اغمد سیفا سله الله علی اعدایه من شمشیری کی خدای
بر دشمنان بخود کشیده باشد با غلاف نکنم یعنی خالد را معزول نکنم و چنین کاری
بهرزه گوی رافضی باطل نشود اما جواب این فصل نیک نیک فهم باید کردن
اولا در انکه بوبکر عمر را گفت کی خالد را عزل کن چند خطا است بقول خواجه یکی انکه
پنداری کی پیش از رافضیان کی خالد را کی خدای بر کشیده باشد و رسولش سیف الله
خوانده باشد و امیری نصب کرده باشد عمر گوید معزولش بکن عمر بقول خواجه
ناصبی بخالفت خدای و رسول را امام کرده باشد و این خطای عظیم باشد کی بو عمر
روا می دارد تا خالد را فضیلتی بگوید و بر بعض از خالد کفر متوجه کند دیگر انکه
مگر چون قتل مالک بن نویره از خالد واقع اید عمر ان خبر فراموش کرده باشد
کی و خالد سیف الله لا یخطی کی خواجه درین کتاب اورده است یا این خبر بمصنف
رسیده است اما عمر نشنیده است و چون خالد سیف الله لا یخطی باشد قتل مالک
بصواب باشد اما عمر مخطی باشد بقول مصنف ناصبی و اخ گفته است کی صحابه
را خلاف بود در انکه مالک نویره مسلمان یا مرتد بایستی کی صحابه را این خلاف نبودی
کی از علی مرتضی بوده کی مبتلا باشد بقتال و قتل اهل قبله و مسلمان کش باشد خالد
روا نباشد کی مسلمان کشد کی او سیف الله لا یخطی است و با خود بمذهب خواجه
مجبر روا باشد کی مصطفی خود دروغ گفته باشد کی بمذهب خواجه دروغ و زلت بر
انبیا روا باشد و با این کلمه خود شیطان بر زبان مصطفی نهاده باشد چنانکه کلمه
تلک الغرانیق العلی چنانکه مذهب مجبره است ابدی کی شمشیر خالد خطا نکرد دیگر
انکه چون عمر باور کی و تدوروای نیند کی خالد را از امیری شام معزول کنند این رای
با صواب بود یا خطا اگر صواب بود بوبکر را ترک ان کردن خطا باشد و گر صواب نبود
چگونه شاید کی رای عمر خطا باشد و گر قول او روا باشد کی در بهری احوال بوبکر قبول
نکند اگر رافضیان نیز قبول نکنند مکر مسلمانان نظر توجه می کنند و می دانند کی
هر چه گفته است همه بی اصلست و بی فایده والحمد لله رب العالمین اما گرچه او
کی بوطالب بابویه در کتاب خود اورده است کی طلحه عایشه را دوست داشت
و زبیر ام سلمه را و ایشان و اینان هر دو را دوست داشتند و مترصد می بودند
مرگ رسول را و می گفتند از و بر هیم و زن همسران خویش باشیم از قریش خدای
مرادشان در هم شکست بدین ایة کی و لا تنکحوا ازواجه من بعده ابدا کی شما را نیست

کی زنان پیغمبر را بعد از وی باز نی کنید **اما جواب** این کلمات کفر و ضلالة
و بدعت و دروغ و بهتان و لغو و تعصب و عین زندقه و مایهٔ الحاد نعوذ بالله منها
بیک فهم باید کردن او را صد هزار لعنت خدای و لعنت اهل زمین و آسمان و همه فرشتگان
و آدمیان و جنیان بر آنکس باد کی این مذهب دارد و این اعتقاد کند کی عیاذ فواحش
بر دامن زنان رسول خدای نشیند بر عموم و خصوص بر دامن زنان مصطفی کی امهات
المومنین اند و باضعاف آن بر آنکس باد کی چنین تصنیف سازد و دروغ بر علما شیعه
نهد بر آنکس کی روا دارد چنین تهمت بر زنان رسول نهادن کی مادر مومنان اند و بر آن
کس کی درین باب تعنت می کند و بر آن معتمد کی چنین دروغی بر مسلمانان نهند
و نویسد و گوید و بر وا دارد بر عوام و عاقلان تلبیس کردن بحق محمد و آله الطا
هرین **اما حکایت** این دعوی اینست کی شیخ بوطالب بابویه رحمه الله علیه
بزرگ و متدین بوده است اما معلومست کی آن درجه نداشت در علم کی تصنیف سازد
پس اگر این مصنف با غیر وی از مجبره کتابی باز نماید هر حوالت کی درین کتاب
کرده است بر شریعة امامیه راست باشد و تشنیعها همه بر جای خود و گرنه و عاجز
باشد معلوم شد کی هر چه گفته است بیشتر بهتانست و دروغ و لغو و تعصب
از سر نامنصفی و مجبری و ناصبی دیگر آنکه معلومست کی عایشه رسول را علیه السلم
از جان عزیزتر دوستر داشته است و طلحه مردی بود دمیم الخلقه و آن کسرا کی
معشوقه‌ی دو عالم در کنار باشد کی خورشید تابان از جمال وی بر شکل آید دیده ش
بر جو طلحه چگونه افتد حاشا عنها و عنه صلی الله علیه و آله و حدیث ام سلمه رضی
الله عنها مصنف بحساب کو بتوست کی شیعة الاعصمة کی درین دعوی نکنند
دیگر همه خصال محموده در وی گویند و گذشته از خدیجه الکبری کی مادر فاطمه
زهرات و سیده نساء العربات و خیر نساء رسول الله است ام سلمه را از همه یکی
از دیگر زنان رسول دوستر دارند و گر این مصنف مجبر راست می گوید کی شصت و پنج سال
این مذهب تقلید داشته است بایستی کی دانستی کی اعتقاد شیعه در ام سلمه
و طلحه و زبیر را خود زهره نباشد کی دیده بجای کشند کی آفتاب گستاخ در حجره
ایشان بجهد و این نه عذر طلحه و زبیر است کی ایشان چون امام را کشته خواهند
دور نباشد کی رسول را مرده خواهند **اما جواب** کی عایشه و ام سلمه
تصد مرگ رسول می کردند و می گفتند تزوج همسران خود باشیم غایة دروغ است

و گر دعوی یاریح دانی کند بایست کی دانستی کی عایشه از بنی تیم است و ام سلمه از بنی مخزوم
و عایشه بنت ابی بکر بن ابو قحافه بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و از قریش
است و محمد مصطفی سرهمه قریشیانست و ام سلمه از بنی مخزوم است ام سلمه بنت امیه
بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم پس چگونه گویند تا محمد بمیرد و ما زنان همسران
خود باشیم تا بدانند کی از چند گونه درین یک فصل بهتان عیان کرده است و چون نیک
بانصاف تامل رود بباید دیدن تا خود چنین حوالت بمذهبی لایق تر نباشد کی مصطفی را
معصوم دانند یا بمذهبی کی عاشقش خوانند و چون خواجه مجبر محمد را عاشق گوید
بر زن زید حارثه اگر عایشه را گوید روا باشد کی نه عایشه بهتر است از محمد و مذهب
شیعة امامیه هر دو اعتقاد کفر است و هر کس از فرقتین کی خواهد کی اعتقاد شیعه
در عایشه و ام سلمه و همه زنان مصطفی بداند باید کی کتابی در تربه عایشه کی مادر
دولة امیر عباس غازی و عمید قاضی القضاة سعید حسن استرآبادی باشاره امیر سید
شمس الدین الحسنی رحمه الله علیه ساخته ام بر گیرد و بخواند تا بداند کی چنین تهمة بشیعة
اصولیه راه نیابد و نیافته است والحمد لله رب الارضین والسموات و صلی الله علی سید البریات
و علی آله الطاهرین و ازواجه الطاهرات امهات المومنین والمومنات **اما حکایت**
و در کتاب الارشاد کی مرتضی بغداد کرده است آورده است کی ارتد الناس الا سبعة از پس
رسول خدای همه صحابه مرتد شدند الا هفت نفر سلمان و بوذر و عمار و خالد سعید و بو دجانه
و مقداد و بلال **اما جواب** این کلمات انست کی اگر درست باشد کی مرتضی رضی الله عنه
کتابی کرده است کی ابرا ارشاد خوانند این حوالت راست باشد و این دعوی متوجه و گرنه
معلوم شود دروغ زنی مصنف از وجوه اول کتاب الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد
تصنیف شیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان الحارثی است رحمة الله علیه است و در دنیا عالم هیچ
فقیه و متعلم و عالم نباشد کی نسخه آن کتاب ندارد و بباید گرفتن و بخواند اگر این کلمات
درین کتابست دعوی آن مدعی قبول کردن و گرنه همه دعاوی وی بر این قیاس کردن کی همه
دروغ و بهتانست و مذهب شیعة انست کی کس مرتد نشد و ارتداد بمذهب شیعة بعد از
ثبوت ایمان روا باشد پس چون رسول علیه السلم بگذشت همه همان بودند کی بودند و مرتضی
کی دلیل گوید کی ارتداد محالست لاستحالة جمع الاستحقاقین چگونه گوید مومنان مرتد
شدند با این معنی بنگر کسند تا ماده حاصل آید و بدان روزگار این عادت نبود کی مردمان
انتقال شوند و این عادت این روزگار است کی مصنف بیست و پنج سال رافضی بوده باشد بقوله

ادوار ژ ... وعدا از آن ناصبی شده است و کتاب برین وجه کی دلالت است بر نصب و خبر و خروج اوست
خته و دیگر آنکه چون مومنان بعد از مصطفی هفت نفر بوده باشند چنانکه حوالت کرده است
بمرتضی رحمة الله علیه پس مرتضی با جز آن فضل و نبالهٔ اصل عبدالله عباس را و جابر
عبدالله انصاری را و بو ایوب را و حباب بن الارت را و حذیفه یمانی را و خزیمه ثابت را
ذو الشهادتین را و سهل حنیف انصاری را و محمد بوبکر صدیق را و مانند ایشان گروهی
کثیر و جمعی غفیر کی باتفاق بنص امامت علی گفتند و انکار امامت بوبکر کردند
همه را مرتد گفته باشد کی ایمان آن هفت کس اند کی خواجه آورده است و غیر این
جماعت از بقایای که انکار اختیار کردند روز سقیفه بنی ساعده کی ذکر اسامی ایشان
در فصلی مفرد بیاید در آخر این کتاب از مهاجر و انصار تا بدانی کی این نا قلّ همه
دروغ و بهتان نهاده است بر علمای این طایفه و ما را از چنین نقل و بال و نکال
ان شاء الله حاصل نیاید **اما حکایت** ابوجعفر الطوسی در کتاب الممدوح
و المذموم بیاورده است کی صهیب رومی بنده‌ی بود کی چون بولولوه عمر را بکشت وا
بو عمر بگریست و چون صهیب کی بر عمر بگرید بد نباشد پیش رافضی نیکو کی عمر چه بد بوده
باشد **اما جواب** این کلمات بوجه فهم باید کردن اول این بو ناصبی کهن رافضی از کتا
بهای حکایة می کی بیشتر شیعه ندیده اند و نخوانده و ندانسته ی باشد کی از مادر مهربان تر
باشد و شیخ بوجعفر رحمة الله علیه این کلمه نه برین وجه گفته است برین وجه گفته است
کی صهیب بنده‌ی بود کی بر گشتن چنو خواجه‌ی بر بجور گریه قناعت کند کی زنان و بی
کانگان این قدر خود کنند یعنی او نیک بنده‌ی بودی و مشفق خدمتکاری
و صادق دوستی جان بر میان بستی چنانکه مختار بو عبیده‌ی ثقفی رضی الله عنه قاتل خواجه
و الطلب کردی و بجنگ او ردی و بکشتی کی کار سگان نیک طالبت چون خواجه باشد
نه بجور گریه کی آن کار پرستاران و زنان باشد با خواجه معنی کلمات بزرگان
بداند آنکه طعن زند و نقل کند پس معنی اینست نه آنکه خواجه بطعن و تشنیع یاد کرده
است والله اعلم **اما حکایت** و گویند کی عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را
در شکم او کشت کی رسول او را محسن نام نهاده بود **اما جواب** انست کی این خبری راست درست و برین
وجه نقل کرده اند و در کتب شیعی و سنی مذکور و مسطور است اما خبر مصطفی است کی
الاعمال بالنیات اگر غرض عمر آن باشد کی علی را بدر برد تا بیعت کند بر خلافت بوبکر
نه آن بوده باشد کی جنین سقط شود و ممکن کی خود بداند کی فاطمه در پس در ایستاده است

اگر چنین باشد آنرا قتل خطا گویند و گر عمدا کرده باشد هم نه معصوم است حاکم خدا است
دانا نه ما و ما درین فصل بیش از این نتوان گفت والله اعلم باعمال عباده و بضمایر هم و سرا
یر هم **اما حکایت** و گویند عمر و عثمان فاطمه‌ی زهرا را منع کردند کی بر رسول خدای
بگرید و گفتند ما آواز نوحه‌ی تو انبیم شنود نه و گو خرافات و محالات رافضی مشغول شوم
کتاب دراز شود **اما جواب** انست کی در کتب شیعه این معنی آورده اند اما نه گویند
کی عمر و عثمان تنها منع کردند چنین آورده اند کی بعضی از صحابه‌ی رسول منع کردند اگر این
منع بقصد کردند مستحق ملامت باشند بدنیا و آخرت و دیگر آنکه فاطمه در غیبت بدرش
جزع و فزع بی کرد و عمر و عثمان و غیر ایشان شاگردان و خدمتکاران پدر فاطمه
بودند روا باشد کی دلشان بدوی بسوخته باشد و روا داشته باشند کی خاتون دو
عالم دختر سید و لد آدم چندانی جزع و فزع کند و رنجهای گران بر نفس خود نهد
و از سید علیه السلم شنوده باشند کی فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی و آواز
او بر آن گونه بتوانند شنودن کی از مسلمانی و شفقة دور نباشد کی در میانه ما
نیز منع کنند و گویند ما آواز و ناله‌ی شما برین وجه نتوانیم شنودن محمود باشد پس اگر
صحابه رسول دختر مهتر را منعی کردند از نوحه و گریه آن بود کی طاقة جگر گوشه کی
رسول خدای را زاری کند و بر خود خواری کند ما این وجه اولیتر می دانیم اگر خواجه
سنی بر دیگر وجه حمل کند او داند کی کلا انا ینزح بما فیه **اما حکایت**
کی حکای بابویه گفت من هیچ شب نخسبیم تا صد بار لعنة بمعاذ جبل نکنم و معاذ جبل
رضی الله عنه امین و کاردار رسول بود و بر اعمال یمن و تعلیم شرعیات و رسول علیه السلم
در حق او گفته بود اعلمکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل بس شاید کی یک شب پیر
دانشمند رافضی یاد کرد و تا او را چند بار لعنة بکند ملیف بر آنها کی خلافت
و امامت کردند **اما جواب** این کلمات همانست کی در مواضع گفته اند کی دروغ
و بهتانست و در روی او بگردن آن کس کی گوید و روا دارد دروغی بر پیری زاهد عالم
متقدم نهادن کی سیرة و طریقة شمس الاسلام حسکا رحمه الله علیه همه علما فریقین را
معلوم باشد از عفة نفس و کوتاه زبانی و پاک نفسی و نمی دانم کی این لفظ خود مصنف شنوده
است یا از کسی نقل کند اگر خود شنوده است بدان معتمدی نیست کی قول ش در مثل این
دعوی مسموع باشد و مانند آن دروغ است کی بر خواجه بلفتوح نهاده است در تفسیر آیة

واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض والبته اورا خبر نه ودر تفسير او
نه چنانست وكر حوالت باصحاب خبر كنند همه اعداى حسكا باشند هم مسموع نباشد
وشيعه خود اين حوالت نكنند وكو ما نيز خواهيم كى بدروغ بعلما او حوالت كنيم
نتوانيم اما انكس راك بقيامت وبعث ونشور ايمان درست باشد هانا كى روا ندارد
كى حوالت بدروغ كنند بعلماى مرده وزنده اما انچ در اخر فصل كفته است كى
رسول عليه السلم كفت اعلمكم بالحلال والحرام معاذ بن جبل دانم كى اين خبر صحابه را
كفته باشد وحوالت كاف وميم خطابست بديشان باشد پس معاذ عالمتر باشد
از قول رسول بلفظ خبر بحلال وحرام هم از بوبكر وهم از عمر كى سيد دروغ نكويد
وتقديم مفضول در عقل بر فاضل قبيح است وبمذهب خواجه امام بايد بحلال
وحرام بايد پس معاذ اوليتر باشد بعد از رسول بامامت از بوبكر وعمر واجماع
مهاجر وانصار باثبوت اين خبر بامامت بوبكر نه ببصيرت باشد كى چون رسول
بالف مبالغه كويد وكاف وميم جمع مخاطبه ومعاذ اوليتر باشد بامامت
وترك اولى در امامت روا نباشد وكرنه بندارن اين خبر بمهاجر وانصار نرسيده
باشد اما خواجه نوسني شنيده باشد لازم ايد كى او عالمتر وعارفتر باشد از همه
مهاجر وانصار وچون بانصاف درين فصل تامل رود فايده حاصل ايد وشبهت زايل شود
والحمد لله رب العالمين ابتدا كتاب واما انكه مقصود واضعان رفض
ان بوده است تا صحابه وتابعين را خاين وناممعتمد بكنند تا اعتماد از شرع برخيزد زيرا كه
چون ناقلان منافق وبددين وناممعتمد باشند بنقل ايشان وبر قول ايشان اعتمادى نماند
واز بجا كفته است كى رافضي دهليز ملحدى است زيرا كه چون سعيد قداح بسود بمغرب افتاده
بود ومصر وافريقيه در دست خلفاء العباس بود سعيد قداح بر شكل طبيبان مى كشت
در نواحي اصفهان وكره وكرپايكان ده به ده مى كشتى ومردم را بالحاد دعوت مى كردى
شخصي با وى افتاد از روافض كوفه نام او بوزكريا شيره فروش بكره بودلف افتادند
بنزديك امير احمد بن عبد العزيز بن دلف بن ابى دلف العجلي واو امير اصفهان وكره
بود وكرپايكان شخصي از مقربان امير احمد بيافتند نام او محمد بن الحسن چهار
مختار المعروف بمحمد دندان داعيه بوذ الحاد ومكارى بود صعب وفضالى
صرو ومحتالى قوى واورا پيش امير احمد حرمتى بود تمام سعيد قداح را عادت
بودى كى در ميان سخن بر سبيل طبيبى سخنها ملحدانه كفتى وذم عرب ومساوى ايشان

ايشان كردى ورسول خداى را نام بردى كفتى اين شتربانان چنين كرد وچنين
كرد اين محمد دندان اورا بشناخت وسه لعين محمد دندان وسعيد
قداح وبوزكريا شيره فروش در ميان نهادند ودعوة الحاد
را تمهيد مى كردند محمد دندان سعيد را كفت تو بزرگ شخصي اما نصيحت
من ها بذير وذم اين عرب كه بر ما غالب شده اند مكن وعيب محمد مكوى
كى ملوك جهان سر در بر دشمني او كرده اند وتو بدين كار هم
كار نكر بايى وبدين طريق مردم را دعوت كم توانى كردن با اورا
كى همراه انصار اند د منتهم بكن كى بلاء بوسر دولتهاى مردم هم
از ايشان خاست بكو كى همه منافق بودند وبت در بغل نماز مى كردند
وبتان در سجدكاه بنهان كرده بودند تا سجاده ى نماز بت را مى پرستند
وهمه پس از وى بركردند وشريعه او بكرداندند وبر خاندان واولاد
او ظلم كردند وعمر بچه فدك بدريد ودر بر شكم فاطمه زد وفاطمه
را منع كردند كى بر پدر خود بكريد وحسين را سر ببريدند وعلى وپسر را
نش رابقبيله خود كن زيرا كه ايشان در نقل اين دولت جدى بكرده
اند بكو كى همه مظلوم ومغصوب بوده اند وتو بدين مردم در دعوه
نوكرخت اوردن ودرين همكار بسيار ياوى واز ايشان تنى چند
را كه از ايشان كارى بيايد بردست كير چون سلمان وبوذر ومقداد
دل چيات وان ديكران را بمنافقى ها دار كى چون اين معنى مقرر كرده
باشى ويارانا ورا خاين وناممعتمد كرده باشى مقصود خود بيابى
واعتماد از شرع او برخيزد كى از ايشان بدينها رسيد چون
ايشان ظالم وخاين ومنافق بوده باشند قول ايشان ونقل ايشان
حجة نباشد واو خود نيز همچنان باشد كى اينها كى كفته اند
عن المرء لا تسئل وابصر قرينه فان القرين بالقرين يقتدى كى چون
اين كردى ابطال سخن او كرده باشى زيرا كه چون بكفتى كى شرع
در خفيه است تا قايم آل محمد بيايد وشرع را فتوى دهد باطن وتفسير
را فتوى كرده باشى وتعزير كرده كى امام معصوم ومنصوص بايد
تا شرع از و بشنوى سعيد قداح اين معنى از محمد دندان قبول كرد

وبدعوة رفض تمهيد الحاد مى كرد تا همه مغرب را در دعوة خود اورده
وتا امروز هنوز مصر در دست فرزندان سعيد قداح بمانده است وخود را
فرزندان رسول نام نهاده اند واما خود دانند ملحدان ايشانرا وكويند ان
فرزندان اسمعيل بن جعفر صادق اند ابتدا
اين فصول ومعارضات اين كلمات مومن مستبصر يك يك بجان سماع
كند تا شبهه هر مشبه وبطلان هر مبطل وتهمت هر متهم زايل شود
وفايده ازان وجواب ان حاصل ايد ان شاء الله تعالى وبه الثقه ومنه
المعونة اولا حكايه واضعان الحاد عليهم لعاين الله تترى از اول
تا باخر معلوم ومفهوم است كى بوذ وان كجا بوذند واتفاق كجا كردند
واول برچه مقاله بوذ واسامى بدرين كتاب بمواضع كى حاجت
بوذ بمعرفت وبذكر همه روزكارها خواهد اما درين جواب كلماتى
شافى روشن ببود ان شاء الله اولا سعيد قداح خود در كتب تواريخ
مذكور نيست واصل الحاد ميمون بن سالم القداح است بهرى كفتند اين
سعيد پسر ميمون قداح بوذ وبيشتران چنين اورده اند كى سعيد خود نبيت
ميمون سالم است انكه درين سالم كى پدر ميمون ملعون است خلافست بهرى
كفتند غلام مصريان بوذ بهرى كويند اديب بوذ فلسفه خوانده بوذ
واين پسرش ميمون مردى زيرك بود رشريافته بوذ واين ميمون شوم
در جهان بكشت تا تمهيد دعوة الحاد كند هر كجا كى برسيد كى ولا
يت حنيفيان بوذ قرار نكرفت وهر كجا كى ولايت شيعه بوذ ارام نكرفت
كى دانست كى دعوه او با اين دو كروه در نكيرد چون بحدود در نهاوند
وكره وكرپاذكان واز بقعه رسيد وجهل وكم مايكى وكم
يقينى مشبهيان بدانست انجا توقف كرد وقرار كرفت واين محمد
دندان عليه اللعنه مشرك زاده بوذ پدر شرع او مشبهى بوذ بدين اما
خود ملحد بودند واز دهى بودند از حدود نهاوند ودر خدمت امير
احمد بن عبد العزيز كستاخى داشت وامير احمد درين وقت بكره
بوذ اما حاكم بوذ بر تاشان ودرين وقت بوذ كى احمد بن موسى
بن محمد النقي را عليه السلم نوازش كرده بوذ ومال ونعمة وخلعت

فرستاذ تا او ساكن قم شد وانجا مدفون است در قبه ى موسويان ور
ضويان قم همه از نسل وى اند تا معلوم شود كى سيرة امير احمد بن عبد
العزيز چكونه بوده است در آل مصطفى عليهم السلم واين بوزكريا عليه
اللعنه اولا كوفى نبود اصلش از جاليكاوانان بوذ وشيره فروش
نبود شير فروش بوذ كى مادرش در ان حدود كاو وكوسفند كاو و
كوسفند داشتى واو از كودكى شير وماست كردانيدى وفروختى پس
خواجه در بيشه وشهر او هر دو غلط است وپدرش را بو صابر المنجم
خواندندى كى دعوى نجوم كردى ومادرش زنكي جادو بوذ اصلش
از بابل با مش عيالانه كاهنه ولادتش بدهى از نواحي رى كى عيالا اباد
خوانند پس اين هر سه ملعون بكره بودلف بهم افتادند كى دشمنان
توحيد خداى بودند كى درجه ى اولست ومنكران بعث ونشور بودند
كى ركن اخرست ورسالت وامامت موقوفست بر اثبات عدل وتو
حيد خداى وترتيب هدم قواعد اصل بودند ايشانرا انجا برواى عمر
وعلى بوذ انكه با يكديكر اين سه ملعون بنشستند پس بنهان از همه
جهان واندا ختند كردند كى هر يكى بولايتى ديكر شوند ودعوى ديكر كنند
بكما اسم توحيد ونور شريعة واثار مسلماني منقطع ومضمحل كردانند
خاك بر سر ايشان وبر سر همه ملحدان كى بارى تعالى بحفظ شريعه
واسلام وعده كرده است تا بقيامة ليظهره على الدين كله بر انكه
كفتند يكى از ما بحدود خراسان وماوراء النهر شود والحاد دعوى
كند كفتند كى لايق نباشد كى انجا غلبه اصحاب بوحنيفه كوفى ه
دارند وايشان وجوب معرفة خداى تعالى بعقل ونظر كويند ومنكر
تعليم وتقليد باشند ازان با اميد نشوند وكفتند بولايت مازندران
وقم وكاشان رويم ديكر باره كفتند سخن ما با ايشان در نكيرد كى ه
ايشان وجوب معرفة بعقل ونظر كويند وامام معصوم دانند ومنكر
تقليد وتعليد باشند با ايشان هم در نكيرد كفتند بحدود مكه ويمن
وطايف وجبال وحدود ديلمان سخن ما هم مقبول نباشد كى انجا غلبه
زيديان دارند وايشان بعدل وتوحيد كويند ومعرفة از طريق نظر دانند

دوزخ خبر انکه اتفاق کردند اتفاقشان برین امتاذ کی محمد دندان علیه اللعنه هر دران
حدود می باشد باصفهان وولایت همدان وکره ونهاوند ودهر وکرد کی همه مشبهه
بودند وحنیفیانی کامروز هستند دراصفاهان وهمدان ان وقت نبودند وغلبه شبهه
داشتند وان ملعون انجا قرار کرفت ومی کشت ومی کفت خدای تعالی جسم است وشکل
وصورة دارد وصعود ونزول کند وچون بر عرش متمکن باشد پای بشرق دارد
وپای بغرب وخایه شر چند کوه احد است وهر شب ادینه بر خری نشیند وبزمین فرود
اید ودر مساجد مشبهه نزول کند وطعام وشراب خورد وخرش را علف باید
وپیش از انقلاب صبح با عرش شود تعالی وتقدس عما یقول المشبهة والمجسمة والمجبرة
علوا کبیرا واین دو ملعون او را کفتند چون دعوة تو برین وجه درین حدود منتشر
شود این نه ان خدای باشد کی محمد کفته است ومسلمانان دعوی کنند وهدی
وخللی ازین عظیم تر نباشد وانجا بماند ودعوی برین وجه کرد کی کفته شد وهنوز
دران حدود این مذهب ظاهر است بس اکر محمد دندان تقایم کفتی وامام معصوم دانستی
وتعته مذهب او بودی بایستی کی قم وتعاشان بودی نه بکوه وکرپایکان انکه
میمون بن سالم القداح علیه اللعنه کفت من بولایت مغرب شوم کی انجا رسیده
ام وطریقه وسیره ان قوم بهتر دانم کی ایشان را بالحاد میلی باشد ووجوب
معرفة بقول معصوم کویند وعقل ونظر بی اثر دانند ودعوة برین وجه کردن
کبیرم کی این همه هدم توحید خدا است وهم انکار رسالت مصطفی کی چون
کویم کی خدای را بی قول رسول نشاید دانستن وصدق رسول خود بی عقل خدای
معلوم نشود موقوف باشد بر یکدیکر ومردم عوام دران سرکشته ومدهوش
باشند ومقصود ما حاصل شود برین قرار برفت ودعوة کرد وان بدعه هنوز
انجا باقی است اما دعوی خلافت کی مصنف اورده است کی هنوز در نسل او باقی
مانده است بایستی کی خلفا بنی عباس در بغداد ازان عاجل نبودندی وجبین کار
معظم در دست مبطلان وبی دینان ومتهمان رها نکردندی حتا تاه عمر نیم کبر کی
از جهان بکندی خلیفه باشد دفع ان کردن وبیخ طلالت بر کندی کی مصنف درین
کتاب بر مهدی تشنیع می زند کی چرا بدر نیاید وقمع بدع وضلالات بکند امر
معروف اکر انجا نیز بکردی روا بودی کی خلیفه بحق در بغداد نشسته ه
ملحدان ومتغلبان مصر دعوی خلافت می کنند تا اینک مظهر کنند کی مصنف

تشنیع بر که می زند امد سوم باسر فصل چون محمد دندان را قرار بران حدود بیفتاد از جرام
زاده بو زکریا غبلانه را کفتند ترا جانب لرستان وحدود خوزستان باید رفتن کی
ولایت خوارج است واین طریقه سیوم کی هدم شریعة محمد است اغاز کردن ومی کفتند
کی محمد صلی الله علیه واله بحق امد وبعد از وی بوبکر صدیق وعمر فاروق خلیفتان بحق
بودند ودر قول وفعل ایشان خللی وزللی نبود اما عثمان عفان مستحل وبی امانت
بود ومالهای مسلمانان ضایع کرد وغنیمت بیت المال بر خویشان خود صرف کرد و
رسوم وقواعد ان دو خلیفه را رعایة نکرد وبدعتها نهاد وغلامان خرید وپای
از حدود شریعة بدر نهاد وعلی بو طالب هم چنین قتال وکذاب بود ودر حروب
جمل وصفین ونهروان بسی مسلمانان را بکشت وخونهای نا حق ریخت وطلحه وزبیر را
بکشت وبا ام المومنین قتال کرد ومعاوی از داماد دو کانه پیغمبر اغاز کردن
ولعنت ایشان اشکارا بکردن ملحدین کی مردم در ایشان بد اعتقاد شوند وایشان را کافر
وضال ومضل دانند واین کلمه دران حدود بر زبان خوارج عادت کی رحم الله الشیخین و
لعن الله الختنین باری که محمد دندانم مشبهه را از طریق توحید بر کردانم تا از خدای بری
کردند وتولای میمون قداح ولایه مصر ومغرب دران مایه کی بتوانی از ره رسالت مهجور
کردان کی رکن دوم است وبن که بوزکریای شیر مرد وشم مردم ان ولایت را از طریقه
امامت نفرة افکنم با این هر سه قاعده کی طریق دین وجاده حقست مضمحل وباطل
کردد وهر سه سوکلویان اسلام بر اورده باشیم واین چه ما تقریر کردیم هم انکار
باشد بر قران وهم انکار باشد بر قبله ولحساد وصحابه کی چون بتری بیفتاد بزرک
درختهای کوچک کی بدو معتضد باشند ناچار بیفتد این بود امدن ورفتن ایشان
واتفاق ومذهب واختلاف سه ملعون نه انکه خواجه مصنف بیان کرده است سخنان
رکیک بی مغز نعشق مذهب جبر دهوا وتعصب کرده کی همه عاقلان دانند کی شناختن
ودوستی وپی روی علی ... موقوفست بر عدل خدای وبر توحید او وبر رسالت مصطفی
وبر عصمة او ومحمد الله تعالی این سه ملعون را منزل ودعوه ونشستنکه بقم نبود ونه بقاشان
ونه باوه ونه بری ونه بورامین ونه بسبزوار ونه بساری ولادمار ندران تا هیچ شبهت
بماند در مذهب وقرار وقاعدت ایشان وروز قیامت بضرورة بدید اید کی صادق ه
کدامست وکاذب کدام محق کدامست ومبطل کدام کلا سیعلمون ثم
کلا سیعلمون فسوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتک ام حمار والحمد لله ربه نباخوذ

بدلیل وحجة حق ظاهر است وباهر وباطل مضمحل وبست فصلی دیکر معتمد بیان کرده
شود بر سبیل ابتدا در شرح اسامی واصحاب الحاد وداعیکان ایشان کی از ابتدا الحالة تا
انتها در اطراف جهان خاسته اند مستخرج از کتب ومصنفات سنیان کی هر یکی را نام
ولقب وفعل چبوده است واسامی ان مواضع کی ایشان خاسته اند تا این مصنف مجبر احوال
ایشان بداند ومعلوم مجبران شود کی ما از احوال ان ملاعین مدا بو بی خبر نباشیم و
نقض کیش بد وقواعد نامحمود ایشان برین طایفه واجب تر است واز اخ علما شیعة
شرح داده اند تفصیل این مجملی است ازان ومقصود ما وهمه خوانندکان از وی حاصل
است والسلم علی النبی المصطفی وعلی الائمة الهدی فصل بدانکه اول
داعی این جماعت را یزید اهوازی بودی کی او را بسواد کوفه بزسنا زند بر هر کا را
بابقور اخواند بدعوة کروهی مهجوران از فرزندان بهرام کور ودر بیزده مردی بود
از اولاد کتیری نام وی قرمط کی قرمطیان را بدو باز خوانند کی بلفتوح حمدانی سنی
قزوینی که ملحد شد از نسل وی بود وجماعتی دران حدود در دعوة این یزید اهوازی
وقرمط امدند علیهما اللعنه داعی دومشان ابو سعید احسائی بود کی او را بجانب
بحرین بزسنا زند کفتند بوطیف منزل کن انجا شد وودکانی بکرفت وتخمهای مرغ
ودعوة الحاد می کرد وبوطیف مردی بود سنبر نام باسه پسر حسن وعلی وحمدان ایشان را
بدعوة این ملعون در امدند واز جانب بنی عزیز امد نام او زکریا بود وبزرکان بوسعید
بنشست وبا او الف کرفت واو را نیز بدعوت در اورد واین زکریا را بنی کلاب بزسنا ذ
بدعوت الحاد تا چهار صد سوار جمع کرد وبوسعید را بوعدی معلوم خواند ان ملعون
با پسران سنبر واتباع ایشان از قطیف بیرون امدند وجمعی را بکشتند وبسیار برا اسیری
ببردند ومالهای عالم ببردند درین میانه خادمی بود ازان ابو طاهر جنابی بوسعید او را
هلاک کرد بعد ازان مردی بوسعید نام او زکریا اصفهانی از فرزندان بهرام کور را مقتدا
کردند ودعویها بزرک کردند چون نکاح بنات واخوات ونکاح غلامان ویکی را
از پسران سنبر بزنی کرد وان پلید بر سم زنان بر امد ومردمان کفتندی هذه امراة
الرب حاکشان بدمان بعد ازان بو طاهر را معلوم شد کی بوسعید قصد قتل او می کند
ابو طاهر ابتدا کرد ویرا بکشت ولشکرها جمع کرد وبخانه کعبه امد وخرابی عظیم کرد
وحجر الاسود بکند وازانجا بلحسا برد وبسیاری مسلمانان وحاجیان را بکشت وزانجا
لشکرهای کران اورد وبعراق امد بطلب قتل ذریه مصطفی وفرزندان علی نقی وحسن زکی

ودراه سنکی بر سینه وی ان ملعون امد وبدوزخ رفت وبعد از وی یکی برخاست نام وی جوشب
ویکی دیکر نام وی علی بن الفضل دندانی ودران حدود طریق قرمط را اظاهر می کرد وبعد ازان
این جوشب دعوی نبوة کرد وچنان نمود کی شریعة عقوبة است وراه حزم دین اشکارا
کرد وشتم انبیا کرد وعلی بن الفضل علیه اللعنه دعوی خدای کرد واباحت اشکا
را کرد مردان وزنان وکودکان را بهم جمع می کرد وخویشتن را دب العزة نام نهاد لعنه
الله وبعد ازان یکی برخاست نام وی عیسی وببغداد یکی برخاست از مشاکردان وی نام
وی ابن نفیس ویکی دیکر حلاج وپای وتدبیر اشکارا کردند وشعبده ونیرنجات می
ساختند خلیفه وقت را معلوم شد ایشان را هلاک فرمود وبعد ازان از شهر هراه
مردی برخاست ازین قوم ودعوی کرد کی مرده زنده کنم ویکی دیکر از داعیکان ملاحده
نامش دبیکی ودیکری نامش ولید واصل همه کبر کی بود وبعد ازان بری بود او را بو حاتم
رازی خواندندی برخاست واو را منعم خواندند ودر ری وطبرستان مشهور متوتی تمام یافت
ودر مباحات کشاده کرد ومناکحت وتزویج برخلاف شریعة بنهاد وجماعتی را از راه
ببرد وبعد ازان در حدود جیحون از کنار اب مردی برخاست او را المحسن نسفی
خواندند معروف بود کی وی را بصلاح وپارسای یاد امد واز سر کبر کی مردم را بالحاد
دعوة می کرد امیر خوراسان نوح بن منصور خبر یافت او را هلاک فرمود ودر سواد
کوفه کفتند یکی برخاست نام وی زکریا بن محمد الوندمانی بر طریق قرمط دعوة
کرد وبر حاجیان زد وقوی را هلاک کرد ومالهای بسیار ببرد تا بر دست علوی
هلاک شد واز دیار سیستان یکی برخاست نام اسحق خشم نوح هم بر طریق امیر
خلف سیستان وی را هلاک کرد ودر نیشابور محمد موبذی علیه اللعنه بیدا امد
بدعوة الحاد اسفادا اسحاق زاهد رحمة الله علیه ابو الحسن سیمجور را بر ان داشت
کی وی را بنکال هلاک کرد ودر زمین بخارا در ایام نوح بن منصور بوسعید ملکی بر
خاست مردی بود ممکن دران دولت ولیکن کیش کبر کی داشت دعوة الحاد کرد
وفتوی کرد باستحلال المحارم وتعطیل شرایع عبد الملک بن نوح بن منصور بفر
مود تا ان ملعون را هلاک کردند ودر طالقان خوراسان علی قلانسی بدید امد در ایام
سبکتکین پدر سلطان محمود نور الله قبره وتبعی بسیار بدست اورد وچون امیر
سبکتکین انجا رسید امام محمد بن الهیصم رحمه الله علیه انجا بود از حال باز نمود
وفتوی کرد تا امیر سبکتکین ان ملعون وخواص او را بر درختها کرد وجماعت را همه هلا

وبایام سلطان محمود رحمة الله ابو بکر اسحق وبرادران معنی تحریصها کرد
تا او مطالبت کرد این جماعت را تا در اطراف واکناف عالم این جماعت شوم
نامی کر فسد و می کشتند و دران عهد ایشان را شوکتی و وقتی نماند تا
بعهد سلطان سعید ملکشاه نور الله قبره کی این قوم شوم در دیار قهستان
ظاهر شدند و حصار ابداختند و تمهید الحاد می کردند بعد از وفاة
سلطان ملکشاه خبث عقاید ان ملعونان ظاهر شد کی جمعی را ان
مسلمانان هلاک کردند و منبرها و مسجدهای بلاد گیلان و حدود دیلمان
می سوختند و ویران می کردند و در ولایت طبس و قاین جمعی بسیار از سا
دات فاطمی را هلاک کردند و اما ان وقت را عقد کردند و حسن صباح
علیه اللعنة در حدود الموت بدید امد و قصهٔ او در اول کتاب
برفته است کی ان ملعون از کجا امد و چون ساخت و هم عهد ان او کی
بودند و چهی بود اعادهٔ ان و چون جنبا و بعز وین و ری فاش شد
از زن خواجه با محمد زعفرانی رحمة الله کی رئیس اصحاب بوحنیفه
بود حشر انگیخت و روی بدان حدود اورد و چون از خلیفه و باذشاه
مددی نیافت نامظفر باز گشت و خواجه حسین حمدانی کی مقتدای
شیعه بود بعز وین فتوی کرد بخون ملاحده و ترکان و اصحاب
حکم را تحریص کرد بر قتل ایشان و خواجه بلقاسم کرجی سنی او را
مدد کرد و حسن صباح بفرستاد تا خواجه اسکندر زاهد را بکشتند
و بلقاسم کرخی و زین الاسلام و امیر احمد بل را شهید کردند و چون ملاحده
عالم حسن صباح را مقتدی ساختند و متابعة کردند برین وجه کی معلوم
است تا از غفلة خلفا بغداد کار او قوت گرفت تا بدین حد کی معلومست
و از دشنه ملعون کی در کرد کوه بدید امد از ان مرتم بود و امیر
داذ حبشی را در خور اسان بدان کارهای باطل داشت و این ازد شیر
در اصل بر اعتقاد کبر کی بوذ از قصبهٔ نورحان بوذ و درین عهد
هفتاد کس را از ملاحده بر دار کردند و چون معلوم شد کی اتفاق
این ملاعین با مصر باین چگونه افتاد بس فواید مسلمانان را حاصل ابد
[خو]اجه مصنف و هم مذهبانش بدانند کی متهم کیست او را خود

مذهب

مذهب اسمعیلیان مصر و دیگر بقاع را بنیاد برین است کی امام زادت
از هفت نشاید بر حساب کواکب و هفتهٔ ایام و امثال ان از مساعیات
گفتند اول علی است دوم حسن سیوم حسین چهارم زین العابدین پنجم
باقر ششم صادق انکه دعوی در محمد اسمعیل کردند کی پسر زادهٔ
صادق بوذ و او را هفتم دانند و ائمه است کی جعفر صادق را مولای
بوذ از پارسی بچگان بر دست او یعنی جعفر مسلمان شده بوذ نا
مش فرح بن طیساب با محمد بن اسمعیل بمکتب نشسته بوذ انکه نام وی
با بازی کردند وقتی مبارکش خواندند و وقتی میمون و قداح و برا لقب
نهادند یعنی بقدح العالم بحاظره چنانکه کوذکان یکدیگر را لقب
نهند و چون او با محمد اسمعیلی بوذ بعد از محمد موتی ازان فاسد
اعتقادان کی بودند دران روزگار بدو تولا کردند کی طبعی و خاطری
نیکو داشت و چون او بمرد او را پسر بسری بدید امد نام او عبد الله بن سالم
بن میمون در لشکر مکرم از دیار اهواز انجا تمکین نیافت کو بید دعوی
نبوة کرد و طریق شوبه اشکارا کرد و گفت خدا دو داشت قصدش
کردند بگریخت ببصره شد میان بنی عقیل منزل گرفت و قومی بر اثرش
بیامدند از انجا بگریخت بدیار حمص شد با گروهی از خلفای خویش
و دعوی علوی کرد و او را پسری امد نام وی عبد الله بن عبد الله در
محرقه و شعبذه دستی داشت از انجا بدیار مغرب رفت و گفت من
فاطمی علوی و بدین معروف گشت و بدان دیار مستولی گشت او را
پسری امد نام وی بو القسم و از ملاعین کی اتباع او بودند خاکشان
بر دهان او را قایم خواندندی و گروهی اند کی در وی دعوی خدای کردند
ان ملعون در ترتیب کار ملاحده کتابی ساخت نام ان بلاغ الاکبر
و ناموس الاعظم او را پسری امد نام او محمد بنیابت پدر بنشست از بن
محمد دو پسر ماند احمد و حسین احمد بجای پدر بنشست و از وی پسری
بماند نام وی سعید او نیز بنیابت پدر بنشست انکه عبد الله بن سعید و او را
پسری امد اسمعیل بن عبد الله انکه پسرش معد بن اسمعیل کنیة او بنی تمیم
و بر مصر و افریقیه مستولی گشت و منا دهای عظیم ازوی تولد کرد

و در تغییر دین و سنة کوشید و از پس بو تمیم معد بود و بسی بدعتها و ضلا
لات در عهد او ظاهر شد و بعد ازان المستعلی بالله شش لقب بوذ و نامش
نزار بن المستنصر بالله از اولاد بو تمیم بوذ و در اثار هست کی مقتدر
خلیفه معتمدی را ازان خود بجانب مصر بفرستاد تا از سادات نسب
و علویان حسیب خطهای معروف بستدند کی این جماعت نه از اولاد
علی و فاطمه اند و نسب ایشان بدین دعوی کی می کنند باطلست و اه
بیشان از اولاد میمون قداح اند و بعز مود تا بدیار شام و زمین حجاز
چون مکه و مدینه و دمشق و حلب بگشتند و خطوط جمله سادات و
علویان بستدند هم درین معنی و از انجا بمجالس سلاطین ال سلجوق فر
ستادند قدس الله ارواحهم اما او را زندگانی مساعدت نکرد
کی این شغل را شفقت نموذی و در بلاد خوراسان همه سادات کی
مشجرات دارند و کتب انساب متفق اند کی این جماعت علوی نیستند
این جماعت ملحد خوانند و الحاد کژی بوذ چنانکه حق تعالی گفت
ان الذین یلحدون فی ایاتنا و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه و زندیق خوا
نندشان از انجا کی بوقت گشتاسب و لهراسب کی ملوک اتش پر
ستان بودند مردی پدید امد نام او زردشت دعوی پیغمبری کرد
و کتابی جمع کرد انرا زند و پازند خواندندی مردی بوذ بعد از وی
نامش مانی از پس وی دعویها کرد و دیر و خدای می گفتند یکی نور
و یکی ظلمة پس بنسبت زند این جماعت را زندیق خوانند و قرمطیشان
خوانند بنسبت ان قرمط کی شرح داده شد و ایشان خویشتن را باطنی
خوانند بدو معنی یکی انکه هر ظاهری را باطنی گویند دیگر گفتند ما را
با هم اسراری باشد کی دیگران را بران اطلاع نباشد و سبعی خوانندشان
کی با ائمه هفت گویند یا بقول ایشان از ائمه کی بعد از محمد اسمعیل
دعوی می کنند باطل باشد و اسمعیلی خود معلومست کی چرا ه
خوانندشان و شرح اسامی و احوال ایشان را کتب بسیار است و طوما
رات باید اما این مایه از خلاصهٔ احوال ایشان درین نقض یاد کرده شد
تا خواجه مصنف ناصبی کی بر شیعه تشنیع زده است بتهمت مگر بانصاف

تاملی

تاملی بکند و بداند کی اصول و قواعد الحاد چه بوذه است و ملحدان اول و اخر از کجا بوذه اند
و بحمد الله و منه یکی ازین مطعونان نه قمی بوذه است و نه کاشی و نه اوی و نه رازی و نه وراسینی
و نه از ساری و نه از ارم و نه از بلاد مازندران و نه از دیاری کی بشیعه
منسوبست بلکه همه از ولایات و نواحی و دیار مجبران و مشبهان بوذه اند
و دعوة برین وجه کرده اند و حواله معرفة خدای بتقلید و تعلیم و قول پیغمبر و معلم
صادق کرده اند و انکار دلیل و حجة و نظر و تفکر کرده اند چنانکه اصل مذ
هب خواجه مصنف مجبر است و خدای تعالی توفیق داد ما را تا کشف اسرار و ایشان
بکردیم و ان دعاوی بی حجة و کلمات پر شبهه بدلیل باطل و مضمحل کرداندیم
والحمد لله علی کمال افضاله و صلی الله علی نبیه و الطاهرین من اله
و بدان ای برادر کی رافضی تفضیل نهد علی را بر ملائکه و انبیا اما جواب
شیعه اصولیه انست کی مذهب است کی هر یکی از انبیا کبار بهتر اند از امیر المومنین علیه السلم
کی ایشان هم نص اند و هم معصوم و ایشان اصحاب وحی خداوندان اند و او را این درجه
نیست اما مذهبشان چنانست کی امیر المومنین بهتر است از هر یکی از ملائکه از بهر
کثرت ثواب و قبول مشقة و انکه طاعت او واجبست بعد از مصطفی بر مکلفان
و اجماع شیعه است بران و در اخبار هست انچه این شبهت را زایل کرداند چنانکه
رسول علیه السلم گفت مثل المومن عند الله کمثل ملک مقرب و ان المومن اعظم
عند الله من ملک مقرب و مانند این اخبار بسیار است پس چون مومنی بهتر باشد از
فرشته ای امیر المومنین اولیتر کی نص است از قبل خدای و معصوم است از همه خطا
انکه گفته است
و چون بگفتی کی علی نص بوذ بامامت از قبل خدای جنانکه
رسول نص بوذ برسالة و معصوم است هم چون او و از میان هیچ دو فرقی نباشد در
عصمة و نصیة و طاعة هر دو واجب باشد شرم داری گفتن و خود از سر توهی
بزنند کی مشرح بگوی کی رسالة از میان هر دو بیشر که است اما جواب
این کلمات انست کی شبهتی نیست کی چنانکه مصطفی نص است برسالة و معصوم است
از همه زلت بمذهب شیعه امیر المومنین نص است بامامت و معصوم است از همه تهمت
اما درجهٔ رسول علیه السلم دیگر است کی رسول مقتدا است و علی مقتدی و رسول
مطاع است و علی مطیع و او صاحب کتاب و قبله و سنة و شریعتست و علی را
این درجه نیست و این فرقی روشن است و درجهٔ نبوة و درجهٔ رسالت ه

درجتی بزرگست وزیادت است از همه منازل و درجات و هر که علی را با رسول در
رسالت و نبوة شریک داند کافر و مبطل و ضال و گمراه و مبتدع باشد و مذهب
شیعه اینست اما حدیث ابخ گفته است کی اگر کسی کی او را با رسول شرکت است
سرق بذیرنشد عجبست کی خواجه صد و بنجاه سالست کی علی رؤس الملا می گوید
کی بوبکر تتمه نبوت است و سرش نمی زنند و اینجا بنا گفته سر می زنند تا بدانند
کی با خبان قاعده این حواله روا نباشد والحمد لله رب العالمین **انگه گفته است**
ورسول خدا اثر اصلوات الله علیه نو نبیسی و علی را همین نو نبیسی **اما جواب**
این کلمه انست کی نخشا یش این مرد متخصص کی تصنیف کنند و از لغة این مایه ندانند
کی معنی صلوات از خدای رحمة باشد و از ملایکه استغفار و از مومنان دعا و باری تعالی
در قران عزیز بر کمینه مسلمانی کی او را مصیبتی رسد صلوة می فرستد انجا کی گفت
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة و بصلوة تنها قناعت نمی کنند رحمة بر سر نهاد و بدیگر موضع
بر عموم همه مومنان را گفت هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات
الی النور بس اگر روا باشد کی خدای تعالی بر ما صلوة فرستد روا باشد کی ما همه
مومنان بر علی و آل او از معصومان صلوة فرستیم و گر شبهة انست و امتناع
از انست کی شیعه علی را با مصطفی علیه السلم در صلوة برابر کرده اند نقصان در
اختیار خواجه بیشتر است کی زبرک در زبان و مومن با شما را و جلد ک کتاس
و تعلی رسن تاب را کی بمیرند رحمة الله علیه گویند و بوبکر صدیق و عمر خطاب و علی مر
تضی را همان لفظ گویند کی ایشان را و چون بصلوة ایشان را با رسول مشارکه
باشد اولیتر ازانکه ایشان را در لفظ رحمت با این جماعت برابر بس اگرچه صلوات
را معنی رحمت است از برای اظهار فضیلت رسول و امام شیعه لفظ صلوات اجرا
کنند تا مباینتی باشد و این معنی چون از قران درست شد نقصانی نکند والحمد
لله رب العالمین **انگه گفته است** و رسول را معجز گویند و علی را هم معجز گویند **اما جواب**
جواب این کلمه انست کی خواجه نوسنی در این دعوی مذهب خود فراموش نکرده بود کی
کی در چند مواضع درین کتاب بتشنیع یاد کرده است کی روافض امام را معجز گویند
چنانکه بیغمبر را و این را فضیحت تمام نهاده است اولاً مذهب همه مجبران ظالم
اینست کی در عهد خلافت عمر خطاب مدینه زلزله ای با صعوبه بدید امد و اهل مدینه

ازخوف

ازخوف ان با نفیر و فریاد بیش عمر امدند عمر دره بر گرفت و از خانه بیرون امد و بحضور
جمهور اصحاب دره بر اورد و زمین را بهیبت و سهم می گوید ساکن شو اگر نه
دمار از تو بر ارم تا حالی از هیبة عمری زمین جماد ساکن شد و مردم این شنیدند
و این از معجز بلیغ تر است یا عمر درین منزلت زیادت از بیغمبر است بلکه شریک
خالق اکبر است کی از خدای تعالی بود کی زمین و اسمانرا خطاب کرد قال لها وللارض
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طایعین بس اگر شاید کی عمر در حکم
بر زمین جماد با خالق الاکبر هم بر باشد گوئی چرا نمی شاید کی مرتضی با مصطفی
در ابلاغ حجت معجز برابر باشد تا این شبهت در تحیر مجبرش بماند و عمر
خود قدمی دارد عجب تر اینست کی مذهب همه مجبران چنانست و در کتب
اصحابشان مکتوبست و بر سر کرسی خود بظاهر لاف زنند کی بوبکر ظاهر
ان یک عید هم بمنا نماز کرده است و هم با بصره با انکه یک جسم در دو مکان
در یک وقت محالست بنزدیک همه عقلا و گویند اخی له همدانی از فروشه گرم
در میان بسته بهمدان بعرفات باز کرد دها نشرع سوخت از گرمی که بود
و ما تند این ترهات کی همه کرامات اولیا خوانند و معجز از ان بلیغ تر چگونه باشد
و حرمة بدین عظمة کرا باشد بس اگر شیعه گویند چون امامی بجماعتی از اهل
شرک و ضلالة رسد و دعوی امامت کند و ایشان بر ان انکار کنند باری تعالی
از برای نصرة شریعة محمدی را بر دست وی حجتی ظاهر گرداند بر دافع منکران
شریعة و تقویة اسلام بر ان انکار روا نباشد کردن عقلا و شرعا و انجه
گفته است بطعنه کی معجز علی چون معجز رسول دانند خطای عظیم است کی معجز
بر دعوی ائمة غیر معجز باشد بر دعوی نبوت و رسالة و علی را منزلت رسول
شد چنانکه بیان کرده شد **انگه گفته است** و علویانی کی از فرزندان علی اند
از حسن علی تا بمهدی همه را منزلة رسول دانند **اما جواب** جواب این کلمات انست
کی مذهب شیعه اصولیه چنانست کی محمد رسول الله بهتر است از هر یک از انبیا
از مرسلان و از اولو العزمان و بهتر است از هر یک از ملایکه و کروبیان و منفرشان
روحانیان و برین دعوی دلیل اجماع است و علی وصی اوست و امام امة اوست اما
... از مصطفی بهتر است از هر یک از ائمة او و حسن بعد از وی
همچنین ... تا بمهدی همین حکم دارند کی گفته شد و روا نباشد کی کسی

انگه گفته است بهتر باشد از ایشان از بهر انرا کی تقدیم مفضول بر فاضل در عقل قبیح است
انکه گوئی هم رسول و هم امام فرستاده خدای بودند خلقان از بکاری دگر و این بکاری
دگر یکی با دا رسالة و یکی بتقریر امامت **اما جواب** این معنی انست کی بعض طوایف امده است
مصنف را کی امام بعد از رسول فرستاده ی خدا باشد و ان از غایة بی علمی و تعصب
و بغض امیر المومنین است و از قران این ایت بخوانده است کی باری تعالی بوقت مصلحتی غزوی
با بقابیل فرستد چنانکه گفت فبعث الله غرابا یبحث فی الارض الایه اگر برای تقریر
امامت و ثبوت خلافت علی مرتضی را بقمع جمع ناکثین و قاسطین و مارقین بفرستد بس
مستبعد نباشد و چون عباسی بانصاف و نظر بوجه بکند این شبهه زایل باشد
انگه گفته است و محمد رسول الله نمی شایست کی با بنو اعمام و اعمام ساعی در اداء
رسالة و تبلیغ حجة مواساة کنند چگونه شایست کی علی مرتضی با عصمة و طهارت و قوة
و شجاعت و استیلا بنو هاشم و ضعف بوبکر و قلة قبیله ی بنی تمیم و اندکی عدد بنی عدی
و تنهای عمر علی و ایشان فراسازد **اما جواب** این کلمات انست کی علما و عقلا
چگونه قیاس کنند در صورة محمد را با علی و کفار قریش را با صحابه ی رسول کی ایشان
انکار وحدانیة می کردند و اصنام و اوثان را عبادة می کردند و قران قبول نمی کردند
و رسول را جبر ... امد و بحرب و قتال اشر می کرد در ان چنان حالة توقف معصیت
وبی فرمانی باشد و اینجا مقران بودند بتوحید خدای و قران قبول کرده منازعی بود
در خلافت کی نص است باختیار توقف او اولیتر بود و در کتاب موافقه الصحابه کی در مذ
هب خواجه کرده است باید خواندن تا سکوت و سکون و توقف علی بداند کی چرا بود
و این بران قیاس نکنند تا شبهت حاصل نیاید بلک رسول علیه السلم در حالة اول هم
توقف کرد و می گفت لکم دینکم ولی دین و ان حرکة انکه کرد کی ایة منزل شد
کی وقاتلوا المشرکین کافة تا شبهتی نماند **انگه گفته است** علی دو سال در ربیع
بوبکر نماز می کرد و ده سال در دنبال عمر نماز می کرد و مالهای گرفت و بر ایشان ثنا می
گفت و دعا می کرد و امیر المومنین می خواند ایشان را و در تدبیرها با ایشان می
بود و از قبل ایشان حکم می زد **اما جواب** این فصل اینست کی روا نباشد
کی بعد از مصطفی امیر المومنین با فضل و عصمة در نماز اقتدا بکسی کند کی دانسته
است کی تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و کرده باشد مقتدی نباشد و گر او الی گرفت
حق او بود کی برابر وی منة بنود و انکار و تبرای او از زد و سهم معلوم است و در

اخبار

اخبار امانیست کی او ایشان را امیر المومنین خواند و گر خوانده باشد در فصل رضا علیه السلم
و ما مورنا و یلی با حجة بگفته ام کی برون عیبی نباشد و تدبیر و رای امیر المومنین
در امور شریعة و فتوح ثغور او در ان اصل بوده باشد و ایشان طفیل او کی او عالمتر
و فاضلتر بود از هر یک و حدها کی زده باشد از قبل خدای و رسول زده باشد نه
از قبل بوبکر و عمر بحجة ایة والحافظون لحدود الله او اولیتر است بدانکه معصوم است
و عالمتر از هر یک از امتان **انگه گفته است** ای عجب علی قوی تر بنی هاشم بیشتر حق
ظاهر تر تیغ تیز تر او معصوم چون رسول علیه السلم **اما جواب** انست کی چنین
است اما امام عالمتر است و معصوم است و مصلحت او بهتر داند چنانکه بایست و شایست
بهر روز کاری کرد و کسر ابروی اعتراض نرسد کی هما نا اعتراض امة را بر اختیار
خود باشد نه بر نص خدای والسلم علی من اتبع الهدی **انگه گفته است** دو مرد
از درگاه امده محمد برسالت علی بامامت ان یکی که رسولست جان فدا کرده زخم
خورده از ان دشمنان از شهر برامده دوستان بیگانه شده بیگانه اشنا گشته
خود را بر قبایل عرض کرده هیچ قوم قبول ناکرده زخم بر روی امده سنگ بر دندان
خورده بای ابله شده بغار گریخته شب راه کرده روز بشب اورده اداء الامانة
و تبلیغ رسالة کرده این یکی را کی امامست قوم بیشتر قبیله با او بسیار تر در خانه
ترمز ده منشور بر طاق نهاده با اعداد شت در کاشته گرده بخ در مشک خون
ار وبنیا مده باطل را بحق می گویند باری مبطلان می دهد باطلمان منالحت و نجا
لشت می کنند این بدان چه ماند و ان بدین چه ماند **اما جواب** این فصل نیک
تامل باید کردن تا معلوم شود کی هر دو یکدیگر نیک مانند است و هر چه رسول
کرد امام همچنان کرد اما چون قلم بدست حسودان باشد نقش صورة فرشته چون
صورة شیطان باشد اگر رسول جان فدا کرد امام در بستر و خیبر جان فدا کرد
اگر او زخم دشمنان خورد این زخم دشمنان خورد اگر او را دوستان دشمن شدند
این را اهل جمل و صفین و نهروان همه دوستی نمودند و دشمن شدند اگر انجا خویش
بیگانه شد اینجا برادر عم مصنف نه عقیل بر معویه رفت اگر مصطفی روز عید
دار عبد المطلب خود را بر قبایل عرض کرد علی روز بیعة شوری خود را نجند
سو کند معروف بر مهاجر و انصار عرض کرد تا در خبر است کی زاید غلام بو ذر
غفاری گفت نا الباب یوم الشوری وکان امیر المومنین علیه السلم ارفعهم صوتا

فقال یا بایعتم ابا بکر وانا کنت احق بها منه فرضیت لکم کما رضیتم لانفسکم لقرب عهد کم
بعبادة الاوثان ثم بایعتم عمر وانا کنت احق بها منه فرضیت لکم ما رضیتم لانفسکم
لقرب عهد کم بعبادة الاوثان ثم تریدون ان تبایعوا عثمان وانا احق بها منه فرضیت
لکم ما رضیتم لانفسکم وساحتج علیکم بحجة لا ینکر عربیکم ولا عجمیکم ولا کاتبکم
ولا امیکم فقال الزبیر قل یا ابا الحسن ولا تقل هجرا ثم قال ویحک یا زبیرا ومثلی یقول
الهجر ثم قال علیه السلام انشدکم بالله اینکم احد آخا رسول الله معه غیری قالوا
اللهم لا قال فانشدکم بالله اینکم احد قدم اثنی عشرة صدقة وناجی رسول الله ص
حیث یقول قدموا بین یدی نجویکم صدقة غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله
اینکم احد من له زوجة مثل زوجتی فاطمة علیها السلام قالوا اللهم لا قال فانشدکم
بالله اینکم من له ابنان مثل ابنی علیهما السلام قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله اینکم
من غسل رسول الله غیری قالوا اللهم لا قال اینکم غیری من قال له النبی انت منی بمنزلة
هرون من موسی الخبر قالوا لا قال اینکم من قال فیه من کنت مولاه فهذا علی مولاه غیری
قالوا لا قال اینکم من نام علی فراش رسول الله غیری قالوا لا قال اینکم من سلم علیه
جبریل ومیکائیل واسرافیل وثلثة الاف من الملئکة یوم بدر غیری قالوا لا قال
اینکم من مسح رسول الله عینیه واعطاه رایته یوم خیبر غیری قالوا اللهم لا ثم قال
اینکم من ادی الزکوة فی رکوعه غیری قالوا لا ثم انشدکم بالله اینکم احد
عرف الناسخ والمنسوخ غیری قالوا اللهم لا ثم قال اینکم احد اذهب الله عنهم
الرجس اهل البیت غیرنا قالوا لا ثم قال اینکم احد بارز عمرو بن عبد ود غیری
قالوا لا قال انشدکم بالله اتعلمون ان الله جمع هذا کله لی فقالوا اللهم نعم قال
فاشهدوا وکفی بالله شهیدا بینی وبینکم چون این حجتها وغیر این اجهل سو گفتند که
در کتب مسطور است عرض کرد آنکه زیاد غلام بوذر غفاری رضی الله عنه بر خاست و
گفت الله اکبر الله اکبر افتتنوا بالدنیا ونسوا الاخرة اثروا الرجل بفضله
وانکروا به حقه ثم قال من احب الاله ثم النبیا فحقیق ان یحب علیا
خواجه مجبر بدارین الجانبو ذه است جمله گفتند ای علی الاتراک نبوذ سید
سادات عصرین قبلدین اهل تقا هرچه گفتی راست گفتی یا امیر المومنین کال باذا آب
گو بگفتار تو در گوید که لا ه وابن بیتها خواجه عبد الملک نباتر است رحمة الله علیه
و بجبان احوال وخبر است که علی مرتضی بر قوم انکار کرد واظهار وابلاغ حجة
بوجهت

بر جماعة وحق خویش ایا چون کوش باز نداراند بدارم مجبور و مخطی او نباشد با امامت او رابو
وسالت مصطفی قیاس می کنند اولا واخرا وظاهرا وباطنا اکر اورا زخم بر نوی امد این را بر
سر امد اکر او بوقت عجز و بعار که بخت این بوقت عجز وضع در خانه بنشست اکر او از مکه
بمدینه امد این از مدینه بکوفه امد و قبیله همان بوذند بیشتر نشد ند اکر علی در خانه
تن تنها بُد محمد بناه با بو طالب داد اکر این بنشو و بر طاق نهاذ بر زعم مصنف او گفت
لکم دینکم ولی دین اکر او در حالة اول بیده صحابی قناعت کرد این روز اول بسلمان
و بوذر و دو وازده صحابی قناعت کرد اکر این با اول قتال نکرد نه سبب با اول صلح کرد
اکر مصطفی با خر قتال کرد که قران باید که اقتلوا المشرکین نه علی بقول مصطفی با خر قتال
کرد ولحبیار قتال کرد یا علی انک تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین
اکر امام صلح کرد از رسول اموخت اکر جنگ کرد او دید اکر این در صفین ظفر نیافت
او در حنین ظفر نیافت اکر او روز فتح مکه ظفر یافت او زهر از جمل ظفر یافت اکر
او مواساة کرد برای مصلحة واکر او سال وسه تیر دل مشرکان شد این نیز روز
و شب خاد بیده بی محبرات شد این با بدان قیاس می باید کرد تا هیچ شبهتی نماند ما
چند بی حجة وبینة والحمد لله الناصر لاولیائه والقاهر علی اعدائه الدعوی
وبینتی که چون نوبت خلافت بذو رسید در حرب صفین بیک ساعت سی هزار مرد کشته
شدند وعبد الله عباس او را می گفت مصلحت در انست که این عاملان عراق واذربیجان
ومصر ومغرب بر اعمال خود نشان مقرر داری تا بیعت بتو بنویسند انکه بعد از ان اکر
خواهی معزولشان بکنی علی گفت که نکنم که نباید که ایشان جوری در عهد خلافت من بکنند
که من بان با خود باشم تا بنکلوم تا خود بابت اماره مستند مایه ابن عباس می گفت لاجرم کار
بر تو دراز شود اما جواب این کلمات انست که طرفه امتاده است سخن با جاهلی
که اکو امامی محفوظ مصلحتی و متقی در التصرف توقف کند بی حمیتی ومداهنه و بنا اهل منسوب کنند
و کو وقتی برای نصرة اسلام و قوة دین خدای شمشیر بر کیرد و باطغاه و بغاة قتال کنند ه
بمسلمان کشتن او را حوالت کنند و کویند بقتل وقتال اهل قبله مبتلی بود چنانکه این مجبر
مدبر درین کتاب آورده است و امیر المومنین علی بن ابی طالب بمتابعة مصطفی صلی الله علیه واله
بهر وقتی انچه مصلحت بوده است وشریعة اقتضا کرده است ازان کار فرموده است
انجا که صلح وتوقف باید کردن کرده است وانجا که حرب وخصومت بایست کردن کرده است
وشبهتی نماند در کار امیر المومنین با قول رسول علیه السلم که او گفته باشد یا علی حربک حربی

وسلمک سلمی تا هر کس بانصاف تامل کند فایده تمام بیابد واما انچ درین فصل گفته است
که چون کار با وی افتاذ می دانم که بحق با وی افتاذ یا بباطل اکر بحق با وی افتاذ طلب خون عثمان
از وی کردن باطل باشد واهل جمل وصفین همه مبطل باشند واکر خود علی مبطل بوذ در کار او
اجماع حجة نباشد واو خود امامت را بنشاید که خصومت عایشه ومعویه کرده باشد
تا درین کلمات اندیشه کند خواجه تا جه لازم اید والسلم انچه گفته است
و کر بعد از رسول خلافت علی را بوذی با بوبکر همان کردی که با معویه کی نزدیک تو بو بکر همان
ومعاویه همان واتباع بو بکر ومعاویه یکی اند بلکه معویه بهمه چیز از بو بکر بیشتر بوذ
هم بسپاه وهم بقبیله هم بمال وهم بنسبة وهم بجوانی وچنانکه با اصحاب جمل کرد که بیک
روز بیست هزار از فاضل الناس کشته امدند وچون طلحه وزبیر کشته امدند این همه
از بهر حق خود بایستی که ان روز با بو بکر وعمر وعثمان همین حرب برار استی وحق خود از
دست بنداذی خصوصا که نص بوذ از قبل خدای ورسول این روز همان علی بوذ بلکه ان روز
قوی تر بوذ که بو بکر بخلافت بنشست زیرا که علی جوانتر بوذ وبعهد رسول نزدیکتر بوذند
وهرچه در حق علی رسول گفته بوذ بنصوصیة وعصمة او همه صحابه را در بیخ کوش وپیش
دیده بوذند وناهیی سال بر امدن بسی کارها فراموش شده بوذ اما جواب
این کلمات که بایستی که با بو بکر وعمر همان کردی که با معویه کرد لازم نیست از وجوه یکی انکه
ان روز این قوة نداشت که این روز قیاس بر مصطفی که با وا بعثة نهادی که بخت وباخر کار
تیغ ولشکر می اورد وفتح مکه می کرد بس بایست که فتح مکه مصطفی روز اول بکردی
تا شبهتی نماند دیکر انکه اکر بو بکر وعمر با وی همان کردندی که معاویه کرد از انکار
فضل وتیغ در روی او کشیدن ومال مسلمانان مستهلک کردن وبر ضعفا ظلم کردن
چون بکردند نکرد وعجب تر انست که امیر المومنین در وقتی که باجماع امت خلیفه
بوذ با بغاة وطغاة حرب کرد خواجه مجبر بعد از پانصد سال تصنیف ساخته است
وتشنیع می زند بر علی بس نعوذ بالله اکر با بو بکر وعمر حرب وخصومت کرده بوذی
خواجه او را کافر ومبطل خواندی وکرجه در حرب جمل وصفین تقیه می کنند که تو سد
که سر بتیغ بزنندان وقت خود تقیه حاجت نبوذی زفاز وقلم در میدان عداوة
افکندی وتهمتها نهاذی وبهتانها کفتی اما خود علی عالم از همه جهان بوذ
جای صلح وتوقف وجای حرب وخصومت واما انچ گفته است که نزدیک تو بو بکر
همان ومعویه همان بلی همانست اما مصلحت با وقات تعلق دارد وانچ گفته است که بروز

حرب جمل بیست هزار مرد کشته امدند عجبست که فراموش کرده است ان دعوی که در اول این
کتاب گفته است که اکر علی را سردانکی ظاهر شذ در عهد رسول از برکات معجز رسول بوذ
علیه السلم وبعد از رسول عاجز ودرمانده بوذ وهیچ ظفری نیافت اخرا اینجا اعتراف داده
است که بیست هزار نا کثین را بیک روز هلاک کرد واز بغض علی وعداوة او ایشانرا از افاضل
الناس خوانده است ونمی دانم که انا فاضل الناس چگونه باشند جماعتی که تیغ در روی امام کشند
واو را دشنام دهند که بانکه می زنند که الا ان ابا الحسن قد اشرک علی مشرک شد ما این
همه مسلمان وبهشتی باشند واز افاضل الناس باشند اما انها که گویند امام نص است دون
اختیار بزین قول کافر وملحد ورافضی باشند ای مسلمانان اکر منکر امامت بو بکر رافضی
باشند منکر امامت علی چرا سنی وبهشتی باشند نه هر دو بر یک خداست که انچ رافضیانرا
لازم است در انکار امامت بو بکر وعمر وطلحه وزبیر وعایشه را هم چندان لازم است در
انکار امامت علی نه اجماع بر دو حاصل است با ان دعوی نکنند یا دستار برین طریقه بدارند که
هر دو دعوی بهم راست نیاید چنانکه گفته اند دست وجوز از خنبره هر دو بیرون ناید
بهم انچه گفته است وخود امامت وخلافت بیشتر بدو کار باز بسته نیست
امام اعظم بدان کار می باید این امة را با حق خدا ونه حق رسانند وداذ وانصاف ضعیف ان
قوی بستانند دوم بدان باید تا حق خویشتن بر خویشتن نگاه بتواند داشتن بس بقول رافضی
علی خلافة را نشایسته باشد زیرا که نه حق خود بر خود نگاه بتوانست داشتن نه
حق غیری بوی توانست رسانیدن ونه قوة ان داشته است که سد ثغور اسلام کند وچون
رافضی او را باسیری وعاجزی ومظلومی ومحرومی ومرحومی فرا نهاده است که عمر در
بر شکم زدنش تواند زدن و بو بکر حق او بتواند بردن وخالد دستار در گردن او تواند کردن
وعثمان چوب بسر او در دو تواند بستن ومعاویه با او حرب تواند کردن وطلحه وزبیر
با او ان همه زشتیها تواند کردن بس او بدین عجز وبدین حرمة امامة وزعامة جمهور
اعظم چگونه تواند کردن وخود خدای تعالی ان کسرا بقایم مقام رسول چون کند ورسول ان
کسرا بوصی وخلیفه خویش چگونه کند که بقول رافضی شایسته ولایق نباشد لخوفه
وعجزه من الاعداء بس این واضح همه خدا بوات اولا وهم رسول ثانیا وهم علی راست
تا ایشان که تن بزد وفرمان خدای بجای نیاورد با مداهنه کرد اما جواب این کلمات برین وجه
که ایراد امتاد بگوش هوش باید شنوذن تا فایدة حاصل شود ان شا الله اولا معلوم است که درجه
خدای درجه وحدانیة است ومثل ومانند وشریک ا مصور نیست وچون وخوف وبدا همه

درحق خدای روا باشد و رسول و امام مخلوق اند و این معانی شکلی باشد در ایشان اولا چگونه
روا باشد کی خدای قاهر و قادر زنده و عالم می بیند و می داند کی موسی را کی مبعوث فرستاده ی
اوست از شهر مصر بیرون می کنند تنها برهنه پای می گریزد خایف فخرج منها خائفا
یترقب و فرعون مخلوق عاجز دعوی خدایی می کند کی انا ربکم الاعلی و باری تعالی با قهر
و قدرت درین توقف می کند و چون نمرود طاغی دعوی خدایی می کند و خلیل را با آتش
می اندازد دران توقف می کند و چون زکریا بی گناه را می کشند و جرجیس معصوم
را بدان حالت و نکاله می کشند تاخیر می کند و چون از خون یحیی زکریا بی گناه عالم
ملای شود توقف می کند و چون جهودان دون بطلب مسیح می آیند او را بشب نهان
ایشان باسمان می گریزانند و چون محمد مصطفی کی سید همه مخلوقات است آگاه دعوی
می کند بدر خالد کی سیف الله لا تخطی است سلاتا قه خواری و جفا بر پشتش می نهند
و بو جهل سنگ بر پایش می زند و مجروح می کند و بدر خالد المومنین سنگ بر لب و دندان
او می زند و چون مکیان بکشتن او جمع می شوند او را بشب تاریک نهان از خلق بغار می
گریزانند و خدای تعالی بدان باید تا حق بر حقوران نگاه دارد و انبیا خود را نصرت
دهد و مظفر گرداند چون نکند ما ناکی بدان اصل و قاعدة کی خواجه مجبر آورده است
نه او خدا بدان شایسته باشد نه انبیا نیز صلاحیة رسالة داشته باشند و آنکه بدین ملجی
باشد خدایی را چگونه بشاید و آنکه بدین خایف باشد و درماند کی رسالة را چگونه شا
ید پس اگر نه وان توقف برای مصلحت بود امامت درجه ی سیوم است کی امام مخلوقست
موه خالق ندارد و ولی است رفعة نبی ندارد این توقف نیز برای مصلحت باشد
و گر عجز باشد کی خالد دشنام درگرزن کند و خود نکرد عجز انجا بیشتر باشد
کی بدر خالد سلاتا قه بر پشت نهد و نهاد و گر عجز باشد کی عثمان چوب بر سر زند
و نزد و خود کجا قوة و زهره ی آن داشت عجز انجا بیشتر باشد کی بو سفیان
سنگ بر دندان زند و زد پس اگر علی باان عجز امامة جمهور اعظم را نشا
ید محمد با این عجز رسالة جن و انس را چگونه بشاید و گر عجز و توقف مصلحت
نقصان امامت علی کند عجز و توقف همه انبیا در اوایل بعثة نقصان رسالة
ایشان کند پس این تاوان اول خدا را باشد کی آورا کی از مدینه و مکه و بیت المقدس
بشب نهان ببایدگر گریختن رسالة فرماید و ثانیا موسی و عیسی و محمد را باشد
کی چون دانند کی بکاری قیام نتوانند کردن قبول کنند و ثالثا جبرئیل را باشد

کی تقریر می کنند کی انکس اهلیت ندارد پس بقول خواجه رافضی بدستی شده همه از انبیا لایق نبوت
و رسالت نبوده اند نعوذ بالله من قولهم و عجزهم و جبنهم و گرنه درین صورت رواست انجا کی درجه کمترست
روا باید داشتن و دست از طریقه بدبی حجة و مذهب نامعقول برداشتن اما جواب دوم
برین فصل انست کی امام برای آن می باید تا حق ضعفا را از اقویا بستاند لازم اید بر قول خواجه
انتقالی کی تا عمر خطاب از جهان برفته است هیچ کس امامة و زعامت بحق نکرده است زیراکه
معلومست همه عقلا و فضلا کی تا امامت مروانیان و امویان و عباسیان نافذ تا الیوم ما
هذا حق ضعفا از اقویا باز نستدند و نه حق مسلمانان بمسلمانان رسانیدند و نه حق خود بر
خود نگاه داشتند و لا معلومست کی در عهد این خلفا در بیشتر اوقات راهها نا ایمن بوده است
و مسلمانان را بجور و خراجها و باجها نهاده اند و خمر و زنا اشکارا کرده و ظلم و عدوان
می ازاره و این خلفا یا منع می توانستند کردن یا نه اگر توانستند و نکردند خلافة و امامت را نشا
یسته باشند کی بقول خواجه ناصبی خارجی امام بدین کار می باید تا دفع قوی بکند از ضعیف
و قسمت دوم انست کی این دفع نتوانستند کردن بقول خواجه مجبر استحقاق و اهلیة زعامة
و امامت بشایسته باشند و این خطا اول خدای کرده باشد کی عاجزان را تمکین خلافت کند
و ثانیا مسلمانان را باشد کی اجماع کنند بر کسی کی اهلیة امامت ندارد و ثالثا بر خلفا باشد
کی تولیة کاری کنند کی از عهده ی آن بدر نتوانند امدن و اما انجه گفته است کی امامة کسی را
شایسته باشد کی حق خود بر خود نگاه بتواند داشتن گوییم خواجه مجبر خلیفتان بغداد
در سر و گیلان و دیگر بقاع کی متغلبان و مدعیان دارند حقی هست یا نه اگر در هیچ جای حقی ندارد
پس امام بغداد باشد نه امام همه عالم و مذهب خواجه درین وجه برین قسمت قیاند کی می اید
و چون امام همه عالم باشد اشارا در جیلان و مصر و یمن و طایف حقا باشد هم لنفسهم و هم
لرعیتهم پس اتفاقست کی ان حق هرگز نگاه نداشته اند و ضایع مانده است و هدر شده است
و مالهای مسلمانان کی دران حدود مستهلک می شود و خونهای مظلومان کی دران بقاع هدر می شود
همه بگردن ایشان باشد و عاجز و مقهور و مغلوب و مرحوم و محروم باشند و امامت را نشا
ید و این همان صورة است کی در امیرالمومنین علیه السلم خواجه اورده است و در اخر ان فصل
گفته است کی امام برای آن باید کی ثغور اسلام کند این نامنصف هرگز کی دیده است و کی شنوده
است کی لشکری از دار الخلافه روی بروم و الموت نهاد و طلب ظفر و نصرت کرد پس بقول خواجه
امامان خواجه کی مذهب گزیده است همه ضعیف و مغلوب اند و حقها ضایع و مسلمانان رنجور
و بدعتها اشکارا و مخالفان اسلام مستولی پس برین طریقة دو زنگار عمر بقول خواجه مجبر

تا الی یومنا هذا عالم مهمل و معطل است و حق از امة خارج است و گر گویند سلاطین و شحنکات
ایشانند هرچه ایشان کنند حکم ایشان را باشد اخر اگر دعوی تاریخ دانی می کند دیده باشد
و نوشته و خوانده و دانسته باشد حادثه مرح با مسترشد و حادثه ی محمد شاه با خلیفه ی
احداد و مخالفت و خصومة بیرار ببغداد تا اتراف نزستد کی وقت بوده است کی شحنه ی بغداد
بدانکی با نواب دار الخلافه مسامحت نکرده اند و درین جوابهای شافی همه نامد تمام بحمد الله حاصلست
و همه شبهتها زایل و الحمد لله علی الایه و صلی الله علی انبیائه و اولیائه انگه گفته است
و حسن بن علی با هم تا دان است کی تومان تومان بستد و خلافت بمعویه فروخت و مال بستد و هر
روز بخدمت معویه می رفت و داد را و داد را قع می گرفت و هم چنین هر یک از ائمه علی الحسین و باقر
و صادق و کاظم و رضا تا حسن عسکری همه عاصیان اند در خدای و رسول کی در خانها نشسته
اند و از خلفا مال استده اند و دعوی خلافت نکرده اند و با دشمنان خدای تعالی مجاهدت نکرده
اند امامان منصوص از قبل خدای اما جواب این کلمات اول آنچ گفته است کی حسن
علی خلافت بمعویه فروخت مذهب خواجه انست کی امامت باختیار امة است پس دیگر باره چون
تره و اشنان بخرید و فروخت انتاد چگونه امامت حسن تا بفروخت یا نبوده شر اگر حسن را
نبوده بیع باطل باشد و خلافت معویه را اصلی نماند و گر حسن را بود یا نص بود یا اختیار اگر
نص بود نتوان فروختن کی وحی منقطع بود و نص معصوم باید دان خطا است و معصیة است
و گر امامت اختیار بود از قبل امة یا اجازة امة نشاید فروختن و امة این اجازه نکردند پس
علی الوجوه اختیار امامة معویه بقول خواجه انتقالی همه باطل و بی اصل است و حسن را
خود امام ندانند و آن روزگار دیگر باره زمانه ی غلبه امام باشد و اما آن لفظ کی بو سبیل
بی ادبی اجرا کرده است کی حسن هر روز بخدمت معویه می رفت از این آیة قل لا اسالکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی خدای در حق معویه نفرستاده بود و رسول علیه السلم در حق معویه
گفته بوده است کی انی تارک فیکم الثقلین الخبر و گر باری تعالی بنص قرآن طاعت بو سفیان
جاهل و معویه باغی و یزید خمیر و عمرو عاص عاصی و مروان زانیه و عبد الملک جبار
و ولید بلید بر خلقان واجب کرده است لابد حسن علی را علیه السلام بخدمت معویه باید رفتن
پس اگر نه و آیات در حق حسن و پدرش و مادرش و برادرش منزلست و طاعة ایشان
بر امة واجبست معویه و غیر معویه را بخدمت ایشان باید رفتن و طاعت ایشان واجبست
کی اولو الامر معصوم و ائمه منصوص اند و الحمد لله رب العالمین انگه گفته است
انچ در حق هر یک از ائمه معصومه گفته است همین است کی گفته شد و انچ ایشان از بنی امیه

و مروانیان ستانند از عطایا و ادرار نخواهند حق ایشان بود کی بغصب دست فرو گرفته بودند
بدان طریق کی توانند باز ستانند و دران نقصان عصمة و امامت نباشد و توقف ان در وقت
عجز و مصلحت وقت برحد گریختن انبیا باشد از اوطان خویش و توقف مصطفی در
مبدای بعثه و رفتن او بغار و مانند ان و چون از هیچ نقصان نبوة و رسالة نکرده باشد
این نیز نقصان امامة و عصمة ایشان نباشد برین وجه و نسق کی بیان کرده شد
و الحمد لله رب العالمین انگه گفته است و هر وقت ابو جعفر المنصور جعفر
صادق را بخواندی و ان سر سیاست و سلطنت او را تهدید و وعید کردی و گفتی کی
می اشنوم کی جماعتی از اهل حشو و ضلال بر تو می ایند و می خواهند کی تو بر ما
خروجی کنی او گفتی من نمی کنم و خلیفه توی اما جواب این کلمات اگر بوده
باشد انست کی الحق ابو جعفر امامت پس گران خریده بود کی بو مسلم مروزی طلب
حقوق ان می کرد بیاقت او را و برادرش را ابو العباس سفاح را بدین کار نشاند
خود نه اجماعی بود بدان و نه تراضی و بزرگتر از ابو حنیفه کوفی دران روزگار کسی
نبود بدان امامت منکر بود و بیعة نکرده او تا انجام ان وقت با نخعی چون بو
حنیفه از زجر و رنج کی در کتب مذکور است اما انچ بو جعفر المنصور صادق را
علیه السلم تهدید کرد و صادق مصلحت وقت جوابی نرم داد تا اتش غضب او
بنشنید سزاوارم دلالت نباشد بر حقی بو جعفر و نه بر باطلی جعفر صادق قیاس بر
قصه ی موسی علیه السلم کی در حالة دعوة و اظهار نبوة و ابلاغ معجز بر فرعون
طاغی او را می گوید الم نربک فینا ولیدا و لبثت فینا من عمرک سنین و فعلت
فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین یعنی انست کی تو انی کی ما ترا از کوچکی
و طفلی بپرورانیدیم و سالهای در ارپیش ما بودی و تو کردی انچ کردی و تو از جمله ی
کافرانی و موسی علیه السلم نه برین سخن انکار کرد و نه خصومت و عداوة فرعون
برای مصلحت وقت اظهار کرد و جواب ان بنرم تر داد کی خواجه از صادق حکایت
کرده است بدروغ چه گفت گفت فعلتها اذا و انا من الضالین کردم چنین و من از
جمله ی گمراهانم و نعوذ بالله اگر صادق مانند این گفته بودی کی خواجه انتقالی
مدبر بدست اقرار کردی پس اگر روا باشد کی موسی عمران کلیم سبحان با معجز
و کتاب و شریعة و درجه ی نبوت و منزلة رسالت با فرعون طاغی و کافر
در حالة غضب او مانند این سخن گوید و نبوة او را نقصانی نباشد اگر صادق

علیه السلم با شخصی که اندهزار فاطمی را در دیوار کرفته باشد و با امامی چون بوحنیفه
وادارد حنانکه معامله بی مجامله کردن سخنی نرم کوید نوجه مصلحت بس اکر
اینجا تهدید وتشدید دلالت بود بر حقی فرعون وتری و مجامله دلالت بود بر بطلان دعوی موسی
اینجا نیز تهدید و وعید دلالت باشد بر حقی بوجعفر و نرمی و سخن سالکی وجواب بر وجه
دلالت باشد بر بطلان جعفر و درین فصل این قدر کفایت است عاقل مصنف را والحمد لله
رب العالمین آنکه گفته است و موسی کاظم همچنین با هرون الرشید عهد ها
بست وسوکندها خورد برین وجه اما جواب است که خواجه بعد از چهارصد سال بی
باز نماید در تصنیف نکو عهدی امامان چون اکر حسن علی با معویه بعهد و فا کرد معویه
اورا بزهر بر دست اسما بنت جعده بمشورت مروان بتدبیر ابیسونیه هلاک کرد و کو کاظم
عهدی کرد بدان وفا کرد و هرون الرشید از بی وفائی اورا بر دست سندی بن شاهک
هلاک فرمود تا اینان همه صابر و مظلوم و شهید باشند وایشان همه متعدی وظالم
و غاصب والعاقبة للمتقین انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب آنکه گفته است
و علی موسی الرضا با مامون همین کرد و اندران بیعت نامه که خط مامون است معاده است
و خط علی موسی علیه السلم بر انجا نوشته است و اورا امیرالمومنین خوانده و کفته رضی
الله عنک ونفسی فداک وحعلنی وقاتک من کل سوء بس اکر خلافت و امامت ایشان را بودی
چرا او را اشتندی که طالمان را این همه تقرب کنند و خلافت ایشان امداد دهند و امیر
المومنین خوانند خود کفتندی حق ماهاست و بیعت نکردندی تا ایشان بکشتندی شهید
بودندی حنانکه زکریا که در درخت ببریدند وجرجیس را که بدان زاری عذاب میکردند
و یحیی را که بر خوار بکشتند و هیچ کس ازین معصومان حق وا بنوشتند اما جواب
این فصل چون با انصاف فهم کنند همه فواید ازو حاصل شود و همه شبهتها زایل کردد
ان شاء الله اما انچ رضا علیه السلم با مامون سازکاری کرد و خط نوشت و عهد بست
نقضه فراموش نبایست کردن با شبهت حاصل نیامدی او را مامون اورا خواند و کوید این
حق تو است و من دخواهم کردن و تو اولیتری بدین کار بقرابت و علم و عصمت حنانکه
معروفست از کفت و خط او بس اکر رضا علیه السلم بلفظی نکو تواضعی کند با حق
خود رسد از عرف و عقل دور نباشد و از اصل و فضل و عقل او بدیع نباشد و انچ
رضا علیه السلم اورا امیرالمومنین خوانده است نقصانی نکند درجه رضا را نمی
بینی که باری تعالی در قران تبا سر اخدا واله می خواند حنانکه در اول قد افلح کفت یجعلون
مع الله

مع الله الها اخر اکر خدای روا باشد که تا نما اله خواند رضا را روا باشد که مامون را امیر
المومنین خواند ونقصان امامة او نباشد وامیرالمومنین ان باشد که باشد نه انکه خواندش
خدای ان باشد که باشد نه ان که خوانندش یا بر کدیکر قیاس کند تا شبهه زایل شود
وهمچنین چنانکه می کند ازیوسف پیغمبر علیه السلم که در ان زندان کافران را خدای
می خواند برین لفظ که یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار
معنی انست که خدایان پراکنده بهتر باشد یا ان خداوند که یکی است چه می کوید خواجه انتقالی
درین کلمه یوسف ان کافران را که خدا پرستان بودند خدای میخواند و نه بنبوت او را نقصان می
کند و نه بدان قول خدای ایشان درست می شود اکر علی موسی الرضا مامون را امیر
المومنین خواند عصمة او را خلل باشد و نه مامون امیرالمومنین شود اما انا این قیاس
می کند تا شبهه خارجی زایل شود و الفاظی ذکر بر طریق تواضع که بر رضا حوالت کرده
است چون مامون او را اکرام کند و شفقت نماید و خدمتهای بی اندازه کند و در
حق او کلماتی اجرا کند که مانند ان کس نکفته باشد اولا رضا شر خواند وکوید الله اعلم
حیث یجعل رسالاته و شرف وفضل و نباله اصل او برملای قوم شرح دهد اکر رضا
بر طریق تواضع و کرم مکافاتان کلمات کوید نقصان مرتبه رضا باشد و نه زیادتی
درجه مامون وانچ کفته است بایست که انکار کند تا ایشان اکر کشته شوند شهید
باشند چون زکریا و جرجیس و یحیی عجبست که مصنف انتقالی که دعوی علم تواریخ
میکند این قصه نشنیده است که چون مصطفی علیه السلم بدستوری و اجازت باری تعالی با
مشرکان مکه صلح می کرد روز حدیبیه سهل بن عمر بیش رسول امد تا عهد بندد رسول
علیه السلم امیرالمومنین را بنشاند و میکوید اکتب یا علی بسم الله الرحمن الرحیم سهیل
عمر میکوید من راضی نباشم بنویس باسمک اللهم که ما اعتراف دهیم بخدای رحمان
ورحیم خود دین تو قبول کرده باشیم سید علیه السلم می کوید امح یا علی ما کتبت و
اکتب باسمک اللهم و همچنان کرد که سهیل عمر خواست انکه سید کفت بنویس که هذا
ما صالح علیه محمد رسول الله و علی علیه السلم بنوشت سهیل عمر می کوید اکر ما اعتراف
دهیم برسالت تو خلافی نماند صلح برین می کنیم که بنویسی که محمد بن عبدالله کفت بستر
و بنویس امیرالمومنین امتناعی کرد و کفت نه والله لرسول الله علی رغم انفک تا رسول
بفرمود تا بستردند و بنوشتند که هذا ما صالح علیه محمد بن عبدالله بس بر قول که
مصنف انتقالی اورده است می بایست که رسول علیه السلم با قوه و شوکه و انکار

نکرده بودی بر سهیل عمرو و بر همه کفار و نام خدای از خدای محو نفرمودی و نام خود از رسالة
بستردی تا اکر کشته شدی شهید بودی چون زکریا و یحیی و جرجیس تا این فصل را با صلح
رضا و مامون قیاس کند که مامون را امیرالمومنین خواندن سهلتر است که نام خدای و رسول
در کتبت از خدای و رساله محو کردن و هر نقصانی که در ان صورة نبوة مصطفی راهست
درین صورة امامة رضا را می داند بس اکر رسول علیه السلم در عهد با کافران رواست
که نام خدای از خدای محو فرماید کردن و نام خود از رسالت بستر در روا باشد که رضا
در عهد مامون اورا امیرالمومنین خواند و بنویسد و هیچ نقصانی نکند اکر ان تقیه و مدا
هنه است این نیز تقیه و مداهنه است اکر ان مصلحت است این مصلحت باشد و انجا
خدای خدای باشد نه بتان و مصطفی بر حق باشد نه ایشان و انجا امام رضا باشد نه
دکران و عجب تر اینست که اکر یکی از ین ایمه نکو بلا با همتاد و انز نفس زکیه کشته ایذ
و درجه ی شهادة بیافت و خواجه سنی کوید تیر و تهلکه کرد و خود را خود
هلاک کرد و انرا با قتل جرجیس و یحیی قیاس نکند و امر بقتل را شاب تایب داند
و کشنده را مسلمان خواند و کر دیکرن چون رضا با دشمنی بسازد و صلحی کند بمصلحت
امة و رعیت این را مداهنه و بی حمیتی و بنا اهلی منسوب سازد تا اخر ایشان را
از دست توجه باید کردن وجه شاید کرد اکر کور نه ای ببین حسینیان کرد که جر
جیس و یحیی و زکریا حسن علی و صادق و کاظم و رضا همان کردند که لوط و شعیب
و هود و ارمیا مایم انچ کند که مصطفی کرد در غار و یونس در دریا و همه اقتدا بانبیا
کردند بحق ایشان را بود و رضا علیه السلم با این همه مصالحة و مجاملات سلامت
هم نیافت تا حجة بلیغ تر باشد اما جه نقصان که این جماعت اولاد مصطفی اند و ایمهٔ
هدی و مقتدان زهرا و نایبان مرتضی راسخان علم مفتیان احکام شریعت متولیان
دین برکزیدکان خدای معصومان از همه زلت و تهمت و خطا ذریة بعضها من بعض
والله سمیع علیم آنکه گفته است و از همه عجبتر انست که قایم مهدی خلیفه وقت
است و صاحب الزمان است و می کریزد و ان فتحها که در حمان می باشد با الدین و تبت
که از جانب شام فتح سنی بسید بدولت و اقبال سلطان عالم که کافر ترخیه علیه
کرفته بود و اند هزار از ایشان بر مسلمانان زده و ولایت حراب کرده تا اتابک علی
کوجک و سپاه بسر دانشمند تاختن کردند و اند هزار کافر بتیغ بیاوردند
و جهل و سنک از قفای ایشان می رفتند و می کشتند فتحی بدین بزرکواری بیک
برای

بس این بایست که قایم کردنی او در سرداب تنهی زندانی و با خود دست با کافران
باز نمی باید نهاد تا او بیاید بس جهان روز بپرده باشد و بدین امام که در سرداب تودارد
اسلام بر باید حیدن بر او را بر مسلمانان و بر مسلمانی چه حقیست و از وی چه راحت
و معونه است بس چون جنین است ما بدانستیم که روافض را مقصود نه دوستی علی است
بلکه مقصود همه دشمنی بوبکر است و عمر است اما جواب این کلمات با انصاف و
دیانت بی تعصب و عداوة فهم باید کردن که لا بکلی تا مادة حاصل شود اما
انچ کفته است که قایم غایب و محجوبست و کس اورا نمی بیند قیاس باید کردن با انصاف بر خلفا
خود که همیشه در خانها و مهروی و محجوب بوده اند و مرد بوده است که در بعداد هشتاد
سال زنده بوده است و بمرده است و هرکز نه مستظهر را دیده است و نه بدر انش را
و هرکز نه برای فتحی و ظفری و منع دشمنی و قلع قلاعی بدر نیامده اند اما انچ حکایه
کرده است که فتح سنی از شام بر امد از اتابک علی کوجک و غیر او نصرهم الله علی
الکفرة والمشرکین و کفته که این بایست که قایم کردی و از بی ادبی و بجبری کرده تا
الفاظی در حق مهدی علیه السلم که دلالت است همه بر خبث عقیدهٔ مصنف اولا درست
است حدیث فتح و ان قصه اما خواجه که دعوی بصیرة و دانائی می کند باید که از هر طرفی
که فتحی بود این خبر دارد و بحب مذهب خارجی باز نپوشاند و عجبست که از شام
تا بوی این خبر می دارد اما از بجاه فرسنکی ری بی خبر است که ملاحده و تعلیمیان
که معرفة خدای از طریق سمع و قول پیغمبر اثبات کنند قلعه ی ساخته بودند
نامش فخور نهاده ذخیرها عالم بر انجا برده و سلاحهای کران دروی جمع کرده
و مردان جنکی را دروی نشانده راهها بر مسلمانان حنفی و شفعوی و شیعی بکرفته
و با ایمن کردانده عیشها بر مسلمانان منغص کرده ضعفا را از مهمات محروم
کردانیده تا در شهور سنه ثلث و خمسین و خمسمایه قافله ی که از سفر حجاز
بازکشت با عدة و الت و برک و ساز همه حنفیان نکو اعتقاد و سنیان عدلی نه
جبری اند هزار مرد از ماوراء النهر و غزنین و بلخ و بخارا و خوارزم و بلاد اران دیار
تا بدرفته امیر عارض با بیناخ اتابک می رفتند تا بسطام چون بدرفته بازکشت
ملحدان از مهربان شبیخون اوردند و چهارصد هزار دینار صامت و ناطق ببردند
و چهارصد و هشتاد و اند مسلمان حاجی و غیر حاجی را شهید کردند و چنان چند
بار که در هر سالی کردند و می بوذ راهها بخوف مسلمانان بجان و مال بر خطر

تا بتایید الهی وبرکه مصطفی ومرتضی فتحی شیعی امامتی باقبال صاحب الزمان مهدی بن الحسن
العسکری از مازندران برامد با عدت والت وساز وقوه وشوکه ونصره کی کوه
کران از هیبة شاه کوس می کرد فتح وظفرش بهر حرکه زمین بوس می کرد با ان قلعه
بتایید الهی بستند وان کلاب جهنم وخنازیر جحیم را طعمه سگان وکرکان
کرد وروی رایت باحدود استراباد وکرکان کرد همه بدولت ان شاه شیعی
میمون لقا خجسته پی لشکرکش ملحدکش وچون قلعه بستند ملحدانرا بهری بکشت
وبهری را خسته وبسته بری وهمدان بفرستاد وهمه کوتوال نشاند مومن معتقد
وذخیره فرستاد واباذان کرد وان طریق از خوف ان ملاعین ایمن وسالک شد
ومسلمانان ایمن می ایند ومی شوند بر اکر انصاف نست این فتح می بایست کی امیر
المومنین خلیفه ی بغداد کردی ولشکر او کی خلیفه ی بغداد ست ورود کار است
واو در بغداد تن می زند تا کار دیگران می کنند پس بقول خواجه مجبر اسلام
بر باید جیذن وخون ومال مسلمانان ضایع می کردن با انکه کا او بد باید وترسم
کی انکه کا او بد راید جهان روز بیروده باشد ونه کوین تا او را بر مسلمانان
ومسلمانی چه حق است وچه معونة کرده است پس بدانستیم کی خواجه مجبر
وناصبی را مقصود نه دوستی عباسیانست وغرضش بغض وعداوة فاطمیانست
بر اکراخ علی کوجک کرد بضرورت بابیست کی قایم کند ایخ شاه غازی
کرد بابیست کی خلیفه ی بغداد کردی کی اکر قایم خایف وغایب است
خلیفه باری حاضر وایمن است وخطبه وسکه بنام اوست تا فرق بودی میان حا
ضر وغایب ومیان سنی ورافضی ونکوی را جوابا باید کی خطبه وسکه در شرق
وغرب بنام خلیفه ی سنی باشد وجهاد با ملحدان شاه شیعی کند وکرکوی
علی کوجک بنیابت خلیفه می کند کر الک شاه غازی بنیابت قایم می کند
تا هیچ شبهه بنماند وان بدان قاسر کند بلک نه جونین است ور همه ملوک وجها
نداران ومسلمانان واجبست از ترک وتازی وشیعی وسنی نصرة دین خدای کردن
بقدر طاقت بخلاف انجه خواجه مجبر طعن زده است در مهدی علیه السلم واکرد
کوه زیادت از این خواست کردن اکر نه بفتوی خواجکان مجبر بغرا
بکین زحمت کردی وبحمد الله هنوز از بیم تیغ شاه در راه خراسان زهره
ندارند کی رنجی بمسلمانی رسانند وحدث اتابک علی کوجک بحمد الله خود غازی

ومعتقد

ومعتقد است اما مصنف خود علی بزرک را جنان دوست هم ندارد ندانم علی کوجک
را از کجا دوست دارد خود ندارد اما بدروغ لاف می زند وعالم السر والخفیات
داند کی بوبکر وعمر کی صدر اول اند وبوحنیفه وشافعی کی بزرکان اخر اند
از جنین تصنیف راضی نباشند واز جنین مصنف تبرا کنند کی بیشتر لغو وهذیان
وکذب وطامات وترهات وبغض وعداوت است ووزر ووبال ان تا بقیامة
در کردن این مصنف بماند ان شا الله تعالی
وان جماعت کی مذهب رفض نهادند جنانکه گفتیم ملحدان بودند سر بکریبان
رفض بر اورده دعوة بر رفض کردندی انکه در الحاد کشیدندی ومیلشان
بکیش کبر کی بود کینه ی دین می خواستند از صحابه وتابعین وعاربان
اسلام ودر رسول طعن نمی یارستند زد زن کی کس قبول نمی کرد در یاران
وزنانش طعن زدند تا بدین غمرا ن را خود کنند وموبهای کونا کون ه
اغاز بدن کردند کی بر فاطمه ظلم کردند وحسن را بزهر بکشتند وحسین
را بتشنکی در کربلا سر ببریدند وبر جوب کردند وفرزندانش را ببردکی بردند ووا
ویلی وواحسینی در روز عاشورا در بستند تا عوام الناس کویند مکر جنین
است اما جواب این کلمات انست کی بحمد الله ومنه وببرکات مصطفی وال وا
ایمة هدی در فصل پیشین درست کردیم کی واضعان الحاد همه مجبران ومشبهیان
بودند ومعرفة خدای خبر کفتند نه بنظر واز ولایه مشبهیان بودند ودعوة
الحاد کردند ومیلشان بترسای بوذ ونه بتدم اثبات کردند جون ترسایان
وکینه ی ال مصطفی می خواستند کی بقیة وذریه ان کروه بغاة بودند
کی امیر مومنان وپیشوای متقیان ایشانرا بصفین وجمل ونهروان کشته بود
وان خون ان طغاة بغاة سیلهای عظیم رانده واز نجاست کی بهری منکران تو
حید شدند وبهری دیکر منکران رسالت وکروه سیوم منکران امامت
کی خوارج اند وبر حسین تعرض کنند ویزید را امیر المومنین دانند وشرح
تمام رفته است جنانکه هر کس کی خواند بداند کی بر ما هیچ غرامتی وملامتی
نیست واما جواب کشتن حسین ونوحه وکربلا وکریه وقصه ی عاشورا
در جواب این فصل کی از پس این فصل کفته است برود مشبع بشرح بتوفیق
خدای تعالی وبرکات سید انبیا محمد مصطفا وسید اوصیا علی مرتضا

ان شا الله والحمد لله رب العالمین واین همه بدیشان خود
رافضیان کردند کی دعوی دوستی ونیک روی ایشان می کردند وان شیعی نامان رافضی
لقبان کی در سپاه علی بودند فرمانش نمی بردند وبروا واعتراضها می کردند
وتعنت می نمودند وقولش را رد می کردند وبتقیه ومداهنه مشغولش
می کردند وکر کفتی بیایید تا بحرب شام شویم اگر تابستان کفتی کفتندی
کرم است وکر زمستان بودی کفتندی سرد است وکر در مصاف بودندی
بایکدیکر خصومت می کردند وجون جهودان بر یکدیکر حسد می بردند
تا او را از افعال ایشان ملال بکرفت وبر منبر کوفه می کفت ای مانند مردان بس
وریش ونه مردان جمعکم دبدبة وتفرقکم مفزعة بد بده ی جمع شوند
مفزعه ی پراکنده شوند ولشکر شام می امدند وتاختن می اوردند وان مهتر
دین از ایشان معونت می خواست اف می کردند وفرمانش نمی بردند تا او
از درد دل می کفت وما یمنع اشقاکم ان تخضب هذه بهذا انجا است ان شقی
ترین شما تا موی محاسن من بخون من رنک کند جنانکه با زخدای من مرا خبر
داده است از پس این سخن دکر بر منبر نشد تا ان بود کی ببسر ملجم رافضی
او را بکشت او کفت فزت ورب الکعبه رستم بخدای کعبه از دست وجور
روافض وهم جنان بود کی ان مرد مردان وشه سوار میدان مبارز جهان
کفت رافضی بر بده ی ک بر زنند جمع شوند وجون دستی بر وی فشانی
نا پدید شوند بهری می کفتند مردی دارد ورای ندارد وبهری کفتند ایمان
واسر کبیرک کافر شدی که حکمین بکردی بهری خوارج شدند بهری غالی
بهری عزلی بهمه حلولی بهری بشنام ولعان وعیاب شدند تا او از همه
بیزاری می جست وبعد جام یکی هم از روافض شب نوزدهم ماه رمضان او را
بکشت وان مهتر امامی است وبرود کستر معصومی پیش روافض که هم ایشان
بکشتندش نه بوبکر کشت ونه عمر ونه عثمان نه طلحه ونه زبیر نه ما
ونه پدران ما ونه سلطانان ما ونه پدران ایشان اکر بدانی کا او را کی
کشت عبد الرحمن ملجم کشت کی هم رافضی بود از کوفه وخدمتکار
علی بود وهر جه با همه اهل بیت رفته است بدرست کنم کی شما رافضیان
کرده اید وهمه مستوجب لعنت ومذلت برده اید

این کلمات با انصاف از همه دل وجان سماع باید کردن وما را بهمت ودعا مدد
بکردن کی در جواب این کتاب همه تقرب بخدای کرده ایم وهمه تبرک بمصطفی
ومرتضی وامید می داریم برحمت وامرزش روز جزا وان الله لا یضیع اجر
المحسنین اما اخ کفته است کی این همه بدیشان خود رافضیان کردند
عجب اید عقل عقلا را از قایلی کی در اول کتاب فصلی مطول درین بر
دارد کی واضعان رفض فلان وفلان بودند ودر موضع کوید زنکی بود
وجای دیکر کوید ان المقفع بود دا این همه تشنیع وبهتان فراموش کند
وکوید رافضیان در سپاه علی بودند وفرمانش نمی بردند با همه فضلا
وعقلا از پادشاه ورعیة وقاضی ومفتی وخواص وعوام حنیفی و
شفعوی وشیعی بدانند کی سخن اولش با اخر نمی ماند واخرش با اول
واخ کفته است کی فرمان علی نمی کردند وتابستان می کفتند کرم است
وزمستان می کفتند سرد است تا او را از ایشان ملال بکرفت تا اخر فصل این
هست وجنانست کی حکایت کرده است وامیر المومنین را ومنزله او را جبر ونقصیر
وانکار ونفاق ایشان خللی نکند کی در عهد همه انبیا ودر لشکر ایشان
مانند این وبیش از این بوده اند وکفته وکرده وقران مجید ازان همه حکایت
می کند اما بایستی کی مصنف بو ناصبی از برای حرمت مهاجر وانصار ازین فصل
انکار نکرده بودی وبر ایشان تشنیع نزده بودی کی رافضیان عهد علی
درین احوال اقتدا بمهاجر وانصار کرده بودند کی با رسول علیه السلم همان معا
مله کرده اند وسید علیه السلم از دست وقول وعمل ایشان هم جنان
متشکی بوده است ونالان کی علی از دست این رافضیان وقران از ان جمله
حکایه می کند او لا کروهی بزمان محمد را می کفتند ما با تو ایم وبدل
با وی نبوذند ودشمن وی بوذند تا ایة امد از خدای تعالی کی اذا جاک
المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله
یشهد ان المنافقین لکاذبون ودیکر موضع جون نماز بر پا وکسلانی می
کردند وزکوه باکراه می دادند وبر محمد انکار می کردند واو تنک
دل می شد تا ایت امد کی ولا یاتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا
وهم کارهون وجون رسول در تابستان عزم غزا کردی می کفتند کی ما

بکرما کرم شمشیر نتوانیم زدن بایة می امذ کی قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون
وجون لشکر بمدینه می امذ می کفتند خدای و رسولش ما را بدروغ می فریبند و کیست کی
طاقت عمرو دارذ تا برسوای ایشان ایه می امذ کی ما وعدنا الله ورسوله الا
غرورا وجون رسول عزم مصاف کردی عذرها بدروغ می نهاذند کی ما را عیالست
و خانها خرابست نتوانیم امدن باری تعالی کفت یقولون ان بیوتنا عورة وما
هی بعورة ان یریدون الا فرارا وجون امیر المومنین علیه السلم تنها سار وعدت
واله می بر کرفت وتنها بیش عمرو می رفت ایشان در خانها نشسته ودر خانها
وشهر ببسته هنوز رسول را باور نمی داشتند ومی ترسیدند بدین صفت کی قران
حکایه می کنذ کی واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر وتظنون
بالله الظنونا هنالک ابتلی المومنون وزلزلوا زلزالا شدیدا ودیکر ایات کفت
عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا وتعلم الکاذبین
ودیکر وقت کی بر قول ووعدهٔ مصطفی ایمن نبودند وبا وی برفان مدد می کردند
وبدل برخلاف او تا ایت می امذ یقولون لین رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز
منها الاذل ودیکر ایة دران تهمت وشبههٔ منزمی جنین حکایه می کنذ کی وارتابت
قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون ودیکر موضع کی انکار می کردند وبونکا
سل طبع اصرار می کردند جنین حکایه کرد اان قوم بدین عبارت کی فان
رجعک الله الی طایفة منهم فاستاذنوک للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا
ولن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین
وماننداین ایات کی از قوم عهد رسول حکایت کرده است باری تعالی پس اکر
ان قوم کی با امیر المومنین جنان معاملت کردند رافضی بودند این جماعت کی با سید
المرسلین این معامله کردند نمی دانم رافضی بودند یا نبودند اکر رافضیان
نبودند رافضیان علی اقتدا بذیشان کردند کی با رسول همان کردند وکر ایشان
خوذ نیز رافضی بودند این رافضی خوذ مذهبی باشذ کی در عهد رسول وعلی بوده
باشذ وبر همه مذاهب تقدم دارد وایشان را قدم سبقت است در ایشان
طعن نشاید زدن وکر خواجه سنی کویذ ایشان منافق بودند ونقصانی
نکنذ کی در لشکر او منافقان باشند بنبوت مصطفی را این جماعت نیز کی خواجه
از ایشان حکایه کرده است هم منافق بودند وامیر المومنین را نقصانی نکنذ کی

کردو

کی در لشکر او منافقان باشند بس انجا مومنان دکر بودند ومنافقان دکر انجا نیز
شیعیان معتقد دکر باشند ومنافقان دکر تا بایکدکر قیاس کنند تا همه مقصود
حاصل باشذ وهمه شبههٔ زایل
اخ کفته است کی عبد الرحمن ملجم لعنه الله
رافضی بوذ او را بکشت کی کوفی بوذ وخوذ شاکرد او بوذ نیک مانده است ان حادثه
مدانکه بولولوه فیروز بوذ عمر خطاب را بکشت کی انان ولایت بوذ کی لشکر عمر
شذه بودند واو مقرب بوذ بعمر وخدمتکار عمر بوذ وبیعت کرده بوذ بخلافت بر
عمر ودر بعضی تواریخ هست کی این بولولو فیروز نام بوذ وغلام مغیره بن شعبه
بوذ وکان نصرانیا فی الاصل والله اعلم بس اکر عبد الرحمن ملجم رافضی بوذ
بولولو فیروز بوذ واخ کفته است کی نشان رافضی ان باشذ کی بدیدیمی جمع ایند
ومتفرقه می براکنده شوند در فصلی کی بعد ازین هست متوجه شوذ کی صفه کیست
وبکه لایق تراست جنانکه سنیهان بیماند کی با صبیان جون جمع ایند جکونه براکنده
شوند در مواضع ومواقفی کی انکار ممکن نباشذ وامـــا اخ کفته است
کی بهری از لشکر علی بروی انکار می کردند کی سر وی دارذ وروای ندارذ حکمین جرا
کردی امان با سر کیر کی کافر شذی سبحان الله جه مانده است این سخن
ببیعت شوری کجون عمر خطاب حوالت واشارت در امامت بدان شش شخص کرد
وبر دو قسمت نهاذ ومهاجر وانصار دران سرکشته ومتردد شذند وکبرای
مهاجر واجلا انصار زبانها دراز کرده سخنهای سخت یکی می کفت هر زمان کفت
یکی می کفت میل کرد یکی می کفت ما را شرم نیایذ بر دمان ما را جکویند روزی کو بیم
امامت نص نیست اختیار واجماع است تا بر بوبکر معترف کنیم امروز دکر باره کو بیم
اختیار واجماع نیست امامت بشوری است وجندانکه روز حکمین علی رای کفتند ده
جندان روز بیعت شوری عمر رای کفتند اما ما روا نداریم کی زبان وقلم بر جنان
الفاظ بجنبانیم کی مصنف در حق امیر المومنین اجرا کرده است وکرجه این قوم عمر را
زیادت ازان می کفتند کی ایشان علی را کفتند بس اکر انکار مهاجر وانصار
عمر را در بیعت شوری خللی نکنذ انکار اهل حکمین فضل ومنقبت علی را زیادتی
ندارذ این امان قیاس می کنذ تا فایدهٔ حاصل ایذ
اخ کفته است
کی علی بزرکترا امامی بوذ نزدیک روافض واو را هم ایشان بکشتند در نور هم ماه رمضان
نه بوبکر کشت نه عمر نه عثمان نه طلحه نه زبیر کذلک عمر خطاب بزرکتر امامی است

بنزدیک خواجه واو را بولولو فیروز بکشت نهم روز از ماه ربیع الاول واو را نه علی کشت ونه حسن
ونه حسین نه سلمان نه بوذر نه مانه بذران ها واما
اخ کفته است نه طلحه کش
کشت نه زبیر دکر باره بحساب کوتراست این دو شخص با مذند با او را بکشتند اما ظفر نیافتند وکشته شذند وکر دست یافتندی تقصیر نکردندی با عدر ایشان باری نخواهذ
اینست جواب معارضات این کلمات کی ایراد افتاذ تا هر کس کی بوجه بر خواند مقصود
ان بداند ومستحق لعنت ومذمت انکه هست خوذ هست بعداوت علی وال علی ولا یحبک
الا مومن تقی ولا یبغضک الا منافق شقی والحمد لله رب العالمین
اخ کفته است
وجون هنکام حسن بوذ روافض تیر بر وی انش زدند وطنفسه از زیر او کشیدند وردای
بدریذند وهمه رافضیان بکریختند واو را در مصاف تنها رها کردند کی جرا با معویه
صلح کردی ومختار عم خوذ را می کفت ان وقت کی حسن بیمار او شذه بوذ کی معاویه
از شام می امذ وحسن دانست کی روافض با وی همان کنند کی با بدرش کردند مختار بو
عبیده عمش را می کفت بیا تا سرش ببریم وبیش معویه بریم تا ما را در ملک خوذ نصیب
کنذ کی از حسن وبحسن جیزی نیایذ عمش کفت ویلک ما نبیرهٔ رسول خدای این
معاملت جون کنیم مختار بزرکتر شیعی است بنزدیک رافضیان این وماننداین کرده
اند وبوده است
اما جواب
این کلمات نیک بنیک فهم بایذ کردن تا شبهتی نماند
اولا اخ حوالت کرده است بروزکار حسن علی وصلح او با خال المومنین خواجه ومراد
وخذلان قوم نمی دانم کی ان نقصان عایذ می داند بحسن علی یا بقوم کی با او خیانت کردند
اکر عایذ می داند بحسن کا امام حق است جرا صلح کرد ابطلی بالی نیست وماننده است
بدان صلح کی رسول خدای صلی الله علیه واله کرد با بدر خال المومنین انکه هنوز مسلمان
نشذه بوذ وقران بران ناطق است کی واتموا عهدهم الی مدتهم واجماع بران انکار نکند
بس اکر عهد وصلح با بوسفیان ویاد کر کافران نقصان رسالة مصطفی نکنذ عهد وصلح
حسن علی با بسر بوسفیان ودکر باغیان نقصان امامت او نکند کی نه حسن علی بر بدر رسول
هست ونه معویه شریف تر بوسفیان وکر حوالة نقصان بشیعهٔ حسن علی کرده است
کی دست بر وکردند وبکریختند واو را مجروح در معرکه رها کردند شک نیست در انکه تقصیر
وخیانت کردند اما زبان در ایشان دراز نمی شایذ کردن سزاری اقتدا بصحابهٔ رسول کردند
از مهاجر وانصار کی روز احد با خیر المرسلین همین معامله کردند وکرجه رافضی نبودند
رسول را در مصاف مجروح بکذاشتند افتاذه بوسفیان غالب امذه همه بکریختند جنانکه

یکی عائد

یکی نماند اما انها کی با رسول ان کردند هیچ نشایذ کفتن کی جمهور بزرک وصدر اول بودند اما
اینها کی با حسن علی این کردند اشانرا لعنت شایذ کردن کی رافضیان بودند رسول مجروح
در مصاف افتاذه تنها همه بکریختند جنانکه قران خبر داده است تولوا الا قلیلا منهم
اجماع است کی الا علی مرتضی نماند بوذ وبهرین کفتند سهل حنیف انصاری هم نرفته بوذ
ودر حق این رافضیان کی از حسن علی بر کشتند هیچ ایتی نازل نشذ اما در حق انها کی رسول
را بران حال رها کذاشتند وبکریختند این ایت امذ کی ومن یولهم یومیذ دبره الا متحرفا لقتال
او متحیزا الی فیة فقد باء بغضب من الله الایه بس خواجه سنی انها کی از حسن بر کشتند
رافضی می خواند نمی دانم کی انها را کی از مصطفی بر کشتند جه می خواند کی احزنه بحمد وحسن
اما زبان نکاه بایذ داشت کی ایشان صدر اول وجمهور اعظم اند وبعوض ایشان
هم رافضیانرا لعنت می کردن کی باکی نباشذ امـــا اخ بر مختار بو عبیدهٔ ثقفی
رحمه الله علیه تشنیع زده است کی عم خوذ را کفت بیا تا سرش ببریم وبمعویه فرستیم
عجب نباشذ از مایلی وناقلی کی دعوی علم تواریخ کنذ واین مایه بداند کی مختار را امیر
المومنین در روزکار طفولیة دعا کرده باشذ وثنا کفته ونصرة وعده داذه و
بصحة قول ان معصوم او صد هزار خارجی وباغی را از اعدا ال واولاد مصطفی بکشته
ورخت سعادة بجنة باقی برده وبذ وجنین حوالة کنذ وتزویر وتمویه وسبب
نزول ان قصه هر کس کی داند مختار را متهم نخواند ومجرم نداند وان جنان بود
کی جون ان امام معصوم وسید مظلوم حسن علیه السلم بنزدیک سعد ثقفی امذ کی عم
مختار بوذ وسعد بر موصل والی بوذ از قبل معاویه وبا معویه دمی وقدمی در بناوی
داشتی مختار رحمة الله علیه از صفا عقیدة وبنور مودت بوحسن علی بن سید
کی نبایذ کی عم رنجی بسید رساند کریان وعمزنا کی بیش شریک اعور حارثی شیعی
امذ ومی کویذ ای عم می ترسم کی عمم رنجی بر سید رساند کی قبلهٔ متقیان
وامام مومنان است ووارث علم انبیا وامامان است رای تو درین اندیشه جیست
شریک اعور رحمه الله علیه از دهاه عالم ووزیرکان دنیا وکار شناسان جهان
بوذ کفت ای بسر برادر رای من درین کار انست کی تو تنها بنهان بیش عمت شوی
وکوی اکر ما حسن علی را هلاک کنیم ما را بیش معویه قدری وجاهی باشذ واز ملک
او نصیبی باشذ کی عمت اکر با وعذری در دل دارذ از بیم تو نمی یارذ کی او صلابت ودر جولیه
تو داند واعتقاد تو در حق ال علی معلوم اوست تا خوذ عمت جه سر دارذ تا اکر

خیانتی بدل دارد ما را معلوم شود و بهمه حال چاره‌ی بسازیم و این سید ما را از دست او بجهانیم
مختار رحمه الله علیه بیامد و این معنی در سر و اعمش بگفت عمش خود معتمد و معتقد بود
جواب چنان داد کی نبشته است و مختار ایمن گشت و مطمین القلب شد و این معنی بر مختار
عیبی و عاری نبود از غایة حمیت بود و از فرط شفقت و صفا اعتقاد پاکیزه و این مصنف
جون حوالتی کند بایستی کی اول و اخر و غرض از ان شناختی تا شبهت زایل بودی این بود
احوال حسن و قوم او کی گفته امد تا بدانند کی نه بر حسن علی ملامتی هست در صلح و توقف
و قوم او جون اقتدا بروز احد کرده باشند در ان گریختن و بد دلی هر عددی کی انجا نهند انجا
باشد و حق همیشه حق باشد و گرچه ضعیفی نماید و باطل همیشه باطل باشد و گرچه قوتی دارد
ان الباطل کان زهوقا ~~اما کشتن~~ و جون وقت حسین علی بود روافض نامه
بر نامه داشتند و او را بهزار مکر و دستان از حجاز بکوفه کشیدند و چنانکه عادة روافض باشد
کی دو سر کاری سازند و جون جوی از سلطان بدیشان رسد همه سر خویش گیرند و با جانب
سلطان ایستند همه دلها پر غش با یکدیگر راست بن عمر سعد و شبث ربعی الیربوعی و عمرو
بن الحجاج الزبیدی و شمر ذی الجوشن الضبابی و سنان بن اسد النخعی و خولی بن یزید الاصبحی علیهم
لعائن الله و غیرهم اینان همه روسا قبایل کوفه بودند کی قاتلان حسین علی بودند اول نامه
بکوفه کشیدند همه شیعة بودند و مسلم عقیل را از حسین درخواستند و حسین مسلم را
بفرستاد همه بر و بیعت کردند هژده هزار مرد رافضی از بیرون هزار عهد و سوگند خوردند
کی با حسین غدر نکنند بنفس و مال در مواسات کنند و مسلم را بدین امانت و زنهار بخویشتن قبول
کردند و در سر دعوت و بیعت می کردند و در سر منزا امدن و شدن کردند بیزید بدمشق
بود و ولایت عراق و خوراسان بعبید الله زیاد لعنه الله کی پسر عمش بود داده بود و او کودکی
عمر بیست و دو ساله بود و در سیاست و ناباکی و فظاظت و تدبیر پادشاهی نهایت کمال بود
جاسوسی‌ها کرد تا ازین حال اگاه شد ریسان روافض را تهدید کرد همه سوگندان بدروغ
بخوردند از همه عهدها کی کرده بودند و زنهار با جگر گوشه‌ی زهرا و نبیره‌ی
مصطفی یک سو نهادند مسلم بن عقیل را بدست باز دادند تا او را و خانه خدا ایشرا
هانی عروه مرادی بشومی رافضیان کردند اینان را بگرفتند و از بام کوشک هر دو را
بزیر انداختند سرها از تن جدا کرده کودکان روافض رسن در پای مسلم بستند
و از انجا کی بازار بود با بافانست همه روز تا کناسه می کشیدند و از ان همه نامها
کی نوشتند و بیعت و سوگند یک سو نهادند و با جانب عبید الله ایستادند حسین

حسین علی ازین همه اگاه نه و جون بطف کربلا امد انجا کی او را بدانجا اورده بودند
نامه و بیعت جون عمر سعد و عمرو حجاج و شمر ذی الجوشن بر او فرستاد جون بدو
رسیدند حسین علی می گوید کی نه شما مرا خواندید تو کی سنانی تو کی شمری تو کی شبث
و فلان و فلان عهد نامه نوشتید و مسلم را کی پسر عمّ من بود درخواستید اینک صد
و پنجاه نامه دارم از ان شما در حرجی این می گفت من ننوشتم و ان می گفت من ننوشتم و
انکار و جحود می کردند و ان بزرگ و سالار دین تا کرا بدروغ زن می داشتند
و تیغ در روی او کشیدند و اب بروی ببستند و سرش ببریدند اگر تو بدانی کی کی کرد مر این
از سپاه شام کسی نبودند همه کوفیان رافضی بودند کی حرب او بر خود بنشستند و او را
بکشتند تا بایه‌ی ایشان پیش عبید الله ملعون زیادت شود و ده تن از کوفیان اسبان را
بر سینه‌ی پاک و پشت عزیز او براندند سینه‌ی پر علم باقی ال عبا و پشت جگر گوشه‌ی
زهرا شیخ ذریه مرتضی محبوب مصطفی مشهور در زمین و سما مذکور در ملا اعلی خود
بکوفتند و بداغ می کردند تفاخر می کردند و رجزها می گفتند و شعرها می خواندند
نحن رضضنا الصدر بعد الظهر تکوی ابو بکر کجا بود و عمر و عثمان کجا بودند مهاجر
و انصار کجا بودند بو حنیفه و شافعی و محمد حسن کجا بودند تابعین و تبع تابعین و زهاد
و عباد کجا بودند ما و پدران ما کجا بودیم ائمه و قضاة و فقهای ما کجا بودند کی شما را بان
طعن دارید و لعنت و اخر بنیان نهاده ایذاء شما را فضیان کردید تا و ان یادگاران جون
بی بنیاد همه رافضیان بودند و شما بر منوال و منهاج ایشان اید و از ایشان بعضی نه اید
اول عمر بن الحجاج کی میمنه لشکر کوفه داشت او بود کی در حرب صفین طلایه دار علی بود
و ربیعی بود مطاع در لشکر علی و عمر سعد کی امیر سپاه سالار بود روز حرب صفین با پسر
عمش هاشم المرقال بن عتبه بن ابی وقاص میمنه‌ی سپاه علی داشتند و شمر ذی الجوشن
کی سر حسین ببرید صاحب وضوء علی بود و او را و پدرش را علی برساله بمعویه فرستاده
بود زیرا که خطیبان علی بودند تا در اهل شام تفتر بر کشند کی معاویه خلافت را نشاید
و مهاجر و انصار ابر علی بیعت می کردند و خولی بن یزید کی سر حسین بشام برد صاحب
سلاح علی بود و سنان انس نخعی کی اینان بود با شمر در کشتن حسین برادرزاده‌ی
مالک اشتر بود و کوهر کی را از روسا قاتلان حسین بر شماریم دراز شود علی الجمله
همه رافضیان بودند بیش اینها سیاه بکرده چنانکه اینها کی ما یاد نسب می کنیم
مر این شما کردید تا دیگران جون بی بنیاد بمعا کی ما عدریپد و تا یاد می خواهیم

همه فاسقان و ظالمان بودند ما جه کنیم و ما را جه گناه هست اگر کردند و خوانده‌ی
رسول بر دید شما رافضیان بردید نوحه و واویلی جه درخور است ~~اما جواب~~
بر سبیل تطویل در حق حسن علی شرح داده است بهری راست و بهری دروغ و ایج
قوم کوفه یادی کردند از همه انواع و شهادة حسین بران وجه بیشتر
جنانست کی شرح داده است و سبحان الله العظیم شانه جه مانده است ایج
کوفیان رافضیان با حسین علی کردند بداغ مکیان و مدنیان کردند
از مهاجر و انصار بیش از ان با عثمان عفان کردند جمع کننده‌ی قران
داماد سید پیغمبران توان قوم را هر نام کی خواهی نه و هر لقب کی خواهی
بده کی بعد از عمر خطاب پیران مهاجر کبرا انصار احلال قبایل روسا
ایشان جه تیمی جه عدوی جه مروانی جه اموی همه متفق الالفاظ و
الاقوال شدند کی امام بحق بعد از عمر خطاب اختیار امة عثمان عفانست
با رسول هجرة کرد بدو دختر با رسول وصلت کرد او را بعهد و پیمان
بیعت کردند راست جون امامت بروی قرار گرفت همان جماعت کی بیعت کرده
بودند و عهد بسته برگشتند و عهد و پیمان بشکستند و اول کسی انامه
و صحابه کی مخالفة عثمان کرد عبد الرحمن عوف بود کی عثمان جملی از استحقاق
از مال زکوة بیکی از بنی حکم بخشید عبد الرحمن بن عوف الزهری
مستور بن مخرفه را بفرستاد و باز ستد و بر مستحقان زکوة قسمت کرد و
قصه‌ی مقتل عثمان همه احتمال نکند اما اورده‌اند کی جون قوم جمع
امدند طلحه کی از جمله‌ی عشره ناجیه است بنزدیک خواجه بر در سرای عثمان
با حضور قوم عد بیس سری ی گفت عثمان از بالا می گوید هذا طلحة کما
تری اللهم اکفنیه شره فانه حمل هولا والبهم علیه انکه بنان بن
عیاض را بکشت مهاجر و انصار جمع امدند کی کشنده را بدست باز ده
عثمان گفت لم اکن لاقتل رجالا نصرانی ازین سبب اتش در سرای عثمان
نهادند و سه روز اب بروی ببستند چنانکه کوفیان بر حسین علی عثمان
از طلحه و زبیر و عایشه فریاد و اب می خواست ایشان ندادند ما ر نهاد ه
ایشان را رافضی نشاید خواندن امیر المومنین علی جون فریاد عثمان شنید
و بیچارگی او دید بیامد و می گوید ایها الناس ان هذا الذی تصنعون

لایشبه امر المومنین ولا الکافرین لا تقطعوا عن الرجل الماء فان الروم والفرس
لیوسر فیطعم و تسقی کوش با علی نکردند ناصبیان سنگین دل و قطره‌ی اب
بدان پیر ندادند اما صحابه‌ی رسول و زنان رسول را رافضی نشاید خواندن
انکه محمد بو بکر صدیق بدیوار سرای عمرو بن حزم الانصاری فرو شد و
کنانه‌ی بن بشیر و ابن حمران و عمرو بن حمق الخزاعی و جماعتی از اهل
بیعت اول و عثمان بنزدیک زنش و نائله قران می خواند سرش بر مصحف
ببریدند و گر با حسین چنان معامله با خود رافضیان کردند با عثمان
جنین معامله با ول ناصبیان کردند تا خواجه مجبر حال عثمان با حال حسین
قیاس می کند تا شبهة بر خیزد همه ناصبیان بودند سبلتها سوها ن
بکرده چنانکه این جماعت کی می گویند ما سنیان زاهدیم ان پیر بود کواد شیخ
المهاجرین والانصار می گفت ای مسلمانان از من جه خیانة دیده اید
نه شما مرا خلافت بنشانده اید و بر من بیعة بسته‌اید ای طلحه ای زبیر
ای عبد الرحمن ای فلان ای فلان زنهار البتة التفات نکردند جون رافضیان
کوفه و جون محمد بو بکر با جنجوی تیز ببالین او رسید عثمان می گوید
یا بن اخی بکمان اباک لو اراک لنهاک اگر پدرت ترا بدین حالت دیدی
ترا از قتل من نهی کردی این می گفت من خبر ندارم از ان می گفت من بیعت
نکردم جنانکه کوفیان بطف کربلا با حسین علی با جنان امامی و صحابیی
در حرم رسول کشته امد زنان و پردگیان او جون بردگان عور و عرجه
اسیر و متحیر در بدر جنان نگاه می کردند و مهاجریان و انصا
ریان اگرچه کوفی و رافضی نبودند سرش بر مصحف می بریدند و در
تفسیر محمد بن جریر الطبری سنی باید دیدن کی کودکان مدینه
با عثمان کشته زیادت از ان خواری کردند کی کودکان کوفه با مسلم بن
عقیل و هانی عروه و مرادی کی هفت روز رها نکردند کی دفنش کنند
خواجه مجبر نگوید تا این روز زین العابدین و باقر و صادق کجا بودند موسی
طاق و شیخ المفید و هشام حکم و بو جعفر بابویه و بو جعفر طوسی
و حسکا بابویه و بو اسمعیل و امیرکا و عبد الجبار مفید کجا بودند ه
رافضیان قم و قاشان و اوه و ورامین و قوسین و ساری و ارم کجا بودند

ما و پدران ما کجا بوذیم کی خواجه بعد از پانصد سال زفان بنفرین و لعنت را
فضیان دراز نکرده است عثمان را تو کشتی دشمن بوبکر و عمر بن باشم الخ شما
خارجیان کردید گناه بر دیگران چگونه می نهید اگر ندانی کی کی کرد بیا
تا بگویم همان جماعت کی اختیار و بیعت کردند بر گشتند و بکشتند پس
قیاس باید کردن قصه حسین را با قصه عثمان برین وجه تا هیچ مجبر
دا شبهتی نماند واخ زیادتست بران نهم کردن اولا ان کوفیان اخر با حسین
علی جماعتی بماندند چون مسلم عوسجه و زهیر قین بجلی و حبیب مطهر
و ابو ثمامه صایدی و عبدالله عمیر کلبی با جمل کس نفسهای زکیه
همه مومنان معتقد شیعیان مستبصر کی جانها فدا کردند و تنها
در سبیل خدای کردند عجب تر اینست کی از چندان مهاجر و انصار
کی عثمان از همه فریاد می کرد یک تن فریادش نرسیدند نه بچوبی نه
بسنگی نه بشمشیری تا حسین علیه السلام اگرچه کشته شد کشتن او چون
کشتن امیران بود و کشتن عثمان چون کشتن اسیران بود پس هنوز ه
رافضیان کونه و نا بجهتر کردند کی سنیان مکه و مدینه و این فصل را انکار
کردن مایه ی محود باشد و دلیل بران کان قوم کی حسین علی را کشتند نه شیعی
بودند و نه مذهب ما داشتند انست کی از ان روز تا الی یومنا هذا شیعه نهارًا
جهارًا خلفا عن سلف ایشان را کافر دانند و لعنت واجب دانند و دلیل بر انکه
کشندگان عثمان مذهب خواجه مصنف داشتند انست کی هیچ سنی زهره ندارد
کی ایشان را کافر داند یا لعنت کند پس چون زن کشنده ی حسین را کافر دانیم
و خواجه کشنده ی عثمان و حسین را مسلمان داند پس هر فوایدا از وی بحاصل ابد
اما اخ گفته است کشندگان حسین همه خدمت پدرش علی مرتضی کرده بودند
کذلک کشندگان عثمان خدمت بوبکر و عمر کرده بودند و یکی خود محمد بوبکر
بدان وجه کی بیان کرده شد واخ گفته است سنان انس برادر زاده ی مالک اشتر
بوذ و صاحب وضو علی بوذ تصغیر حساب کو رتر است کی شرحبیل بن مدرکه
روایت کرده است از عبدالله بن یحیی کی گفت دران حرب بدرم صاحب وضو و
حب مطهره امیر المومنین بوذ و گومی شاید کی پسر نوح النبی کافر باشد و بمذهب
خواجه پدر مصطفی کافر باشد اگر مالک اشتر را کی شمشیر شیر خدای بوذ

معارضه لطیفه

برادر زاده ی خارجی باشد ش پس نقصان نکند شیعت را و مصنف را فراموش نباید کردن
کی این جماعت کی ان روز از حسین علی بر گشتند و با عبیدالله کمر راه یار شدند چون امیر العرا
تین مختار بن ابو عبیده ثقفی شیعی رحمة الله علیه خروج کرد بطلب خون حسین و ال حسین ه
بیشتر ان بودند کی از عبیدالله بن مرجانه بر گشتند و با مختار یار شدند و باقیان خون علف
تیغ مختار شدند و همه را بدرکات جهنم بردند فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین اما اخ گفته است کی کشندگان حسین علی شاری بوذند نه چنین است کی اصول
کار همه شامی و بصری بودند و بهری حجازی و بهری کوفی کی بقیة السیف امیر المومنین بوذند
اولا عمر سعد وقاص انست کی مصطفی صلی الله علیه و اله از فعل بذا و و بذ دینی را خبر داده بوذ و مولد
عبیدالله بن مرجانه طاغیه معروفست کی هفت معروف از قریش در پدرش زنا دعوی کردند
قرعه زدند بنام بوسفیان بر امد و او را خود زیاد بن ابیه خواندندی و نوشتندی و عبیدالله
ازین راه حرامزاده و بد فصل کی بدین صفة باشد و ما دران باشد بذ وجه طمع توان
داشتن و مسلم بن عمرو الباهلی کی مشیر و مدبر بنی امیه بوذ و همیشه خصم امیر المومنین
بوذه و منقذ مره ی عبدی صاحب سر خال المومنین خارجی زاده و محمد اشعث نه پسر
اشعث قیس است با تو عبدالرحمن بن ملجم و جاسوس قطام خارجیه و بذ رحمه است
کی حسن علی را کشت و محمد اشعث گیرنده ی مسلم عقیل است همه خارجی و دشمن امیر
المومنین بلال ملعون نه از خدمتکاران بنی امیه بوذه است سر چون طاغی نه درم
خریده ی بوسفیانست معقل مدبر نه غلام زیاد حرامزاده بوذ و مانند این همه
شامی و خارجی متولی عمر سعد امیر عبیدالله بی راه سلطان یزید پلید کالبحر کا
السفینه کا الملاح و اسامی همه پوشیده نیست بر ما اما کتاب دراز شوذ و ملال
خیزد خوانندگان را و این قدر کفایت است اما اخ گفته است کی تونند
عراق و خوراسان بعبیدالله مرجانه داده بوذ چون سلطان پسر زاده ی هند باشد
و امیر پسر مرجانه باشد قسمت چنین باشد کی عراق و خوراسان بعبیدالله مرجانه
رسد و پسر فاطمه ی معصومه را کی پدرش نور دیده ی افرینش است چندانی نرسد
از همه عالم کی در وایر و مرفه بنشیند تلک اذًا قسمة ضیزی و اما اخ
گفته است کی کشندگان حسین علی شیعت بودند و ندانسته است کی شیعه او بنی همدان
و بنی ثقیف و بنی مراد و بنی مذحج و بنی خزاعه بودند کی هرگز نه بر گشتند و نه عهد
و پیمان بشکستند چون سلیمان صرد خزاعی و مسیب بن نجبه و زهیر قین بجلی و حبیب

مطاهر و رفاعه بن شداد و مسلم بن عوسجه الاسدی و ابو ثمامه ی الصایدی و عبدالله بن عمیر الکلبی
و حر بن یزید و سعید الفزا و کنانه ی بن عتیق و سیف بن مالک و عمرو بن قرظه و عبدالرحمن
بن عبد ربه و مانند ایشان کی دین داران بودند بدلیل و حجت بی تهمت و شبهت نه سنانکی انس
خارجی و خولی یزید مابون و زرعه شریک مطعون و شمر پیس ملعون و مره ی منقذ کل انبان
و مانند اینان مشتی اوباش فجار کفار اشرار دین بدروغ با بفروخته در دبیرستان کعز لوج
بدعة اموخته علیهم لعنة الله و الملائکه و الناس اجمعین اما اخ گفته است
کی مصنف انتقالی اگر ما ان روز زمان بودی متابعت حسن علی کردمانیم و عذر خواسته است
انصاف اینست کی بر قول و اعتقاد و قلم و تصنیفش بدیدار است کی بعد از پانصد سال کرده
است و بر حلال زاذ کی خوذ دلیل الکحته است کی متابعة حسین فاطمه کردن یا متابعة
یزید معویه و الاعمال بالنیات و یوم ندعوا کل اناس بامامهم و چون این معارضات
گفته امذ و این جوابات برین وجود ایراد افتاذ و بشهادات زایل و باطل و مضمحل
کشت فصلی کی مهمتر است در خاتمه ی این فصل بر سبیل ابتدا ایراد افتد بتوفیق
خدای و برکات ال و ائمه ی هدی او ان تقریر کی این مصنف کرده است از حکایات
و الزامات بر مذهبی معتبر توان کردن کی خود را فاعل و مکتسب فعل خوذ گوید و نیک
و بد خود را حوالت بخوذ سازذ و مدح و ذم و ثواب و عقاب بر اعمال پیوند کنند
و جزا بر اعمال گویند تا گوینیا را شاید کی ذم کنند بر انک با حسین علی کردند
از نکث عهد و غدر و خذلان و مکیان و مدنیان را مجرم تواند دانستن و گفتن بدان مخا
طبه کی با عثمان کردند و عثمان و حسین را درجاتی باشد بقبول الم و صبر بر بلا
و نزول شهادت بمذهب خواجه سنی چه کافر چه مومن چه ملحد چه موحد چه
موافق چه منافق چه ناصبی چه رافضی چه شیعی چه سنی همه مجبر و مکره اندمبراند
از فعل نیک و بذ قدرت موجبه خدای افریده است مکلف را در افعال البته اختیا
ری نیست کافر قادر نیست کی بت نپرستد بوجهل نتواند کی ایمان اورد ملحد
چگونه تواند کی مومن شوذ کی خدا پیش بران داشته است و قضا چنان رانده است
و او مقهور است خلاف فعل و خواست خدای نتواند کردن علی را خدای می کشذ عبد
الرحمن ملجم در میانه بهانه است عمر را خدای می کشذ بولولو در میانه بهانه است
قتل حسین برضا و قضای خداست پس با این مذهب کی مصنف دارد شاید کی فعلهای
بزرگ را بر رافضیان حوالت نکند و ایشان را مجرم نخواند و عجبست کی هرزنا

الصاحب و ...

و لواطه کی خواجه کند همه فعل خدای باشد اما اخ رافضیان کنند همه فعل ایشان
باشد و عجب تر انست کی دگر باره از مذهب بذ خوذ فراموش کرده است کی باری تعالی
مالک الملک است اگر خواهد این رافضیان را با این همه شامی و لعانی و عیابی علی رضه
همه را ببهشت فرستد و خواجه انتقالی را با چنین تصنیف کی برای زاد قیامت کرده
است و با این مذهب نو کی اختیار کرده است بدوزخ فرستد کی جزا بر عمل نیست و او
مالک الملک است و تعز من تشا و تذل من تشا بیدک الخیر و از اگر کی مذهب و اعتقاد این
باشد روا نباشد کی در مذهب مسلمانان طعن زند باید کی بمشیة ا مکند تا خود خدای
چه خواهد و بقیامت چه باشد و گرنه و خواجه را باید کی افعال خیر و شر را بمکلف
رجوع کند باید کی مذهب نو را دست بدارد و با سر مذهب اولین شوذ و می گوید
و می نویسد تا خلاف ساقط باشد و شبهت زایل و وفاق حاصل والحمد لله الذی هدانا
لهذا و اما اخ درین فصل و در دگر مواضع بر طریق تشنیع یاد کرده است کی
این طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فزع کنند و رسم تعزیة را اقامت کنند و مصیبت
شهدای کربلا تازه گردانند بر منبرها و قصه گویند و علما سر برهنه کنند و عوام
جامه چاک کنند و زنان روی خراشند و مویه کنند و این معنی را بتهمت و بدعت منسوب
کرده و نامرضی دانسته از غایة بغض ال رسول و از فرط عداوت اولاد بتول اولا
معلوم همه جهانیانست کی بزرگان و معتبران ائمه فریقین از اصحاب امام مقدم بوحنیفه
و امام مکرم شافعی و علما و فقها طوایف خلفا عن سلف این سنة را رعایت کرده اند
و این طریقه نگاه داشته او لا خوذ شافعی کی اصلست و مذهب بذو منسوبست برون
از مناقب او را در حسین و شهدا کربلا مراثی بسیار است و یکی از ان قصیده ی انست کی می گوید

ابکی الحسین و ارثی جحاجا   من اهل بیت رسول الله مصباحا

تا اخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال و در قصیده ی کی می گوید

تاوب همی و الفواد کئیب   و ارق نومی و الرقاد عجیب

تا اخر همه مرثیه ی اوست بصفتی که بر چنان معانی دگران نادر باشند و مراثی شهدای
کربلا کی اصحاب بوحنیفه و شافعی اهست بی عدد و بی نهایة است پس اگر عیبست اول
بر بوحنیفه است و بو شافعی و بر اصحاب ایشان انگه بر ما انکه چون فروتر ای معلومست کی خواجه
بو منصور ماشاذه باصفهان در مذهب سنة در عهد خوذ مقتدا بوذه است هر سال این روز
این تعزیة با شوب و نوحه و عزیو داشته اند و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد

... و ارکو ... و ... فی الازمنة السابقة و البلاد ...

وانکار نکنند و آنکه بغداد که مدینة السلام و مقر دار الخلافه است خواجه علی غزنوی حنیفی
دانند که این تعزیه چگونه داشتی تا بحدی که بروز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی
کرد سایلی برخاست و گفت معویه را چگوئی باوازی بلند گفت ای مسلمانان از علی بپرسید
که معویه را چگوئی تا خود دانی که علی معویه را چگوید و امیر عبادی که علامة روزگار
و خواجه معنی و سلطان سخن بود اورا در حضرت المستظهر بامر الله بپرسیدند این روز که
فردا عاشورا خواسته بودن که چگوئی در معویه جواب نداد تا سایل سه بار تکرار کرد
بار سیوم گفت ای خواجه سوالی مبهم می پرسی نمی دانم که کدام معویه را می گوئی ابن معویه را
که پدرش دندان مصطفی بشکست و مادرش جگر حمزه بخایید و او بیست و اند بار تیغ در
روی علی کشید و پسرش سر حسین ببرید ای مسلمانان شما این معاویه را چگوییذ
مردم در حضرت خلافت حنیفی و سنی و شافعی زبان بلعنت و نفرین برگشودند این
و مانند این و تعزیه حسین هر موسم عاشورا بعد از تازه باشد با نوحه و مزیاد
و اما بهمذان اگرچه مشبهه را غلبه باشد برای حضور رایت سلطان و لشکر
ترکان هر سال مجد الدین مذکر همذانی در موسم عاشورا این تعزیه بصفتی دارد
که قمیان را عجب آید و خواجه امام نجم بلمعالی بن ابی القسم بزاری بنیسابور با آن
که حنفی مذهب بود این تعزیه بغایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی
و خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی و ری که از امهات بلاد عالم است معلومست
که شیخ ابو الفتوح نصرآبادی و خواجه محمود حدادی حنیفی و غیر ایشان در کاروان
سرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده اند از ذکر تعزیه و لعنت
ظالمان و درین روزگار اخ هر سال خواجه امام شرف الائمه ابو نصر الهسنجانی کند
در هر عاشوری بحضور امرا و ترکان و خواجگان و حضور حنفیان معروف و همه
موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود بوجهی گوید که دیگران خود ندانند و بنا
رند گفتن و خواجه امام بو منصور حفده که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است بوقت
حضور او بوده اند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان
درجه و تفضیل نهاد و معویه را باغی خواند در جامع سرهنگ و قاضی عمده ساوی حنیفی
که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنوعی
گفت و این تعزیت بصفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن کرده بود
و مصنف کتاب اگر از ری است دیده باشد و شنوده و خواجه تاج شعری حنیفی نیسابوری

روز

روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغة کرد در سنه خمس و خمسین و خمسمایه
باجازة قاضی با حضور کبرا و امرای بی این بدعة بودی چنانکه خواجه مجیر اسفالی بمجلس
حنفیان و شعبان رفته باشد آخر بمجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه
محرم درآید ابتدا کند بمقتل عثمان و علی و روز عاشورا بمقتل حسین علی آورد تا سال
پیرار بحضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل و این قصه بوجهی گفت که بیشتر مردم جامها
چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و نادیها کردند که حاضران گفتند
زیادت از آن بود که بزعفران چاک کنند شیعت و گر آن علما و قضاة این معنی تقیه و مدا
هنه می کنند از بیم ترکان و خوف سلطان موافقت رافضیان باشد و گر باعتقاد
می کنند خلاف اشارا خواجه را نقصان باشد ایمان را و الا در بلاد خوارج و مشبهه
که روا ندارند کردن ذکر همه حنفیان و شفعویان و شیعة این سنة را متابعت
کنند پس خواجه پنداری از بن هر سه مذهب بیزارست و خارجی است پس باید که
بخورستان و لورستان شود که خارجیانند تا نه بیند و نشنود که تعصب که اورا
سنت گرانیست و تعزیه حسین علی داشتن متابعت قول خداست قل لا اسالکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی و موافقه قول مصطفی است که گفت من بکی علی الحسین او
تباکی وجبت له الجنه تا هم گوینده و هم شنونده در رحمة خدای باشد و منکرش
الا منافق و مبتدع و ضال و گمراه نباشد و خارجی و مبغض فاطمه و آل او و علی و اولا
دش و الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون [illegible] و این روافض هر یک
را از بنی و علی فرا ای می کردند چون زید بن علی و یحیی بن زید و محمد بن عبد الله
و ابرهیم بن عبد الله الحسنی باخمری و الحسین علی بفخ و قاسم رسی و یحیی بن هادی
و محمد بن القسم صاحب طالقان و یحیی بن عمر الحسینی و مانند ایشان را که انگشت برآن
شمار وا ای کردند که ما این کنیم و این کنیم علوی از بهر آن خواستی که بهری
از دنیا در رسد و با امر بمعروف و نهی از منکری کند بقول شما رافضیان مغرور
شدی خروجی نکردی روافض چون او از شیعه اسبان سلطان بشنیدندی پس
خویشتن گرفتندی و بیچاره را بدست وادادندی علوی گرفتار شدی خلفا العباس
با ایشان همان کردندی که سلجوقیان کنند با هود یکو یا بکشتندش یا کور بکردندش
یا محبوس کردندی چون چنین بود ما را اندرین چه گناه رافضی را گناه بیشتر بود
که ماراه بینی چون زید بن علی الحسین خروج کرد بر امیر عراق یوسف بن عمر الثقفی

که از قبل هشام بن عبد الملک بود رافضیان کوفه اورا فراب کردند و چهل هزار مرد
بر وی بیعت بکردند قرار میعاد خروج شب آدینه بود بیست و یکم صفر سنه احدی و
عشرین و مایه خروج کرد هزار مرد در کوفه افتاد شب تاریک در کوفه افتاد
لشکر سلطان و اتباع زید بهم فراز آمدند چون روز شد از آن چهل هزار دویست
و سی مانده بود فهرست آن نصر بن خزیمه دیگران همه گفتی بزمین فرو شدند زید علی
از نصر خزیمه بپرسید که یا سبحان الله آن قوم کجا شدند او گفت از تو پرسیدند
که چگوئی در بوبکر و عمر گفتی من گواهی دهم که پدرم زین العابدین تولا کردی
بدیشان و گفتی رحمهم الله کانا امامین عدلین بدین سبب ترا رها کردند
زید گفت صدق رسول الله هم الروافضة لهم خزی فی الدنیا و الاخرة
آنکه چون بر زید علی دست یافتند تیری بر پیشانیش آمد و کشته شد
و پنهان در جوی دفنش کردند تا مروانیان ندانند هم رافضیان ره نمونی
کردند تا اورا برآوردند و بر آویختند و زنش را بدست وادادند
تا زن آبستن را دستها نکاد بر نهاده ببریدند همه رافضیان کردند هم
و علی هم با حسن هم با حسین هم و اولاد او هر یک رافضی کوفی کشت و هم با
زید علی این وفای و با هر یک از اهلبیت رسول خدای همین کردند
اما جواب ابن فضل مستقصی بگوش و هوش سماع باید کردن تا چون
شبهة زایل شود همه فایدة از و حاصل شود اولا آنچ از زید علی المظلوم
صلوات الله علیه حکایه کرده است و از دیگران سادات رضی الله عنهم
شیعة اصولیه ایشان را مفترض الطاعه نگویند و خروج از شرایط مو
جبه ندانند در امامت و امر بمعروف و نهی از منکر تنها بلشکر و حشر حاجت
نباشد که با تمکین و حصول شرایط مفرد توان کردن و بر آحاد الناس واجبست
و چون کشته شدند خدا ایشان بر صبر و بر الم و قبول مشقة ثوابهای عظیم وعده
داده است و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه
الابصار و مصنف حوالت قتل ایشان به بنی العباس کرده است و بیشتر از این سادات
را خود عبد الملک و هشام و ولید و یزید کشتند که مروانی اند تا داند که نداشته
است که آخر خلیفه ی ایشان عمر عبد العزیز بوده است و اولین خلیفه ی
عباسیان بلعباس سفاح و عدد اسامی همه خلفا و القاب ایشان ما در کتاب

البراهین

البراهین فی امامة امیر المومنین بیان کرده ام در تاریخ سنه سبع و ثلثین و خمسمایه
و اما آنچ گفته است که ایشان بغرور روافض مغرور شدندی بایست که نشنوند
که کامل و عاقل و بالغ و عالم و فاضل بودند و گر زید بن علی علیه السلم ندانست
که او این بود بعد از وی دیگران بایست که بدو اعتبار گیرند و السعید من وعظ
بغیره پس این غرامت و ملامت مگر بدیشان عاید تر باشد که برافضیان کوفه
و گر مصنف ابن فضل برای بدعهدی روافض آورده است که با زید علی وفا نکردند
راست می گوید و بر مجلس سامی انتقالی پوشیده نباشد و در تواریخ خوانده
باشد و نوشته که دیر است تا مردم بدعهد در جهانند و مردم را مغرور می
کرده اند و در فتنه و آفة می نهند چنانکه طلحه و زبیر که از بزرگان
مهاجر و انصار اندر امامت و بیعت شوری با آن درجات رفیع نزدیک
چه کردند بیامدند و بحیلة و افسون ام المومنین پاک جفت پاکیزه ی رسول بود
و دختر بوبکر صدیق بود فراب کردند که بیا تا خون عثمان طلب کنیم که اورا
علی بوطالب فرموده کشتن و کشندگان او چون محمد بوبکر و مالک اشتر در لشکر
علی اند و خصومة دیرینه با یاد او دادند و چندانکه عایشه امتناع و انکار
می کرد ایشان غرور زیادت می کردند که نام تو بدین حرکه در جهان ماند
و خون عثمان بدان بزرگی هدر نشود و علی و اولادش و اتباعش تا بقیامت
جرمی نکنند و لاف نزنند هر چند که عایشه انکار بیش کرد زبیر عوام
بعداوة علی تکرار بیش کرد تا آنکه چون دل عایشه نرم کردند و اورا
فراب کردند چنانکه روافض کوفه زید بن علی را و عایشه می گفت یک
زن و شما دو مرد این کار بر نیاید که علی امامست و خداوند شمشیر
و قوة و لشکر است و عالم ترجمانیست بعلوم دینی و احکام شرعی
در افتادند و از مهاجر و انصار و از ابنا المهاجرین الاولین و الانصار
المتقدمین اند هزار سوار و پیاده جمع کردند و سوگند و عهد و پیمان
که هم پشت و هم زبان باشند تا شر علی از مسلمانان کفایة کنند و
خون عثمان که ایشانش کشته بودند از علی بی گناه باز خواهند و بدین
مکر و دستان زن رسول را علیها السلم که باری تعالی گفته بود و قرن
فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی بروی تلبیس کردند و از خانه اش

بیرون آوردند و در هودج نشاندند و بر خلاف طبع او بمصاف و قتال علی آوردند و رسول
خبر داده کی یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و چون لشکرها بهم رسیدند بدر بصره
در شهور سنه اربع و ثلثین من الهجرة و امیر المومنین پنجاه و هفت ساله بود این روز
و ده سال بیش بوذ کی مصطفی را وحی آمد و بیست و سه سال بیش بوذ کی مصطفی هجرة کرد
و ده سال در خدمت مصطفی بمدینه بوذ و چون سید علیه السلم از جهان نهان شد
بیست و چهار سال و اند ماه خلافت بوبکر و عمر و عثمان بوذ و مدت خلافت امیر
المومنین پنج سال و چند ماه بوذ و این قتال و حرب این بوذ بدر بصره با طلحه و زبیر
و قوم ایشان و در شب نوزدهم ماه رمضان ضربت یافت و او را شصت و سه سال
بوذ مدت عمر مصطفی صلی الله علیه و آله چهل سال از هجرة رفته انکه چون آن
هود و لشکر بهم رسیدند آن شیر غزآن امام متقیان مبارز میدان ایمان تیغ
از نیام بیرون کرد چنانکه در تواریخ مذکور است اشجار اشخاص ناکثین باد تیغ
لرزان کرد دست و سر مبارزان در آن بازار ارزان کرد راست چون شهد ذلال
آن بر دل نکوهشها رسید چون برگ درخت خزان همه دربای بخفتند بیشتر
کشته شدند و اندکی از آن بگریختند شتری کی هودج داشت در آن میانه بماند و
شرح قصه درین کتاب مفصل نتوان گفت ندا آمد اشکر دل لشکر منهزم مردان
گریخته طلحه و زبیر کشته الغطه اشتر بیفتاد و هودج بر زمین آمد امیر المومنین
علیه السلم عبد الله عباس را و محمد بوبکر را رضی الله عنهما بفرموده بوذ تا محافظة
اشتر و هودج می کنند تا نا اهلی و بیگانه‌ای را چشم بروی نیاید این هودج و شخص
بر هودج رسیدند یکی عبد الله عباس پسر عم مصطفی و همیشه شاگرد و هواخواه
مرتضی و پدر خلفا و محمد بوبکر صدیق پسر صدیقه را برادر علی را حرمتی کار
و مزرند و جا کو چون آواز این هودج و شخص بگوش عایشه رسید ایشان را بدو حرمت
وا پس شد و گفت این هولاء القوم این قوم کجا شدند عهد و پیمان و سوگند را چه
کردند چرا مرا درین صحرای بیگانه رها کردند و الحق بذان می ماند کی کوفیان یاری
علی کردند اما اگر ایشان رافضی بوذند کو چنان کردند اینان یاری شیعیان بوذند
چنین جرا کردند محمد بوبکر و عبد الله عباس رضی الله عنهما می گویند دل خوش
دار اما بدان بران دو گانه عهد بشکستند و از تو بر گشتند بلی آنگه اینان را اینان
قومی نباشد کی یجتمعون ذبذبة و یتفرقون مفترعة و اخر دیدی کی بر یو با امامی

جون عثمان چه کردند دوم آنست کی ایشان را کفتند کی ترا در حق امیر المومنین علی ورد
فضیلت او بسی اخبار از رسول روایت است و این کلمات را بتو منسوب کردند کی تو گفته ای
در حق او   اذا ما العیش حک علی المحک   تبین غشه من غیر شک
فعینا الغش و الذهب المصفی   علی بیننا شبه المحک
از بن دو وجه ترا رها کردند کی اینها ناصبیانند علی را دوست ندارند عایشه گفت ا
دوست شدندرا کی از و ادعه است کی رسول مرا خبر داده است و این قوم ناکثین اند
کی سید علیه السلم گفته است وانک تقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین خواجه
مصنف باید کی این حادثه را با حادثه زید علی قیاس کرد کی سابق است بران پسر افضیان
از ناصبیان آموخته‌اند کی اول ایشان کردند تا اگر عمر را کشتند ناصبیان کشتند و گر
عثمان را کشتند شما کشتید و گر با عایشه خیانت کردید شما کردید نکو تا دشنام
و لعنت و نفرین دیگران چیست تا کجا بوذیم اولیشان و آخرینشان تا کجا بوذند هر روزی
جماعتی از تو بیایند و بزرگی را فراب کنند و مغرور کرده‌اند و با خر با کشند شو و یا
بگویزند و این عادت تو است و اسلاف تو کی یجتمعون ذبذبة و یتفرقون مفترعة و گو
خواجه مصنف را این فصل ظرفه می آید از بن نزدیکتر و روشن‌تر باز نمایم کی هم انکار
نتواند کردن باشد کی دست از سر گل ما بدارد و آن آنست کی معروف و مشهور است
کی سالها است کی بفضل و عقل مسترشد خلیفتی نبوده است و در عهد او جماعتی از
نا معتمدان خوارج شنی لقب خواستند کی خاندان عباسیان را حرمة و ناموس بردارند
باتفاق پیش او می درآمدند و تبدیج می کفتند این سلطنت و جهانداری و جهان بانی
از مشرق تا مغرب خلفا و پدران ترا بوذه است و هرون و مامون را دار الملک بیرو و
خوراسان بوذی و سیر گاه بیغداذ و در هر شهری از بلاد عالم متولی زبون بوذی
بعز بوذ ایشان و ترکان اصولتی و قوتی و شوکتی نبوذ و این از روزگار معتمد را
خلیفه پدید آمد کی بساسیری او را بگرفت و پدر دکی طغرل بوذ که برفت و او را باز آورد
و ترکان قوة کرفتند و گر ملکشاه و محمد و برکیارق و سنجر را قوتی بوذ مسعود
را باری آن قوت نیست کی او بلهو و طرب مشغولست و لشکر او همه بدل و جان تواند
کی امیر المومنین وقت و خلیفه روزگاری و این چندانی باشد کی رایت عالی تو از بغداذ
روی بهمدان نهد بهر منزلی کی برسی لشکر تو بیشتر باشد و لشکر مسعود اندک
تر و هیبت فر تو خود کفایت باشد بدین فریب و غرور چنان بزرگواری را فراب کردند

ومغرور بکردند چنانکه اصحاب جمل و روافض کوفه کردند تا مسترشد خلیفه لشکرها جمع کرد
و روی از بغداذ بهمدان نهاد جاسوسان سلطان خبر آوردند کی خلیفه آمد او خود سلطانی
ساکن و عادل و کاردان بوذ و رعیت دوست مشورة درین کار با امیران و خواجگان
کرد همه گفتند او خلافة بقوة تو می کند و گرنه جرأت بوذی این دولت و این اسم از خاندان
ایشان بیفتاده بوذ و این کار خود ایشان را استحقاق نیست کی در لشکر تو هزار
بو مستظهر هستند و او را بر دارد و دیگری بنشاند تا نام تو در جهان بماند و روزگار تو تاریخی
گردد عز الدوله خوارزمشاه کاردان و کدخدا بوذ گفت و گر پادشاه نخواهد کی این معنی
بخویشتن کفایت کند من تنها بروم با قبال تو وان مشتی بازاری غوغای خارجی طبع
ناصبی بغل سیاه را بی گرسنه ایشان تقتولی تا سر در راجه محل باشد کی چندان باشد کی
شیهه اسب ترکان بشنوند البته سر خویش گیرند کی قاعده ایشان برین است
یجتمعون ذبذبة و یتفرقون مفترعة امیر بر نقش باز یار مقدمه لشکر بغداذ بوذ
و خوارزمشاه مقدمه لشکر سلطان بوذ بمرج بیکدیگر پیوستند و آن در ذو القعده
بوذ لسنة ثلثین و خمسمایه راست چون شیهه اسب سلطان بشنیدند چنانکه قاعده
ایشانست با رافضیان کوفه موافقت کردند و همه بگریختند و چنانکه ایشان زید
علی را تنها بگذاشتند اینان ناصبیان نی و ناموکبه خلیفه در مصاف گاه رها
کردند و سر خویش گرفتند سیدی بذان بزرگواری اسیر و غریب و متحیر فرو ماند
در آن حالت نا امیدی بهلهل با می گوید این هولاء القوم کجا شدند اینان و زبیری
گوید هولاء یا مولای یجتمعون ذبذبة و یتفرقون مفترعة و گر برین خارجیان نه عهد
نی و نا اعتمادی بوذی بذ رایت در خانه منزوی نبوذندی بیرون آمدندی و شرط نصرة
اسلام کردندی کی خلیفه برای این باید کی حق مسلمانان بدیشان رساند و حق خود
بر خود نکاه دارد نه چون قایم را فضیان کی در خانه باشد اما چون نا معتمدی آن
خارجیان و ضعف یقین اینان بدرایت را معلوم بوذ با قایم موافقت کردند و نصرت
نی کردند ندامت مسترشد را سودی نبوذ و ملامت فایدتی نکرد در خیمه گی بر شمر
محبوسان بوذ و گشتن دست می خایید و بران جماعت کی او را مغرور بکرده بوذند
و فراب کرده لعنت و نفرین کرد دایم کی ایشان باری رافضی نبوذند و مسترشد در آن
خیمه می گفت آخر من چه کردم کی اینان از من برگشتند گفتند اینان را ظن چنان بوذ
کی تو لعنت علی یار نجایگاه خواهی نهاذ چون از اعتقاد پاکیزه و سیرة نیکوی تو

بدانستند کی رو افکاری از تو بر گشتند و عهد و پیمان بشکستند کی اینان دشمنان علی اند
کسیرا متابعت کنند کی علی را دشمن دارد و آن سید در آن غصه و بلا و محنة می بوذ تا ناگاه
بر دست ملاحده ی ملاعین شهید آمد کی مو شود در معرفة خدای قول پیغمبر گویند و چون
درجه ی شهادت بیافت باذربیجان بمراغه مدفونست و قبرش ظاهر همه از شو می
ناصبیان و خارجیان کی با اول و آخر با ائمه و خلفا چنین معاملة کردند و اخ بعد از آن
با پسرش راشد کردند خود معلومست کی بذکر آن همه کتاب مطول شد و خواجه انتقالی
می بایست کی چون احوال زید علی و آن سادات دانسته بوذ از بن احوال نیز بیگانه
نبوذی تا بیکدیگر قیاس کردی و بدانستی کی با اول و آخر را فضیان این معانی از
ناصبیان آموخته بوذند و اقتدا با ایشان کرد ندانکث بیعت و کشتن امام و بو گشتن
تا دلش بنکو فتی و نیز می بایست کی با خصم تقاضی رفتی که دینه است و شنیده کی گویند کی حساب
خانه با حساب بازار راست نیاید و الحمد لله و منه تا بحود این جواب معارضات
ان سبهاث را خطری و اثری نماند و هر عاقل و منصف کی بخواند سره بدانند و الحمد
لله کما هو اهله و صلی الله علی خیر خلقه محمد المصطفی و آله الاکرمین من آل الله
و چون نوبة خلافت بمامون رسید و فضل بن سهل ذو
الریاستین وزیر کی بر مامون چنان مستولی بوذ کی دست خلیفه بر بسته بوذ و مامون بتای
نان حکم نتوانستی کردن و توقیع فضل کردی و مهر او نهادی و بر درم و دینار نام ذو الریاستین
بوذی و شرق و غرب و فرمان لشکرها در تحت تصرف او بوذی و او مامون را فراز آورد کی
کی رایات سیاه و لباس سیاه طرح کرد و رایات و لباس سبز کرد و او را گفت خلافة وال علی ده
کی حق ایشانرا است تا دنیا و آخرت تو بسلامت باشد تو اجرا باید کی از بهر فرزندان خود و لد
العباس را خویشان تو اند بدو رخ روی و حق با خدا وندان حق ده بدست خود تا ممکنی نابیش
خدای تعالی معذور باشی و این همه از بهر آن می کرد فضل سهل کی رافضی بوذ منکر الحسن فرات
کی وزیر مقتدر بوذ کی شرح او رفته است و سهل کی پدر فضل بوذ زنده بوذ و هنوز گبر
بوذ و روافض بقوت فضل مستولی بوذند و خلیفه در او شیعی آورد و اتفاق بران نهادند
کی خلافت با علی موسی الرضا دهند مامون الحاحها کرد و رضا دانست کی آن محالست از پیش
نبرود کی رسول خبر داده بوذ و نیز رافضی و فانگند قبول نکرد و بهزار جهد و لابه
عهد قبول کرد و دو سال ولی عهد بوذ و مامون بذو شادمان بوذ و علویان بر اعمال

نقل بو جعفر عن علی ... ما ابن الرضا علیه السلم والمصر ... علی ... العجب ... کی ام ...

سنیه بوودند فضل سهل هر روز در خدمت علی بن موسی الرضا رفتی روزی خلوت ساخت انکه
کفت بنهان همه مردم کی بن کار او انجا رسانیدم کی این طاعنیه را آل وتبار اتش جدا کردم
واو را بدشمن همه کردم وبدوست دار شما اش کردم واین سخن وماجری در مرو بود اکنون
بیا تا او را بکشیم و دولت بردین سیاه شرق وغرب جون مهره ی موم است در دست من
علی موسی رضا کفت لعنت بر تو باد من نداستم کی کار شما را فضیان نه خدای باشد
هوای باشد مرا این کین نیست مردی ابن عم من ومنعم من با من وتبارات من ازکرد کی
بدرا انش باید واز من نکردند من با وعذر کنم وکفران نعمت کنم این از ما نشرد وخدای
تعالی این کی روا دارد وترا کی بدرت کل کرین در اتش کرهای کبرکان بدینجا
رسانید کی کلید ملک مشرق ومغرب در دست تو نهاد وخاتم خلافة روی زمین در
انکشت تو کرد این روا داری کی کنی واندیشی مراخود بی نعمتی بر تو است چه جشم
باید داشت جون فتوا نکرد فضل سهل ازو نا امید شد کبری و روافضی وحشت اسة
نفس دامنش کرفت برفت ومامون را کفت جندانکه من اندیشه می کنم این نام از بن
خانه نخواهد افتادن وبوجود این علوی مردم سر از طاعة تو بیرون خواهند کردن
وولد العباس خود همه دشمن شدند ودر بغداد ماتم خلافت برداشتند وانده هزار
مردان ابن عمان تو برابراهیم بن مهدی بیعت بکردند این کار را سر وبن نیست
وعلویان جهان بکنند ونیز می اشنوم کی این علوی مجاز بن قصد تو می کند ودر سر
شیعة را بر تو بیرون خواهند اوردن واولیا دولت تا علم وزهد وسیرت او ببینند
تو در جشم ایشان خوار شدی مامون کفت جلنم که جهان بر کو دایدم کفت او را
شربتی دهیم وکوییم او بمرد مامون راضی شد فضل سهل را فضی او را زهر داد ودکر
باره در افاق خبر دادند تا لباسها ورایات سیاه کردند وعلویان را معزول کردند

اما جواب این کلمات محالات وترهات بی مغز وقشر بی لب کی از سر نا انصافی ایراد کرده
است اکرچه کرین نکند جون شروعی برفت مرتوشتوان کذاشتن پس بضرورة کلماتی
لایق مسکت بر روز بتوفیق باری جل جلاله اولا معلومست کی از اول این فصل تا اخرش
همه دلالت است بقول این خواجه بر ومود دیانت وغایت امانت وعصمة رضا علیه السلم
وحجت انکیخته است بر جهل ودیانتی ونا معتمدی وسست اعتقادی مامون کو فضلا
وعقلا اهل سنة بر معانی این کلمات کی درین فصل اورده است واقف شوند عرض

مصنف

مصنف برانند واعتقادش معلوم کنند کی بر چه وجه است اما اخ در اول فصل حکایت
کرده است با مبالغت از فضل ودرجات ورفعت ومودة وشوکه وصولة وحرمت ووقار
وتمکین وفرمان فضل سهل عجب است کی در اول کتاب اورده است کی با فضیاالزا هر کز
قدری ومنزلتی نبوده است وان تقریر فراموش کرده است واز سر غفلة بفضل ومرتبة
هر یک معترف شده تا جای کی کوید بالحسن فرات حاکم بود بر مستقر خلیفه وجهان اوداشت
ومامون خلیفه را با جزالت فضل ونبالت اصل وکثرة عقل وان همه علم وعدل در ملک
وخلافت بجمادی باشده کرده وکلید جهانبانی وخاتم ملک وخلافت در دست فضل
سهل نهاده واو را رافضی خوانده والحمد لله تعالی علی رغم مصنف ماخوذ در فصلی مفرد
بیان کردیم کی همیشه بر کار ملک در عرب وعجم بر شیعة بکشته است وتکرار اسامی
ایشان شرط نباشد وملال افزاید وبیچاره بشطرنج بازی ماند کی جون تنها باشد همه
بازیهای شیوه بیند وبا حریف جابکا اسیر باشد وبدانسته است کی هر کس کا در خواب
دشمن را بیفکند تعبیرش ان باشد کی هر کز بر نخیزد ودر فصلی کفته کی اینان الغب نبودی
وبدو الریاستین فضل معترف شده تا ان قول نیز خطا باشد اما اخ حوالت بفضل
سهل کرده است بیشتر دروغ محض است وبهتان زلی اصل از تغلب او بر مامون خلیفه
کی اتفاق است برانکه مامون عالم وعاقل وفاضل بود ودر رای وتدبیر وجهانداری
دستی تمام داشت وکرا او را در رضا علیه السلم اعتقادی بد بیدا امد ازان بود کی در احوال
اخرت اندیشه داشت واز اخبار رسول واز ایات قران بدانسته بود کی حق با آل
مصطفی است ونظر بر وجه کرده واهل حق را بدانسته ورضا را علیه السلم بخویشتن
نخواند وتمکین کرد نه بقول دکران وولایت خود بروی مقرر می کرد وفضل سهل
کی مدد می کرد ازان کرد کی خدمتکار ومشیر بود او را بس اکر همه بقول فضل
کرد جرا جون دکر باره برخلاف ان کفت انکار نکرد وکردنش نیز دکی تقلید او
هر بار برخلاف یکدیکر قبول کردن غایة جهل باشد بی حجة وبینة کی اخ فضل بنهان
همه جهان رضا را کوید بیا تا مامون را هلاک کنیم بهمه حال یا رضا یا مامون نقل
کرده باشد یا هم فضل کفته باشد اکر رضا کفت بایست کی مامون فضل مجرم و
متهم خاین نا معتمد را هلاک کردی نه رضای معصوم منزه مبرا را وفضل خود محالست
کی ان فضل با مامون بیاردکفتن وجون ایشان هیچ دو نکفتند مامون غیب نداشت نزانم
کی خواجه مصنف ازان سر کجا خبر داشته است کی هیچ نداشت الا فضل ورضا علیه السلم

ونا قلی دکو نبود وکر ناقلی بود جون با مامون نقل کرد بفعل بد فضل جکونه روا داشت کی
رضا را هلاک کند واز بن ایت بس بیکانه افتاده بوده است کی ولا توزر وازرة وزر اخری
ودرین کلمات نیک تامل باید کردن تا فایدة بر خیزد واما اخ حوالت کرده است ان
تغییر کسوت ورایات ولد العباس که مامون فرمود بقول فضل سهل اکر حق بود
بر شیعة تشنیع نباید زدن ورافضی خواندن ومبتدع شناختن وکر ان تغییر باطل
وبدعة است بقول خواجه مامون در ان مدت مبطل ورافضی ومبتدع بوده باشد
یا باجتهاد خود یا بتقلید فضل وعجبست کی ان خبر کی مصنف درین کتاب اورده
است کی رسول علیه السلم کفته است کی خلافت در ولد العباس بماند تا بقیامت
مامون یا فضل او ان خبر در حق خود بنشنیده بود کی مکر مصنف عالمتراست
کو شنیده است وندانسته وکر خبر متواتر است مامون جهد کرده است بتقلید فضل رافضی تا
قضای خدای بر کرداند وقول رسول را بکرداند وامامت بر رضا مقرر کند واین همه دلالت
باشد بر جهل ونادانی مامون وبر فضل ودانش مصنف یا نه وان خبر بدروغ اورده است
ومامون عالمتر باشد ومصنف از سر جهل وتعصب اورده باشد تاملی باید کردن با کدام
وجه اولیتراست درین باب وجون خواجه منکر کسوت سیاه ورایت سیاه را وانرا کی امامت
رضا کوید رافضی ومبتدع وبی راه داند مامون خلیفه را این هر سه دانسته باشد وجون
رضا علیه السلم روا ندارد مامون را کشتن وغدر کردن ومامون بتقلید بی حجة فضل سهل
روا دارد کی جنان سیدی را بی جرم وبی کناه زهر دهد وبکشد در حق او درست باشد
این ایت ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاوه جهنم خالدا وان حوالات کی مصنف سنی بمامون خلیفه
کرده است ومخالفت قول مصطفی وخلف وعده وخلاف عهد ونقض سوکند وتمکین وزیر
غاصب مبتدع ضال وشکستن بیمان وکشتن رضا همه دلالت است بر ظالمی وغاصبی وغیر
انکه در قلم اوردن نقصان عقل ودین کند وامام جنین نباشد کی مقبول شرع ودین باشد
والحمد لله بقول خواجه علی بن موسی الرضا علیه السلم مبرا ومنزه وبی کناه ومظلوم بوده است
وجون بانصاف تامل رود معلوم شود کی هر جه کفته است همه دروغ وبهتان ومحال وبی
اصلست کی بغا هر اورده است وندانسته است کی برف بسیار بکرمای تابستان کند وشبهت را
انجا اثر باشد کی حجة نباشد وهر که انجا اثرش باشد کی اب بدوست نیاید وباری تعالی ما را
مدد کرد تا هر شبهت کی اورده است بحجة باطل کردانیدیم با انکه معلوم ومعلومست از کتب
واثار وتواریخ ونقلهای درست کی مامون را از خود خاست کی رضا را بیاورد وامامت بروی

عرض

عرض کرد وعاقل داند کی هیچ وزیری زهره ی ان نباشد کی خلیفه ی را بدان بزرکوارن وفاضلی کوید
کی دست از ملک وخلافت موروث مکتسب بدار وبدیکری سبار کی اکر مانند این سقلی یا تخلطی معلوم
شود وزیر وغیر وزیر را بخون برخطر باشد وجون جاره وفضل وعلم وعفة وزهد واجابة
دعا واثار براهین رضا متواتر شد بعز مودن ارضا را زهر دادند ودر همه تواریخ واثار
جنین است از مخالف وموالف کی رضا را مامون کشت وکس نکفت تا این مدت کی فضل سهل کشت
الا این خواجه کی رافضی بوده است وسنی شده است وهر کس که جنان کار بزرک بر فضل بندند
بر خود خندد واین قدر در جواب این کلمات کفایت است لیهلک من هلک عن بینة ویحیی
من حی عن بینة اما کفر ثبت وکراین قایم کی دعوی می کنند بیاید باوهم این
کنند کی نه تا یمنان بهتر است از علی وحسن وحسین وعلی موسی الرضا کی بدرست کردم کی با هر
یکی جه کردید بس ظالمان اهل البیت بحقیقت شما اید وهمه ملعون ومذموم اید انکه هر وقت
جون علوی خروج می کرد رافضی را در بس او می بایست ایستادن وتیغ خوردن مسلة تا بم
نها دند تا از دست علویان برستند اکنون جون نکاه کنی هرجه برال رسول رفته است
خود سر وبن از رافضیان خاسته است وهر کو جمع اهل رفض را جمالی نبوده است وباشد

اما جواب این کلمات منکر وترهات مزور ولقمه ی خام مشتی عوام ناتمام
دور از علم بعید از حجة معرا از معنی کی با قایم ان کنند کی با علی وحسن وحسین ورضا کردند
انست کی للبادی اظلم همه از ناصبیان امو ختند کی با عمر وعثمان وعایشه وطلحه وزبیر
ویزید وعبید الله وبا متغلب ومستبر شد وراشد کردند از کشتن وبر کشتن ومخالفت عهد
وبیمان وخذلان ودروغ وافسوس جنانکه بیان کرده شد بتفصیل واین سنة سنة سیئه
ناصبیان بنهاده اند ومن سن سنة سیئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة
تا این نیز کی دعوی می کند بدروغ کی رافضیان اخر کرده اند ووزر ووبالش همه بکردن نا
صبیان باشد ازان ولین ملک عبد الرحمن ملجم ابا زبکر بن عبد الله وشبیب بجره التمیمی بود
در اختیار قتل امیر المومنین ع هر سه خارجی بودند از بقیة تیغ امیر المومنین ع هر سه از نهروان
نجسته متولی ان امر قطام خارجیه منشیر اشعث قیس ناصبی که شریک در قتل امیر المومنین
علیه السلم را عبد الرحمن ملجم لعنه الله بکی شبیب بن بجره وبکی وردان بن مخالد هر سه مجبر
وخارجی علیهم لعنه الله ولعنة اللاعنین وحسن علی را زهر جعده بنت اشعث بن قیس داد
بدرش خلیفه بن امیه برادرش محمد اشعث ندیم عبید الله مشوره مروان بانده بر دست
را بیسونیه کنیزک عبد الله عمر خطاب زهر معویه فرستاده [illegible] وای عمر عاص زده

فتوی شرحبیل کرده بحضور بوهریره تاریخ بو باید کرفتن باستیفصا بخواندن تا شبهتی بنماند
کی لعنت بر فرستنده و آرنده و دهنده و مشیر و مدبر ایشان باد و بر آنکه عذر ایشان خواهد
اما زنان باد ب می باید جنبانیدن کی همه بارادت و رضا و قضای خدای بوده است و این آیت را
اثری نیست کی وما الله یرید ظلما للعباد و حسین علی را علیه السلام علی رغم انف المصنف
سلطان وقت فرمود کشتن یزید معویه بکینه روز بدر کی آن روز بابای بزرگ او را کشته بود
بعوض آن و آن لفظ بزرگوار امیر المومنین یزید عجبست کی خواجه انتقالی نیفتاده است کی

لیت اشیاخی ببدر شهدوا　جزع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا واستهلوا طربا　ثم قالوا یا یزید لا تشل

تا شبهتی نماند در آن امیر یزید پسر زاده هند جگر خواره سپاه سالار عبید الله مادر شرجانه
زه ای نسب زهی حسب زهی خانه متولی لشکر عمر سعد وقاص مهاجر و صحابی رسول و احد
عشر بیعة رضوان قاتل شمر مابون سالب سنان مطعون همه خوارج مشتهی باک زاده منکران
توحید و عدل خدای دشمنان مصطفی و مرتضی زین العابدین از دست عبد الملک و هشام مروی
و کوتاه دست باقر در عهد عمر عبد العزیز درمانده و ممتحن جعفر صادق از دست بو جعفر
بو منصور بوده و ابتق عاجز و فرو مانده کی انتر نفس زکیه از اولاد اولاد علی و فاطمه در دیوارها
دشنه امامی چون بو حنیفه را بکشته موسی کاظم از دست هرون الرشید مطرود و مهجور
و محروم با خو کار سندی بن شاهک مقتول و مسموم فرمانیده ی قتل رضا مامون با نکو در زهرا
لوذ تقی و نقی از دست معتصم و مستعین و مستعان درمانده و زکی هم چنین و آواره و شرح
احوال ایشان و اکتب بسیار است درین کتاب ذکر همه احتمال نکند پس اکر مهدی غایب است
از آنست کی خایف است چون خوف زایل شود ظاهر شود باتفاق همه اصحاب الحدیث
در تفسیرها ظاهر است در تاریخها مشهور در عقل مقرر در قران مذکور در نقل و اخبار
مسطور و چون خواجه نزول عیسی را معترف است خروج مهدی را چرا منکر است کی آن
ائمه هر که اقرار کرد بهر دو اقرار کرد و آنکه انکار کرد هر دو انکار کرد
خواجه مصنف یکی همه اقرار کرد و یکی همه انکار کرد پس عیسی تنها اقرار کردن ترسائی
باشد و خوبی از بس است خواجه را کی بیست و پنج سال رافضی بوده است و در میانه ناصبی
شده و باز دعوی ترسائی می کند و اما آنچ گفته است کی چون هر وقت علوی خروج
می کرد و رافضی دلیر او بایست ایستادن و تیغ خوردن مسلمی بایم بنهادند تا از دست
علویان برستند همراه خود در آمده است کی ناصبی او در دنبال ائمه اختیار شمشیر بایست

خوردن این مسله بنهادند کی خلفا را زحمات بدر نبایذ امدن و ملازمت حرم بغداد باید کردن و چون
مقتدر بدر امذ بدستیش باز دادند تا کشته شد و چون مسترشد بدر امذ بکو حنتند تا او شهید
شد و کر راشد بدر امذ بدست تیغ ملاحده ملاعینش باز دادند تا کشته امذ تا دیکری بیرون نیاید
کی خواجه تیغ نمی تواند خوردن این مسله بنهادند تا رشته شد زنده از دست عباسیان اکنون
چون نکاه کنی هرچه بر خلفا و سادات بنی عباس رفته است خود سرور بن از همه از ناصبیان
خاسته است کی ایشان را معزور می کرده اند و بوقت مدد و نصرت می کریخته اند تا جهان بیمی
امامان کیلان بدست فرو کرفتند و خطبه و سکه بنام خود بکردند تا از آن حدود و بهر ی
امامان و متغلبان مصر بدست فرو کرفتند و خطبه و سکه بنام خود بکردند و ایشان را مغلوب
و محروم رها کردند همه از شومی و سستی و بی فرمانی و بد عهدی نواصب و جه فرق است میان
آنکه تا ابر غایب است و از نور راحتی با هل قوم نمی رسد و از میان آنکه خلیفه حاضر است و اهل شام
و کیلان از و محروم اند این حضور باز بس تر است از آن غیبة و کرنه تیغ و قوة و نصرت
سلاطین السلجوق و امرا و ترکان غازی بوذی نصرهم الله علی الکفرة و الملحدین بوذی آنچ
بوذی تا چون این جواب و معارضات برخواند احوال این مذهب کی کو خفته است بداند کی جنان
فوی و سره نیست و الحمد لله رب العالمین اگر گوید این رافضیان همه دغل داران اند
اما جواب این کلمه آنست کی بدین نقد و عیار و معیار کی خواجه دارد از جبر و تشبیه
و نذر و تمویه نقد عدل و توحید و نبوة و امامة الا دغل نباشد اما چون مذهب خواجه
تلبیس از له رواست روا باید داشتن کاین دغل نیست سره است اما خدای تعالی بصورة بذوی
نماید و آنچ او را سره می نماید دغل است اما خواجه سر بکریبان بعث بر کند کی یوم تبلی السرائر
باشد ببیند کی عدل و توحید علوی باشد و جبر و تشبیه اموی کی العدل و التوحید
علویان و الجبر و التشبیه امویان و چون سر بکریبان بعث بر کند بداند کی دغل آن باشد
کی خدای عادل را ظالم کفته باشد و رسولان معصوم فاسق و عاشق و امه را جایز الخطا
و وجوب معرفة بسمع کفته و تلبیس از له روا داشته و تکلیف ما لا یطاق نه آن باشد
کی خدای تعالی را منزه داشته باشد و رسولان را صادق و امین و امه را ناصر و معصوم و و
جوب معرفة بنظر و وجه دلیل از جهة عقل و تلبیس از له محال و تکلیف ما لا یطاق
قبیح و الحمد لله رب العالمین علی صحة اعتقادنا و ثبوت اعتمادنا اگر گوید
آن روز کی رسول علیه السلم مسجد قبا نماز ادینه کرد و جبریل آن نماز آورده بود و
فضیلة این نماز می کفت سید علیه السلم شاد مانه می شد جبریل کفت در امة تو جماعتی

خواهند بود و ایشان را لقبی باشد و آن لقب رافضی است این نماز نکنند و از فضل جمع
و جماعت محروم باشند و نشان ایشان آن بود کی این جفت ترا ناشایست نسبت کنند
و اشارت بعایشه رسول علیه السلم کفت الا لا جمع الله شملهم اما جواب
هر منصف کی بانصاف بخواند و فهم کند همه شبهتش برخیزد و همه مقصود خود بیابد
و دروغ و کذب و بد فعلی و قله امانت این نا قل بداند ان شا الله اولا خبر خود از جمله ی
اخبار احاد است و هیچ راوی معتمد ندارد و در کتب معتمد مذکور و مذکور نیست و مذهب
ما اخبار احاد ایجاب علم و عمل نکند و از مذهب شیعة اصولیه این مسله معلوم و مفهوم
است دوم آنکه از کجا مسلم است کی شیعة نماز ادینه نکنند کی معلوم است از مذهب
بو حنیفه کی در شهری منقول باشد کی هر صنفی از اصناف محترفه و صناع در آن شهر
باشند و کر یکی در باید وجوب ساقط باشد و مذهب شافعی باید کی چهل نفس حاضر
باشند تا نماز ادینه واجب باشد و کر کمتر از ین عدد باشند واجب نباشد و مذهب
اهل البیت علیه السلم جنانست کی چون هفت شخص باشند نماز ادینه دو رکعت واجب
باشد بعد از خطبه پس نماز ادینه در وجوب بمذهب شیعة موکد تر است از آنکه
بمذهب فریقین و کر روا باشد کی با فقد عنر بالرکوع و در زن کی وجوب نماز ادینه
ساقط باشد اکر شیعه کویند با فقد امامی معصوم نماز ادینه فریضه بجماعت
ساقط باشد از آن قیاس می باید کردن و نیک تامل باید کردن تا فایده حاصل آید
و بحمد الله و منه در همه شهرهای شیعة این نماز برقرار و قاعده هست و می کنند با خطبه
و امامت و شرایط چنانکه در دو جامع بقم و دو جامع باوه و یک جامع بقاشان و مسجد جامع
بورامین و در همه بلاد شام و دیار مازندران و انکار این غایت جهل باشد و آنچ گفته
است کی رسول دعا کرد کی الا لا جمع الله شملهم و مذهب بعضی فقها اقل جمع سه است
و بنزد یک بعضی دو است پس خدای تعالی بندادی دعای رسول اجابت نکرده است و بحال اقوال
نیفتاده است کی در هر جامعی از شیعت و سادات از پنجاه هزار تا بده هزار و در هر
مجلسی از دو سه هزار تا پانصد و بیشتر و کمتر جمع می شوند و رسول دعا بر آن وجه کرده
پس قسمتی باید کردن تا خود از آن بیرون باشد کی کوییم رسول آن دعا نکرده است
یا آنک کوییم رسول دعا کرده است و خدای اجابت نکرده است و جمع شیعه بر خلاف
درخواست و دعای رسول آبادان و حاصل است با کثرة و قوة و شوکه و سوزد و ابنوه
و زینه مران بحقیقت می باید کی کوییم رسول منزه است از مانند این دعا و نکرده است و کو

خواجه انتقالی را بر خلاف این می باید فتوی می باید کردن و رسول را خاین و دروغ زن و مقبول
داشتن و جمع شیعة می دیدن و بی اشوبدن یا بمردن و آنچ کفت جبریل علیه السلم سید را کفت
در امة تو جماعتی رافضیان باشند عجبست کی جبریل و رسول این مسله ندانستند کی
بچاره رافضی در اختیار مذهب رفض مکره و مجبر باشند و خدای تعالی ایشان را قدرت
رافضیتی در آفریده باشد و بقهر رافضی کرده و ایشان را بر خلاف ارادت و قدرت جبه
نتوانند کی سنی باشند تا رسول و جبریل این تشنیع بر در سرای خدای بکرده بودندی و ر ا
فضیان بی کناه را لعنت نکرده و دشنام نا داده بودندی کی قضای ازلی بر بهشت
ایشان کرده باشد خدای و راه دعای رسول غلط بوده باشد بر ین اصل و برین قاعده
و آیة و لا تزر وازرة وزر اخری بهرزه امده باشد و اما آنچ گفته است کی
رسول را جبریل کفت نشان ایشان آن باشد کی این جفت ترا ناشایست کویند دلیل
بر بطلان این قول آنست کی رسول آن روز کی در مسجد قبا نماز می کرد هنوز در مدینه
نشده بود و واقعه ی عایشه و دروغ منافقان بروی بعد از آن بود پس چون رسول
از جبریل شنویده بود کی هر که عایشه را ناشایست کوید مبطل و رافضی باشد بعد
از آن چون منافقان دروغ بر عایشه و آن حادثه بمدینه بود بعد از هجرة و بعد
از وجوب نماز ادینه و رسول کرم شد و او را با خانه بدرش فرستاد پس بایستی کی
جبریل را باور داشته بودی و قبول نکردی و کرم نشدی و او را با خانه بو بکر نفرستادی
کی جبریل کفته بود کی رافضیان باشند کی او را ناشایست کویند و دروغ کویند و دوستش
ندارند و ازین معلوم شود کی خواجه انتقالی دروغ کفته است و بیش از حادثه جبریل
خود زهره ندارد کی رسول را خبر کند و خود نداند کی علم غیب الا خدای نداند و شیعة
عایشه را و نه هیچ زنی از زنان مصطفی و دکر انبیا این تهمت ننهند و همه مومنین و مو
منات را دوست دارند و نیکو کویند و خدای بفضل خویش رافضیان را مذمت نکند و
دعای رسول مستجاب باشد و خواجه انتقالی در همه نقلها کاذب و بد فعل و بی امانت
است کی در اول کتاب تقریر کرده است کی مذهب رفض صد و پنجاه سالست تا کی بنهاده
است و درین فصل می کوید آنها کی در عهد رسول دروغ بر عایشه بنهادند رافضیان
بودند پس مبارک باد کی رافضی مذهبی محدث نیست دکر باره تا بدانی کی هرچه کفته
است و نبشته است همه محض دروغ و بهتانست و دین حجتها شبه او همه باطل
و مضمحل کویند و الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین اگر گوید

فصل اخر بدان ای برادر کی مذهب رافضی خانه ی ماند کی ان خانه چهار حد دارد حد اول با جهودی دارد
زیراکه بذ بونی جهودان مانند و همه جبری جهود کنند چون جهودان و همه رمز و تعریض
واشاره با هم سخن کویند چون ایشان و لعنت شعار ایشان باشد چون جهودان و چون ایشان
تبیعهٔ موسی و هرون کنند و دشمن محمد و عیسی باشند و بدان دوستی جفای کشند و ان دعوی
کنند در موسی و هرون و بنی اسرائیل و از ایشان نان نقل کنند کی ایشان نکفته باشند
و همچنین رافضی دعوی تبیعت علی و فرزندانش کنند و از ایشان روایت کنند انچ ایشان
نکفته باشند و در دوستی ایشان مذلت می برند و لعنت می شنوند و بوبکر و عمر را با همه بزرکان
دین شتم می کنند و وقیعه می کنند اما جواب این فصل کی کفته است کی مذهب
رافضی خانه ی ماند کی چهار حد دارد خوذ قیاسی نادرست و مشابهتی بی اصلست و ما دست کنیم
ان شاالله کی مذهبی کی جهود و ترسا مانده تر است اما بنقد جوابی مسکت انست کی عقلا و عرفا
را معلومست کی حدود خانه بیرون ان خانه باشد و نقصان و خلل حدود عاید و راجع نباشد با اصل
خانه معمور را اگر پیغمبری معصوم را چون نوح و لوط و محمد علیه السلم حدود خانه با جهود
و کبر و کافر و ترسا باشد بندارم نزدیک عاملان ایشان را مذمتی نباشد و نقصان جهودی
و ترسای و مشرکی عاید نباشد با نبوة و رسالت و عصمة و درجه ی نوح و لوط و عیسی و موسی
علیهم السلم و باید کی سرای نبی و امام و همه مومنان از صفات مذمومه خالی باشد کی اوحاکم
سرا است نه حاکم حدود و کر در حوالی سرای مومنی مطیع بهر چهار حدود خمر خورند و زنا کنند
و کارهای بذ و ناشایست کنند و ان مومن دران میانه منکر و کاره باشد عقلا و شرعا
برو هیچ متوجه نشوذ و ایمان او را نقصانی و خللی نکند بلک ممدوح و مثاب باشد کی دران میانه
ایمان دارد و طاعة خدای بجای ارد تا علی رغم مصنف اگر حدود سرای شریعة را این چهار نوع
است کی بیان کرده است معلوم شوذ کی شیعة را از ان بحمدالله نقصانی نباشد و اعتقاد و مذ
هب موحدان شیعة را خللی نکند و ایمان صافی ایشان دران میانه ظاهر و باهر باشد من بین
فرث و دم لبنا خالصا سایغا للشاربین تا اخر فصل کی ما سوفیق خدای و باقبال مصطفی
و برکات مرتضی فصلی بی شبهه را بیان کنیم کی بحیری ماننده است بسرای کی چهار صفه
دارد در داخل نه از خارج و شرح هر یک بجة بیان کنیم تا دلش بشنک بناشد ان شاالله
اما انچ کفته است کی حد اولش با جهودی دارد زیراکه بذ بونی جهودان ماند جواب
انست کی معلوم نیست کی از بذ بونی چه می خواهد در بارها و محافل شیعة را حرمتی
نباشد همه عقلا دانند کی بخلاف اینست و همیشه بخلاف این بوده است و پوشیده نیست

کی درهمه اوقات در نیسابور کی من اعظم بلاد خوراسانست سید اجل ذخر الدین و بدرش
بر بالای همه علما و قضاه و ایمهٔ فریقین نشسته اند و همه سلاطین و پادشاهان ایشان را
محترم و مکرم داشته اند و اسباب تجمل و حشم و خدم ایشان معلومست و بتدریج کی
فرو تراید در سبزوار نه سید اجل همیشه از والی و شحنه و قاضی و ایمه محترم تر
بوده است و در رشت و خاست و فرمان روانی و مقبول القولی از همه زیادت
تر و بجرجان چون سید شرف الدین ماضی و ناصر الدین و نور الدین و سید منتهی
و اکنون سید اجل جمال الدین و سید مستشید الدین نه همیشه رفیع قدر و مقبول القول
بوده اند و هستند و باستراباذ چون سید نظام الدین و جزا ذوی سادات ان
ماضیان و باقیان چون سید صدر الدین سمرقندی و کمال الدین استراباذی و معز الدین و غیر
ایشان نه همه بهمه روزکار باذشاه و محترم و معظم بوده اند و هستند ملوک
مازندران چون شهریار و قارون و کرد بازو و اصبهبد علی و شاه شهید رستم علی در
جهانداری و قلعه کشای و لشکرکشی و دشمن کشی و فضل و بذل و عقل و عدل
و فضل از افتاب معروف تر اند و مقبول حضرة سلاطین و خوشان ال سلجوق هستند
و ان خاندان از افتاب معروف تر اند بر قرار و قاعدة عمرها الله ببقایه و سادات سادی
سید الحسن و اولاد و شرف الدین و تاج الدین و قطب الدین و بها الدین همه با علم و فضل
و شرف و نسب عالی و مال و جاه کی بوده اند و هستند همانا پوشیده نماند و خواجه امام
بوجعفر امامی و خاندان او و کذلک در همه اطراف جهان از ملوک و سادات و علما و و
زیران و در شهر ری کی از امهات بلاد عالم است در عهد مرتضی قمر کی بوذ کی بروی طلب تقدم
ریاست کردی و معلومست کی علمای فریقین هر اذینه بسلام مرتضی رفتندی و از وی عطا
ستدندی و سلطان در وقت اثر او او بسرای او رفت و نظام الملک با عظمت هر سال اذ بار
بسرای او رفتی و دایم کی چنین سید زبون نباشد و در عهد سید کامل الحسنی کرا زهره بودی
کی بروی زیادتی طلب کند و در عهد سید شمس الدین بیس شیعت مکر مصنف دیده باشد
کی در همه محافل و مجامع سالهای دراز از اصحاب بوحنیفه و شافعی کس بر بالای او ننشست و نتوا
نست نشستن کی عماد الدین کبیر خوذ منزوی بوذ و قاضی القضاة ظهیر الدین بدکر جانب نشستی
و روسا و ایمه خواجه مصنف داند کی با و چگونه ربدکانی کردند و سید اجل شرف الدین
مرتضی از عهد بیست و دو سالکی کی از مکتب و مدرسه بدر امذ تا الی یومنا هذا کرا زهره بوذه است
در بلاد عراق و خوراسان و در هر دو حضرت از سادات و علما و قضاة و اصناف بهتران کی بروی

تقدم جویند و طلب رفعة کنند و با جوانی و کوذکی در محافل ملوک واسطه ی قاضی حسن استراباذی
و عماد محمد وزان بوذی همیشه و بذو تفاخر کردندی و در همه عراق همین حساب باید
کردن تا معلوم شوذ کی همیشه غالب محترم و بزرکوار بوذه اند تا بحدی کی ناصر الدین بو
اسمعیل قزوینی رحمه الله علیه در حضرت خواجه قوام الدین وزیر حاضر بوذی خواجه
امام ابو منصور ماشاذه دران حضرت رفت خدمت کرد و بازکشت کی بو المعالی ناصر الدین
نتوانست نشستن پس نه دایم کی کی بوذه است زبون و این بزرکان با ان حرمت و رونق
و جاه چگونه جهودان مانند کی داشته اند تا ان دعوی با این حجة در نحو بجبر شرع ماند
و کر از بذ بونی ان میخواهد کی خواجه ی با مصلحی در بازاری بی کذرد سواسی بی
عقلی بی ادبی با سفاهتی بکند او جواب نه دهد او را زبونی بی خواند همراز غایة جهل
و کمال بی دانشی و نقصان عقل بنداشته است کی حلم و فروتنی و سکون و صلاحیة
و خوشتن داری سیرت و طریقه پیغمبرانست و طریقه امامان و صفة مومنانست
نه سرمایه جهودانست چنانکه باری تعالی حکایة کرد از احوال سید اولین و اخرین صلی
الله علیه واله هر چند کی صنادید قریش و کفار مکه چون یزید خالد و لید کی سیف الله
است و یزید عمر عاص کی رشید هذه الامة است بقول خواجه ناصبی و غیر ایشان سلا اقه
بر پشت عزیزش می نهاذند و سنک بر پای مبارکش می زذند و بوجهل بشیر مرد کی
بو جهلیانش بشیر دارند و خواجه بشیر مردی داد و لکتاب و صفش کرده شاعر
و ساحرش می خواند و او را از غایة کرم با این جفا رنج می کشید و صبر می کرد و هر چند
جفا بیشتر کردند ساکن تر و حلیم تر و بردبار تر بوذ و می کفت اللهم اهد هولا القوم
فانهم لا یعلمون پس بایست کی جهود کی ان روزکار او را از خویشتن دانستندی کی ان
زبونی بوذ چنانکه جهود انرا سیرة و عادة باشد و چنانکه خواجه مجبر بشیعة
استهزا کند ان قوم شوم بمحمد مصطفی استهزا می کردند و بتسلی دل عزیز او ایة
می امد کی و لقد استهزی برسل من قبلک و ایشان صبر و حلم می کردند و اصبر کما صبر
اولوا العزم من الرسل پس بقول خواجه رافضی بذ سنی شذه همه انبیا زبون بوذه اند
چون جهودان و جبرئیل مصطفی را خبر می داذ کی تو اقتدا کن با این معانی با انبیا و طایفه ی
باشند کی اقتدا بتو کنند در طریقه هم شیعة تو کی شیعه اهل بیتک بلد خلافا
صفقان قوم از امه من کی درین طریقه متابعت من کنند چه باشد تا اینه می اید و اذا
خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما پس خواجه دکر باره کور است و حلم و فروتنی و صبر بر بلا

وسکوت و سکون بر جفا کی بدلیل و حجة درست کرده شذ کی اقتدا است با اقوال و افعال مصطفی
و بهمه انبیا و اولیا بسیرت بر زبونی جهودان مانند کی ی کنذ یا اکو بابی خوانکی بی ادبی
یا خربنده ای بذ نسبی یا سواسی بلعجبی معتقدی را دشنامی دهذ و او التفاتی نکند ان اقتدا
باشذ بمصطفی و بهمه انبیا و اولیا بر زبونی و جهودی و لاشک بدین حجة لازم شوذ و این
کفتهای بذ همه برو بقیامت و بال و سبب نکال شوذ و ذلک هو الخسران المبین و اما
انچ کفته است کی شیعة همه نقل بدروغ کنند چنانکه جهوذان از موسی و هرون دکر باره
از مذهب بذ و راویان نامعتمد و تزویر مجبران کهن و و اضعان مذهب خوذ بی خبر
بوذه است کی انذ هزار خبر بدروغ بر صحة خبر و قدر و تشبیه نقل کرده اند از ابو بکر
و عمر و عبدالله عمر و از بزرکان صحابه کی ان بزرکان را اکاهی نبوذه است با این اخبار
درست معتمد با این نا درست نامعتمد بی اصل کی در جبر و تشبیه و قدر و اثبات رویة
و صعود و نزول خدای تعالی نقل کرده اند معارضه می کنذ تا دلش بنکیرذ و شرح همه
در کتاب احتمال نکند کی بغایت مطول شذ و اما جواب این کلمه کی یافرزندانرا
حسن و حسین نام نهیم و شیعة بوبکر و عمر و عثمان ننهند دروغ محض است و بهتان
بی اصل کی بسیاری از شیعة فرزندان را ابوبکر و عمر و عثمان نام نهاده اند در بلاد عراق و خورا
سان و بلک از معروفان شیعة از راویان ایمه بوذه اند کی نامشان یزید و معویه بوذه است
چنانکه یزید الجعفی و معویه بن عمار و غیر ایشان و سر همه شیعة خوذ امیر المومنین
فرزندان را بوبکر و عمر و عثمان نام نهاذ و بوبکر و عثمان بطف کربلا در پیش برادرشان الحسین
بن علی علیه السلم شهید شذند و عمر علی را خوذ نسل و ذریة بسیارست و اکر اغلب
حسین و محمد و علی و حسن و محمد و موسی و جعفر و مهدی و حیدر و بوطالب و حمزه و ما
نندا این نام نهند از عرف و طبیعة ادمیان معروف و معهود است کی در مباحات از خورش
و پوشش ان بیشتر خورند و بیشتر پوشند کی دوستر دارند و طبعشان بذان مایل تر
باشذ کی در مباحات امر و نهی نباشذ کسرا تا اکر مزعفر زرد و هم سرایه باشند کی یکی سکباج
دوستر دارذ و بیشتر خورذ و ان دکر حلوا بیشتر خورذ روا باشذ کی از ین یکی
را بقاضی و شحنه برذ و رفع و غمز کند کی تو چرا سکباج بیش تر خوری یا ان دکر کوید
تو چرا حلوا دوست نداری یا چرا کنیزکی می خواهی زن نخواهی و کر کسی مانند این کویذ
و کنذ عاقلان از و بپسندیده ندارند از بهر انرا کی این جمله از جمله ی مباحات است و مو
قوف باشذ بر مراد و طبع و ارادت مردم و هر کس کی ان اختیار کند کی دوستر دارذ کلک

نام فرزندان اختیار کردن از جملهٔ واجبات نیست از جملهٔ مباحاتست الا نام محمد و علی و حسن و حسین کی سنّة است بر فرزندان نهادن پس اگر شیعه برای آنکه محمد و علی و حسن و حسین و حمزه و جعفر و بوطالب و عقیل و حیدر و موسی و مهدی راد و ستر دارند و متابعت سنّة نام ایشان بر فرزندان نهند ماثوم و ماخوذ نباشند و خواجه انتقالی را و هیچ مجبری و مشبّهی را نباشد کی تعرّض ایشان کند و تشنیع زند و مثال این مسئله چنان باشد کی مردی کی مذهب بوحنیفه دارد پسر خویش را بوحنیفه نام نهد باید کی شافعی مذهبان سلاح بر گیرند و بد رسوای او شوند و گویند این اختیار دلالت است بر دشمنی شافعی و اگر شافعی مذهبی شافعی بر پسر نهد حنفیان را وی خصومت کنند کی این دلالت است بر عداوة بوحنیفه و این معنی هیچ عاقل روا ندارد و اختیار نام علی و حسن و حسین دلالت نباشد بر عداوت بوبکر و عمر و عثمان و درانکه شیعه این جماعت را دوست تر دارند از آنکه صحابه را هیچ شبهتی نماند و درانکه صحابه را بد نگویند و دشمن ندارند شبهتی نیست کی سابقان اول اند و مهاجریان و یاوران والذین اتّبعوهم باحسانٍ رضی الله عنهم و اما انچ در رین وقت و تا نشان و دکر مواضع نام بوبکر و عمر و عثمان بر فرزندان کمتر نهند شبهتی نیست و اسباب نزولی هست و ان عجبست کی مصنف انتقالی را معلوم نیست با این همه دعوی و کر معلومست مکر بعداوة امیر المومنین باز می پوشند و ان چنان بود کی از مفتی محتشم کی خواجه را بود در عهد سلطان ملکشاه و برکیارق رحمه الله علیهما کی فتوی کرد کی فاطمه را علیّ بود کی او را بعلی نشایستی داد زن کبرت کلمةً تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا کی ان نه علة بود عصمة و طهارة بود کی معصومه را امام معصوم چگونه شاید داد زن این پیر دانشمند سنّی متعصّب چنین فتوی کرد با ترکان تلبیس بر ایشان کی این رافضیان رغایة بغض صحابه می شوند و نام پسران را ابوبکر و عمر و عثمان بر می نهند و فرزندان را بنیت ایشان کافر و ملحد و حرامزاده می خوانند و نامشان ببرند و اشارة بفرزندان خود می کنند و غرض صحابهٔ بزرگوار اند این تشنیع بر شیعه می زد بطمع ناموس و بازار چه و دارند تا جماعتی از شیعه کی فرزندان را بنبرک صحابه و اقتدا با میر المومنین علی بوبکر و عمر و عثمان نهاده بودند رشوة بودند و چون حال بدین انجامید شیعه این حال رفع کردند بر خواجه علی عالم و فقیه بلمعالی امامتی و شمس الاسلام حسکا و بوطالب بابویه و سید رئیس محمد کیکی و سید امام تا تکذیب رضی ایشان کنند چون در این اختیار بر شما تشنیع می زنند ترک این تبرک کنی و این اسامی کی سنّة است بر فرزندان منهید تا کسی بر شما سخن نباشد

تا برکات و کفت و فتوی پیر دانشمند سنّی این طریقه زایل شد و منقطع کشت و وزر و وبال ان بکردن خواجه مفتی و مصنّف انتقالی چون این احوال داند باید کی بر شیعه بترک اختیار این اسامی تشنیع نزند و تهمت ننهند تا ماخوذ و ماثوم نباشد والحمد لله رب العالمین اما انچ کفته است کی رافضی را عادت باشد کی بیشتر بهتان نهد چون جهودان انصاف اینست کی هر مسلمان حنفی و شفعوی و شیعی کی انصاف و استقصا درین مجموعه کی این خواجه کرده است نظر کند و تا باخر بر خواند بداند کی البتّه هیچ دروغی نکفته است و هیچ بهتانی نهاده است و چون درست شود کی چهار دانک از انچ کفته است و نوشته است دروغ و بهتان و تهمت و تعصّب و عداوة و بغض است مقتدی او باشد جهودان و او بهتر ماند کی دارد با ایشان و کرچه رافضی بوده است و اکنون سنّی است انصاف اینست کی مذهب جهودان و ملحدان همه سره می داند خدای تعالی مکافاتش کناد بهیچ کفته است و نوشته ان اخذه الیم شدید اما انچ کفته است و دروغ بر رسول علیه السلم نهاده است کی کفت یهود هذه الامة الرافضه و بیرون از آنکه خدای تعالی داند کی رسول منزّه است از مانند این کفتن و در هیچ کتابی مسطور نیست و از هیچ محدثی مذکور نیست و بیچاره خود را نصیب کرده است از ان خبر بی شبهت کی رسول علیه السلم کفته است من کذب علیّ متعمدا فلیتبوّأ مقعده من النار و معارضه کرده اند این خبر را کی از اخبار احاد است بخبری متواتر در حق مذهب مصنّف در اخر این فصل بیاید ان شاء الله تعالی و کو درست شود ان خبر کی اورده است در حق روافض باشد نه در حق شیعه کی قایلان عدل و توحید و مقرّان بنبوّت و امامت و معترفان بکتاب و سنّة و شریعة اند و روافض نهان باشد کی خواندش ان باشد کیا باشد کی ترک ماه روی را حبشی زنکی خوانند و سیاه را حبشی کافور و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و حدّ دکم این خانه کی با کبری است زیرا که همچنانکه کبران یزدان و اهرمن کویند و اعتقاد کرده اند کی هرچه نیکی و خرّمی و راحتست از فعل یزدانست و هرچ زشتی و بدی و مضرت است از فعل اهرمنست رافضی همین کوید خدای عزّ و جلّ خالق خیر و نفع و نیکی است و خواهان انست و هرچه شرّ و زیانست از فعل شیطانست بشرکة هما و مذهب حق اینست کی خدای تعالی خالق خیر و شرّ است و مرید همه اشیا است و اوست نافع و ضار و افریننده و حرکات و سکنات اوست و در خلق افعال کس باوی شریک نیست و همچنانکه کبرکان خود را مولای ساسان دانند رافضیان خود را مولای علویان دانند و همچنانکه کبرکان ملکو نشیبت و پیغمبری یزدان دانند رافضیان خلافت بنسبت دانند و نصّ کویند بجای پیغمبری یزدانی و همچنانکه کبرکان از همه صحابه عمر را دشمن دارند رافضی عمر را دشمن تر دارد بسنّة کبرکی و هم چنانکه کبرکان کویند بختنصر و بهرد و باسمان شد و زنده است و بیرون اید دکیش کبرکی تازه

کند رافضی کوید قایم زنده است بیاید و مذهب رفض با قوت دهد و جهان بکیرد و دو الفقار با خود دارد تا همه مسلمانان را بدان بکشد اما جواب این طامات نامتناسب و ترّهات ناموزون و اشارات و لغو و عبارات بدروغ کی از سر تعصّب و بغض ایراد کرده است بر سبیل اقتصار انست کی ظاهر می شود کی بیست و پنج سال کی بقوله برین مذهب بوده است اصول این مذهب بحمد الله ندانسته است و از فروع بیکانه بوده است و از ان بکریخته است کی جاهل بوده است او را شک نیست کی مذهب کبرکان اینست کی یزدان مطبوع است بر خیر و البته شرّ نتواند کردن و اهرمن مطبوع است بر شرّ و البته خیر نتواند کردن و قادر نباشد بر خیر بخلاف ان صورة کی اورده است کی از مذهب شیعهٔ اصولیه معلومست کی باری تعالی قادر است بر سایر اجناس مقدورات ما لا نهایة له هرچه صحّة مقدوری او دارد و قادرست لذاته و بر خیر قادر است و بر شرّ قادر است و همه مقدورات با جمع مقدور اوست اما چون عالم است بقبح قبایح و مستغنی است از فعل قبایح و عالم است کی مستغنی است از فعل قبایح اختیار فعل قبیح نکند تا حاصل نباید بر صفة نقص و عقل عقلا و ایات عدل از قران و مذهب انبیا همه بر صحت مذهب شیعه کواست کی باری تعالی قادر است بر قبیح چنانکه قادر است بر حسن اما اختیار فعل قبیح نکند از این وجوه کی کفته شد و همچنین مذهب شیعهٔ اصولیه اینست کی فاعل مکلّف قادر است بر فعل حسن و قادر است بر فعل قبیح و مخیّر است اگر خواهد ایمان اورد و طاعت کند و کر خواهد کافر باشد و معصیة کند و قدرة صالح است ضدّین را و مکلّف مخیّر است بر خیر و شرّ و نیک و بد و کفر و ایمان قادر است پس این مسئله بخلاف ان قیاس است کی خواجه کرده است کی یزدان مطبوع است بر خیر و قادر نیست بر شرّ و اهرمن مطبوع است بر شرّ و بر خیر قادر نیست و مذهب کبرکان درین مسئله بمذهب مجبران مانده تر است کی کویند هر مکلّف کی مطبوع باشد از فعل خدای بر ایمان و طاعت هرکز کفر نتواند اوردن و معصیة نتواند کردن و مکره است و مجبر چنانکه یزدان و این بنده کی کافر و عاصی است اختیار ایمان و طاعت نتواند کردن چنانکه اهرمن و درین صورة کویند ابلیس و فرعون و بوجهل هرکز نتوانند کی ایمان ارند و سلمان و بوذر و مقداد بقهر خدای بر ایمان داشت نه فعل ایشان بود پس مجبرین بهتر می مانند بکبر کی درین صورة و هر عاقل کی بانصاف تامّل کند انکار نکند کی درین اختیار مجبری بکبر کی بهتر ماند کی دارد کی برافضی و ان شبهه دوم کی تلبیس کرده است بر عوام کی شیعه منفعة و مضرة از خدای نه دانند بخلاف انست منافعی کی از فعل خدای تعالی باشد چون اصول نعم و فروع نعمت و خلق همه اجسام و همه اعراض مخصوصه همه از فعل خدای تعالی دانند

و مضرّت بسیار چون بیماری و مرگ و خلق موذیات همه اگرچه دران لطف و اعتبار و اعواض باشد همه از فعل خدای تعالی دانند و طاعت و معصیة را حوالت کنند بیندگان و مکلّفان تا خدای تعالی نافع و ضار باشد و بنده بر خیر و شرّ قادر است بخلاف یزدان و اهرمن و چون مذهب مجبران درست شد کی بکبر کی مانده تر است درین صورة این قدر کفایت است و تمام والحمد لله رب العالمین و اما انچ کفته است کی هم چنانکه کبرکان ال ساسان باشند رافضیان مولای علویان باشند انست کی عجب ایذ از کسی کی دعوی مسلمانی کند و نماید کی از علم بهرهٔ دارد و سر بکر بیان امتی بر اورده است انکه علویان و ال و ذریة فاطمه را با ال ساسان قیاس کند و نداند کی درین اجر اسید و لد ادم را صلی الله علیه و اله با ساسان کبر برابر کرده باشد و حقیقت اینست کی غرض این مصنف انتقالی این بوده است از جمع این کتاب تا جای بواطن و اسرار کیش ملاحده را ظاهر کند و جای بوسن محمد و علی را با ساسان کبر برابر کند و چون هردو را کافر بجد و نا باک زاده داند این معنی هم روا دارد و کر بقران ایمان داشتی بدین ایة مقر بودی کی باری تعالی محمد را صلی الله علیه و اله می کوید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی علویان را و فاطمیان را با ال ساسانیان کبر برابر نکردی و شیعه و اتباع ایشان را با کبرکان برابر نکردی و کر بمحمد عبدالله علیه السلم معترف بودی این خبر را انکار نکردی کی مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق و کر باجماع امة و قول صحابهٔ کبار راضی بودی و از ان تابعین بزرکوار مخالفت این حدیث بروانداشتی کی باتفاق و اجماع از صاحب شریعة روایت کرده اند کی کفت النجوم امان لاهل السّما و اهل بیتی امان لامتی پس شیعه اگر خود را مولای سادات مفترض الطاعة معصوم منصوص دانند متابعة قران و اخبار متواتر کرده باشند و ما بعد کی کردن ایشان را با ال ساسان کبر افتاب برست الا غایة حرامزادکی و بی اصلی و بد دینی و کم اعتمادی نباشد تا معلوم فضلا و عقلا شود کی درین فصل این تامّل را چه لازم است در بنیانی کی در رخت ایشان بضاعة حمیت بودی تا این مجموعه با استقصا بخواندی و مطالعة کردندی و بکفتندی کی بر خلاف قران و عقل و اخبار مصطفی فتوی کردن الا غایة بدعت و ضلاله نباشد نعوذ بالله منها و درین الزام خواجه را مذهب خود فراموش بیایست کردن کی تا بوده است خود را مولای ال عباس داشته است و نه ایتی از قران حجة دارد دران متابعت و موالات و نه خبری از اخبار متواتر پس مکر اقتدا بکبرکان باشد بموالات ال ساسان تا جون یاد شرارند

یا دست ازان اجرا و تشنیع بدارد یا این متابعت رها کند اما آنچ گفته است کی رافضیان چون
کبرکان ملک بنسبت گویند بداری دکو باره مذهب بد خود فراموش کرده است کی خلافة
و سلطنت الا بنسبه نگفته است وان در غیر عباسیان روا نمی دارد و این خود سلجوقیان را
است باتفاق و گر کبرکان هنوز یزدانی گویند نه مجبران همه ایمان مومنان بهدایة
سبحانی گویند و همه کفر کافران باضلال ربانی پس مذهب کبرکان خواجه دارد
تشنیع بر دیگران چگونه می زند و بحمد الله ما در فصول مقدم بدلیل و حجة درست کردیم
کی امامت بعلم و نصوصیة و شجاعت و عصمة است نه بمیراث و خویشی و نسبت است
چون بخواند بداند و با فقد این خصال امامة نباشد و گر مرد نسیب و بزرگوار باشد
تا این شبهة زایل باشد و این معارضات در نحو خواجه انتقالی حاصل و جواب آنچ
گفته است و رافضیان عمر را دشمن دارند چون کبرکان این دعوی کهن است و بحمد الله
هرگز درست نبوده است و گر کبرکان عمر را دشمن دارند کی ملک از ایشان بستد
جون بزنهار داد و بکشت روا باشد کی اینان نیز عمر دشمن دارند که الانسان عبید
الاحسان و چون ابن شبهت و نفی این تهمت در فصول این کتاب برفت بدلایل
حجت و جهی نبود اعادت آن اما جواب آنچ گفته است کی همچنانکه کبرکان گویند
کی کیخسرو نمرد باسمان رفت و زنده است و باخر الزمان بزمین آید و حق ظاهر
کرداند و باطل زایل کرداند نیک مانده است این طریقه و دعوی بمذهب اهل
سنة و جماعت خلفا عن سلف و بغایه بعید و دور است از مذهب شیعة بدان دلیل
کی مذهب اهل سنة و جماعت چنانست کی عیسی پیغمبر هنوز زنده است و باسمان
رفته است و باخر زمان بزمین آید و حق ظاهر کرداند و باطل زایل کرداند و پس درین صورة
با این اقرار مذهب خواجه انتقالی بمذهب کبرکان مشبه تر است از انکه شیعة نگفتند
کی قایم وقتی دعوتی کرد و نگفتند کی باسمان شد خود ابتدای خروجش ابتدا دعوه امامت
باشد پس مذهب کبرکان و کیخسرو و بمذهب مجبره بهتر می ماند بنزول عیسی و حیاة او
و گر روا باشد کی عیسی را کی شریعتش منسوخ شده است و حکم کتاب او زایل بزمین آید
هم روا باشد داشتن کی از فرزندان مصطفی شخصی مهدی امه باشد از غیبت ظاهر شود
و قوت و نصرت شریعه جدش کند کی هر کی نزول عیسی را مقر است خروج مهدی را
منکر نیست و آنچ گفته است کی ذو الفقار مرتضی بر کبرد و مسلمانان همه را بکشند همرا ن
غایت نا انصافی و بی یقینی است کی او الا کافر و ملحد و ضال و گمراه و منافق را بکشد

و عالم بعدل و انصاف بیاراید و از جور و ظلم و عدوان خالی کرداند چنانکه خدای و رسول
و ایمه و صحابه خبر داده اند و خواجه چون در فصول این کتاب علی را بهتر است از قایم
مسلمان کشتر خواند عجب نباشد کی قایم را مسلمان کش خواند اما آنچ هرد و الا حق نکرد
والحمد لله رب العالمین اما آنچ گفته است خاکش بر دهان و حد سیوم این خانه
با ملحدی دارد زیرا که بشعار و دثار ماند کی کرده اند ملحدان و لا بر مسلمانان کینور
باشند و ملحدان بعزیز مصر گویند رافضیان بقایم گویند چهارم ملحد لاف از علی و آل علی
زند و رافضی لاف از علی و آل علی زند و علی و آل علی از رافضی و ملحد بیزارند و رافضی
رایة سپید دارد و ملحد رایة سپید دارد پنجم گوید دین شرع اعتمادی نیست ٥
عزیز مصر شرح آن داند رافضی گوید قایم شرح آن داند کی معصوم است و ششم ملحد
ذم بوبکر و عمر و همه صحابه و سلف کند و رافضی همین کند و اصل مذهب رافضی خود
اینست و هفتم ملحد را در هیچ زاهدی و امامی اعتقادشان نباشد همه اعتقادشان
در غولی چون کی نماری کو هیبی سنگ دلی باشد و رافضی را همین سیرت باشد هر
کرا اینان را در هیچ قاضی امامی زاهدی مصلحی اعتقادشان نباشد اعتقادشان در
خماری مفسدی عوانی باشد اندی تبرا کنند از سلف صالح فقط و رافضی خبر العمل
زند در بانگ نماز و ملحد همین کند هشتم رافضی انگشتری در دست راست دارد و ملحد
همین کند و نهم ملحد پنج تکبیر کند بر مرده و ملحد همین کند و دهم ملحد در نماز دست
فرو گذارد و رافضی همین کند و ملحد بهفت امام بگوید از نطق علی و رافضی دوازده
گوید و رافضی علی و ایمه ذکر را صلوات الله علیه نبیسد و گوید و ملحد همین کند
همه را صلوات الله علیه نویسد و نام امامان در نماز گویند انکه ملحد وضو هم چنان کند
کی رافضی اما جواب این کلمات و فصول کی از سر جهل و بی علمی و خیانه ایراد
کرده است بتوفیق خدای تعالی و ببرکات مصطفی و آل شریف او ان شاء الله تعالی و به الثقة
اما جواب آن کلمه کی حد سیوم خانه با ملحدی دارد چون از این فصل فارغ شویم خانه ی
خواجه با دین نماییم کی کجاست و چگونه است کی پنداری مست است راه با خانه نمی داند
و بعد روشن کنیم کی سر از ننگ مذهب از آن خانه بدر نتواند کرد اما آنچ گفته است
اول که رافضیان بر مسلمانان کینور باشند چون ملحدان جوابش انست کی هر مسلمان
کی این کتاب کی این مدعی ساخته است باستقصا تمام بر خواند بداند کی بر آل مصطفی خلفا
عن سلف چگونه کین و عداوة ظاهر کرد آینده است و بر شیعة آل رسول پس کینوری

ملحدان خواجه بهتر می ماند تا عمل خود بر دیگران نه بندد اما جواب آنچ گفته است
ملحدان خود را بر عزیز مصر بندند رافضیان خود را بر قایم بندند بس طرفه نیست ملحدان
خود از امة مصطفی خارج اند اما در خطه ی اسلام نه زیبا ان طایفه ی اند خود را بر امامان
خود بسته اند چونانک ایمه کذشته ایشان و آنها گذشتند و اهل سنة
و جماعت خود را بر خلفای بسته اند اگر امامیان بامامت قایم گویند تشبیه با این دو
طایفه اولیتر باشد کی ملاحده کی از خطه بدر اند تا کینه وری خواجه ی انتقالی معلوم تر
شود و این تشبیه باطل باشد و این شبهه زایل دگر انکه امامیان منفرد اند کی امام غایب
گویند و دیگران که بامام ظاهر گویند بیکدیگر بهتر مانند در دعوی تا بینک تامل کنند
کی چه لازم آید و آنچ گفته است معلوم شود کی محض خطا است و دروغ صرف
و اما آنچ گفته است کی رافضی لاف از علی و آل علی زند و ملحد همین کند قیاس باید
کردن بر مذهب خویش کی نیک مانده است بمذهب خوارج علیهم لعاین الله کی ایشان
همه لاف از بوبکر و عمر زنند پس بوبکر و عمر از خوارج بیزارند و لاف ایشان باطل علی
و آل علی نیز از ملاحده بیزارند و لاف ملاحده باطل و گر شیعة درین لاف با ملاحده برابر
اند سنیان همه با خوارج برابر اند دران لاف و ملحد و خوارج یکی اند در استحقاق لعنة
و عقوبة اما جواب آنچ گفته است کی رافضی رایة سفید دارد و ملحد هم چنین دارد ٥
بندارم دلالت مانند کی نکند کی اتفاقست کی رسول هر دو رایة داشته است سپید
بعلی داد و سیاه بعباس و آل علی سفید دارند هنوز و آل عباس هنوز سیاه دارند و گر
بدانکه ملحد برگرفت باطل شد مجسمه و مشبهه همه سیاه دارند بایستی که باطل شدی
و خواجه ی سنی ترک آن کردی و زر خلیفتی اگرچه در دان دارند از عیاد و قیمتش ٥
بنکاهد و قران اگرچه زنادقه خوانند از حقی بنشود و رایة سپید علی اگر ملحدان
برگیرند مذهب حق اخلالی نکند و ملحدی را سوزی نیارد و ملحدان بانگ نماز و قامت
گویند و بهمه حال دست بنتواند داشتن کی حق مبطلی اختیار کند این حق باطل نشود
و همه شریعة را برین قیاس باید کردن تا این شبهت زایل شود و رایة خود نه از اصول
مذهبست و نه از فروع بلکه علامات و نشان لشکر و سار سباهت و مشابهه
بدان دلالت ملتد کی نکند با اجماع امة و اما آنچ گفته است کی ملحد گوید بر دین
شرع اعتمادی نیست شرح آن عزیز مصر دهد رافضی گوید شرح شریعة قایم داند کی ٥
معصوم است هر دو حوالت بدروغ کرده است اولا ملحد خود بشرع ایمان ندارد و گر ایمان

ضرورة دعوی شریعة کند عزیز مصر ش ظاهر است جوا خود و امتهم کرد اند کی من شریعة نمی
دانم و مذهب شیعة خود معلوم است درین مسله و از بیش بیان کرده شد کی امام نه از برای بیان
شریعة می باید کی از رسول و ایمه و کتاب و اجماع معلوم شده است و در ان خللی نیست و زیادت
از بن نگویند شیعة کی اگر در مسله ی فقهای شیعة را خلافی پدید آید و مشتبه شود بر
ایشان بر امام واجب باشد کی اشان را بیان آن معلوم فرماید و علم بوجود و تصرف امام
لطف مکلفانست و غیر این نیست کی بیان کرده شد و این تشبیه کی کرده است باطل تر است
از همه باطلی و اما آنچ گفته است کی ملحدان بوبکر و عمر و صحابه و سلف صالح را دوست
ندارند چنانکه رافضیان بحمد الله بحساب کور تر است و بتشبیه مخطی تر و بحوالة جاهل
تر او الا ملحد نفی صانع کند و قدم عالم گوید و بعث رسل را منکر باشد و بعث و نشور را
محال داند و بشریعة محمدی ایمان ندارند پس چنان بر مدار است و خود چنین است کی این
مصنف کهن رافضی نو سنی بوبکر و عمر را از خدای و رسول بزرگتر می داند و دوستر می دارد
و درین سنی هم حزم نشاید بودن پس اگر ملحد با این اعتقاد صحابه را دشمن دارد گو
دار کچون باصول ایمان ندارد اگر بفروع ندارد همان حکم دارد و بندارم کی بوبکر و عمر
و همه صحابه از دوستی ملحد بیزارند تا خواجه کی دین روز باستیبی گریخته است این
وکالت در باقی نهد و محبة بوبکر و عمر را بر توحید خدای و نبوة مصطفی ترجیح نهد
و اما آنچ گفته است کی اصل مذهب رافضی همین است کی صحابه را دشمن دارند
خطای بوحش است اولا اصل مذهب رافضی نه دانم خواجه بهتر داند کی بیست و پنج سال
باعتراف خود رافضی بوده است اما اصل مذهب شیعة اصولیه امامیه اثنی عشریه
است کی اسمان و زمین و هرچه در میان اسمان و زمین است از جمادات و حیوانات هیچ
نبوده است از اجسام عالم و از اعراض مخصوصه همه خدای تعالی آفریده است و صانع عالم
خدا است و قدیم است و لا قدیم سواه و ما کان معه من اله موصوف بصفات کمال لم یزل
و لا یزال مخالف همه ایشان معلومات و معدومات و موجودات تبارک و تعالی قادر است بی آلة
و عالم است بی علة حی بی آفة موجود بی بدایه سمیع و بصیر مدرک جمله مدرکات غنی است
و حاجت بهر و روا نه سوی همه طاعات کاره از همه مقبحات مثل و مانند و شبیه ندارد
جا و مکان و شهوه و نفرة بر وی روا نباشد قران کلام اوست از اول تا آخر همه صدق
و حق است خدای تعالی بدین چشم سر چنانکه دیگر چیزها بینند نشاید دیدن نه در دنیا و نه ٥
باخرت و هرچه جز از ذات اوست و موجودات همه محدث است و او قدیم و باقی هست

ازلی است کفر و ظلم و طغیان و معصیة نخواهد و بنا فرمیند و دوست ندارد از نو و از فاعلش
راضی نباشد پیغمبران او از ادم تا محمد صلی الله علیه و علیهم همه صادق و امین قولش همه
حجة است فعلش همه حق و بعد از وی امام نص و معصوم علی مرتضی است نص از قبل خدای
معصوم از همه خطا و بعد از وی تا بقیامة امامان باشد کی موصوف باشد بدین صفة
و بعث و نشور و وعد و وعید و ثواب و عقاب و تفضل و اعواض حق است و سوال کور
درست و تکلیف ما لا یطاق قبیح است و جزای مکلفان برا عمال ایشانست این جملی است
از اصول مذهب شیعت امامیه اصولیه اثنی عشریه نه دشنام و بغض بوبکر و عمر و عثمان
کی خواجه ابتقالی بفتوی خواجکان سنی لقب مجبر مذهب بتعصب و خصومت و بهیج عوام
و اوباش و رذال الناس درین کتاب بیان کرده است کی شتم و عداوة بوبکر و عمر بندارم
نجاة اخوة را بنشاید و کراین بجاه ببعث و نشور و قیامت و حساب و ثواب و عقاب
ایمان داشتن چنا کی اکو ما ملهای عالم و جاه دنیا اختیار چنین تصنیفی کردی کی هر کس
کی مومنی با مسلمانی را ملحد یا کافر خواند بقول رسول او ماری باشد اکر این نباشد
انکه لعنه است و شتم ملحد را در زاهدان و امامان اعتقادی نباشد و رافضی را هم
نباشد مکر در خماری معتدی هوائی مسخی چنا کی عقل بر چنین سخن بخندد کی این بیچاره
کی این تصنیف ساخته است اختیار مذهبی کرده است کی اکر در خدای دعوی کند خدای ظالم
کفنا عزیز فاسق زنا خواه ر خدای داند کی کفر و معاصی همه باراده و مشیة او باشد
و پیغمبرش از پاکار مذهب راست باشد کی فاسق و عاشق باشد و امام هر چون که باشد
داند و کو نداند اکر شجاع باشد و کر نباشد معصوم خوذ نعوذ بالله نص خوذ روا نباشد
اندی کا اختیار بو هریره و بو عبیده باشد مرا توای زاهدانش و عار غانش هر کجا لت
ابنائی باشد دست ایمان نه بیمانی برخ مالی علام باره ی از جهان او از هی خامی لفته
سلامی کدای سیاه بای خرکی نه نوای بار وای بر کوه ی سند بان و خرقان و بجاس
ماوی کرفته از نماز و روزه بکر یخته بیش کناد کوبی در رسته روی ناشسته جون غولی
در غاری نهان شده برین رسم و قاعده زاهد مجبران و مشبهیان بیلا شرع روند و دست
در دین می مالند و با بلهان و جهال و عوام و خر بطان می نماید کی این شیره شبلی و
جنید و بایزید و نوری دارد و خوذ نداند کی از ایشان بهزار فرسنک دوری دارد و نند
و معروفست کی امیر غازی قایمان الحرمین را لعنتند بر ملان کوه زاهدی هست مبارک
زاهد ما هیان و جند سالست کی انجا است امیر با منخر کی نه نمازی یاد بدیز نکلها ازین

دراد بهنه

دباد بخته جون خوک بیشه و غول بیابان بغو موذ تا از کوهش بزیر انداختند و کفت زاهد
جنین بر خلاف شریعة مصطفی باشد و مستحق لعنت خدای باشد چنین زاهد شیعة بحمد الله
ایمان و اعتقاد اکر ندارند شاید بس خواجه با این مذهب و اعتقاد و اختیار شاید کی تعرض
مذهبی بکند کی خدای منزه دانند و رسول را طاهر و مطهر و امام را نص و معصوم و عالم و فقیه
را پاک نفس و مستور کی بشراب و رباب و نقص و رقص و نرد و شطرنج و جنک و دو و بینی
متهم و الوده نباشد دین بدلیل دارند نه بتقلید اسلام بحجة نه بشبهت ایمان باخلاص نه
بعاریه نماز حقیقه نه بمجاز این مذهب با مذهب مجبری بمحک عقل و شرع بوباید زدن
تا خوذ سره کدامست و ناسره کدام حق کدام و باطل کدام والحمد لله علی الایمان
والاسلام والسلم علی النبی والامام و انچ کفته است رافضی در نماز خیر العمل زند و ملحد
هم چنین کند جواب انست کی مسایلی و کلماتی کی نصوص شریعة و بشرط دیانة تعلق دارد
و مفتیا و عاما بطوایف وجه فقه و سبب نزول ان دانند و در کتب مذکور و مسطور باشد
جون عوام و جهال در ان دخترع بر منبر و در حلقه ی ذکر فتوی خطا کردن از غایه
جهل و بی علمی باشد اولا اتفاق است کی کلمهٔ حی علی خیر العمل در بانک نماز و قامت نه مو
ضوع شیعة است و رسول علیه السلم فرموده است و در عهد بوبکر و خلافة او موذنان
کفته اند و از عهد بوبکر می کویند روز کار عمر خطاب ترک کردند کی عمر کفت
جون مردم می اشنوند کی نماز خیر الاعمال است در زکوة و روزه و حج و جهاد تغافل
می کنند و تکاسل می نمایند و تقصیر می کنند ترک این لفظ کنیم تا مردم ترجیح
ننهند نماز را بر دیکر عبادات و غرض از ترک و منع کلمه حی علی خیر العمل کفتند این بوده
است باختیار عمر و با قیان کفتند می بوذ تا بعهد امیر المومنین کی با معویه قتال کرد
از یهود و قوم بانک نماز و قامت بوبکر جدا بوذ معویه کفت فرقی باید میان ما و ایشان
خیر من النوم اختیار کرد بدل حی علی خیر العمل بس اتباع علی بر سنه مصطفی مانده اند و
و اتباع معویه از ان عدول کرده اند و اما ملحد را خوذ مذهبی نتواند بوذن
از اصول و فروع مذاهب مسلمانان از هر جای جیزی اختیار کرده اند و بدر دیده و ان
نه دلالة کمال ملحدان باشد و نه دلالة نقصان موحدان موحد باشد و کرچه نه خیر العمل کوید و نه خیر
من النوم و ملحد ملحد باشد و کر بروزی هفتصد بار هر دو بکوید و این کلمات نه نقصان شیعة با
شد و نه تفضیل سنه و کر مصنف کور است و ندیده است و نخوانده است باید کی بپرسد و طلب کند
تا بداند کی میان طایفه ی از مسلمانان و از امة محمد کی بعدل و توحید خدای و بعصمة انبیا

مناظرة حی علی خیر العمل و...

معترف باشند و بعد از مصطفی امام بحق علی مرتضی را دانند و نص حق کویند و معصوم دانند علی را و
حسن و حسین را و بعد از زین العابدین امامه در زید علی علیه السلم دعوی کنند و بیشتر فقه ایشان فقه
بوحنیفه باشد و ایشان را نیز اجتهادی باشد موافق مذهب فریقین و قیاس در مسایل تفریعات
روا دارند بخلاف مذهب شیعة و در شهر ری مدرسهای معروف دارند و فقهای بسیار درین مذهب
و در بلاد عالم جون جبال جیلان و بلاد دیلمان و یمن و طایف و کوفه و مکه کی حرم خدا است این
مذهب ظاهر و معروفست و البته در مذهب تقیه نکنند و در ری سادات بسیار اند نقیبان
و رییسان این مذهب دارند و مقبول الشهاده و العداله بوده اند بیش قاضی القضاة الحسن الاسترابادی
رحمة الله علیه جنانکه سید امام ابو الفتح و نکی و در بیش قاضی ظهیر الدین جنانکه خواجه امام
بوجعفر کیل کی بزرکان همه اصحاب بوحنیفه نشینند در حضرت مجلس حکم و معدل و مزکی
باشند با این همه در بانک نماز و قامت حی علی خیر العمل زنند و والی و قاضی و باذشاه دانند و علما را
معلوم باشد و نه نقصان عدالتشان کند و نه کسرا زهره باشد کی در ایشان طعن زند و امام
ایشان نه امام اصحاب فریقین باشد همیشه بطنوی باشد شجاع عالم زاهد کی خروج کند
و اهل کوفه بیشتر این مذهب دارند و از کوفه تا بعداذ کی دار الخلافه است بسیار نیست
و امیر مکه سیدی حسنی است این مذهب دارد و بیرون انکه حی علی خیر العمل زنند اشکارا در نماز
دست نظاهر فرو کذارند و علم سفید دارند بس اکر این جمله ملحدی است و ملحدی خوذ
همین است بایستی که خلیفه بعداذ الحاد از کوفه بر داشتی کی پنداری که بالموت راه دورست
اخو بکوفه نزدیکست و از مکه برداشتی کی حرم خدا است معذور نباشد خلیفه کی رها کند کی
در حرم خدای ملحدی اشکارا باشد و سلطانان عالم بایستی کی از حدود جیلان و جبال دیلمان
برداشتندی کی جکونه شاید کی سلطان ممکن و ملحدی ظاهر باشد و امیر اتابک قشقر و سنقر
کحل و جاولی و امیر غازی عباس و امیر عادل غازی تا بیناخ اتابک بایستی کی این ملحدی از ری
برداشته بوذندی و ابون کن و بر باد خراب بکرده کی دو سه دیه را چه محل باشد کی بندار
کی رافضیان این شعار بتقیه پنهان دارند ز زیدیان تقیه نکنند و اشکارا کنند این جمله
و قاضی جون حسن استرابادی کی در مشرق و مغرب مانند نداشت بایستی کی منع کی ملحد ندانند
و جون ظهیر الدین کی مفتی مسلمانان است بارین این هدا هنه نکردی بس معلوم شد کی خلیفه
و سلطان و امیران و این دو قاضی همه عالم و عارف اند و دشمن ملحدان و ملحدی بخیر العمل
و علم باشد و نه بدست فرو کذاشتن باشد کی نفی صانع کنند و عالم قدیم دانند
و معرفة خدای بقول رسول حوالت کنند و همه دانند کی خیر العمل و رایه سفید و دست فرو
کذاشتن دلالت ملحدی نکند بس اکرنه و خواجه انتقالی کی سه هفته و نیم است کی سنی

منزله

شده است بهتر می داند از خلیفه و سلاطین و امرا اسلام و قضاه و حکام عالم باید کی بجمل همه
فتوی بکند و بی حمایتی همه بدا بکند و تیغ بر کیرد و جهان راست بدارد و همه زیدیان و شیعیان را
بکشد و هر عاقل فاضل کی این فصل و جوابش باستقصا برخواند جهل و بی امانتی و مبغضی و متعصبی
این مصنف بداند بار خدایا توفیق رفیق کردان و از عصمة خوذ ما را بهره ده تا انکو بیم
و کنیم و بنویسیم کی بقیامة بر ما ملامت نباشد و بدنیا بر ما غرامت نباشد انک انت الهادی
الحافظ المعین اما انچ کفته است ملحدان انکشتری بدست راست دارند و رافضیان
هم بدست راست دارند و از وفور جهل و کثرة تعصب بدانسته است کی انکشتری داشتن
فریضه و واجب نیست سنت است اکر کسی هرکز ندارد دین و اعتقاد و مذهبش را نقصانی
نباشد فکیف کی در کیفیه ان که در کدام دست دارند جکونه دلالت الحاد و اسلام باشد
اما نیز با مایده بخراکر اصحاب از ذکر ان خبری معلوم شده است کی بدست جپ باید داشتن
و خبر کل مجتهد مصیب راست است ما نیز خبری که از جعفر صادق علیه السلم روایة
کرده اند روا باشد کی او نیز با فرد و منزلت او یکی باشد از جمله ی مجتهدان کی اخر کمتر نباشد
بر اجتهاد از دکران اقتدا کرده ایم بدان خبر کی فرموذ کی علامات شیعتنا خمس کفت ه
علامات شیعتنا پنج است تعفیر الجبین پیشانی برهنه دارند در سجده و التختیم بالیمین و انکشتری
بدست راست دارند و زیارة الاربعین و بستم صفر زیاره حسین و شهیدان کربلا دریابند و الصلاه
احدی و خمسین و پنجاه و یک رکعة نماز در شبانروزی از فریضه و سنه و نافله بجای ارند
و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و در نماز بسم الله بلند کویند و کرچه قراه نرم خوانند
در مواضعی که نرم باید خواندن بس از اجتهاد جعفر صادق است و سنه محمد مصطفی صلی الله
علیه و اله و طریقه علی مرتضی و سیرت ائمه هدی اکر خواجه انتقالی ملحدی می خواند فرمان
روا باشد و کر جون ملحدان نیز و بیرا ز حکمی شرعی در او بیز ند دست بباید داشتن بس بایدکی
همه مسلمانان دست از قران خواندن و نماز کردن و اظهار کلمه شهادتین بدارند ازبهر
انکی ملحدان بدان تظاهر کرده اند با این جمله بداند و حقیقة جهل خویش بداند و انچ کفته
است کی ملحد بر مرده پنج تکبیر کند و رافضی پنج کند جواب با انصاف فهم باید کردن
تا فایده حاصل شود و شبهت زایل اولا از رسول و اهل بیت و صحابه معلومست کی تکبیر
در نماز مرده پنج کرده اند و شیعت از خوذ ننهاده اند و امة باری متفق اند کی رسول
علیه السلم روز احد بر حمزه هفتاد تکبیر کرد و سبب ان بوذ کی هربار کی فارغ شد
جبرئیل امد کی ملایکه زمره ی میرسیدند نماز باسر کرفتی یا صحابه می شمردند تا جندان

اعادهٔ نماز کرد کی تکبیر هفتاد شد اکنون اکر تکبیر چهار باشد عدد هفتاد محال باشد کی چون
چهارده بار باسر کیرد هر بار پنج تکبیر هفتاد تمام باشد پس اکر چهار کند شصت تکبیر باشد با وده
نماز زیاده نماند اکر سه بار کند هشت دو بار باشد دو نماز خلاف اجماع باشد بنماند الا
انکه دو بار پنج باشد دو بار شاید کردن و اصل اول بقیاس اخر باطل باشد کی هفتاد تکبیر
چهار چهار دهعده باشد دو نماز دو تکبیر نماز مرده تمام نشود بنماند الا حساب راست
کی چهارده بار درست هفتاد تکبیر باشد لا زیادت و لا نقصان و این حجتی بلیغ است هر کس را
کی نیک خواند و سره بداند دیکر انکه بمذهب خواجه نه قیاس در شریعة روا است اکر قیاس
تکبیر بر فرایض نماز مرده است در شمار بودن پنج است تکبیر پنج باید کرد اکر بعدد صحابه
وخلفا است رسول را نیز بر حساب باید کرفتن پنج باشد اکر قیاس بارکان شریعة است
پنج است اکر خواجه قیاس بر این عدد نکرده است ائمهٔ ما کرده اند و مجتهد بوده و کل مجتهد
مصیب بارک مذهب چنانست کی نص است از قبل خدای و تکبیر پنج است بدین دلالات و اشارات
والحمد لله رب العالمین ه و درین سالها از دیک کوذکی با ملحدان از راه بکرفتند از ری
معروف زاده ی و با لموت بردند بذروش بسی رنجها کشید و حز جها کرد و ملحدی کرفته را
بحزید و بفرستاد کسان امیر جمال الدین خمار وان مسلمان بچه را بعد از دو سال ببری
باز اوردند روزی حکایه از ملاعین میزاد که می کرد از انواع کفت مرده ی را بی نماز دفن
کردند من از یکی پرسیدم چرا نمازش نکردید فقیه صورتی بوذ کفت ان بشما جارسم
بوکی کویند مرده زنده و ابو این بکفت و پشیمان شذ و کفت نمازش عاده ور کرده اند
پس خواجه مصنف را سعادهٔ کمتر باذ کی ملحدان نماز بر مرده خوذ نکنند و بعث و نشور
ایمان ندارند و ان یزنزن هر دو است موجب در معرفهٔ خدای اقوال انبیا کویند پس خوذ
نه تکبیر پنج کنند و نه چهار والحمد لله رب العالمین و اما الخ کفته است
ملحد در نماز دست فرو کذارذ و رافضی همین کند جواب این فصل باستقصا در منفح جهی
بنوذ اعادهٔ ان کردن اما وقتی ملحدان را با سیری در روزکار امیر عماد الدوله بلقفشت
بقزوین اورده بودند ان ملحدان از ان اسیران این ماجری ی کردند ائمه هر سه طایفه
دران میانه کفت حسن صباح را پرسیدند کی چون در اصول مذهب کی وجوب معرفة است
بحجره اقتدا کردی در فروع چرا همان طریقه نکاه نداشتی کفت خواستم کی از هر
مذهبی اختیاری باشد مرا و نبوذ در شیعة قلة عددی بوذ کمان بردم کی روی بی اوند
خوذ پشیمانم کی هزار جبری ی اید و یکی شیعی بی اید و چون بالفتوح کوزه خر از قزوین

بالموت شذ چنانکه معروفست بزرکمید ملحد را کفت شما خطا کردید رایت اسفید وخیر
العمل در دست فرو کذاشتن کی اکر بعکس این بودی من بسیار رسا بشما فرستادمی تا
رسولی کاز قبل عین الدوله خوارزمشاه بالموت رفته بوذ باز امد و بعینه این حکایة
می کرد درین وجه و ملحد اکر رایة سپید دارذ و کر سیاه ملحد باشد و کر خیر من النوم زند
و کر خیر العمل ملحد باشد و کر دست فرو کذارذ و کر دربند ملحد باشد و سنی و شیعی
بفعل ملاحده الوذه نباشد کی اصل الحاد بر وجوب معرفتست بسمع این دیکر فرع است
و بفروع اتفاقی نباشد درین معنی و معلومست کی سید علیه السلام در نماز دست فرو کذا
شتی و صحابه کی اولین هم چنین و عجبست کی خواجه انتقالی کی رافضی بزه است و سنی شذه
است مالک را نمی شناسد کی بعد از امامین بو حنیفه و شافعی از مالک بزرکتر فقیه
و صاحب مذهب نیست و صد هزار مالکی در شام و بلاد مغرب هستند با قول و حرمت
و مجلس و درس و فتوی و مصنف درین کتاب او را بمواضع بعد از ذکر بو حنیفه و شا
فعی از کبار مجتهدان خوانده است و معلوم همه علما و فقها مرتقین است کی مذهب
او دست فرو کذاشتن است کی استاذ شافعی است خواجه نوسنی ی با بیست کی بجهة
حرمت مالک نکفتی کی دست فرو کذاشتن در نماز ملحدی است و مالک مجتهد با حرمت
شافعی ملحد نخواندی کی اکر خواجه را با رافضیان خصومتی و عداوتی هست با مالکی و مالکیان
و زیدیان و مجتهدان عداوهٔ نیست پس اکر بدست فرو کذاشتن دلالهٔ ملحدی باشد زیدیان
و همه زیدیان و مالکی و همه مالکیان بقول خواجه کی چهار شبانروز است تا سنی شده است
ملحد باشند و باجماع همه طوایف اسلام هر کس کی این جماعت را ملحد داند و خواند ملحد
و بد دین و بد اعتقاد باشد کی ملحدی نه بدست فرو کذاشتن است بدان است کی وجوب
معرفة خدا و احوال بسمع و قول پیغمبران کنند و اما الخ کفته است کی
ملحدان هفت امام کویند از اولاد علی و رافضیان دوازده کویند از اولاد علی از لا
تشبیهی نادرست است کی هفت نه دوازده باشد و معصوم نه جایز الخطا باشد و ملحد
نه مسلمان باشد و بمذهب امامیه امامة از اصول دین است و تعلیم باطلست و بمذهب
شیعه امام زمانه غایب است و بمذهب ملاحده لعنهم الله امام بمصر ظاهر است و بمذهب
ملحدان عالم قدیمست و بمذهب شیعة محدثاست و بمذهب ملاحده معرفة خدای سمعی
است و بمذهب شیعة عقلی است و کر شبهة در انست کی دعوی ائمهٔ در اولاد علی است نه مذهب
خواجه در بنی امیه و مروانیان بوده است این دعوی و اکنون در عباسیانست بحمد الله

ماندکی و تشبیهی حاصل نیست ازین وجوه کی بیان کرده شذ و صد هزار لعنت بر همه
ملحدان باذ شرقا و غربا و بران جماعت کی مذهبشان در اصول بمذهب ملحدان ماند
و بر انکس کی مسلمانان را ملحد خواند بحق محمد و اله اجمعین و اما الخ کفته
است کی ملحدان علی را و فرزندانش را تا باسمعیل صلوات الله علیه نویسند و کویند و رافضیان
علی را تا بقایم صلوات الله علیه کویند و نویسند جواب این فصل و جواب انکه صلاة چه باشد
و بر کی باشد و چه معنی دارد بیش کفته شذ و جهی بنوذ اعادهٔ ان کردن و کر خواجه
سنی را شاید کی عمر خطاب را با فضل و تقدم او در اسلام و قوة و صلابة و سبقت ه
و هجرة او درین امیر المومنین خواند و نویسد و بعد از ان بکوری رافضیان یزید
حمیر و مروان راذه و هشام نا تمام و یزید ناقص و ولید ماجن خمار زمار را هم
امیر المومنین خواند و نویسد و از علی و عمر شرم ندارذ و روا دارذ و موفی تنهذ تا
اجرا امیر المومنین میان عمر مصلح و یزید مفسد و علی معصوم و مروان مخطی و عادل
و ظالم و صادق و فاسق همه امیر المومنین باشند بنزدیک خواجه انکه با محمد در
غار باشد و چه انکه سر بریده ی حسینش بر کنار باشد اکر رافضیان علی و زین
العابدین و باقر و صادق را صلوات الله کویند چه معصومانند از همه خطا معصو
مانند از قبل خدای عالما اند بشرایع و احکام با این فصل کی کفته شذ قیاس
می باید کردن تا خوذ عزامت بر کو بیشتر است و بر انکس کی بر علی و فرزندانش صلوات
فرستند چنانکه بر مصطفی و یا بر انکس کی یزید خمر خواره را امیر المومنین خواند چنانکه
یار غار و اشدا علی الکفار و زنان تعوذ بریده می داشتن و اما جواب الخه
کفته است نام امامان در نماز خوانند بنداری در مدت رافضیی هم نماز نکرده است کی اخر
اکر یک نماز کرده بوذی یا دیده یا دانسته بوذی کی در نماز هر کز نام ائمه نخوانند
و مذهب شیعة انست کی اکر نام ائمه بدین نیت کواری کسی در نماز بخواند نمازش
باطل باشذ اما چون نماز بکرده باشد و سلام بداده در تعقیب دعوات کی هست خوانند
دران میانه نام ائمه سنت است کی بر خوانند و کر نخوانند بزه ی نباشد و نقصانی
نکند و بنماز خوذ تعلقی ندارذ و چون رخصة است بمذهب همه مسلمانان کی بعد
از سلام جولاهه و کفشکر و ندّاف مومن دادعا کویند بر جمله و نقصانی نکنند
اکر نام ائمه طاهرین برند بندارم هم نقصانی نکنند تا این الزام دکر باره در نخز
مجبیرش نماند کی نام این ائمه بر عرش خدای مسطور است و در توریة و انجیل مذکور است

و در تعقیب پنج نماز مشهور است و کر خواجه کور و کر نیست باید کی در تحیات کی همه طوایف اسلام
خوانند کی خوذ دعا است این کلمات کی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد ایشانند کی هم
فرزنداند و هم خویشانند و ال ابرهیم هم ایشانند تا خواجه را این شبهت مکر زایل شوذ
کی نام ایشان باتفاق امت تحیات تمام نیست و بی مهر ایشان دین بنظام نیست والحمد لله
رب العالمین و اما الخ کفته است کی ملحد وضو هم چنان کند کی رافضی خدای
عالم است کی ملحد هرکز وضو نکند مکر بریا و از بیم تو ملحدان کی در هر مذهبی این نوان
عقیله اند بتو سنی بتو شیعی بتو حنیفی هیچ را اصلی نباشد کی انجا بضرورة تا علتی تا افتی
دو راه باشد مکر شخصی کی دین بدلیل و حجة قبول کند و ایمانش رییا باشد و مذهب
درست و بکوری خواجه انتقالی شیعة وضو بموافقهٔ قران کنند خلفا عن سلف
بدین ایت کی باری تعالی کفت یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین دو اعضا مغسوله
و دو ممسوحه موافق ایة و فرمان خدای اکر ملحد هم چنین کند برای ملحد و فعل ملحد
دست از حق نشاید داشتن اینست جواب این شبهات و معارضات این کلمات
بتوفیق خدای تعالی و هو حسبنا و نعم الوکیل [illegible] خاکش بر دهان و حد
چهارم این خانه و اعتقاد ذو سیرت با دهریان دارد زیرا که دهری کوید محمد حکیمی بوذ
و سخنش همه رمز بوذ و همه انبیا هم چنین حکما بوذند و رموز محمد علی دانست
و علی را اساس النبوة خوانند و کرچه خدای و انبیا ایمان ندارند علی را دوست دارند
و رافضی کوید سخن محمد ذو روی داشت ظاهر و باطن روی ظاهر و ابو بکر و عمر را دکر لیز
کفت و روی باطن و اعلی کفت کی این اغلال عبادات و ستر عیبات از خواص ساقط است
رافضی بعینه همین کوید کی با علی همه ان کفت کی از دیکران نهان داشت اما جواب
این کلمات انست کی دیکر باره از سر نا انصافی و عداوهٔ علی و بغض شیعة بدروغ حوالت
کرده است و بر عوام تلبیس کرده و خواسته کی باطل بحق ها نماید و حق بباطل زایل
کرداند و باری تعالی بشارة داده است و کفته است کی جا الحق و زهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا فالحمد لله سبحانه و تعالی کفر و بدعة و شرک و ضلالة و الحاد
و جاهدت و معاندت و تشبیه و جبر و تعطیل و غدر همیشه نکونسار و مضمحل
و زایل و مردود و مذموم بوده است و عدل و توحید و عصمة انبیا و رفعة اولیا و شریعة
هاشمی و دولت محمدی و دین حنیفی و نور عقل و نظر و براهین قران همیشه روشن

وظاهر و باهر بوده است لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة والحمد لله رب العالمین
او را معلوم همه فضلا و علما و مسلمانان نیکو اعتقاد است که سر همه دهریان حکما اول بوده‌اند و
رؤس مزادکه چون ارسطاطالیس و بقراطیس و زردشت خره و بهرام مدعی که دهریی تنها
زند و مزدک و حزم دین و مهیار بزله وار و امثال ایشان که بهری عالم قدیم گفتند و بهری
بعلة الاولی و بهری با شرطبع و هیولی و طبع و هیولی عبارت است از ذره اول که مجبران
امة محمد اثبات کنند و فرقی نیست میان این و آن و گروهی از ایشان بسه قدم گفتند و
ایشان همه که دهریت بنهادند نظاهر بجبر و تشبیه کردند و همه مشبهه و مجسمه
و مجبره و قدریه از نسل ایشانند و موضعش بشرح بیان کرده شود ان شاء الله تعالی
که دهری و جبری یکی مذهب است بدو نیم باز کرده و این حقیقتست اولین مجبری و بیشتر من
مشبهی ابلیس مغبون ملعون بوده است که او را تشبیه کرد جوهر خود را بر رفعة بر جوهر
آدم و گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین سر مشبهیان شد و چون گفتند
چرا آدم را سجده نکردی گفت رب بما اغویتنی یعنی خدایا تو مرا اغوا و اضلال کردی
مراجعه گناهست بدین کلمه سر مجبران و رئیس قدریان شد و شرح این از کتابی مفرد
معلوم شود که کرده اند و آنرا رسالة ابلیس خوانند الی اخوانه المجبرة که درین کتاب
شرح از همه میسر نشود بر مجبران امة محمد همه با ابلیس اقتدا کرده اند و همه
اضلال و اغوا و کفر و زندقه و فساد و معاصی را حوالة بقدرة و فعل و رضا و مشیة
و ارادة باری تعالی کنند تا اقتدا با ابلیس درست کرده باشند که رب بما اغویتنی
تا باری تعالی بداغ عمیم خویش او را و اتباع او را بسنگسار لعنت کرده است
و بقیامت همه را بعذاب الیم و سموم و حمیم وعید فرموده قال سبحانه و تعالی لاملأن
جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین پس خواجه را که چهار حد خانه مذهبش با ابلیس
طاغی مجبره باشد فعل خدای را منکر باشد خلیفه‌ی اولین را دشمن بغرض مذهب اهل
توحید شاید که نکند خواجه منکر مشبه مجبر دشمن خلیفه‌ی آخرین و لا یبغضه الا
منافق شقی را اما — آنچ گفته است که دهریان علیهم لعاین الله علی را اساس
النبوة گویند لعنت بر دهریان باد که نبوت مصطفی را اساس حاجت نیست اما اینک ما
تمام شده است قول دهریان درین کلمه بقول مجبران که بوبکر را تمام النبوة گویند و بهمه حال
نبوة ناقص بوده باشد تا بوبکر ایمان آورد تا آنکه تمام شده باشد و هم چنین را و این خواجه
بدروغ نقل کرده اند از مصطفی و در کتب مسطور کرده که سید علیه السلام گفت ما ابطاعنی

الوحی الا ظننت انه نزل علی عمر تا هم خدا را ساهی داند و هم محمد را بد گمان و هم عمر را ما
نده‌ی رسول دانسته باشد پس دهری مجبری بهتر ماند بتقارب این الفاظ از آنکه برافضی
و خواجه نوشتی بنداری چون این تشنیع می‌زده است از خبر فراموش کرده بوده است و بجاره
مصنف نوشتی این بابه ندانسته است که هر کس که در خواب در آب ریزد چو بیدار شود سر
و جامه و ریش پلید باشد تا چون این فصل تمام بخواند بداند که پاک او کتا و فوک نخ
و اما — آنچ گفته است که دهریان علی را دوست دارند او لا خود ندارند که دوستی علی
فرع است بر دوستی خدای و مصطفی هر که ایشان را دوست ندارد علی بدوستی ایشان راضی نبا شد
اما بقول خواجه مصنف دهری بهتر است که وی بدان حجة که دهری بوده علی را دوستی
دارد و خواجه کتابی بدین بزرگی بکرده است همه مملو از عداوة علی و اولادش و علی را
دشمنی دارد تا از دهریان کمتر باشد اما — جواب آنچ گفته است که شریعة
را ظاهری و باطنی هست این مذهب باطنیان و صباحیانست نه مذهب مسلمانان و
ایشان را از اینجا باطنی گویند و بیان این مسئله و دیگر مسایل که ذکر کرده است بر ملاحده و بواطنه
و دهریه و غلاة و غیر ایشان از اصناف مبطلان خواجه امام سعید رشید رازی قدس
الله روحه در کتاب فصول بیان کرده است بوجهی روشن بر باید گرفتن و بر خواندن تا این شبهت
زایل شود و بحمد الله مذهب شیعه از آن روشن‌تر است که بچنین تهمت متهم شود ۵
و اما — آنچ گفته است که علی علومی دانست که دیگر صحابه ندانستند با رسول الله که
اسراری گفت که با دیگران نگفت از صحابه و اهل بیت هم طرفه نباید داشتن و انکار قرآن
نه طریق علما و دین داران باشد که رسول خدای با بعضی از زنان خویش سرها گفته است
پنهانی و گفته که کس را مگوئید چنانکه قرآن بازمی‌کند و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا
و با امیر المؤمنین هم گفته است و آیة النجوی ظاهر است یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول
فقدموا بین یدی نجویکم صدقة و علی بوطالب علیه السلام بخصوص آمد بدین درجه ده درم
بداد و ده سر گفت و آیه منسوخ شد تا دیگران طمع بردارند و الا علی بعرفان عمل نکرد و درآن
چه شکست که علی علیه السلام عالم‌تر و عارف‌تر و فاضل‌تر است از همه صحابه و از همه اهل
بیت چنانکه شیث از همه فرزندان آدم در عهد او فاضل‌تر بوده است و کذلک سام و اسماعیل
و هرون و یوشع و شمعون و علی عالم‌تر از همه امت بمنزلات و موالات باحکام شریعة
و بیان عبادات و معاملات و مواریث و نکاح و طلاق و عتاق و همه شرعیات بیانه
قوله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و قال النبی صلی الله علیه و آله

انا مدینة العلم و علی بابها و قال امیر المؤمنین علیه السلام علمنی رسول الله الف باب
من العلم فتح لی کل باب الف باب و درین شبهت نیست و گر از سر اسرار این خواهد آن
مصنف نوشتی حق است و درست است و گر از سر اسرار آن میخواهد که هر مسئله‌ی شرعی را ۵
ظاهری و باطنی هست آن مذهب باطنیان است که وجوب معرفة خدای تعالی از طریق سمع
اثبات کنند و هر جای نشانی داده می‌آید تا خواجه فراموش نکند مذهب ملحدان که
بکارش آید و الحمد لله رب العالمین اما آنکه گفته — و گر تیغ و قلم بدست رافضیان
بودی همه مدرسها خراب کرده بودندی و منبرها بر گرفته و مسلمانی را انکار شدندی
که شربتی آب خوردی اما جواب — این کلمات آنست که چون بزاده‌ی شرم دریده شد
امید انصاف بریده شد که در اول این فصل دعوی علم غیب کرده است که هرگز هیچ پیغمبر
و امام نکرده است و چون گوید اگر قلم و تیغ بدست روافض بودی یک کس را زنده رها نکردندی
باتفاق دعوی علم غیب کرده باشد و الا کافر و ملحد نباشد که این دعوی بار دگر دین
که لا یعلم الغیب الا الله که در آن دیار و بلاد که قلم و تیغ در دست شیعه است چون مکه
و مدینه و حلب و حران و بحرین و بلاد مازندران بندارم که عدل و انصاف ظاهرست
و بخون و مال مسلمانان نه فتوی کرده اند و نه بغارت بر داشته اند و بازرگانان حنفی
و شفعوی که آیند و گویند بخلاف این نمایند که خواجه می‌فرماید و بسالی در هزار کاربن
خواجگان شیعی و سادات علوی در بسیط عالم بیشتر اند که همه منفعة مسلمانان
باشد بندارم که بقطره‌ی و شربتی مضایقه نکنند و حدیث مدرسه و منبر بانصاف تامل باید
کردن که خواجگان و ملوک شیعه بسیاری مدارس کرده اند و مساجد در اسلام و منبرها
نهاده و جوامع ساخته که در فصول پیشین شرح این بوفت و اعادت شرط نیست پس عاقل
داند که آنکس که مدرسه کند مدرسه نکند و آنکس که منبر فروزد منبر نسوزد و هر باطلی
و مدرسه‌ی که و منبری که رفیع‌تر و عالی‌تر و نیکوتر است همه خواجگان شیعه کرده اند
چون مجد الملک و زین الملک که مدرسه‌ی و رایات کرده است و شرف الدین نوشروان خالد
و رباطهای معین الدین و مدرسه‌ی صفی الدین و مجد الدین و غیر ایشان که روشن‌تر است از آفتاب
و نکوا دملا افزاید علی رغم المصنف الانتقالی و الحمد لله رب العالمین اما آنکه گفته
فضلی مرموز که اعتقاد رافضیان اینست که این مالها و خراجها می‌باید که بکل کیا و کافر
کیا و قتل ایلیه و تعویذ بیل و کندوج بیسوکه و هیته که دزد دستی باید که بعلویان
با علم و زهد رسد اما — جواب اول آنست که مصنف انتقالی بنداری دگر باره

فراموش کرده است از کلمه که سخن برمز باد دهریان دانند یا رافضیان گویند و اینجا سخن
برمز گفته است تا هم دهری باشد و هم رافضی بقوله و جواب این کلمات گفته شود تا بدانند
که خواجه که از علویان دوستتر میدارد او لا کل کیا و رکمید ملعونست و کافر کیا
بسر شرع و قتل ابلیس الموت و تعویذ بیل بوجعفر که مرد که فشندی و کندوج بسر که نوشار
خاکسار و هنه دزد بلغنایم کوره خر اصفهانی علیهم لعاین الله پس اگر شیعه گویند تحی
باید که مسلمانان و نعمت جهان بدین ملحدان و بدینان رسد از مسلمانی و اعتقاد پاکیزه دور نیست
و چون گویند که نعمت و مال باید که بعالم و زاهد رسد هم در عقل نیکواست و هم در شرع مقبول
پس اگر خواجه انتقالی را می‌باید که بملحدان رسد و بسادات نرسد فرمان او راست کل طائر
یطیر مع شکله و المرء مع من احب اما آنکه گفته — بر طریق استهزا و لشکر این علویان
دانی کیا باشد کفشگران در غایش و دباغان آوه و عوانان قم و کنده دهقنان و رامین و کیا
کان سارئ و ارم اما جواب — این کلمات آنست که چون قلم بدست دشمن باشد مدبر
مجبری و مشبهی بغیضی مبغضی انتقالی مقلدی مفسدی صفة نیکان ازین بهتر نکند که گفته
اند نه هیچ تکلف این سخن سخت نکوست از کوزه همان برون تراود که در وست
او لا لشکر المرتضی کیا باشند شیر مردان فلیسان باشند و سپاه سالاران در غایش و
سادات دار زاهران و جوانمردان در مصلحگاه و معتقدان در رشقان و دیلمان ابه
و نوبهاران قاشان و تازیان و علما قم و سادات و شیعه قزوین مردان مردانه و روسای
و مصلحان و رامین و شب خیزان نرمین و سروهه و معتقدان خوابه و ملوک و اصبهدان
ساری و دلیران ارم و عارفان سبزوار و شجاعان و مبارزان نیسابور و محتشمان
جرجان و بزرگان دهستان و مومنان جربایقان و امینان استراباد نه مشتی ۵
دوغ بادی سیاه قفایی نوابر جفا اموی طبع مروانی آنک خارجی شکل مجبر اد
فذری مذهب مشبهی دعوی چون قمار بازان درکنده و سواسان پالان گران و خر
کوبان باطان و خرد زدان دو شهرستان و گروه کبریان قزوین و اجلاف همدان و کلان
انل و طبرستان و حزان مزدقان و حزبندگان ساوه و مشبهیان اصفاهان
و کاوان اذربیجان و بی‌نفسان ابهر و ناکسان زنجان ایشان باشند نه ایشان
فیا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین تا هر کس که این برخواند این نیز بداند
که جواب چنین باشد و الحمد لله کما هو اهله اما آنکه گفته — و اکنون که روافض
با مال و ملک اند و علویان با اموال و املاک از برکات فتوح عمری است و از آفتاب

مدرسه المجهول وهو ما البطال... حتی العرفان الظنت الخ

روشن تر است کی هرگز هیچ نه در ابتدا اسلام تا اکنون یک دیه شستند و یک غزا نکردند
اگر از اول کبیرین علی رضوان الله علیه از حرب جمل و صفین و نهروان با هیچ غزائی
نپرداخت و حسن در خوانه بنشست و معویه تسلیم کرد و حسین و اولاد حسین در
هیچ غزاة نبوذند از زین العابدین و دای تا اخر ایشان کی روافض خوذ را بر فتراک
ایشان بندند هرگز یک غزا نکردند و ایج بوذ ایشان را از ارزاق و عطایا بوذ ه
کی خلفا آل عباس بیغ بیشان ی داذند و صدقات رسول خدای و بذر انشان علی مرتضی
بس این همه سخت اسلام و کلمه حق کی عالی شذ و رایت مشرک کی نگون شذ بوبکر
و عمر و عثمان و دگر خلفا شذ غزوها در عهد ملوک بنی امیه و بنی مروان و خلفا
آل عباس و نایبان و بندگان و گماشتگان ایشان شذ مهاجر و انصار رنج بردند
و غازیان اسلام تا همه علویان با مال و نعمت شذند رایگانی و بشکر آن نعمت لعنت
بعوض ها می دهند اما جواب این کلمات مکرر و ترهات مزور کی در هر
فصلی بضرورت تازه می کرداند تا عداوة علی و آل فاطمه مضاعف و مثنی و مکرر باشذ
برای روشنائی کور و زاد قیامت و نجاة آخرت کی بر انسته است ان علما بزرگ بجبران
و بیرانی کی اصول مذهب خوارج دانند کی عداوة علی جهاد اکبر است در دشمنی فاطمه
سرمایه ی اعظم است مبارکش باذ این فتوی کی ان بهشت خرم بچنین اعتقاد نجاة
نتوان یافتن اما آنچ گفته است کی روافض با مال و ملک اند و علویان اموال
و املاک دارند ببرکات فتوح عمر کی ازین کبیر کی هست اما کور نیست باید کی
ببینند کی این نعمت درین دیار و بلاد مشترک است از میان مسلمانان و مشرکان
و جهودان و مومنان و موحدان و ملحدان و علویان و رشنیقان و ترکان و تا
جیکان پس خواجه نوشتی نمی دانم کی آخر چرا بر سرای علویان آورده است
خاص بگو تا بدانند کی خواجه را گر خصومتی هست با علویان و شیعیان است کی بدروغ
می گوید کی دشمنان بوبکر و عمر اند تا بنزدیک خواجه نوشتی بوبکر و عمر بهتر باشند
از خدا و محمد خاکش بدهان کی از پیر زنان این مثل نشنیذه است کی همه پیغمبران
بخدای گرامی اند و علویان اگر مالی و ملکی دارند بکسب دست و رنج بدست ه
آورده اند و موروث و مکتسب ایشانست نی اگر از برکات عمر بوذی همه
علویان بوذی نه بهر برادن بهری تا علوی هست کی سیر اشکم نان نمی یاوذ و هست کی طوق زر
در گردن اسب دارد بس منت خدایرا باشذ کی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا
بعضهم

بعضهم فوق بعض خوذ انرا شکر می کنند کی او مزیده است و داده و اما بنعمة ربک فحدث این منت
نه بوبکر راست و نه عمر را و نه عثمان را و نه منت علی منت خدایراست کی او مزیده است و بداده و آنچ
گفته است کی علویان را فتحی نبوذه است از اول تا باخر راست می گوید فتحهای دین و نصرتهای
اسلام بخیبر و حنین و احد و بدر و خندق و مکه و سلاسل و غیر آن نه بتیغ و بازو بدر علویان
بوذه است حیدر کرار و کرد بدر نشان بدولت کی بذوالفقار جهان گشوذ و اسلام ظاهر کرد
منتی بر سر امیه و مروان نمی نهذ ایشان نیز اگر بطفیل غزائی کردند و خوذ هرگز نکردند
باید کی منت بر سر علویان ننهند و از غزوات بنی امیه معلومست کی معویه با علی کرد بیست و اند
مصاف و یزید با حسین علی کرد بدشت کربلا و هشام عبد الملک کرد با زید علی مگر غزاتی
کی خواجه می گوید اینست اگر هیچ روزی لشکری بروم نفرستاذند و فتحی نکردند و اما آنچه
گفته است کی علی از حرب جمل و صفین و نهروان باز نپرداخت راستی گویذ و آن خوذ قتال
داند با اهل حق و مسلمانان و علی را خوذ بدان ملوم و مبتلی داند و گناه کار و حدیث
حسن و حسین چون اصل معویه و یزید نایب باشند بغزعیة حسن و حسین اگر جهاد نکنند
معذور باشند کی چون داعی نباشند عیبی را هم بنشایند و آنچه گفته است
جهان بوبکر و عمر و عثمان گشوذند و علویان با مال و نعمت شذند و لعنت بعوض ها می دهند
اول آنچ خوذ نه چنین است بوبکر خوذ آن حروب رده نکرد و عثمان هیچ غزاتی نکرد و دو غزوات
و حروب عمر خطاب بیشتر نیست اما بعدا نان از آل بوبکر و آل عثمان و از آل عمر هرگز
هیچ کس یاد ندیده نیامذ بهیچ نوعی نه بعلم و نه بمال و نه بجهاد و غزاة مگر عبد الله عمر رحمه الله
کی مردی خویشتن دار بوذ و از وی رنجی بکسی نرسیذ و علویان بیشتر کردند از همه و گر باری
تعالی در جهان برای مصطفی صلی الله علیه و آله بیافریذ و کنت لولاک لما خلقت الافلاک گوید
و خواجه مصنف خوذ در اول کتاب اعتراف داده است و بگفته است کی اگر نه برکات مصطفی
بوذی بوبکر و عمر چون دیگر بدویان بوذندی اکنون بخالفت قول خویشتن و خلاف مذهب
نباید کردن اگر بوبکر و عمر و عثمان و همه مهاجر و انصار شایذ کی بطفیل مصطفی شریعة
یاوند و ببرکات مرتضی دنیا و نعمت یاوند و بقیامت نجاة و شفاعت و بهشت یاوند
و مثوبة کی جد و پدر ایشانند و بدین همه نعمت دنیاوی و دینی منتی بر عمر و عثمان ننهند
اگر عمر نیز در عهد خلافت خویش ولایتی گشاید کی در آن ولایت هنوز گبر و ترسا
و جهود اند بیرون از مسلمانی نشاید کی منتی بر سر علویان نهند و چندین منت بر سادات
نباید نهاذن کی منت خدایراست بخلق نعمت و مصطفی راست بقوام شریعة و مرتضی راست

بسیف و عصمة و نصرة و حدیث لعنة بر ادبی و بهتانست چنانکه در مواضع گفته اند و تکرار
ملال افزاید و آنچ گفته است کی از سالها بر منبرهای اسلام علی را لعنت می کردند انصاف اینست
اگر چون مسلمان خواجه مصنف باشذ آن منبر کی بروی علی را لعنت کنند نام منبر اسلام خواند
کی اسلام بدوستی علی اسلام باشذ و آنجا کی علی را لعنت کنند منبر بدعة و کفر و ضلالة باشذ
و آنچه گفته است دنا عباسیان این کین بازخواستند عجبست کی ایشان پسر عم علی اند
منتی بر سر کس نشاید نهاذن و ندانم کی خواجه انتقالی بعد از چهار صد سال کیست و این
منت بر سر کی می نهذ و می ماند بدان مرد کی لگام اسب او را بوذ و لجه از سر بر ادبی
و غایة خارجیی گفته است کی علویان را نه هنر بوذ و نه زهره و خوذ از جزی و بجیری ندانذ کی
مایه ی هر هنری و اصل هر شجاعتی ایشانند و از نعت و منقبت ایشان قرآن ملاست و اخبار
بی نهایة و شعرا عالم و احبا الوف مدائح ایشان بنظم آورده اند شاعری می گوید

اِلَیکُم کُلُّ مَکرُمَةٍ تَؤُولُ ... اِذا ما قِیلَ جَدُّکُمُ الرَّسُولُ
کَفاکُم مِن مَدیحِ الخَلقِ طُرّاً ... اِذا ما قِیلَ اُمُّکُمُ البَتُولُ

سادات را کی جد بزرگوار سید المرسلین باشذ و پدر حیدر الوصیین و مادر سیدة نسا العالمین
باشذ اگر گدای اینقا لبی نعشیدی بوجهلیی ایشان را بی هنر و بی زهره خواند در لعنت و
جفا و نفرین باشذ و جواب آنچ گفته است بنی امیه و مروانیان اولوا الامر بوذند
ای بسا رسوای کی انجا باشذ کی خداوند امر و فرمان بنی امیه و بنی مروان باشند خوش می گوید

اذا کان الغراب دلیل قوم ... سیهدیهم سبیل الهالکینا

اما جواب امیر المومنین خوذ با سه گروه حرب کرد اول با کافران انکه کی در خدمت رسول بوذ دوم با
اصحاب جمل و ایشان مخطیان بوذند و بر عایشه پوشیذه کردند و حق با علی بوذ ه ه
اما جواب این کلمات است کی خواجه درین کتاب بچند موضع نفی تقیه کرده
است و انکار ها نموذه و تقیه را باطنیی برابر کرده و اینجا تقیه صرف می کند پس بقول او
باطنی باشذ کی چون علی بر حق باشذ لازمش این کی عایشه بر باطل باشذ و گر عایشه بر حق
بوذه است لازمش این کی علی بر باطل بوذه است و چون نیارذ گفتن و نیارذ نوشتن ناچار تقیه
کرده باشذ علی رغمه و گوید بر عایشه پوشیذه داشتند با علم و عقل و دانش عایشه
چگونه کاری بدین عظمی چون بحق علی باشذ توان پوشیذن و گر پوشیذند آنکه طلحه
و زبیر پوشیذه باشند پس ایشان باری چون علیی فتوی کنند و رخصة دهند
و سعی کنند مبطل باشند و هر دو از عشره اند ندانم تا تقیه است کی خواجه کرده است
یا نه

یا نه پس اگر طلحه و زبیر کی بعون علی مرتضی کی خلیفه ی آخرین است و مختار امة است فتوی کنند و رضا
دهند مبطل و ضال نباشند این تقریر باشذ کی مخطی باشند این جماعت کی انکار امامت بوبکر کنند کی
خلیفه ی اول است مگر کافر و رافضی نباشند هم مخطی باشند پس در حق منکران امامت بوبکر کتاب
بدین صفت نمانم کی روا باشذ کردن بانه و مخالفست کی طلحه و زبیر تا منکران امامت علی باشند نه
در روی او کشتند تا خواجه هر دو حال بایکدیگر قیاس می کند تا اصحاب جمل را مبطل و ضال
و هالک می داند بانه یا فضیلتی نیز با جی داند و گرنه حجتی بیاورد کی امامت بوبکر اولیتر
است از امامت علی مگر بوبکر نص و معصوم است و علی اختیار و جائز الخطا یا این طریقه سره
فهم کند و تقیه یا نکند یا باطنیی لازم نیاید و یا چون تقیه می کند صد جایگاه شیعة را
بتقیه کردن تهمت ننهد و هر کس کی با انصاف درین فصل تامل کند فایدة همه کتاب حاصل
آید ان شاء الله تعالی اما جواب آنچ گفته است و عایشه و طلحه و زبیر توبه بکردند اما جواب
این کلمة آنست کی این نوشتی طلب را کو بید چگونه معلوم خواجه شذ کی غبار مصاف بنشست
هر دو را کشته یافتند و چون پیغمبر بعد از آنکه واقعه افتاد بخواجه نیامذ و جبرئیل بدارم
بچنین قوم کمتر آیذ و غیب خوذ نداند بر تجویز باشذ کی بروا دارند کی طلحه و زبیر در
حالت نزع از عداوت و خصومة علی توبه کردند و نجاة یافتند پس بکرم و تفضل باری
اصل جایز باید داشتن کی هشام حکم و مومن طاق و محمد نعمان مفید و عبد الرحمن یونس
و بوجعفر بابویه و حسکا و بوطالب و عبد الجبار مفید و علی عالم و بلمعالی نقاش و بو
تراب دوریستی و علی باسکسک و علی نبرک و بلمحاسن میثمان و نقیبه بلحسن و بلمعالی رازی
و مانند ایشان همه در حال نزع از عداوة بوبکر و عمر توبه کرده باشند و نجاة یافته
و رافضی نباشند بس زبان و قلم نگاه باید داشتن از مساوی و مثالب ایشان و این
صورة را با توبه ی طلحه و زبیر قیاس می کردن و گرنه بر عیب سخن ناگفتن چون این جماعت را
کی دشمن عمر و بوبکر می داند و لعنت می کند ایشان را نیز کی دشمنان علی بوذند و بتیغ او کشته
شذند حمایة ناکردن تا شیعة ایشان را بد می گویند کی جواب یکی نیمه راست نباشذ و یکی نیمه
دروغ اگر روا نیست همه روا نیست و گر جایزاست همه جایزاست و گر محالست همه محالست
و رحمت بر مسلمانی باذ کی با انصاف می خواند و می داند آنکه گفته است و علی گفت انا
و طلحة و الزبیر ارجوا ان اکون من الذین قال الله تعالی و نزعنا ما فی صدورهم من غل
اخوانا علی سرر متقابلین اما جواب این کلمات آنست کی منزه باشذ امیر
المومنین علیه السلام از چنین سخن کی تیغ بر گیرذ و جماعتی را می کشذ و می گوید امید دارم

که بقیات ایشان از اخلاص باشد و نه حق امیر المومنین است و مذهب جفا نست که حرب با امیر
المومنین حرب است با مصطفی بدین دلالت که او را گفت لحمک لحمی و دمک دمی و حربک
حربی و سلمک سلمی و ما در اصحاب و احوال جمل و صفین و نهروان این قدر کفایه
است که همه را اهل اسلام دانیم و مذهب شیعه بی تقیه اینست و گر روا می دارد که امیر
المومنین علی بر منکران امامت خویشتن و جاحدان حق خویش دل خوش کرده باشد
و ایشان ناجی و رستگار شوند هم چنین روا باید داشتن که بوبکر و عمر بقیامت
دل بر رافضیان قم و آبه و قاشان و در مصلحه گاه و غیرهم خوش بکنند و همه ناجی
باشند و به بهشت شوند پس اگر ممکن نیست دست از حمایت قاسطین و ناکثین و مارقین بدارد تا بعداوه
علی همه بدوزخ شوند چنانکه قرآن خبر داده ایست و مصطفی علیه السلم بیان کرده بی شبهتی والسلم
علی النبی سید المرسلین و آله المعصومین نقض کرامت و علی گفت اخواننا بغوا علینا
براذران ما اند بر ما باغی شدند یعنی اهل جمل و صفین اما جواب انست که اگر درست شود
که این لفظ علی گفته است هم دلالت نجاة ایشان نکند که باری تعالی تبی کافران را براذران پیغمبران
خوانده است انجا که گفت و الی عاد اخاهم هودا و الی ثمود اخاهم صالحا و اذکر اخا عاد
و مانند این تا این شبهت خواجه انتقالی بسر مایه ی نجاة بغاة نکند که کافر بدوزخ ابد
بماند و گرچه خدایش براذر هود و صالح خواند و خارجی بدوزخ شود و گرچه علیش براذر
خواند و ان الذین امنوا و چندانی منزلة باشد که ثم کفروا از دنبال نباشد هم چنین منزلة
اخواننا هم سره بوذی اگر بغوا علینا از دنبال نبوذی پس منزلة ان امد که خدای تعالی گفت
ان الذین امنوا ثم کفروا اما خواجه چون این حجة بشنوذ بدان تهمت معذور نشوذ که
حساب قیامت نه بحکم شماست بحکم خداست و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون
فصل اما بدان ای براذر که این فصلی است مبتدا بمعارضهٔ این فصل که خواجه
نوسنی اورده است که مذهب رافضی خوانده ی باید که انرا چهار حد باشد و ما بنوشتیم و
جواب گفته شد و این فصل بدل ان نوشته امد تا هر کسی خواند و بداند والحمد لله رب
العالمین اولا بدان ای براذر که مذهب این مصنف انتقالی نوسنی رافضی بوده سنی شده مانند
است بسرای که اساسش از جبر است و بنیادش از تشبیه و دیوارش همه از قدر است
سقفها از بغض المصطفی است و درش در کوی جفا و تعصب و هوا است و دران سرای
چهار صفه است یک صفه صفت جهودی دارد و دوم صفه صفت ترسای و سیوم صفه
گبرکی و چهارم صفه صفت ملحدی دارد اگر حدود سرای مختل باشد چنانکه اول و

دروافضی

در روافضی گفته است ان نقصان نکند که در اندرون سرای بدین مختلی باشد چنانکه بیان کرده
شوذ اولا ان صفه که صفه جهودی دارد انست که جهودان گفتند موسی و هرون دو براذر
اند فرستاذگان خدای یکی نبی است و یکی وزیر گفتند موسی را قبول کردیم اما از هرون بر
گشتند و او را تنها رها کردند تا او این شکایت چون موسی از میقات گاه باز امد بدین
وجه که قرآن خبر می دهد می کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی
کذلک مجبران و خوارج امة رسول را گفتند قبول کردیم و برادرش و وصیش را قبول
نکردند و از و برگشتند و با خویشتن بگشتند و به سه چیز جهودان مشابهه کردند اول انکه
جهودان موسی را گفتند خدا را مجاهره بما نمای تا بدین چشم سر شربه ببینیم فقالوا ارنا
الله جهرة تا بدین کافر شدند و صاعقه بدیشان فرود امد این مجبران هم چنین دعوی کردند
در خدای رؤیت مجاهره و خلاف انکه حنفیان می گویند که رویت معقولست و از طریق علم
اثبات می کنند چنانکه امیر المومنین علیه السلم گفت لا اعبد ربا لم اره و مجبره و مشبهه
می گویند به ببینیم خدا را بدین چشم سر و مشابهتی ازین عظیم تر نباشد دوم مانند که
ایشان یهود انست که هر ایت که از توریه موسی بر ایشان خواند گفتند موسی از قبل
خویش می گوید و این نه کلام خداست باری تعالی ایشان را بنکالهای مختلف عقوبة
کرد چنانکه گفت فارسلنا علیهم الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم ایات
مفصلات همچنین مذهب مجبران این امة چنین است که روا باشد که باری تعالی تصدیق
قول کذاب کند یا رسول بخلاف قول خدای هرچه خواهد گوید و تلبیس ادله روا
دارند تا باطل حق بنماید و حق باطل عرض کند سیوم انست که ایشان گفتند
موسی را قبول کردیم و هرون را نخواهیم تا هر دو هم انکار وحدانیت کرده باشند
و هم انکار رسالة هم انکار ولایت اما صفه ی که صفه ترسای دارد انست که
ترسایان به سه قدیم گفتند اقنوم الاب و اقنوم الابن و اقنوم روح القدس و اران
کلام خواستند گفتند اگر سه قدیم نباشد نقصان خدای باشد کذلک مجبران امة
نه قدیم اثبات کردند ذات و قدره و علم و حیوة و ارادة و ادراک و کلام و سمع
و بصر هر نه قدیم گفتند تا سه بار مانند که دارند بترسایان و قران بیامد که خدای
تعالی یکی است نه سه است و نه نه است انما هو اله واحد و مشابهت دارند بنصاری
که به سه خدای گفتند لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و مشابهة دارند بطبیعیه
یعیه که چهار ارکان گفتند و دو و سه و چهار نه باشند و مجبره نه قدیم اثبات

اثبات کردند تا بهر سه گروه مشابهة کرده باشند و بتامل درین کلمات فایدة حاصل
شوذ و اما ان صفه که صفة گبرکی دارد انست که گبرکان گفتند یزدان مطبوع
است بر خیر و هرگز شر نتواند کردن و اهرمن مطبوع است بر شر و هرگز خیر نتواند کردن
کذلک مجبره را مذهب اینست که مومن مطیع مطبوع است بر ایمان و طاعت و هرگز کفر
و معصیه نتواند کردن و کافر و عاصی مجبر و مقهور است بر کفر و معصیة و هرگز
طاعة نتواند کردن و بینک مانندگی دارد این طریقه بگبرکی و از ینجاست که رسول
صلی الله علیه و اله گفته است قدریة هذه الامه مجوسیة و صفه ی چهارم که صفة
ملحدی دارد انست که ملحد موجب و سوشر در معرفة باری تعالی قول پیغمبر گوید
و از عقل و نظر تبرا کند و مجبره را بعینه مذهب اینست که نفی عقل و نظر کند و حس
و فتح را احوالت بشریعة و قول پیغمبر کند و تا پیغمبر دعوت نکند معرفت خدای و
معارف عقلی هیچ معلوم نشوذ و واجب نباشد و عقل و نظر را اثری نباشد و در
عهد سلطان سعید مسعود بن محمد بن ملکشاه رحمه الله علیه بشهر ری با حضور رایت
سلطان درین مسله و در مسائلی دیگر که مجبر بدان منفرد است ماجراهای بسیار
رفت در پیش تخت سلطان و بحضور ارکان دولت و بحضور ائمه ی عراق و خورا
سان و از مذهب خواجه این معنی درست شد و علما و روسا ان طایفه بخط خویش
بنوشتند و تبرا کردند از مذهب بتقیه و خوف سلطان رجوع کردند و گواه
گرفتند و نسختهای ان در عالم منتشر شده و مفتی روزگار قاضی الحسن استرا
باذی رحمة الله علیه بصحة تاثیر عقل و نظر و رد تعلیم و تقلید فصول غرا
مشبع نوشت و مفتیان را و باش سرای خواجه بو نصر هسنجانی بغارت بر گفته و در
حال خواص سلطان و غلامان امیر عباس غازی برفتند و بسیار را بگرفتند و سه
غوغای قزوینی را دار زدند و دران بلاها خرج شد و نسختی ازان رجوع بمدینه
السلم بدار الخلافه فرستاذند و بلفتوح اسفراینی را از حضرت خلافت بعهود
کردند و به بیرانه سر با اسفراین فرستاذند و خواجه عز الملک وزیر سلطان
بوذ بسبب مذهب اشاعره نامه ای کرد البته هیچ میسر نشد و بعد از مصا
دره و حبس ربیب الائمه و بلفضایل امام سمنان رجوع از مذهب صد و پنجاه
ساله و خطها بلعنت واضع مذهب که باز دادند و نسختها باطراف فرستاذند
و ائمه خوراسان و ماوراء النهر حنیفیان همه خواندند و این خبر فاش و منتشر شد

انکه

انکه چون دو سال برامد برین حادثه دگر باره در گوشها فرا گفت و گوی گرفتند
که ان رجوع و کتبت از خوف سلطان و از بیم تیغ ترکان بوذ مصنف این کتاب
می بایست که ایشان را از بوده بوذی که این تقیه است و تقیه مذهب رافضیان
است و بعینه تقیه و باطنیی یکی است و زبونی طریقه جهودانست و روا نبا
شد که روسا و ائمه اهل سنة اقتدا بر رافضی کنند در تقیه و بجهودان
مشابهة نمایند در زبونی و چندانکه حرکة و جلدی کردند البته اب رفته با
کوزه نرفت و خشت بوذ از قالب بیفتاذه باز بجای خویش نیفتاذ که بعد از دد
حضرت اشرف انور مسعودی با حضور ملکان بزرگ محمد شاه و ملکشاه ان
قاعده را هدم کرده بودند و ان طریقه بیران کرده بودند و ان را و ازمار شو را بغرب
نرسیده بوذ و خواجه ابو نصر از انجا ببغداذ رفت و در دار الخلافه و در جامع
و در مدارس بغداذ تمهید این قاعده بکرد که نظر بر وجه موثر است در طریق
معرفة باری تعالی و قول رسول در شرعیات و عبادات و معاملات و توابع
و لواحق ان بکار باید و انبیا معصوم اند و جزا بر عملست و خطها بستد
و از انجا باصفهان رفت که دار السنة والجماعة است و بحضور علما بزرگ و
مفتیان معتبر ابن فضل علی و سر الملا بر سر منبر اغاز کرد و مناظره و مجاوره
تقریر کرد که حق اینست و باطل انست و جماعتی از معتمدان و عامه که در ان غو
غای کردند ما لشها یافتند از خواجگان حبشی که مشیران ملک و مدبران دو
لت بودند چون نجم الدین رشید جامه دار و شرف الدین کردبازو و جمال الاقبال
و خواجه بلال مسعودی که همه حنیفیان معتمد بوذند و باری تعالی توحید و موحدانرا
نصرت کرد که گفته است و کان حقا علینا نصر المومنین تا بیکبار که استیصال
جبر و قدر و تشبیه بکردند و همه ائمهٔ طوایف مسلمان متفق اللفاظ و الفتاوی
برین جمع شدند که موثر در معرفة باری تعالی نظر است و تعلیم و تقلید باطلست که
ان طریقه ملحدان و باطنیان است و بعد از ان هم در حیوة سلطان مسعود در روزگار امیر
عباس غازی علوی از بلخ بری امد جلال الدین لیث که عزم سفر حجاز داشت محترم
از اهل فضل روزی که در سرای سید فخر الدین رحمة الله نوبت مجلس بوذ امیر
حاجی اران امیر عباس بیامد با جماعتی ترکان و رضی الدین بو سعد و رامینی و مکین الدین
بلمختوفی در مجلس بوذند سید فخر الدین را گفتند امیر می فرماید که علما و متکلمان

مذهب خود را بیاورید کی سید جمال الدین خوراسانی با امام اهل سنة بلفضایل مشاط در وجوب
معرفة سخن خواهد گفت ما مجلس باخرا وردیم و علما در خدمت فخر الدین بسرای ایالت رفتند و قاضی
ظهیر الدین و خواجه بونصر هسنجانی و نجیب الدین بلمکارم متکلم را کی متبحر بود در علم
اصول این مناظره اختیار کردند و علوی سخن گفت تا الحدی کی امرا و همه ترکان بدانستند کی حق
اینست کی معرفة باری تعالی بعقل و نظر دانند نه بتعلیم و خبر دکر باره خطها تازه کردند و امیر
بدر الدین قشقلق ایشان را تیمار می داشت از طریق حمایت نه از طریق مذهب چون مسئله با آخر
رسید برخاست و گفت بر باطل بیش ازین یاری نتوان کرد و سید ابو الحسین و یکی مفتی حاضر بود
در حال این آیه برخواند وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و جماعت برخاستند
و بیرون آمدند و این حملی است از آن مفصل بعد از آن قزوینیان می گفتند خوار باشد بغداد
و اصفهان و ری و همدان بقزوین مذهب اعتزال و رفض کردن بیرون از آن باشد کی بقزوین
این تقریر کنند و این معنی تعلق افتاد با خواجه بونصر هسنجانی و صبر می کرد تا در روز
کار اینانج اتابک کی ایمه حنیفیان او توقف قزوینی کی از شهر ری بر ایشان خاستند هر
چند آنکه خواجه بونصر را گفتند اختیار کدام جانب خواهی کرد نمی گفت اختیار قزوین
هر چند کی منع بیشتر کردند حریص تر بود و فایده نداشت و بقزوین رفت بعد از استقبال
و قبول و نزول او در سرای پادشاه مظفر الدین نوبت مجلس نهادند او را بر سر منبر با حضور
امیر و وزیر و قاضی و رئیس سنه و روسا و علما و عیاران و بزرگان از خواص و عوام
این ماجرا از اول تا با آخر کی رفته بود از بطلان مذهب ایشان و مشابهت آن مذهب
بمذهب مقلدان و تعلیمیان و عوام در آن غلو کردند کی هیجانی کنند چون بیرون آمدند
گفتند در سرای میر نبایستی اما ما را بگفتی که چه می بایست کردن این سخن بگوش خواجه بونصر
رسید درخواست از امیر و روز آدینه در جامع قزوین با حضور صد هزار مرد سخن گفت
و تقریر مذهب کرد و بطلان تعلیم و تقلید بغایت رسانید و همه مدهوش و متحیر شدند
و ببلاهت باز آمدند اندیشه نیز خواجه در سخن مجبر خواجه بماند تا بدانی

کی کاری کی زحد گذشت یاری نبود   بیهوده سخن بدین درازی نبود

پس خواجه کی در اصلی بدین بزرگی بملحدان ماند کی چارد شاید کی مسلمانان مرا ملحد خوانند و بنویسند
و بداند کی باین کرده آمد کی خواجه و سرایش چگونه است تا خواجه نوسنی انتقالی چون درین
کلمات تامل کند بداند کی از باران بگریخته است و در ناودان آویخته است چنانکه مثل است
گریختم از باران بجستم در ناودان آویختم ٥ بیچاره تا رافضی بود حدهای سرایش همه با کفر

والحاد بود علی رغمه چون مجبر شد داخل سرایش همه از کفر و بدعه و الحاد است از خوض
برآورده علی رغمه در چاه افتاد بتحقیق و هذه قصیرة عن طویله و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین و لعن الله علی الیهود والمجوس والدهریة والملحدین والمجبرین
فصل و بدان کی مذهب شهر نباید داشتن نه هر که در قم و کاشان و سبزوار باشد و از محلهای
ری مصلحگاه و زاد مهران باشد باید کی رافضی باشد مذهب حق باید داشتن نه تبع هوا
بنوذن نه از بهر آنکه در ری غالب رافضی اند از بهتر بود اگر چه بعدد بسیار اند
اما جواب این فصل آنست کی این معنی انکس را بو سد گفتن کی بنظر معترف باشد
و عقل را اثری گوید و مکلف را در قبول و رد مذهب مخیر داند خواجه را کی مذهب
چنانست کی معرفة خدای بقول مخبر توان حاصل کرد و نیز مکلف قادر و مختار نیست
و سرنوشتی از لیست اگر خدای سرنوشت در روز اول رافضی بنوشته باشد مکلف
نتواند کی سنی باشد بشهر تعلقی ندارد و گر سرنوشته سنی باشد خود نتواند کی رافضی
باشد و چون ایمان عطای خدای باشد انرا کی ایمان دهد خود کفر نتواند کردن و چون کفر
از خذلان خدا است انکس را کی کافر آفرید مومن نتواند بودن پس این مذهب کی خواجه
دارد نه مومن را بایمان مدح توان کرد و نه کافر را بکفر ذم توان کردن نه روا باشد
کی سنی را دعا و ثنا گوید و نه روا باشد کی رافضی را نکوهش و مذمت گوید کی فاعل همه خدا است
و بنده بمنزلة جمادی است پس برین طریقه و مذهب کی خواجه دارد چگونه روا باشد کتاب
ساختن بر نقض روافض باید کی کتاب بر رد خدای ساختی و ارادة خدای کی رافضی را در رافضی
آفریده است و دشنام و نفرین و انکار بر مذهب رافضی هم روا نباشد چون همه بارادت
و قدرت و مشیة خدای تعالی باشد رافضی بیچاره بی گناه باشد و مذهب بشهر و محله تعلق ندارد
بهدایة و اضلال تعلق دارد از آن خدای تعالی پس خواجه باید کی دست از مذهب مجبری
بدارد و روافض را بمذهب و اختیار رفض نکوهش می کند و گرنه مجبر می باشد و رافضی را بی
گناه می داند و تشنیع بر خدای می زند کی رفض آفریده است و بدان کیله بر خود بیماید
تا دلش نگیرد نه هر که ساوی و مرزغانی و همدانی و هرو کردی و نهاوندی باشد واجب
کند کی مجبر و مشبهی و قدری باشد و آنچ گفته است کی بعدد بسیار اعتبار نیست چون است
کی اینجا کی سلمان و بوذر و مقداد و عمار و جابر و بو ایوب و خزیمه در ید بر امامت علی متفق
شدند آن قلت را قدری نباشد و اعتماد بر کثرة مهاجر و انصار باشد و اینجا کی داریان بیشتر
شیعی باشند بر کثرة اعتماد نی و اتفاق نباشد تا ضعارة مذهب هر چه با ولی گوید با جز

باطل می کند و این خود مذهب و اعتقاد شیعة است کی اعتماد نه بر کثرة و قلة است بر عقل
و نظر و معرفة است محق محق باشد و گر چه یکی باشد و مبطل مبطل باشد و گر چه صد هزار
باشند ان الحق لا یعرف بالرجال و انما الرجال یعرفون بالحق و گرچه بحمد الله
شرق و غرب مشحون است باصحاب بوحنیفه و شافعی خلیفه و سلطان و امرا و قضاة و ایمه
و فقها و زهاد و متصوفه از اهل سنة و جماعت است حق و شر است و ظاهر ملازمة
سواد اعظم باید کردن و از آن مذهب کی دوروی دارد پرهیز باید کردن کی از عین نفاق است
اما جواب این کلمات است کی مذهب بوحنیفه و شافعی ظاهر است اما ایشان
هر دو موحد و عدلی بوده اند و بمحبة اهل بیت معروف و مشهور اگر خواجه همان مذهب
دارد دست از مجبری و مشبهی باید داشتن و عداوة آل مصطفی رها کردن و مرحبا بالوفاق
و گرنه بنام بوحنیفه و شافعی دغل بازی زدن و اما آنچ گفته است دست از مذهبی باید
داشتن کی دوروی دارد خطا کی راست می گوید اگر کور نیست هر کو شنیده است کی شیعة
مذهب خود را حوالت بدو کس کرده اند همیشه بیک خدا گفته اند و بیک رسول و بیک
امام اما مذهب دوروی آن باشد کی لاف از شافعی زند و مذهب اشعری دارد و این عین
نفاق باشد کی اگر اصول مذهب شافعی سره است انتساب بو الحسن اشعری کردن خطا
باشد و گر مذهب شافعی در اصول درست نیست دست از فروعش باید داشتن پس مذ
هب دوروی خواجه مصنف دارد اولا گوید مذهب شافعی دارم اما طریقه اشعری
گویم دوم خود را حنفی سنی می خواند چون شتر مرغ و خربط و باول خود رافضی
بوده است آنکه زیدی شده اکنون مجبر شده و نزدیک است کی بیشتر کرشود چون غن
سالی ماده سالی نر چون خربط روزی تر روزی خشک چنانکه گفت مرو زی غزو انحش
سالی ماده سالی نری ٥ پس دو مذهبی و انتقالی و منافق حنفی سنی و شافعی اشعری
خواجه است تا بدست خویش در دهن خویش نهاده است و هر کس کسره نخواند بیک
براند و الحمد لله رب العالمین و همه شرق و غرب اصحاب سنة دارند
اما جواب آنست کی مگر در تواریخ نخوانده است و ندیده است و از بصیران و سیا
حان و مسافران نشنیده است کی از مقدار یک درم کی زمین است نیم دانگ و سکونت
اند اهل کفر و شرک و بدعة و ضلالة اند از بت پرستان و فلک پرستان و صابیه و
یهود و مجوس و نصاری و منکران توحید و عدل و نبوة از براهمه و سوفسطاییه چنانک
اقصا بلاد روم و فرنج و هند و ترکستان و چین و ماچین و غیر آن تا سد یاجوج و ماجوج

و حدود دیار سومنات و بیک نیمه مسلمانی است و آنکه مسلمان بر هفتاد و سه گروه اند و مذاهب
و مقالات هر یک مذکور و مسطور است و سید علیه السلام همه را با امة خود بر خوانده است و بنا
اضافت بخود منسوب ساخته تا اگر از هره نباشد کی خون و مال ایشان از ائمة فتوی کنند و
همه در حمایت شهادتین و شریعة و کتاب و قبله مصطفی اند اما دهریه و طبایعه کی هیولی و علة
الاولی گفتند فلاسفه و ملاحده و بواطنه و تناسخه و نصاری یه همه خارج اند از هفتاد و سه
گروه بفتوی درست آنکه ازین هفتاد و سه گروه سه گروه معروف تر اند حنیفی و شیعی و شفعوی
آنکه از هفتاد گانه خود را برین سه گانه بسته اند از هر جماعتی چنانکه نجاریه و معتزله
و بادنجانیان و کرامیه و اسحاقیه و غیر ایشان از مذهب بوحنیفه خوانند از بهر آنکه
بفقه بوحنیفه کار کنند و طریقه او دارند در فروع مذهب و مجبره و اشاعره و مشبهیه
و کلابیه و جهمیه و مجسمه و حنابله و مالکیه و غیر آن خود را از جملهٔ شافعی خوانند
و بر فقه او کار کنند علی خلاف فیه بینهم و اما زیدیه و اخباریه و قطعیه و کیسانیه
و مانند ایشان را از حساب شیعه شمرند و گر چه زیدیه در بعضی از فروع مذهب امام بو
حنیفه دارند و مگر بر دو سه مسئله فتوی کی با شیعة باشند چون حی علی خیر العمل و دست در نماز فرو
گذاشتن و علم سپید داشتن پس هر طایفه را ازین طوایف بولایتی و مبینی و بقعه ای غلبه
و کثرتی هست چنانکه مرو و طایف و مکه کی دار الملک اسلامست و کوفه کی حرم امیر المومنین
است و اکثر بلاد جیلان و جبال دیلمان و در بعضی از بلاد مغرب همه زیدیاند دارند
و خطبه و سکه بنام ائمه خود کنند فاطمی عالم زاهد شجاع کی خروج کرده باشد و البته خلیفه
و سلطان خطبه نخوانند و سکه ننهند مگر بکوفه کی قریب است بدار الملک خلافت و بمکه
هر سال یکبار کی مالهای بسیار بستانند و خلعتها بپوشند و قضاة و فقها و علما ایشان همه
فتوی حان مذهب کنند آنکه از بلاد خوراسان از نیسابور تا اوزکند و سمرقند و حدود
بلاد ترکستان و غزنین و ماورا النهر همه حنیفی مذهب باشند یک رنگ و بتوحید و عدل قائل
و بعصمة انبیا گویند و بمنزلة اهل البیت مقر و بفضل صحابه معترف و مقر و جز ابو عمل و خوارزم
معتزلیان عدلی مذهب باشند و بفقه اقتدا بامام بوحنیفه کنند و در اصول مذهب اهل البیت
دارند مگر در دو مسئله امامة و وعید کی خلاف کنند و گر چه در بلاد عراق حنیفی باشند غلبه
آنجا دارند آنکه بلاد آذربیجان تا بدر روم و همدان و باصفهان و ساوه و قزوین و مانند
از همه شافعی مذهب باشند بهری مشبهی بهری اشعری بهری کلابی بهری حنبلی و آنکه در حدود
لرستان و دیار خوزستان و کرد و کر و بایکان و هرو کرد و نهاوند و آن حدود اغلب مشبهه

ومجسمه باشند و در حدود شام بیشتر یزیدیان واسمعیلیان باشند وبیان وشرح
وتفصیل همه بلاد عالم درین کتاب میسر نشود انکه در ولایت حلب وحران وکوفه وکرخ
وبغداد ومشاهد ائمه ومشهد رضا وقم وکاشان واوه وسبزوار وکرکان واستراباذ
ودهستان وخوابغان وهمه بلاد مازندران وبعضی از دیار طبرستان وری ونواحی
بسیار از وی وبعضی از قزوین ونواحی ان وبعضی از خرقان همه شیعی اصولی واما
متی باشند بر عالم پوشیده است برین کونه کی بیان کرده شد وبهر ولایتی طایفه‌ی
غلبه دارند وخطبه وسکه مختلف است واحکام وفتاوی بر مذهب خود کنند
وهرجا قوة از طایفه را باشد کی ان مذهب دارند وپادشاه از ایشان باشند
وغیر ایشان زبون باشند تا اکر باذربیجان زبون باشند شیعه تیغ وقلم بدست شیعه
باشد وکر بولایت حنفیان کوتاه دست وکوتاه زبان باشند در همه بلاد خوراسان مجبره و
مشبهی زبون وبی محل باشند وکر بساوه بر مذهب شافعی حکم کنند وبری بر مذهب
بوحنیفه حکم وفتوی کنند بقم وکاشان وابه همه فتوی وحکومات بر مذهب صادق
وباقر باشد وقاضی علوی یا شیعی باشد چنانکه قاضی ابو ابرهیم بابوی بخاه سال بقم بر
مذهب اهل البیت حکم داده وفتوی نوشت واکنون بیست سالست کی سید زین الدین امیره‌ی
شرفشاه است حاکم ومفتی وکذلک در همه بلاد شیعه باحضور مقطعان ترک وترکان
باشوکة این طریقه ظاهر است تا بداند کی از تقریر او سر دانش وعلم وانصاف کرده است
کی شرق ومغرب برین کونه است کی بیان کرده شد وخواجه مصنف از دو مذهب لاف میزند
زند کی مذهب شافعی نه مذهب بوحنیفه است ومذهب بوحنیفه نه مذهب شافعی است
از اصول مذهب بوحنیفه واز فروع مذهب کی مسایل اشان با هم خلاف است وفتوی بران
مذهب بخلاف مذهبست فتوی ومجدهای جامع جدا وفقه واخلاف تمام نهاده اکر مخالفه
وخلاف نبودی دو مذهب نبودی این همه هست وباشد اما بخصومت رافضیان این
دو مذهب یکی است تا بمذهب شافعی بسم الله نماز درست نباشد وبمذهب بوحنیفه بسم الله
در اول فاتحه ودکر سور تها نماز روا باشد وقول امین در اخر الحمد او واجب کویند واین
بدعة دانند ومانند این مسایل کی ذکر همه کتاب مطول شود وکر اعتقاد برین خبر است
کی کل مجتهد مصیب باید کی هفتاد وسه صاحب مذهب همه مجتهد ومصیب وناجی باشند
کی تفاوتی نباشد چون علما باشند همه مجتهدان باشند تا خواجه بداند کی هر سنی نتواند
بودن وهر حنفی بر وی دروا وخبر غایة نفاق وریا باشد وعین تقیه باشد ومانده است

کار مصنف انتقالی چنانکه مردی را کفتند از کجائی کفت از مان ورابن کفتند الحق بس
وریشی ونکین داری کاز دجای باشی الحق محتشم مردی است او امیراث رافضی بوده انکه
بمراد وبدی شده بعد از ان مجبر شده وتصنیف برین وجه بکرده پس از سنیئی رجوع
یا ذکر دن وحرمت حنفیان می داند اکنون خود را از میانه حنفی سنی می خواند وخود
بدانسته است کی بسیار پیشه تنکروزی باشد مذبذبین بین ذلک لا الی هولاء ولا الی
هولاء ولعنت بر همه منافقان باد اما حکایت وخدای تعالی در محکم کتاب خویش می
کوید هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله دین طاهر رامی
ستاید نه باطن وتقیه را اما جواب این کلمات انست کی تقیه نقصان ایمان واسلام
نکند هر که که خواجه معنی تقیه بداند وان چنان باشد کی رنجی مومنی خواهد رسیدن
بنفس یا بمال یا بدکر مومنان این مومن کلمتی بکوید کی بدان خلاص یابد ودر دین وشریعت
رخصة است وشیعه بدین مخصوص ومنفرد نباشند همه طوایف بوقت نزول مضرت
از سر ضرورة این مایه برخصة عقل برای دفع مضرة بکنند چنانکه عمار یاسر کی قصه‌ی
او در بیشتر بیان کرده شد کی تقیه کرد وصحابه وبانان بیکاد بود دراز کردند واو
از شر مشرکان کی بدفع مضرة از خدای ورسول تبرا کرده بود پیغامبر است در مدینه امدن
تا ایت امد کی رواست وعمار مومن ومعذور است وایمانش بی خلل است کی من کفر بالله
من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان وانبیا در وقت نزول شدائد وخوف
بقول وفعل تقیه کرده اند ومعذور بوده اند چون یوسف علیه السلم برادران کفتند بنده‌ی
ما است کفت اری بنده ام وابرهیم علیه السلم کفتند بتان تو شکستی قال بل فعله کبیرهم
هذا واین عین تقیه است وکر بذکر تقیه انبیا واولیا مشغول شویم این کتاب مطول
شود واین خواجه‌ی نوسنی کی تقیه را باطنیی می خواند وبر اهل تقیه انکار می کند نه
بیش از ین سنی مطلق بودی واکنون بتقیه خود را حنفی سنی می خواند وکوردبار باز یاد را شکو
کاه کویند خواجه‌ی اشعری کوید من سنی ام یا حنفی وتقیه همین باشد کی بوقت خوف ونزول
مضرت از مذهب خود تبرا یا انکار کند پس اکر تقیه بعینه باطنیی است پس خواجه را مبا
رکباد بدین الزام باطنیی تو کی مذهب بر تقیه بوقت حاجه مسلمانی ومعتقدی است ومتا
بعة انبیا وموافقت اولیا والسلم علی من اتبع الهدی اما حکایت ومذهب رافضیان
چنانست کی همه امت کافر اند مکر ایشان واین بعینه ملحدی است کی ملحدان چون خواسته‌ی
همه مسلمانان حلال دانند اما جواب این کلمات بهتان وکذب وتهمت

بدروغ اکرچه کران کند کلمتی بضرورت برود وکرچه خواجه مجبر بتقیه منسوب کند
وباری تعالی عالم است کی درین فصل تقیه نرفته است اولا شیعه ازین هفتاد ودو طایفه
هیچ را کافر نداند وکافر نخوانند زیرا که همه مقر اند بخدای ورسول واز امة
رسول اند وباری تعالی در بیشتر مواضع در قران جهودان وترسایان را اهل کتاب
می خواند وشیعه البته از ین امة کس را کافر نداند ونداند وکر دکر ان ناجی نداند
طرفه نیست کی هر طایفه‌ی با مذهب وطریقه اینست کی از هفتاد وسه ناجی یکی
است پس شیعه بهمه حال ناجی خود را دانند وخون ومال جهودان بمذهب شیعه
حلال نیست ومظلمه‌ی ایشان روا نیست چنانکه در کتب فقه منقولست وهر کس
که خواند صحت این قول بداند اما انچ کفته است این مصنف از خود حکایه
کرده است چون در فصول متقدم بیان کرده است کی هر کس که دست در نماز فرو
کذارد وخیر العمل زند وانکشتری در دست راست دارد وعلم سفید دارد
ملحد باشد واجماع است کی ملحد بد تر است از کافر پس خواجه انتقالی چهار دانک
از امة محمد را مصرح کافر خوانده است وان همه زیدیانند از عهد زید علی
تا الی یومنا هذا وهمه مالکیانند از عهد مالک الی یومنا هذا کی همه خیر العمل زد
اند وعلم سفید داشته اند ودست در نماز فرو کذاشته اند وانکشتری در دست
راست داشته پس چهار دانک از امة محمد در تصنیف بتصریح کافر خوانده
است وبدروغ کوید رافضیان همه امت را کافر دانند بی حجه وبینه تا کافر
وملحدان باشد کی مسلمانان را خوانده وانچ حوالت کرده است برین لازم ومتوجه
وشیعه اصولیه از ان منزه ومبرا وامة محمد همه مسلمانان ودر حفظ وحمایت
شهادتین وشریعت او وخون ومال ایشان بر یکدیکر حرام قال علیه السلم فاذا قالوها عصموا منی دماهم واموالهم والحمد لله رب العالمین اما حکایت
ودعوی می کند کی حسن عسکری را پسری امد سقف خانه شکافته شد واو را
ببردند واز ین محال تر سخنی باشد کی یکی را ببرند وکس نداند کی کجا شده است جواب
این کلمات انست کی خواجه نوسنی را اکر این قصه عجب امده است ودر مقدور
خدای صحیح ولایق نمی داند با مصطفی واو الشر را این قدر ومنزلة نمی شناسد چون
دعوی فضل وعلم تواریخ می کند باید کی کرم وتفضل کند وبعلما اهل سنة
وجماعت رود وکتابی کی خواجه امام محمد بن محمد الغزاوی السنی کرده است

کی انا طبیب القلوب خوانند ودر دوم فصل از ان کتاب خوانده کی امام سنة وجما
عت کرده است دران فصل می کوید کی چون ثابت البنانی رحمه الله علیه از جهان کناره
شد وکالبدش بخاک سپردند وباز کشتند جمعی مریدان پیر از رهی در رسیدند
پیر را در نیافتند حیاه نیافتند دل تنک وغمکین پس بتربه ثابت البنانی امدند وسر
تربه باز کردند البته کالبد شیخ در خاک نیافتند این حال را بایشان مشتبه شد
بدر زاویه‌ی شیخ امدند بانک در کردند دختر کی هفت ساله در پس پرده بود
بانک زد وکفت بدارید پیر را در خاک طلبید ونیافتید تعجب مشتی شد وریخ
مضاعف کشت کفتند جان پدر چه دانستی دختر کفت کوید چهل سال پدرم در
نماز سحر این ات می خواند کی رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین دانستم کی
دعای او ویرا رد نکرده باشند واو را در خاک رها نکنند کی جای مردان
روضه‌ی پاکست نه میانه‌ی خاکست مریدان دعا کردند وباز کشتند پس ای منصف
روا باشد کی ثابت بنانی را از میان خاک ببرند چنانکه کس نه بیند ودختری غیب
داند وامام سنی در تصنیف شرح دهد وبدیع وغریب نباشد اما روا نباشد
کی نقیه ذریه طاهره از ال مصطفی کی خایف باشند بروی از اعدا کی نظام
اسلام وقوام دین مصطفی باخر الزمان در وی ودر بقای بسته باشد باری
تعالی از سقف خانه او را بیرون برد روا باشد کی ثابت بنانی مرده را باشد
واین محال باشد کی مهدی زنده را باشد اینجا دختر هفت ساله روا باشد
کی غیب داند اما اینجا حسن عسکری معصوم روا نباشد کی از پدران خویش
احوال طفل شنیده باشد تا خواجه انتقالی باد دست از ان بدارد یا این نیز قبول
کند واجماع امت حاصلست وقران ناطق است کی چون جهودان بطلب
قتل عیسی امدند باری تعالی او را از میان ایشان ببرد چنانکه ندانستند ودیکری
را بعوض او دار زدند وکفتند عیسی است تا باری تعالی کفت وما قتلوه
وما صلبوه ولکن شبه لهم پس اکر عیسی پیغمبر است او وارث وفرزند
پیغمبر است وکر ثابت البنانی پیر وزکار بود او نایب وپسر حیدر کرار
بود اکر بهتر از عیسی نیست باری بهتر از ثابت است وخدای بهمه روزکار
قادر وقهار تا خواجه سنی این هر سه قضیه می داند واز قران واخبار می
خواند تا هیچ شبهتش نماند اما حکایت اکر نبید حلال هست چرا اشکار اشود

کویند سیصد و سیزده مرد حلال زاده می باید تا صاحب الزمان خروج کند و دولت در دست شرارت
پس چون همه جهان حرام زاده کانند و شایستگی بیعت و نصرت او ندارند شما
رافضیان حرام زاده اید بقول شما اما جواب این با منصف دیانت است
در اینکه گفت که چرا آشکارا نشود که تکرار بسیار ملال افزاید و در مواضع
این کتاب بیان کرده شده که خروج مهدی علیه السلام موقوفست بر نزول عیسی
مریم صلوات الله علیه هر که کاو از آسمان بزمین آید این از غیبت بدر آید
و کر او نیاید این نیز نیاید این جواب آنکس است که حیوة و نزول عیسی را مقر است
چنانکه مصنف کتاب و اما جواب آنانکه منکر اند نزول عیسی را در ذکر کتب
بیان کرده ام که درین کتاب خلاف با مجبر است نه با ایشان و اما آنچه
گفته است که سیصد و سیزده حلال زاده می باید تا او خروج کند با آنکه بیست
و پنج سال دعوی کرده است که این مذهب داشته است باری تعالی عالمست
که یک روز بحقیقة این مذهب نداشته است اگر نه این مایه از مذهب شیعة
بدانسته بودی که نکویند که موقوفست ظهور امام برین عدد و در هیچ کتابی
از کتب شیعة مذکور نیست بلکه در اخبار و تواریخ و آثار و ملاحم آورده
اند که اتفاق را آن روز که مهدی بود در کعبه ظاهر شود سیصد و سیزده مرد
معتقد که از اطراف عالم رفته باشند بروی عهد بندند و بیعت اول ایشان
در بابند و شرحی بداده است که از هر ولایتی و ناحیتی چند نفس باشند بعدد
اهل بدر که با مصطفی بودند و این نه شرطی است از شرائط ظهور امام و نه رکنی
از ارکان خروج و توقف او بمصلحت است نه انتظار این عدد که در عالم
دیه هست که ده چندین شیعة معتقد معتمد معروف بامامة در وی انتظار
خروج او تا جان و مال و فرزند فدای او کنند و این عدد از جملهٔ علامات
ظهور است نه از شرائط خروج است و مذهب اینست و اعتقاد اینست
که گفته شد در معنی اما آنچه گفته است که این عدد حلال می باید
و دلیل کند که رافضیان این مایه حلال زاده نیستند ای نا جوانمرد نا
منصف بدا اعتقاد این مایه از مذهب شیعة بندانسته ای که شیعه جهود
و ترسا را حرام زاده ندانند و ترسا و گبر را اگرچه کافر دانند حرام زاده
نخوانند و خدای تعالی عالم است که شیعة کافران بت پرست را حرام زاده
ندانند

ندانند و نخوانند و همه را حلال زاده دانند اندر که شبهه نکاحی رفته باشد میان
مادر و پدرشان و در کتب شیعة این مسئله اظهر من الشمس است و غرض
شیعة از آن اصل آن باشد تا چون این جماعت ایمان آورند پاک نسبت باشند
که کفر با ایمان برخیزد حرامزادگی هیچ زایل نشود تا هر کافر که مومن
شود حلال زاده باشد و خللی نکند و هیچ مخالف خود را حرامزاده ندانند
و نکاحها همه مرضی شرع و مقبول حکم پس با این طریقه در مذهب جبریة
همه را حرامزاده دانند و منتظر سیصد و اند حلال زاده باشند و هیچ عاقل
را دیده لی که بحرامزادگی بر خود اعتراف دهد و خلف سلف خود را حرام
زاده دانند تا انتظار عددی کنند حلال زادگان و عاقل چنین کلمات
چگونه قبول کند و غرض ما که همه را حلال زاده دانیم چون شبهه نکاح
رفته باشد بایجاب و قبول آنست تا همه صحابه چون ایمان آورند مومن
شوند پاک زاده باشند تا این طریقه و تمویه که بر طریق تشنیع و شبهة آورده
است بدین حجة روشن باطل و مضمحل باشد و خروج قایم موقوفست بر مصلحة
باری تعالی نه بر انتظار عدد و مسلمانان همه حلال زاده اند و این معنی کبیرا
لازم باشد که کویند عقد فاسقان درست نباشد و فسقی عظیم تر از شرک
نباشد که ان الشرک لظلم عظیم و کافر و مشرک ناپاک زاده باشند
که انما المشرکون نجس و چون عبدالله عبدالمطلب کافر و مشرک باشند
و آمنه که مادر محمد است بنت وهب کافره و مشرکه باشد و اگر که خطیب
و گواه باشد بدان عقد کافر و مشرک باشد و نجس باشند با جاره فاسقان
باشند باتفاق و عقد فاسقان بمذهب خواجه باطل باشد پس بباید دیدن
تا خود درین اجراجه لازم آید و محمد را که سید اولین و آخرین است بمذهب
خواجه مصنف انتقال اصل و وصل بر چه بوده باشد تا آخر بی حجة در شیعه
صورت بسته است بمذهب خواجه درکی لازم است نعوذ بالله من جنبته
اعتقاده که رسول خدای طاهر و مطهر و معصوم نفس پاک اصل و مومن
زاده است تا بآدم صلوات الله علیه تا چون این فصل با استقصا برخواند با
دست از مذهب مسلمانان بدارد یا سنگ در آبگینهٔ مذهب بد خود نیندازد
و الحمد لله رب العالمین که شیعة همه پاک زاده و معتقد و حلال زاده اند

بدوستی و محبة امیر المومنین و حرامزاده آن باشد که یک ذره بغض علی در سینه دارد فکیف
آنکه همه دل و سینه پر از بغض علی و آل علی باشد و تصنیفش بر عقیده گواه و لا یحبه
الا مومن تقی و لا یبغضه الا منافق شقی اما حکمت و کمال این قایم هست و امام وقت است
و همه شرائط کمال در وجود اوست کمال مرد در زن کرده است که رسول گفته است النکاح
سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی و اگر زن دارد و کنیزکان دارد از آن وقت باز فرزندان
دارد فرزندانش باری کجا اند که زن و فرزند ندارد خود با قصور است و عاجز و نه بر سنة
جدانست اما جواب این فصل آنست او لا عجب آید از عاقلی که عوبهای بزرگ کند
و تصنیف سازد و چنین سخنان هزل و رکیک و بی مایه و بی علم کوید که بروی دنیا و قیامت
غرامت و ملامت باشد اولا خطای فاحش است که گفت کمال مرد در زن کردن است
تا لازم آید که عیسی مریم و یحیی زکریا با مرتبهٔ رسالت و عصمت هر دو ناقص بوده اند
و محمد مصطفی سی و هفت سال ناقص بوده است که خدیجه را در سی و هفت سالگی خواست
و این زهاد و عباد که خواجه انتقالی ایشان ابو زین العابدین و باقر اختیار کرده است و درین
کتاب بدیشان مباهات و مباهات کرده است در مواضع بسیار و بیشتران ایشان همه
تجرید و تفرید طلب کرده اند باید که همه ناقص بوده باشند تا معلوم شود که اصلی خطا است
و قولی نادرست اما نبودن با این فصل که سنه است و کسی کوید که زن ندارد دارد زن و کنیزک
بسیار اما انجاهلی که گفته است که کمال مرد در فرزند است و ما سمعنا بهذا اگر نگفته است
که فرزند باری بباری تعالی تعلق دارد اگر مصلحت نداند داد و امام نبدارم حرجی نباشد که
از انبیا و مرسلان بسی بوده اند که فرزند نداشته اند و بهر برا همه نرینه بوده است و بهر را
همه مادینه و بهر برا بهو و بهر برا خود نبوده است کما قال الله تعالی یهب لمن یشا
اناثا و یهب لمن یشا الذکور او یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشا عقیما تا
خواجه از چیز که باتفاق ایمه و عقلا من فعل الله باشد فقدان بر حساب مهدی و نقصان
شیعه می کیرد تا الحساب کورتر باشد و روا داریم که امام زن دارد و فرزند دارد و
قطعی نیست بر آن اما حکایت و عجب تر آنکه این حوزه اسلام و حریم دین
و سد ثغور و انصاف ضعفا آنانکه با ستدن و حقهای خدای تعالی نکاه بداشتن رافضی
می کوید که همه بدوست و جهان در توقف است بسبب او و نمازهای آدینه آن وقت واجب
و لازم می شود که او کند و از قبل او کنند بر این امام حی ناطق قادر توانا را
چه عذر است پیش خدای تعالی که این همه مهمل بگذاشته است بعذر ترسیده که
رافضی

رافضی می نهد که ناصران ندارد این راست نشود تیغ بر دوش باز باید نهادن چنانکه بوبکر کرد
با اهل رده و عمر کرد با کبرکان عجم و عثمان کرد و دیگر غازیان اما جواب این کلمات
مکرر مکرر مزور نامقرر که بمواضع بعبارات گفته است دیگر باره اینست بر سبیل
اختصار که شک نیست که بمذهب شیعة امامت از اصول دیانت است اما حفظ حوزهٔ اسلام
و نگاه داشت حریم دین و سد ثغور بهمه مذاهب ایمه را باید کردن و چون خلفا که
حاضر اند و ظاهر اند و خطبه و سکه بنام ایشانست نکرده اند هر گز و نمی کنند تا اکنون
ولایت مصر است متغلبان مصر بدست فرو گرفته اند و خطبه و سکه بنام خود بکرده و مسلمانان
آن حدود در شدة و محنة اند تا هم حق خلفا ضایع است و هم حق ضعفا و جبال کوهستان
صباحیان و ملحدان بدست فرو گرفته اند و خطبه و سکه بنام نزار ملعون و صباح
ملعون بکرده اند و در آن حدود هم حق خلفا ضایع است و هم حق ضعفا و روم و فرنج
خود معلومست که کلیسا و ناقوس و خمر خانه ظاهر است و کوشت خوک حلال کرده
اند و امام حی ناطق قادر توانا در حرم نشسته و امام بحق و خلیفه او ست شمشیر
بر دوش باز باید نهادن و بعذر ترسیده که ناصبیان مغرور ناشدن و از جوم بدر
آمدن و متغلبان مصر بر داشتن و الموت از ملحدان و کیلان از مدعیان و روم از
بت پرستان و خطبها و سکها بنام خود بکردن و منبرها بنهادن چنانکه عمر کرد
با عجم و گبرکان و بوبکر با اهل رده و رومیان و عثمان و دیگر غازیان پس اگر با وجود
امام حاضر این همه هست و مسلمانان رنجور اند و حقها ضایع و توقف و تاخیر
و نقصان نمی کنند احوال مهدی غایب را برین قیاس باید کردن و شرم می داشتن
و انصاف می دادن پس قیاس بوبکر و عمر با علی کنند اگر ایشان کردند او کرد
و قیاس حال مهدی با مسترشد و مستظهر و مقتفی کنند آخر ایشان نکردند با حضور
و ظهور از مهدی طمع نباید داشتن و اگر امام روا است که این معنی نکند با مهدی نیز مجامله
می کردن و تشنیع نازدن چون وقت باشد بیاید و کند و اگر کوید سلاطین از قبل
ایشان می کنند تمنای خطاست که کرده است که آن وقت که سلاطین با قوتی تمامتر
باشد سنجر که بغداد با خلفا مساعدت نروز و آخر بندگان آل سلجوق کنند و صیت
و ثواب و محمدت آن بدیشان راجع باشد تا چون این فصل برخواند غیبة بر مهدی
بغیبة نکند که موقوفست علی رغم مصنف بر نزول عیسی که جواب یک نیمه راست نباشد
و یک نیمه دروغ و اگر مسلم شود که امرا و ترکان نایبان حضرت خلافت اند بقمع ملاحده

عالم را و مستغنی است از حرکه کذلک شاه شاهان شرف الملوک و بدرش ملک مازندران
و اسلاف ایشان همه نایبان همه نایبان مهدی اند و بیست و هفت هزار ملحد مخ
درعدد امده اند کی ایشان هلاک کرده اند و با غیبة مهدی خطبه و سکه
بنام او می کنند تا دانی کی او نیز با وجود چنین شحنکان در توقف معذور است
والحمد لله رب العالمین ایضا کفته است و از عجایب کارها کی در عهد بنی
امیه علی الحسین و محمد بن علی الباقر با صولة امویان و ناپاکی و تهاری حجاج
و دیگر امیران عراق و جعفر صادق و موسی کاظم و علی موسی و بسر شر در
عهد عباسیان با استیلا و عظمت عباسیان می شایست کی ظاهر باشند
و مکشوف و ان امامان تا بعد از قایم بقول رافضی همه از قایم بهتر بودند چون
دولت امویان ناچیز شد و دولت عباسیان ضعف پذیرفت و ملک در
عراق و ادیلمان لی فتاد و مصر و مغرب باطنیان بخود کردند و خود را بر
فتراک ال و اهلبیت بستند و رافضیان لاف می زدند کی این همه مقدمات
ظهور قایم است تا ان روز کی معد بن عزیز کی خود را المهدی بالله نام نهاده
بود در مصر شد و جوهر الکتاب بر مقدمه ی او اند رایت سفید بر همه
علی ولی الله نوشته الامام المهدی بالله المعد بن رسول الله بر نوشته
فرصت از رایات جهان بکرفته و بر درکاه مقتدر و قاهر و راضی و مکتفی
و مستکفی امیران رافضی امیران دیلم و غیر دیلم باطنی و رافضی رسوم و نوا
عدر فض اشکارا از عاشورا و لیلة المیلاد و روز قتل عثمان کی عید
اعظم خوانند و بهانه کنند کی غدیر خم است و تولا و تبرا اشکارا
امیران شام همه شیعی و بطحیه و بطحا و هجر و لحسا و بحرین و دارین
و حلب و حران همه امیران شیعی دیبران همه باطنی و رافضی و مسلم بن قریش
و بدرش ببلد رایتها سفید و با مهای بقصر زده و هر روز منتظر خروج
قایم و در عهد کریم سلطان محمدی قدس الله روحه صدقه ی حله و سرخاب
در رفض عالی صد هزار مرد بیشتر بودند لشکر صدقه و از ری تا
خوراسان این دبدبه فرا زبن کرفته بودند کی مهدی ال محمد نایب قایم
است در مصر شد و قتل اعدا کرد و روافض در قم و قاشان و ابه
هرکجا بودند تهنیتها می کردند کی نایب قایم با رایت سفید در مصر شد

وقتل

وقتل کرد کنون کار کار شیعه ال محمد است و هر یک چند مسلمان را دست بنهاده
کی بکشند چون کار بدین جا رسید اخر این مرد کی امام وقت است از کی می
کریزد از کی نهان است این روز کی دشمن قوی تر بودند و امامان از و بهتر
بودند می شایست کی اشکارا باشند اکنون کی دشمن ضعیف است و دوست
قوی و روافض را کثرة بایستی کی اشکارا بودی تا حدهای خدای تعالی
می راندی و حقوق خدا و ندان حق می ستاندی اکنون زبان شکو یا شرمی
بایست و دستش کیر است و حکمش روانتر بکثرة اتباع و قلة اعدا او چنین
جبن بحال بر عاقل مستبصر پوشیده نماند و الا بر احمقان رافضی پیش نشود
اعاذنا الله و ایاکم من الضلاله و الجهاله اما جواب این کلمات کی
دکر باره از سر بغض اهل بیت مصطفی از ناصبیان و باقیان ظاهر کرده است
و عداوة امیر المومنین شیر خدای و اصحاب شریعة مصطفی اشکارا کرده و عقلا
و فضلا عالم را بر خبث عقیدت مجبرانه و کینه ی سینه مشبهیانه اطلاع
داده ان شاالله کی بوجهی برود کی هیچ عاقل عالم مصنف را شبهتی نماند
و هر کس کی از سر بصیرة بخواند او را شبهتی نماند اولا بغفلة کفته است
کی زین العابدین و باقر در عهد عاصیان بنی امیه و حجاج ظالم ظاهر بوده اند
و دیگر ائمه ما در عهد عصاة بنی مروان و در عهد دیگر خلفا اشکارا بودند
چرا این امام غایب است جواب انست کی مصلحت ایشان و رعیة ناچار
در ظهور بوده باشد و مصلحت مهدی و این رعیت در غیبه و مصلحت
خدای بهتر داند و رسول و امام و کسرا نباشد کی اعتراض کند و ما
شده است این قصه با احوال پیغمبران خدای تعالی چنانکه نوح علیه السلم
با کثرة اعدا ظاهر بوده است و یک روز از اعدا غایب نشده است
کی مصلحت نوح در ظهور بوده است و ادریس علیه السلم از برای اعدا
غایب شده است وقتی در زمین و وقت اخر با سمان و نه خدای عاجز
بوده است و نه ادریس اما مصلحة وقت او غیبة بوده است نه ظهور
و هم چنین ابرهیم در حاله اول غایب بوده است و خایف بوده است
و اسحق و یعقوب را و اسمعیل را البته غیبتی بوده است و داود و سلیمن
را هرکز غیبتی بوده است و موسی را علیه السلم غیبت بوده است هم

باول حالة هم در میانه ی کار و شعیب و ایوب را غیبة بوده است و باری تعالی
یحیی و زکریا و جرجیس را با تحمل مشقة و رنج اعدا و ضرب و قتل صبر فرموده
است و غیبة مصلحت نبوده است و مصطفی را با رفعة درجة و منزلة بزرک
مصلحة غیبة بوده است و بغار رفته و مکه رها کرده و بمدینه امده
و خدای تعالی عاجز نیست و انبیا بخطی و عارضی نباشند اما مصلحت هو وقت و
هر پیغمبر دکر باشد بر اکو کور و کر نیست تواریخ و قصاص ببابد خواندن
و قیاس ائمه ما از اول تا اخر بر احوال انبیا کی بعضی اند از ائمه بران قیاس
کردن تا ظهور باقر و صادق و غیبت مهدی عجب ندارد و بعد ازین حجه
انکار این حالة کردن از غایة جهل و بی خردی باشد وجه دوم انست
کی لعیدین و عظ بغیره جون مهدی را علیه السلم معلومست کی امویان و مروا
نیان و عباسیان با بدرانش چه معامله کردند از کشتن بتیغ و زهر و سلب
و نهب و غارة و مانندان بر خایف است و از خوف اعدا غایب است وجه
سیوم انست کی روا باشد کی وجه مصلحت در ظهور ایشان و غیبت او انست
کی ایشان هریک نایبان داشتند ذریة بعضها من بعض و این امام اخرین و بقیه
عترة و حافظ کتاب و شریعة است و عمرا و سبب امان امة است غایب است
تا چون خوف زایل شود او ظاهر شود چنانکه اجماع و کتاب بر خروج و
ظهور او حجة است و بدلیل اول مستغنی بودیم ازین دو وجه دکر اما انچه تاکید را
کفته اند و زیاده الخیر خیر و اما انچه کفته است کی مذهب روافض چنانست
کی بدران قایم هریک بهتر اند از وی دکر باره بحساب کور تر است و فتوی باید کی
بران مذهب بد خود می کند و فتوی مذهب شیعة چون نمی داند در توقف خود
مذهب شیعة چنانست کی امیر المومنین علی بهتر است از هر یک از یازده معصوم
و دلالت قول رسولست کی کفت هذان امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر
منهما و از دکر انرا تفاوتی نیست و معلوم نشده است تفضیل یکی بر دیکری تا ت
صورة کی بوده است بداند کی باطل است اما انچه کفته است کی چون دولت
امویان ناچیز شد و دولت عباسیان ضعف پذیرفت عجبست کی در مواضع این
کتاب اورده است کی ان مذهب رافضی باشد کی زبون و ضعف بذیر باشد و
مذهب سنة همیشه قوی باشد و عجز و ضعف نپذیرد و اینجا ضعف مذهب

والنقصان

و نقصان کار خلفا معترف می شود مبارک باد رجوع دکر باره با دروغ و تقلید
اول اما انچه کفته است کی در عهد امیران دیلمان شیعی چرا ظاهر نشد و
قوة صدقه و سرخاب کی شاهد اورده است سبب ان بوده باشد کی امام
نوسیده باشد کی ملوک دیالم و صدقه و سرخاب رافضی با وی همان کنند
کی امیران سنی و ناصبیان عالم با ستر شد و راشد کردند از تیغ دروی
کشیدن و بکرفتن و بنکاه بغارت بکردن و چون اسیران از بن مرحله بدان
مرحله بردن و باخر کار غافل شدن و ان دو سید محتشم را بدست ملا
حده باز دادن تا شهید شدند اهل سنة بیشتر اند از شیعة و نواصب
بر روافض غلبه دارند و خاندان عباسیان بخلافت و سلطنت معروف و
مشهور است بر مهدی عالم تر است داشته باشد کی شیعة با وی همان کنند
کی اهل سنة با ایشان کردند تا بدین معارضه ی با حجة مکر ساکن شود
و غیبت امام مصلحتیست من قبل الله و ظهورش بوقت خویش باذن الله
و اما انچه کفته است کی معد ملعون ظاهر شد و رایات سفید در مصر و نواحی بر زدند
لعنت بر معد و معدیان باد و نزار و نزاریان و همه ملحدان باد بارایانشان و ولایتشان کی
شیعة خود صحابه ی رسول را با درجه ی ایمان و سبقه و وصلت و هجرة و ستر و عفة
و قول شریعه و کتاب و سنة قبول نمی کنند با مامة برای فقد عصمت و کثره علم ارث
متابعة نزار و معد ملعون خواهند کردن مطعونان در نسبت متهمان در اعتقاد کی معرفة
خدا بر احوال ذبیح کنند اینت غاية محال و اینت مایه ی ضلال و اضلال و الحمد لله
الکبیر المتعال و ما در مختصری یک بار رساله در جواب ملاحده و در شیعة ایشان کرده
ایم کی از قزوین بما فرستاده اند شرح اسامی و القاب و انساب این مطعونان و مدعیان
داده ایم چون خواهند بدانند و درین کتاب بجمل هم اشارتی در پیش رفته است
و تکرار بی فایدة ملال افزاید اما عقلا و فضلا را عجب اید کی معدی مدعی متغلب با رایة
ضلالة در مصر شود با چندانی شوکه خلفا ممکن در بغداد نشسته و جهان همه بحکم
ایشان و خطبه و سکه بنام ایشان ملحدی اشکارا در مصر شود منکر عدل و توحید
دشمن نبوة مدعی امامت این همه بکند لشکری بکو نید حرکتی بکنند تا برای زاد
قیامت را یا برای قوه شیعة را یا برای ثبات خلافة را یا برای نظام سلطنت را بس
ظهور و تمکین را باید کی فایدتی زیادت حاصل باشد کی غیبت و خوف را مسلمانانرا

می‌کشتند تغنود می‌کنند داهمانا این‌ها دارند چند بن هزار سنی و ناصبی در عالم با وجود
خلفا و اولوالامر ایشان ممکن کردن که کاری بدان اصلی بابد بن حد بیاید و چون این طا
غیه علیه اللعنه در مصر شد این بدعه و ضلالة اشکارا کرد اگر بشارتی و بشا
شتی بوذ ان قوم را بوذه باشد کی در معرفة خدای و وجوب ان بسمع و قبول تعلیم
و تقلید مذهب معد و نزار داشتند و ان مجیبان عالم اند کی اصل مذهبشان با
اصل مذهب او در وجوب معرفت بسمع برابر است و این دیگر باره تشنیع زده است
بر خلفا چون مقتدر و قاهر و غیر هم کی وزیران رافضی و باطنی داشتند بنمی توان
دانست کی چرا داشتند اگر باعتقاد داشتند خواجه چرا منع می‌کند و حاشا
کی باعتقاد نداشته باشند و گرمی ترسیدند امام ترسنده بمذهب خواجه امامت
را بنشاید و گر تقیه می‌کردند تقیه مذهب رافضیانست و گر مداهنه می‌کردند
مداهنه نه طریقه سنیانست و این عیب و عار کی رعیة و ضعفای امة را بدست
وزیران باطنی و رافضی باز دهند بذتر و سخت‌تر انانست کی خواجه ی انتقالی
بر قایم حوالت می‌کند کی حقها بغیبة او ضایع است تا بنیک خوانده سره بداند
اما این کفته است کی شیعة در اطراف و بلاد بشارت می‌زدند و تهنیه می‌
کردند کی مهدی امذ نایب قایم در مصر شد خاک بر دهان کی شیعه خوذ مهدی
قایم را کویند و اورا در غیبت نایب نگفتند و گر مجبران تعلیمی بکر بکر با ظهور
ملحد مصر تهنیه می‌کردند موحدان شیعی اصولی کی موثر در معرفة خدای تعالی
نظر بر وجه کویند در دلیل علی الوجه الذی یدل بشارت و تهنیه کمتر کنند
و این بعوام نموده است و بدروغ بشیعة حوالت کرده است کی ایشان نداشته
اند کی ظهور ان رایات بدعة و ضلالة مقدمه ی قایم است بس جاهلانه و غافلانه سخنی
است کی اثار ظهور و مقدمات خروج ان معصوم منصوص را علاماتی و اماراتیست
چون قتل نفس زکیه و خروج سفیانی و غیر ان هفتاذ و اند علامت کی در کتاب
الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد مذکور و مشهور و مسطور است کی مقدمات
و اثار ان حال باشد و چون باشد و تفصیل ان در کتاب الغیبة مشروح است چون
بخواند هیچ شبهتی نماند و بحساب کورتر است دیگر باره کی شیعة دعوی ظهور رایت
مهدی امة صاحب الزمان از مکه و کعبه کویند کی حرم خدای و قبله ی انبیا است و مو
لودگاه سید اوصیا است کی بر ندا ایذ و مسیح مریم از اسمان بزمین ایذ و اواره ی

ایز

ایة و قل جا الحق و زهق الباطل از اسمان هفتم ایذ و ناصر شرب العالمین و جبرئیل امین ایذ
و ان محمدی عصمت علوی شجاعت تیغ بر کیرد و عالم بگشاید اول مصر ویران کند و تخت ه
معد و نزار بشکند الحاد در عالم مزور کند شریعة و سنة منور کند کسوة دین بعطر
عدل و انصاف معطر کند کبر کی و ترسای و جهودی از عالم بر دارد قلعهای باطنیان
بکند غبار جبر از چهره ی عدل زایل کرداند کنشت و کلیسیا خراب کند رایة مصریان
اگرچه سفیذ است بسوزد دین یکی شوذ با آل عباس کی بنی اعمام او اند مداراة و مواساة
کند ممهلاً بنی عمنا مهلاً موالینا ه تا مصنف تا منصف بداند کی بصدقه و سرخاب
کار بر نیایذ و لشکر او بحمد الله این ترکان غازی باشند کی جهان دارانند امروز نی نقته
کی شاعر در حق صادق علیه السلام خروج مهدی را بنصرة ترکان غازی وعده داده است

دُرِیعَة من سِرِّ ال محمّدٍ — ضمنتها و جعلت من اُمنائها
فاذا رأیت الکوکبین تقارنا — بالجدی عند صباحها و مسائها
فهناک یطلب ثار ال محمدٍ — طلابها بالترک من اعدائها

بس ترکان غازی را مصطفی برای این دعا کرده است تا با خر زمان نصرة مهدی کنند و حقها
ظاهر کردانند و باطلها نیست و این معنی از طریق عقل و نقل بر مومن عاقل مستبصر پوشیده
نماند و الا احمقی چو بطی نا صبیبی انکار نکنند و بر باطل اصرار نکنند نعوذ بالله من شر
الضلال و مقاله الجهال و عجبست کی این خواجه نو سنی کتاب تصنیف کرده است و بر قایم
غایب تشنیع زده و شیعه را مصادره بکرفته کی عالم خراب شد حقها نیست گشت بدعتها
اشکارا شد بنیایذ کی امام برای این کار بایذ شد اری فراموش کرده است کی عهد دولت
ملکشاه رحمه الله علیه کذا ای از میان مجبران دین بکر بخت او را حسن صباح کل گشته
علیه اللعنه و در جهان ی گشت و تمهید دعوة الحاد می‌کرد بمشافهه و مکاتبه از ری
با صفهان و همدان و همه بلاد قهستان و بس ربیار دیکر و مصر و شام و ان حدود دعوة
می‌کرد بخدای دانستن ببیغمبری صادق بایذ تا با لموت امذ و بمکر و حیله و زر و سیم نیک
از حدود بستد و قلعه میسر کرد و دعوة می‌کرد کی بخدای دانستن بیغمبری صادق
بایذ و عقل و نظر را البته اثری نیست چون خبر رفتن او با لموت حرسها الله شایع و فاش
شد سلطان ملکشاه نبیر داشت تاج الدین مستوفی هم کار او بوذ و دیگران پوشیده می‌داشتند
و سلطان بیکارها روم و اوز کند و خصومت با فضلون گنجه و طلب فتح قلعه‌ها و
مشغول شد با ان نمی‌برداخت کی از امور را بیش از انکه مار شوذ بمالد تا فتنه فتوح گشت

واما مستظهر در ان تغافلی کرد با خر کار خواجه نظام الملک الحسن علی بن اسحاق رحمه الله
علیه کی سنی مصلح مشفق بوذ نه مجبر متعصب بتیغ ملاحده شهید امذ و سلطان بمدتی
نزدیک با جوار خدای شد و ترکان عالم روی بتشویش اورده بطلب سلطنت و جهانداری
و ترکان با لموت نپرداختند و از دار الخلافه این کار بود کی مهم عظیم در توقف می‌داشتند
تا ان ملعون قوی شد و گرچه سلاطین را عمر سلطنت باشد ائمه و خلفا را بهمه روزگار
بایذکی عمر دین و شریعة باشد چون تتش کشته امذ و سلطنت بر برکیارق سلطان
قرار می‌گرفت دیگر باره دو هوای بد امذ و چند مصاف برفت علی الجمله تا سلطنت بکلی
بی منازعت با سلطان محمد رحمه الله افتاذ و سلطان سنجر مالک بوذ خراسان بروی
مقرر شد و چون کار بدین حد انجامیذ الحاد قوة کرفته بوذ و صباح قوی شده در ان
حدود و سلاحها و ذخیرها بر قلعها برده و راهها بکرفته چون ثغر اسلام گشته امذ
و قصد امیر احمد یلی کردند سلطان محمد بکلی دل در خرابی الموت و قمع ملاحده بست
و لشکرهای گران با سالارها و اتابکان و امرا فرستاذ و امیران بزرگ و سپه سالاران با عدة
را بر در قلعه ی الموت فرستاذ و صباح کل هنوز در قید حیوه بوذ و انجا صبور با ذها ه
حکم بکردند و حصن و حصار بر ان ملاعین چون وادی جهنم کردند تا بستانند و شران
مخاذیل از مسلمانان کفایه کنند چون با خری رسید سلطان سعید محمد را نور الله
قبره بروضه ی رضای خدای بردند و ان ملاعین بشارت زدند امیر علی یار کرد نی بوذ
با منکبرس بهتری مرایدان سلطان محمد را بکوفت و حدود شام رفت و قواجه ساقی سلجوق
را بکوفت و روی بفارس نهاذ و ملک طغرل در حکم اتابک نوشتکین شیرگیر بوذ اما با وی
نبوذ عماد الدوله بلقفشت بسر بزرگ شیرگیر را بکوفت و بقلعه ی فرستاذ و عالم
متزلزل شد و هنوز بیست و اند سال بوذ کی صباح کل مجبر با لموت رفته بوذ عهد کی
قریب با این همه لشکرها و عدتها و سالارها کی گوید خواجه مصنف سنی نه چنان بهتر
بودی کی امام مستظهر کی نه بهتر بوذ از عمر خطاب تیغ بر دوش باز نهادی و از بغداد
بیرون امذی کی هرگز عمر را چندین سپاه و لشکر و الت و سلاح و عدت کجا بوذ و این
او با قله لشکر و عدة با کبرکان بکرد این با ملحدان اند کی بکردی کی هنوز الموت
و لنبه سر تنها بوذ کی ملاحده مدابیر شذند و دزه در ملک دیلمان مسلمان داشتند و با
لیر امیر علی حامی داشت و همه طالقان مسلمانان داشتند تا عالم از ملحدان پاک شذی
و چون صباح و صباحیان نیست شذه بودندی مصر و مصریان را چه محل بودی ای عجب

عالم

عالم ملا از امیران سنی جهان بر از ترکان غازی همه موافق و مشفق در خانه رفتن و خفتن
و بترک این کار معظم بگفتن نمی‌دانم کی بر چه حمل کنند بدان کی قایم بذ دل و بی لشکر است
بکر بخته است با خوذ نیست رافضیان همه دروغ می‌کویند تا این کار نه بجا بر سید
کی ملاحده جهان بکرفتند بس خواجه ی نو سنی بعد از هفتاذ سال تصنیف می‌کند و گناه
با قایم و رافضیان می‌نهد احتراز فرق باید میان غایب و حاضر و میان ممکن و خایف
بس این غفلت و تاخیر و تقصیر را انجا نقصانی و عیبی نیست انجا نیز هم نباشد
کی اتباع بیشتر بودند از صدقه حله و از سرخاب او و چون برون نیامذ با تکه دیگر
قیاس می‌باید کردن و زبان بریده و کشیده می‌باید داشتن کی مصالح ایمه و خلفا بهتر
دانند ان روز کی حشر و لشکر از همه بیه بعجم باید فرستاذن چنانکه عمر خطاب
خوذ نفرستند و ان روز کی توقف باید کردن تا مصر و جبال قهستان ملحدان بدست
فرو کیرند چون مستظهر و مسترشد توقف می‌باید کردن و ان روز کی صادق و باقر
را ظاهر بایست بودن می‌باشند و ان روز کی مهدی را غایب باید بودن می‌باشد کی مصلحه
ایمه دانند نه عامه و چون خواجه تشنیع بر مهدی زند ما جواب در موشکد در بان
نتوانیم کفتن کل الجنس مع الجنس و هر کس کی بانصاف این فصل با جوابش نیک برخواند
ان شا الله کی اورا هیچ شبهتی نماند و الحمد لله رب العالمین اما کفت
فضیحت اول برایشان انست کی از میان همه فرق اسلام ببعض صحابه و تکفیر و تضلیل سلف
صالح از صحابه و تابعین و زنان رسول و زهاد و عباد و متصوفه معروف باشند و بدین مشهوراند
اما جواب — این فصل بدان ای برادر کی این مصنف انتقالی بعد از ان همه تشنیعهای بدروغ
و حوالات محالات اخر این کتاب بر شصت و اند فضیحت نهاذه است بعضی راست و بعضی
دروغ است و هست کی صورة مشبهت دارد و نه چون فصول اولست مسایل خلافست
از اصول و فروع مذهب فقها بهری دانسته است و از بهری بیگانه و اجنبی بوذه
است اما بضرورت همه را جواب بر وجه خویش بتوفیق خدای تعالی گفته اید ان شا الله
اما جواب این فضیحه اول انست کی این تشنیع بدروغست کی در مواضع این
کتاب تکرار کرده است و بهتان نهاده و جوابها مشبع با حجة و دلیل گفته امذه است
چون بخواند بداند کی شیعة اصولیه بحمد الله بدین تهمت متهم نبوذه اند و هر صحابه را
و تابعین را کی خدای و رسول دوست داشته اند و قبول کرده اند شیعة مرید باشند
و متصوفه بی ریا را دوست دارند و زنان مصطفی را امهات المومنین دانند و هر کس کی

وهر کس کی زبان مصطفی را طعنی زند مبتدع وضال وکمراهش دانند واما حدیث مجتهدان
در مواضع این کتاب بر شیعه تشنیع زده است بر دایشان یکی احمد حنبل است از نیشاب
کی مجتهدی مصیب است بمذهب خواجه سنی محمد بن احمد بن یعقوب الجورجانی قاضی
هراة روایت کرده است از محمد بن عبد کاالهروی کی کفت از علی حشرم شنویدم کی
کفت حاضر بودم در مجلس احمد حنبل از وی شنویدم کی کفت لا یکون الرجل سنیا
حتی یبغض علیا قلیلا من کفتم لا یکون الرجل سنیا حتی یحب علیا کبیرا پس
شبهت نیست کی شیعت مجتهدان چنین را دوست ندارند پس اگر مجتهد دوست علی
باشد دوستش دارند چنانکه بوحنیفه وشافعی واگر نه ندارندش تا این جمله بدانی شیعه
واما اتفاقست از هفتاد ودو کروه از امة مصطفی علیه السلم دشمن امیر المومنین
علی را خارجیان وناصبیان ومجبره اند کی او را قتال مسلمان کنند وخمر خواره وبی
حمیة خوانند وفاطمه را بد کویند وحق فرزندان او را منکر باشند وشیعه هر کرا
کی این مذهب دارد دشمن دارند ولعنت کنند وهر کس کی این کتاب من اوله الی اخره
برخواند بداند کی این مصنف از ان قوم است کی مبالغتها کرده است در عداوة علی
مرتضی وخصومة ال ائمه هدی والسلم علی من اتبع الهدی
وفضیحت دوم انست انشانرا کی با معتزله موافقت کرده اند وصفات خدایرا نکاه
کرده اند واو را خالق لم یزل ورازق لم یزل وسمیع وبصیر لم یزل ومتکلم لم
یزل ومرید لم یزل نکویند کویند سمیع وبصیر است بمعنی عالم وقادر وعلم وقدرة را
خود منکر باشند وکویند مرید افعال خویشتن است نه مرید افعال ما وبیناست بشرط
وجود مرئیات وسمیع است بشرط وجود مسموعات وبصیر است هم چنین ومتکلم
است یعنی خالق کلامست ورازق انکه بوذ کی رزق افریذ ومدرک انکه بوذ کی مدرک
افریذ ومذهب اهل حق انست کی او همیشه بر صفات کمال بوذ همیشه خالق و
رازق وعالم ومتکلم وقادر وغنی وسمیع وبصیر بوذ صفات او بکردذ وهمواره
بیننده واشنوا بوذ نه بحاسه والت اگر مخلوقات بوذ وگر نبوذ وهمواره متکلم
بوذ اما جواب انست کی اگر شیعه را در بهری مسایل عقلیات بدلیل وحجة
با معتزله موافقی میباید ان موافقت از عقل ونظر باشد نه موافقه زیدیه و
معتزله باشد با انکه خواجه را در اثبات رؤیة مجاهره با مشبهه ومجسمه موا
فقتاست ودر اثبات ظلم وکفر با کلابیه وجهمیه موافقه است تا نقصان

این موافقه بدانند مکر کمال ان موافقه قبول کند وکر این اصول همه مذهب معتزله است ه
اجه میبایست کی کتاب را نام بعض فضایح المعتزله بر نهاده بوذی کی متبوع ایشانند
تا بدبداید کی عداوة هم با امیر المومنین است کی معتزله را با خواجه در صفات خدای خلافست
وشیعه را بیرون از ان در امامة با اظهار عداوة معلوم شوذ امدیم با جواب شبهتی کی
اورده است اولا اخ کفته است کی صفات خدایرا منکر باشند این مسلم [illegible] انکه
اوردیدانند کی صفات بر سه قسمست صفات واجبست وصفات جایز است وصفات [illegible]
است اما باری تعالی را صفات واجبه قادری است وعالمی وحیی وموجودی وان مذهب شیعه
اثبات وجوب این صفات معلومست لم یزل ولا یزال ولا یجوز خروجه عنها تبارک
وتعالی بحال من الاحوال واین صفات باری تعالی نفسی وذاتی است بی علتی والتی واما انچه
کفته است کی باری تعالی را خالق ورازق ومرید ومتکلم لم یزل نکویند همانا اگر معنی
این کلمات وحدود این الفاظ دانستی از عقل شرم داشتی این اجرا کردن وانرا
کی از لغة عرب واصطلاح متکلمان وحدود وحقایق محققان اندک مایه بهره بی
باشد چنین سخن نکوید اما مذهبی را کی بنیاد بر نامعقول ونامسموع باشد چنین باشد
اما مصنف این کتاب بزور است کی این نقصان عاید است تو اضع مذهبش کی چون خواست
کی نفی صفات خدای تعالی کند الا برین وجه نتواند کردن او لا معلومست کی خالق فاعل
خلق باشد وخالق ازلی را معنی ان باشد کی در ازل خلق افریده باشد وموجود باشد
خلق در ازل پس قدیم باشد پس فرق نباشد میان خالق وخلق در ازل ولا قدیم سواه
محال باشد ومعلومست کی فاعل قدیم باید کی بر فعل تقدم دارد بتقدیر او فاتی کی انرا
نهایة نباشد ورازق روزی دهنده باشد ومعلوم کی حکونه روا باشد کی در ازل روزی
دهد پس روزی خواره باید کی موجود باشد در ازل وانکه فرق نبوذ در وجود از میان
رازق ورزق ومرزوق واین خطای فاحش است وهمه موجودات برین اصل قدیم باشد
والبته هیچ محدث پس اگر از خالقی ورازقی ان میخواهد کی در ازل قادر بوذه است
بر خلق ورزق درین خلافی نیست کی ما اثبات کرده ایم کی باری تعالی بمذهب عدلیان قادرست
لنفسه وذاته بی علتی وشبهتی والتی وخلق ورزق وکلام را حصول ووقوع در لم
یزل محال باشد اما در قادری وعالمی خلافی نیست کی همیشه دانا وتوانا بوذه است اما
خالق انکه کویند کی خلق افریند ورازق انکه کویند کی روزی رساند ومتکلم چون فاعل
کلام باشد انکه اجرا کنند کی ایجاد کلام کند ومرید انکه باشد کی فعل واقع

ایذ بر وجهی دون وجهی واین در ازل محال باشند کی این صفات را صفات افعال کویند
نه صفات واجبه اما در انکه اهل عدل از باری تعالی نفی صفات مستحیله کنند [illegible]
نیست جون کیفیه را بینه ومانند این اما سمیعی وبصیری خلافست کی بی حوالت کرده
است کی از مذهب اهل عدل معروفست کی باری تعالی در فیما لم یزل سمیع وبصیر بوذ اما
سامعی ومبصری کی مشروطست بوجود مسموعات ومبصرات در لا یزال اثبات کنند
کی معنی سمیع وبصیر ان باشذ کی حاصل باشذ بر صفتی کی اگر مسموعی ومبصری باشذ
کی در ان حالت شنوذ وبینذ واین در لم یزل روا نباشذ ومدرک ومبصر ان باشذ
کی در ان حالت شنوذ وبینذ ومدرک شاهدا وغایبا بشرط وجود مدرکات
باشذ وان صفات کی محال باشذ خروج باری تعالی از ان لم یزل قادری است وعالمی وحیی
وموجودی کی لم یزل ولا یزال باشذ واگر خواجه از مدرکی وسمعی وبصیری ومتکلمی
عالمی خواسته است شک نیست کی باری تعالی بهمه اشیا عالم بوذه است در فیما لم
یزل وعالمست وعالم باشذ ودر شرح این مسایل مجمل ومفصل شیوخ اهل عدل واما
میه کتب وتصانیف ساخته اند وشرح همه درین مختصر میسر نشوذ ومارا
بجواب این مدعی مشنع این قدر کفایتست اما فضیحتان فضیحت درین مسله
کی بر مذهب خواجه مصنف است کی کویذ قادر نتواند بوذن بی قدرة وعالم نتواند
بوذن بی علم وحی نتواند بوذن بی حیوة وسمیع وبصیر نباشذ بی بصر واین همه غلة
واله است انکه خدایرا مذهب خواند وهشت قدیم دگر با وی اثبات کنند پس با این
مذهب بد واعتقاد کج شاید کی بر مذهب موحدان طعن زنند وتصنیف نسازند کی چنین
مذهبش باب صد در با پاک نشوذ همه نامعقول ناموزون برین وجه کی بیان کرده شد
والحمد لله علی اثبات التوحید ونفی التشبیه وفضیحت سیوم انست
کی منکر باشند رؤیة قدیم تعالی را چنانکه سلف صالح کفته اند وقران بدان ناطق است
واما ما نیز اثبات کرده اند رؤیتی بی تشبیه وبی جهة چنانکه دانند بی چون بینند بی چون
این کلماتست کی شیعه امامیه نفی رؤیه بی مجاهره کنند چنانکه
جهودان از موسی خواستند کی ارنا الله جهرة تا بعقوبة عاجل سوخته شدند فاخذتهم
الصاعقة ونفی ان رؤیة کنند کی مجبره ومشبهه اثبات می کنند کی بدین چشم سر خدایرا
ببینیم اما رؤیة بدان وجه کی ذات متعالی باری تعالی را بینند نه بچشم سر نه در جانه در
مکان نه در مقابله در حکم مقابله نه حال در مقابله رؤیتی از طریق علم چنانکه میدانند

موافق قران وقول سلف صالح بران وجه کی بوحنیفه وشافعی بمتابعت امیر المومنین اثبات
کرده اند قال علیه السلم لا اعبد ربا لم اراه لم تره العیون بمشاهدة العیان ولکن
رایة القلوب بحقایق الایمان معروف بالایات مشهور بالدلالات لا یقاس بالناس
ولا تدرکه الحواس اثبات رؤیة شیعه برین وجه کنند کی علی مرتضی نه چنانکه بلحسن
اشعری وابن الکلاب وجهم صفوان وبوبکر باقلانی والحمد لله رب العالمین
وفضیحت چهارم انست کی رافضی کوید خدای تعالی خالق
همه اشیا نیست والجاکی میکویذ والله خالق کل شی این کل بمعنی بعض است
وخوذ را با خدای تعالی در خلق الافعال شریک وانباز دانند وکویند کفر
وایمان تو بیش وخدا کار او نیست وهمه بماست وخدایرا اندران مشیتی وارادتی
نیست وبرین قول معطلی خوانند شان وسورة الفاتحه با بزرکی خطران همه
دلیل است بر موافقه اهل سنة وتکذیب اهل قدر وتعطیل زیرا که اول
سورة بسم الله است والله ذاتی بوذ کی او را پرستند وسزاوار عبادت
باشذ الرحمن بخشاینده چون احسان محسن بتقدیر او نباشد وروزی
بکسب خوذ باشذ او رحمن بر حقیقه نباشذ الرحیم مهربان وبخشایش
کر باشذ چون کار همه بماست وهر یک از ما خوذ رحیم خوذ باشیم
انکه الحمد سپاس ومنت خدایرا بر همه چیز بر انچه ما کنیم واو را
اندران صنعی نباشذ رب العالمین پرورد کار عالمیان پس بقول رافضی
وقدری ما هر یک پرورد کار خوذ باشیم مالک یوم الدین اکر مالک
افعال ورقاب ما نباشذ او را این اسم حقیقی نباشذ ایاک نعبد ترا پرستیم
وایاک نستعین ودر عبادت تو استعانت ویاوری از تو خواهیم اکر کار
بماست از وی استعانت ویاری خواستن چه معنی دارد اهدنا الصراط المستقیم
ما را هدایة کن براه راست اکر هدایه نه از وست وما کنیم هر چه باید
کنیم وانچ نباید نکنیم چرا از وهدایه باید خواستن واز ضلاله احتراز
خواستن صراط الذین انعمت علیهم راه انانک تو خدای بر ایشان نعمت
کرده ای غیر المغضوب علیهم نه از جمله جهودان کی در سخط تو
اند ولا الضالین ونه از جمله ترسایان کمراه انکه ختم فرموذ بامین
یعنی اسمع یارب واستجب این همه دلیل است بر صحت مذهب حق وبطلان

جبر و تشبیه چنانکه بعد از این فصل توفیق خدای بیان کرده شوذ ان شا الله اما ابتدا شروع افتد در بیان سورة الفاتحة کی هر دست بر مذهب مجبره و مشبهه اول بسم الله نام ذاتی است قادر است بر اصول نعم و چون نعمت کرده باشد مستحق شکر و عبادة باشد و خواجه چون اسم و مسمی یکی داند و هزار و یک خدا بیش لازم ایذ و اسم از مسمی باز نشناسذ و چون اسم عین مسمی باشذ نام فرعون عین فرعون باشذ و چون کلام قدیم است سمیات قرآن چون فرعون و ابلیس و قارون و هامان همه قدیم باشند و خدای قدیم باشذ و تا اکنون نه قدیم گفته است درین صورت نه صد هزار قدیم لازم ایذ و درین دقیقة تامل باید کردن تا فایدة گفت ما مصور شوذ کی در قدیم فرقی نیست برین اصل میان خدای و فرعون و اما معنی رحمن پرورنده باشذ و مذهب ما بحمد الله انست کی نعمة دو است بدنیا یکی لازم است چون الت و اعضا و اسباب و همه از فعل خداست تبارک و تعالی چون دست و پا و دیگر جوارح و غیر خدای بران قادر نباشذ دوم نوع از نعمت متعدی باشذ و ان خلق همه مشتهیاتست از نعمتها مختلف کی بدین اعضا و الات و اسباب بذان توصل کنند و ان همه هم از فعل خداست تبارک و تعالی و غیر وی بران قادر نباشذ پس رحمان بر حقیقه بخشایش کر نعمة افرین پروردگار اوست همه حیوانات را از پشه تا باشه و از مگس تا کرگس و از مور تا مار و نعمت اوست این کلمة کی والله خیر الرازقین و امـــا رحیم مهربان و امرزنده باشد و انفاقست کی کر بقیامت رحیم خوذ نتواند بوذن اما مکلف چون ایمان اورد بفعل خویش و طاعت کند باختیار خویش مستحق مدح و ثواب باشذ و چون اختیار کفر و معصیت کند مستحق ذم و عقاب باشذ و فاعل و مختیر باشد تا وجود عقل را اثری باشد و بعثه ی رسل و انزال کتب بر حاصل باشد و امر و نهی و وعد و وعید حق و درست باشد و تکلیف با فایدة باشذ و ثواب و عقاب بر افعال مکلف باشذ و جزا برا عمال و قول حق و محمد صادق و توبه ی عصاة مقبول پس بنده رحیم خوذ باشذ بدنیا باختیار ایمان و طاعة و بترک کفر و معصیة و خدای تعالی که ارحم الراحمین است و خیر الغافرین است بقیامت اگر زلتی باشذ با ایمان بخشد و عفو کند و عند توبه اسقاط عقاب کند و شفاعت انبیا در اسقاط عقاب کند و زیادتی درجات قبول کند کی وهم غافر است و هم غفور و هم راحم است و هم رحیم موافق مذهب اهل عدل و توحید و مخالف مذهب اهل جبر و تشبیه انکه گفت تبارک و تعالی الحمد لله رب العالمین سپاس و منت خدای را خلق اسمان و زمین و ما فیها و ما بینهما و خلقة ما از حال نیست ره

ونطفه کی مرده و پرورش ما و خلق مشتهیات و اغذیه از ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح کی سبب قوام حیاة و معاش و راحت دنیا است و بر نعمتهای دینی چون افرینش عقل و بعثت رسل و انزال کتب برای اعلام معالم شریعة و کیفیة شکر نعمة و ان بیان طاعة و عبادت و توفیق و الطاف و بهشت و ثواب و نعیم باقی و حیاة ثانی ابدی سپاس برین جمله کی انفاقست کی همه از فعل خداست تبارک و تعالی موافق اهل عدل و توحید بخلاف مذهب مجبران و مشبهیان کی همه خذلان و طغیان و کفر و ایمان دارذ و بنده مجبر و مقهور باشذ و نتواند کی خلاف ان کنذ و بقیامت بفعل خوذ بنده را بدوزخ ابد فرستذ و همه عاقلان دانند کی چنین خدای بر چنین نعمت مستحق شکر و حمد و ستایش نباشذ تا اخ خواجه انتقالی نداشته باشذ کی الزام خصم است خوذ قلاده ی کردن مجبر شر باشذ و داغ پیشانی مدبرش و معنی رب العالمین کی گفته است بقول رافضی و قدری ما هر یکی پروردگار خوذ باشیم حاشا کی این مذهب شیعة باشذ کی چون درست کرده امذ کی فاعل اسباب و الات و اعضا همه خدا است و قدره و قوة از وست و خلق همه مشتهیات از فعل اوست تبارک و تعالی کی اصول و فروع نعمت اینست و مار الحصر نیست و پروردگار خدا است و روزی دهنده و مدبر و مقدر و مصور و غیر او بران قادر نیست و هو افذ رالقا رین و احسن الخالقین و خیر الرازقین و رب العالمین و معنی مالک یوم الدین که گفته است کی مذهب رافضی چنانست کی او مالک افعال و اعمال ما نباشذ جواب انست کی ار معنی مالک فاعل می خواهذ نباشذ و یک فعل بدو فاعل محالست و بنده فاعل فعل خوذ است و مختیر و مختار است و فعل غیری را بدیگری حوالت کردن نامعقولست و بفعل خوذ بنده را بگرفتن نه عدلست و باری تعالی منزه و مبرا است از فعل قبیح و ظلم و گر از مالک حاکم و عالم می خواهذ هست بافعال ما همه عالم است و حاکم است روز قیامت کی مطیع را بر طاعت ثواب دهذ و عاصی را بر عصیان عقاب کنذ و مومنان را بایمان ابد در بهشت بدارذ و کافران را بکفر ابد در دوزخ بدارذ کی مالکی حکیم است و حاکمی عدل و لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون و لا یظلم فی عدله و لا یجور فی حکمه امـــا در معنی ایاک نعبد مصنف نفتیه بکرده است و بگریخته چون خر لنک کی بار ابگینه دارذ و وحل باشد چون بیفتاذ در شوره انجا نه بار بماند و نه خر و نه خر بنده کی اگر فعل ما خلق خدا باشد علی زعمه ایاک نعبد گفتن خطا باشذ و گر عبارة از فعل ما باشذ دگر باره مذهب خواجه خطا باشذ و اما معنی ایاک نستعین چون بنده در طاعة از خدای استعانت خواهذ تا عبادت کنذ دلیل باشذ کی بنده نیز فاعل مختار است کی التماس از خدای خواهذ

عقیده قدری و رافضی کی همه خوذ را افریده ی خوذ را بیشتر از افریده ی خدای دانند اما جواب ایخ گفته است کی رافضی گوید خدای تعالی خالق همه اشیا نیست درین معنی تهمتی و انکاری نیست کی مذهب شیعة و کافه ی اهل عدل خلفا عن سلف بدلیل و حجت انست کی قبایح باسرها و فضایح و فساد و کفر و معاصی و طغیان هیچ فعل خدای تعالی نباشذ و گرچه باری تعالی قادر است بر همه نکنذ و روا نباشذ که اختیار لئز افعال با بهری از ان کنذ کی منزه و مبرا است انا فریدن ان از انک عالمست بقبح همه قبایح و مستغنی است از فعل همه قبایح و عالمست کی مستغنی است از ان پس روا نباشذ کی اختیار فعل قبیح کنذ و این از جمله ی اثبات و فاعل ان غیر خدا است پس اگرچه ما گوییم باری تعالی منزه و مبرا و متعالی است از فعل قبیح و ارادت ان فضیحت می خواند ما قبول کردیم و خلاف این گفتن همه قبایح را گفتن از کفر و زنا و ناشایست را بخدای تعالی حوالة کردن خواجه سنی را مبارک باذ تا بمذهب او خالق همه اشیا خدای باشذ و ما بحمد الله خوذ را فاعل دانیم و خوانیم اما اجرا خالق الا در قدیم تعالی نگنیم کی خالق همه اجسام عالم و اعراض مخصوصه او ست و الا یدخل جنسها تحت مقدور العقدر و مشارکة لازم نباشذ چون دو فعل را بدو فاعل حوالت کنند مشارکة خواجه مجبر را لازم است کی در یک فعل گوید حدوث ان تعلق بخدای دارذ و کسبش تعلق به بنده و وجود هر یکی از ذکر محال باشذ تا مقدور واحد صحیح داند بین القادرین و نداند کی برین اصل لازم شوذ کی فعلی از وجهی ما باشد کی موجود باشذ و همان فعل در ان حال معدوم باشذ پس خواجه دعوی شرکة خدای در است کرده است و بمذهب مسلمانان حوالت می کند و چون این حجت معلوم شوذ ان شبهت کی اورده است زایل باشذ ان شا الله و ایخ شبهة کرده است کی و الله خالق کل شی و باید کی تا هر ایة خالق همه اشیا خدای باشذ احتراز لغة و قرآن بایستی کی این مایه بر انسته بوذی کی کل بمعنی بعض اید چنانکه باری تعالی در قصه ی ابرهیم گفت ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا و دانیم کی کوه طبرک انجا نبوذ و در قصه ی بلقیس گوید و اوتیت من کل شی

و دانم کی بلقیس را همه چیزی نبوذ پس خالق کل شی را معنی ان باشذ کی هر الخیر کی نقصان الهیة او نکنذ از افعال حسن چون خلق اسمان و زمین و عرش و کرسی و جنی و انسی و ملایکه و اصول و فروع نعم و مانندان همه از فعل او باشذ تبارک و تعالی و منزه و متعالی است از فعل کفر و فساد و زلات و مانندان تعالی الله عما یقول المجبرة و تقدس عما یظن المشبهة علوا کبیرا و گر ابنی کی تاکید این دلایل است برشماریم کتاب مطول شوذ و از مقصود باز مانیم و ما راد در جواب این شبهة درین کتاب این قدر کفایة است و الحمد لله رب العالمین و امـــا ایخ گفته است کی گویند ایمان و کفر بتوفیق و خذلان او نیست یک نیمه ازین دعوی راستست و یک نیمه دروغ از بهر انک مذهب ما و مذهب اهل عدل درین مسله اینست کی ایمان و طاعات و همه حسنات و همه خیرات بتوفیق و لطف و هدایه و تمکین باری تعالی حاصل اید و تا این جمله بنکند تکلیف نکند مکلف را امـــا کفر و معاصی بخذلان قدیم تعالی نگوییم کی منزه است تبارک و تعالی از انکه خذلان و سلب توفیق کند تا بنده کافر شوذ و انکه بنده را عقوبت کند مذهب و اعتقاد اینست و ان یک وجه معطلی بمشبهی مشابهت دارد کی معطله نفی شریعه کنذ من قبل الله و مجبره خدا و رسول را معزول کنند از بعضی احکام و برای و اجتهاد خویش گویند تا خواجه بداند کی معطلی کیست امـــا ایخ گفته است برین وجه ایشان را معطلی خوانند بحساب کور تر است دیگر باره و بنداری معنی تعطیل نداسته است کی معطلی منکر بعثة ی رسل و شریعة را گویند و ان طایفه ی خاملا ذکر اند قلیل العدد و از جمله ی دهریانند کی گویند شریعة نامعقولست قبول نشاید کردن و مذهب ایشان بخلاف مذهب ما همه باشذ و امـــا جواب ایخ گفته است کی سورة الفاتحه دلالت است بر صحة مذهب اهل سنة و جماعت و بطلان مذهب قدر و رفض و تعطیل و بنداری خویشتن اینده است یا خود در خواب کشتی گرفتن کی بیفتد بی رنجی اسان بر خیزد اما با خصم دشخوار ترک باشذ کشتی گرفتن کی چون بیفتد بر نشم بر نخیزد او لا همه قران من اوله الی اخره دلیل است بر صحة مذهب اهل عدل و توحید و بطلان مذهب اهل

و فعل او کنذ اما معنی اهدنا الصراط المستقیم کی ما را هدایة کن و بنمای راه راست حقیقت
و درست و بمذهب اهل عدلست بدنیا تکلیف و اعلام و عقل و قدرت و همه اصول
نعمت و فروع نعمت و بعثت رسل و اعلام شریعت و انزال کتب همه از قبل خدایست تبارک
و تعالی و بقیامت راه بهشت نمودن و بتوبه اسقاط عقاب کردن و بفضل قبول توبه
و قبول شفاعة انبیا و اولیا همه از قبل خدایست تبارک و تعالی و تقدس و حوالت این
هدایة بذو کنیم و همه انبیا هم چنین کرده اند و تا اخر سوره همه الفاظ و کلمات
و نعمة موجود و موعود معترف بوده ایم و مذهب ماست و در جوار رحمت و لطف
و هدایة خدائیم و عجز و ضعف بذ کی نموذن اقتدا است بانبیا و اولیا علیهم السلم
اما ایمان و طاعت بفعل و اختیار ما حاصل اید از طریق نظر و بدل در مصنوعات
و محدثات و کفر و معصیت را حوالت بجهل و تقصیر ماست و هیچ نه بخداست تا ثواب
و عقاب و امر و نهی و شرع و عقل و بعثه رسل و انزال کتب را فایدتی باشذ فمن شا
فلیومن و من شا فلیکفر والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله ایذا کفته است و فضیحت بجبر انست کی رافضی بقضا و قدر ایمان
ندارذ و همه قران بذین ناطق است و رسول علیه السلم کفته است القدر خیره و شره
من الله اما جواب این شبهة انست کی اکر از این قضا و قدر ان میخواهذ
کی شیعه کویند باری تعالی فاعل و مرید و خواها کفر و قبایح و معاصی نیست این مذهب
شیعه است و مذهب همه عدلیه اینست و قران بصحة این مذهب ناطق است و اخبار
رسول صلی الله علیه و اله و همه ائمه بر صحت این مذهب اورده است و عقل بر تنزیه باری تعالی
کواهست و لا یختار القبیح و لا یرید الفضایح و لا یرید الکفر و العصیان تنزه تبارک
و تعالی عما یقول المجبرون فیه علوا کبیرا تا در اخبار و اثار می ایذ درین وجه
در اثبات قضا و قدر و نفی جبر و تشبیه کی بیان کرده شذ تا هیچ شبهتی نماند
ان شا الله حدثنا الاخ الامام اوحد الدین ابو عبد الله الحسین بن ابی الحسین بن ابی
الفضل القزوینی سماعا و قراءة قال حدثنا الشیخ الفقیه ابو الحسن علی بن الحسن
الجاستی نزیل الری قال حدثنا الشیخ المفید ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین
النیسابوری رحمه الله علیه املاء من لفظه بالری فی مجلده سنه ست و سبعین
و اربع مایه قال اخبرنا السید ابو طاهر محمد بن احمد الجعفری بقرائتی علیه
فی داره بقزوین قال حدثنا ابو طلحه القسم بن محمد الخطیب قراءة علیه قال حدثنا
ابو الحسن علی بن ابرهیم القطان قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن خلد السعدی قال

حدثنا عمر بن وهب الطائی قال حدثنی عمرو بن عبد الله قال حدثنا محمد بن جابر عن ابی اسحق قال
غزا رجل من اهل الشام غزاة صفین مع علی بن ابی طالب علیه السلم فلما انصرف قال له یا امیر المومنین
اخبرنا عن مسیرنا الی الشام اقضا من الله و بقدره قال له نعم یا اخا اهل الشام والذی فلق
الحبة و برا النسمة ما وطینا موطیا و لا هبطنا وادیا و لا علونا تلعة الا بقضا من الله و قدره
فقال الشامی اعند الله احتسب عنای ما ارى لی من الاجر قال له علی علیه السلم یا اخا اهل الشام
لعلک ظننت قضا لازما و قدرا حاتما لو کان کذلک لبطل الثواب و العقاب و سقط
الوعد و الوعید و الامر من الله و النهی عنه و ما کان المحسن اولی بثواب الاحسان من المسی و لا المسی
اولی بعقوبة الذنب من المحسن تلک مقالة عبدة الاوثان و حزب الشیطان و خصما الرحمن و قدریة
الامة و مجوسها ان الله عز و جل امر تخییرا و نهی تحذیرا و کلف یسیرا و لم یکلف عسیرا لم
یطع مکرها و لم یعص مغلوبا و لم یرسل الانبیا لعبا و لم ینزل الکتب الی عباده عبثا و لا خلق
السموات و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار چون امیر
تقریر این تحقیق بکرد مرد شامی می کویذ و ما القضا و القدر اللذان کان مسیرنا بهما و عنهما
فقال علیه السلم الامر من الله بذلک و الحکم فیه ثم تلا و کان امر الله قدرا مقدورا قال فقام الشامی
فرحا مسرورا لما سمع مقالة امیر المومنین و قبل یدیه و قال فرجت عنی فرج الله عنک یا امیر المومنین
و انشا یقول شعر

انت الامام الذی نرجو بطاعته | یوم المآب من الرحمن رضوانا
اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا | جزاک ربک بالاحسان احسانا
منی شککنا بها الریب ذو سفه | تلقی لدیک له شرحا و تبیانا
ما لا و لا قایلا یوما لواقعه | فیها عبدتم اذا یا قوم شیطانا
فلیس معذرة فی فعل فاحشة | قد کنت راکبها فسقا و عصیانا
و لا احب و لا شا الفسوق و لا | قتل الولی له ظلما و عدوانا
انی احب و قد صحت عزیمته | علی الذی قال اعلن ذاک اعلانا
و لن یضل امرء یمسک بحبلکم | بذاک احمد عن ذی العرش اوصانا
نفسی الفدا لخیر الخلق کلهم | بعد النبی علی الخیر مولانا
اخ النبی و مولی المومنین معا | و اول الناس تصدیقا و ایمانا
و بعل بنت رسول الله سیدنا | اکرم به و بها سرا و اعلانا

و شرح و بیان این کلمة منثور و منظوم هر کس که بداند او را در قضا و قدر شبهتی نماند پس ما کی شیعه
امیر المومنین و تابعان الراشدین ایم اثبات ذریه بر این وجه کنیم کی امیر المومنین و سید اوصیا و وارث

علوم انبیا علی مرتضی کرده است موافق عقل و قران بی جا و مکان و نه رویة بجاهره بچشم سر
چنانکه بیان کرده شذ نه چنانکه مجبره و مشبهه کرده اند و کرا اثبات قضا و قدر کنیم بر طریق
کنیم کی امیر المومنین کرده است و کلام او علیه السلم دلالت است بر ان و قران و اجماع اهل
عدل موافق انست و امامین بو حنیفه و شافعی بر ان وجه و طریقه کفته اند و در کتب و کلام
ایشان ظاهر است و همه صحابه ی کبار از جمهور اول و تابعین بزرکوار از صدور و مبانه
قضا و قدر برین وجه اثبات کرده اند تا امر و نهی و وعد و وعید را خللی نباشذ و ثواب
و عقاب و تفضل و احسان بر جای خوذ باشذ و ما را درین مسله و مسایل دیگر از اصول دیانات
از معقولات و منقولات واجب نباشذ متابعت بلحسن اشعری و ابو عبد الله کرام
و جهم صفوان و حسین نجار و ابو بکر باقلانی و بو علی و بو هاشم و کعبی و بصری کردن تا
هر چه بعقل دانند بنظر بر وجه ی دانیم کی اینه است روشن و انچ بسمع دانند مصطفی
و السن و از صحابه ی بزرکوار و معتمدان تابعین بنص می دانیم بی شبهت خدای عالم و عادل
رسولی صادق امین امامی نص معصوم ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و الحمد لله رب العالمین ایذا کفته است و عمر ... در شام خطبه می کرد
کفت لا هادی لما اضللت و لا مضل لما هدیت کبری حاضر بوذ کفت الله اعدل من ان یضل
احدا عمر کفت لولا عهدک لضربت عنقک اما جواب این کلمات انست
کی اکر درست شوذ کی عمر خطاب این کلمات کفته است هم بر ان وجه کفته باشذ کی
باری تعالی در قران می کویذ یضل من یشا و یهدی من یشا و انرا تاویل کفته اند از طریق
عقل و سمع بوجهی که مخالف عدل خدای تعالی نباشذ و اضلال و هدی را تفسیر بر غیر کفر
و ایمانست بهری کفته اند تمکین و توفیق است بهری کفته اند راه بهشت و طریق دوزخ است
بر ان وجه کی بیان کرده شذ و در اخبار و ادعیه از رسول علیه السلم و از ائمه علیهم
السلم کلماتی هست مطابق این کی از عمر نقل کرده اند و انرا تاویل و معنی باشذ
کی بخبار بزرکان و ائمه رد نشاید کردن و ترک تاویل روا نباشذ اما در اخر کلام
بر عمر خطاب بعجز کواهی داذه است کی چنان امامی از حجه کبری عاجز امذ و کویذ ضربت
عنقک کی این طریقه ی ظالمان و متحیران باشذ و عجب اینست کی عمر بمدینه نشسته
و لشکرها بخوزستان و بلاد عراق و خراسان می فرستاذ بطلب کبرکان و دلاقاصی و ادانی
بسیط زمین و اطراف عالم نقش کبر کی برمی داشت و کبری در حضور او زنده می بوذ
و دایم کی صلح بکرده باشذ و کبر را امان داذه پس من الزام بر حسن علی علیه السلم

عیبی باشذ کی با معویه صلح کنذ که اکر عمر شایذ کی با کبرکان صلح کنذ حسن شایذ کی با باغیان
صلح کنذ دیکر مسلمان شذه بوذن او را بحجة جواب داذن نه بضربت دیکر خللی افتاذه است
مکر از نقل باشذ نه از اصل ایذا کفته است و کویند ماشا الله کان و ما لم یشا
لم یکن نمی باید کفتن که نه هر چ خدای تعالی خواهذ نباشذ مراد خواجه رافضی باشذ و مراد
خدای نباشذ تا خدا را بعجز منسوب کرده باشذ اما جواب این کلمات انست
کی او لا مذهب شیعة و همه اهل عدل درین مسله سره منهم باید کردن تا شبهة بر خیزد
ان شا الله تعالی بر انکه بمذهب ما و بمذهب کافه ی اهل اسلام اهل عدل چنانست کی باری تعالی
قادر است بر انکه همه کفار را بجبر و قهر بر ایمان دارذ و همه عاصیان را بقهر بر طاعت خوذ
دارذ و ایمان ضروری کرداند تا همه بضرورت بدانند کی عالم محدث است و صانع عالم یکی است
موصوف بصفات کمال اما ان ایمان و ان طاعت نه ایمان و طاعتی باشذ حقیقتی و بر ان ثواب
داذن عبث باشذ و مستحق مدح نباشند بر ان و حقیقت مومنی و مطیعی در حق ایشان
اثبات نتوان کردن مثالش چنانست کی اهل قیامت بضرورة همه خلقان عالم و همه
کافران دنیا خدا را دانند و ایشان را مومن نخوانند از بهر انکه ان معرفه ضروری باشذ
پس ایمان بر حقیقة ان باشذ کی مکلف در سرای تکلیف بنظر بر وجه در دلیل بمشقة حاصل
کنذ بفعل خویش تا بر تحصیل ان هم بدنیا مستحق مدح باشذ و هم بقیامت مستحق ثواب
ابد باشنذ پس برین قاعدة و اصل اکر خدای خواهذ کی بجبر دیا فرینذ تواند اما
نخواهذ و خواهذ کی بنده بکسب و اختیار فعل خویش مومن و مطیع باشذ و تارک کفر
و معاصی باشذ و کرنده با حصول الت و قدره و تمکین و توفیق اختیار نکند خدای را تعالی
نقصانی نباشذ کی منفعة و مضرت ان بدنیا و قیامت عاید است بما نه بخدای پس اکر
چه خدای تعالی خواهذ و حاصل نیایذ نقصان خدای را نباشذ کی فعل غیر اوست و کویذ
خواجه ی سنی خدای تعالی مقدر از فرعون و بو جهل یا کفر میخواهذ یا ایمان اکر کفر
می خواهذ خوذ مراد او حاصلست موسی را با عصا و ید بیضا فرستاذن و از فرعون بجبر
مقهور را ایمان طلب کردن عبث باشذ کی نه خدای تعالی میخواهذ و نه خوذ فرعون
قادر هست بر ایمان و هم چنین محمد را علیه السلم با قران و ذو الفقار ببو جهل و غیر
او از کفار فرستاذن هم عبث باشذ کی ایشان نتوانند کی ایمان ارند و نه خدای
خواهذ از ایشان کی ایمان اورند پس اکر میخواهذ انکار خواجه چیست و کوی نمی خواهذ
فرستاذن معجز چیست و چون خدای از فرعون و بو جهل کفر میخواهذ کوی موسی

و محمد چه میخواهد اگر هم کفر میخواهد تشدید و خصومت چیست و گر ایمان می
خواهد بمخالفت خدای از رسولان چگونه روا باشد و گویا ابلیس از فرعون و بوجهل کفر
می خواهد یا ایمان اگر ایمان میخواهد محالست کی او سر کافرانست پس بماند الا آنکه
ابلیس از ایشان و از همه کافران کفر میخواهد و خدای بمذهب خواجه هم کفر میخواهد
و پیغمبران همه ایمان میخواهند اما اینجا آنکه ابلیس آن میخواهد کی خدای و آن کفرات
و موسی و محمد خلاف آن میخواهند کی خدای و آن ایمانست زهی مذهب و اعتقاد و طر
یقه کی ابلیس مطیع خدای باشد و موسی و محمد و ابرهیم عاصی باشند بماند الا آنکه
خدای و همه انبیا و همه مومنان از همه کفار ایمان میخواهند تا بعثه‌ی رسل
و انزال کتب و امر و نهی حق باشند و ابلیس و بوجهل و فرعون برخلاف ارادهٔ خدای
کفر میخواهند و مشیة خدای تعالی را نقصانی نباشد کی منفعت و مضرت بر وی
روا نیست و او مرید ایمان و طاعة است و کاره است همه مقبحات را از کفر و غیر
آن پس ما شا الله کان و ما لم یشا لم یکن مقید باید گفتن نه مطلق و تقدیر چنان
باشد کی ما شا الله من فعل نفسه کان و ما لم یشا من فعل نفسه لم یکن و اتفاقست
کی همه مسلمانان می‌گویند لا مرد لامر الله و لا راد لحکمه و اتفاقست کی کفار و عصاة
همه رد امر خدای می‌کنند از ایمان و طاعة تا این کلمه را بآن کلمه قیاس کنند
تا شبهت برخیزد چنانکه مذهب اهل عدلست و عقل بران گواه است بخلاف آنکه مذ
هب اهل جبرست کی درست شد کی باری تعالی مرید کفر و قبایح نیست والحمد لله رب العالمین
و فضیحت ششم آنست کی روافض توفیق و خذلان نگویند
و در قرآنست کی و ما توفیقی الا بالله و خود ابرا نشناسند هرکه ایمان آورد گویند
خود موافق است و هرکه نیاورد گویند خودی خود مخذولست خدا را خود هیچ توفیق
و لطفی و خذلانی نیست در ایمان مومن و کفر کافر و طاعة مطیع و عصیان عاصی
اما جواب این کلمات بر سبیل اختصار آنست کی بیچاره مصنف می‌بایست کی از ...
روس مسایل اصولی و فروعی خصم خود آگاه بودی خاصه کی بیست و پنج سال رافضی
بوده است علی زعمه تا دعاوی او بر اصل مذهب خصم بودی اما ابتدای باری تعالی
توفیقش نداده است و خذلانش کرده است و او بی گناه هست اولا مذهب شیعه
اصولیه و مذهب همه اهل عدل خلفا عن سلف این بوده است و اینست کی بی توفیق
و لطف باری تعالی هیچ بنده اختیار ایمان و طاعت نتواند کردن و خود واجب نباشدش

اولا

اولا نصب ادله و ازاحت علة و اثبات دلالة و فعل الت کی بدان ایمان آرند و طاعت کنند
تا مقرب شوند بدان بطاعت و دور شوند عندان از معصیة همه از فعل خدای تعالی باشد
و گر باری تعالی الت ندهد و توفیق و لطف در باب تکلیف عقلی و شرعی نکند البته وقوع
ایمان و طاعت محال باشد و نیز واجب نباشد بر مکلف اختیار آن کردن و آن جز علتست
و تمکین و نصب ادله و ازاحة علت و الت چون داده بود و بعثه‌ی رسل و شرعیات
و انزال کتب و غیر این همه الطافست و از فعل خدای تعالی باشد اما مذهب شیعة
اصولیه و همه اهل عدل چنانست کی روا باشد کی باری تعالی این همه بکند و بنده اختیار
ایمان و طاعة نکند کی مکلف باید کی مخیر باشد در ترک و فعل با استحقاق مدح
و ذم راجع باشد بادی و ثواب و عقاب و عاید باشد بر اختیار فعل و ترک ازوا اما
شاکرا و اما کفورا خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن و مانند این آیات بسیارست
کی همه دلالت است بر آنکه مکلف فاعل و مخیر و مختارست در فعل اگر خواهد
ایمان آورد و طاعة کند و گر خواهد کفر آورد و معصیة کند تا تکلیف بر اصل باشد
و بعثت رسل و انزال کتب حق باشد و ثواب و عقاب عاید باشد بفعل و اختیار
مکلف و هیچ عاقل این وجه را انکار نتواند کردن الا مکر بجحود محض اما
بتوفیق خدای و با لطاف حاجة باشد و الت افعال نیک و بد خدای تعالی دهد و بقدره
ایمان و کفر توان کرد و بقدره کفر ایمان توان کرد از بهر آنکی قدره الت است
در فعل مثالش چنانست کی آهنگری تیشه‌ی بکند و بدرودگری دهد عاقلان دانند کی
بدان تیشه هم در مسجد شاید تراشیدن و هم طنبوره شاید کردن و اختیار نیک و بد
آن عاید باشد با درگر کی اختیار فعل کند و عاید نباشد با هنگر کی تیشه کرده است
پس قدره و الطاف و تمکین و توفیق همه از فعل خدای باشد اما کفر و ایمان و اختیار
طاعة و معصیة همه از فعل مکلفان باشد برین وجه کی بیان کرده شد و این مسله را
شواهد و نظایر بسیارست اما کتاب مطول شود و فایده حاصل شد زیاده ملال افزاید
اما در معنی خذلان چنانست کی بیان کرده است بمذهب شیعة و همه اهل عدل روا باشد
کی باری تعالی بنده‌ی را خذلان کند و لطف از و باز گیرد و توفیق سلب کند تا هرگز ایمان
نتواند آوردن آنکه محمد را با کتاب و علی را با شمشیر بدو فرستد کی ایمان آرد و گرنه
بدنیا کشته‌ی تیغ شود و بقیامت در دوزخ ابد بماند خذلان کند و توفیق و لطف باز
گیرد آنکه تکلیف کند برخلاف اراده و رسول و امام و کتاب و تیغ بفرستد و گوید ایمان

آر

و نگذارد کی ایمان آورد آنکه بدو رخش برد باری تعالی منزه و متعالی است ازین و مانند این و
هنوز کی مذهب خواجه‌ی مجبر باطل باشد بهتر از آنکه خدای تعالی ظالم باشد پس توفیق
و الطاف او عام باشد با همه مکلفان بر یک حد کند تا حیف و میل از فعل او دور باشد
و ایمان و کفر باختیار بنده باشد تا باری تعالی ظالم و خذلان ده و کفر آفرین نباشد تعالی
الله عما یقول المجبرة و المشبهة علوا کبیرا اینست جواب این کلمات بر سبیل
اختصار و الحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین فضیحت هفتم آنست
کی رافضی گوید کی خدای را صفتی دیگر هست کی آنرا صفه حالة گویند و خدای بدان صفه مخا
لفست مخالف خود را و هیچ فرشته‌ای و پیغمبری آن صفة نداشته است و نداند و برین
قول لازم آید کی ملایکه و رسل بصفه اخص باری تعالی جاهل بوده اند و این صفات بر ایشان
پوشیده بوده است اما جواب این دعوی یک نیمه راست و یک نیمه دروغ کی از سر
جهل و بی علمی و نادانی کرده است آنست کی می‌بایست کی در آن بیست و پنج سال کی
رافضیی دعوی کرده است حقیقه این یک مسله بدانسته بودی کی چگونه است و بر چه
وجه اثبات کنند تا مگر این شبهه نبودی و برین وجه تشنیع نزدی اما باری تعالی
توفیق داد و الطاف زیادتی کرامت کرد تا از عهده‌ی این شبهت بتمام و کمال
بیرون آمدیم ببرکات مصطفی و ائمه هدی علیه و علیهم السلام اولا مذهب محققان
شیعة اصولیه چون علم الهدی مرتضی بغداذ و شیخ کبیر بوجعفر و همه محققان
اصولیه موافقت اکثر اهل عدل را مذهب چنانست کی باری تعالی موصوفست بصفتی
کی آنرا صفة حالت گویند و مخالفت ثابت است میان قدیم و جواهر و اعراض بدان صفة
و آن صفة خدای است کی غیر قدیم را آن صفة و مثل آن صفة و بتبیل آن صفة نیست و باری
تعالی بدان صفة در کون معلوم آید دون صفات اربعه کی مقتضا است و آن صفه همه
پیغمبران دانند و همه فرشتگان خدای تعالی را بدان صفة شناسند و همه ائمهٔ و اولیا
و علما باری تعالی بدان صفة دانند و از اهل عدل کس خلاف نکرده است درین معنی و گر
خلافی هست در اجرا عبارة است و درین معنی کتب ساخته اند و مفردات با
حجة و دلیل اثبات کرده و تصنیفها ساخته است کی باری تعالی بخلاف همه
خلایق است و او بهیچ نماند و هیچ بدو نماند لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر
پس اگر مذهب شیعة بدان وجه بودی کی خواجه‌ی انتقالی آورده است
کی آن صفات نه انبیا دانند و نه ملایکه هیچ عاقل قبول نکند کی عقل مثبتان

این صفه

این صفة بیشتر و کاملتر نیست از عقول انبیا و ملایکه پس همه انبیا و ملایکه و ائمه
و علما خدا را بدان صفة دانند و از صفة الهیة است کی مقتضای صفات اربعه است
و علما شیعة را خلافی نیست با یکدیگر مگر عوام از قلة علم گفت و گوی باشد و گر
نه مثبتان و نافیان همه ناجی اند و خدا را بخلاف خلقان گویند و معدوم معلوم
دانند و گر چه شی نگویند برای ایهام خطا را باشد اینست مذهب شیعة درین
مسله و زیادت برین در کتب بی نهایه است و ما را الجواب این طاعن درین مسله این قدر
کفایت است و الحمد لله رب العالمین و فضیحت هشتم آنست
کی بعضی از روافض را مذهب آنست کی معدومات را اشیا گویند پس بقول ایشان
در ازل با خدای تعالی اشیا بوده است و برین مشارکه لازم آید و روافض ازین بدو
گروه باشند بهری مثبت و بهری نافی اما جواب این شبهت آنست کی
خلافی نیست کی متکلمان محققان شیعة را مذهب اینست خلفا عن سلف
کی باری تعالی عالم است لنفسه و لذاته لا عن علة و لا عن حاجة و چون لم یزل حاصل
بوده است برین صفه اعنی عالمی لابدا او را غیر ذات پاک خود معلوماتی باشد و
محال باشد کی معلومات کی غیر ذات باری تعالی باشد موجود باشد پس معدوم با
شد و معدوم از بنجا شی گویند و از مصطلح معتبران اهل لغة معلومست کی
گویند هذا شی موجود و هذا شی معدوم و این لفظ مشتمل است هر دو معنی را
و مذهب اهل عدل همه اینست و نافی و مثبت را در معنی این اجرا خلافی نبوده است
و مشارکه خواجه اشعری را لازم است کی ذات باری تعالی را قدیم ازلی گویند
آنکه هشت قدیم دیگر با وی در ازل اثبات کنند پس معدوم موجود نباشد اما
قدیم مثل قدیم باشد و در مسایلی معینه کی اشاعره‌ی ری را با یکدیگر خلافست
معلومست چون عصمة انبیا و زلة انبیا و وجوب معرفة و غیر آن پس خواجه‌ی
انتقالی چون بر مذهب مسلمانان بدروغ تشنیع زند باید کی مذهب بد خود فراموش
نکند کی اکبر و شمه است عالم و خطیب خواجه راست و گر مشارکه لازم است
خواجه راست کی هشت قدیم را با ذات قدیم اثبات کند و اثبات ذره او ثبت آن
مذهب خواجه معلومست کی همه موجود گوید و اثبات کند چنانکه در مواضع این
کتاب بیان کرده ایم و الحمد لله رب العالمین فضیحت نهم مذهب
و اعتقاد اهل حق آنست کی برگ از درخت بنیفتد الا بفرمان خدای تعالی و خدا است مغیر

ومدبر ومحرک اشیا وخالق اجسام واعراض اوست ورافضی کوید خدای را تعالی اندرین اشیا
تصرفی وصنعی وتدبیری نیست وهر فعلی با فاعل دون خدای اضافت کنند اما
جواب این کلمات انست کی خلاف نیست کی مذهب شیعهٔ اصولیه کثر الله عددهم در دین
مسله خلاف مذهب مجبره وقدریه ومشبهه واشاعره وکلابیه است وشیعه خلق
همه اجسام واعراض مخصوصه را حوالت بخدای تعالی کنند اما کفر بوجهل ودعوی
فرعون وغرور قارون وزنا زانیان ولواطهٔ لوطیان وکذب وفسق فاسقان را
حوالت بفعل ومشیة وارادت خدای تعالی نکنند وباری تعالی منزه ومبرا دانند از افعال
فضایح وقبایح چنانکه در مواضع این کتاب بیان کرده شد سوفسطائی خدای ومذهب خواجه
اینقالی چنانست کی فاعل کفر وزنا ولواطه همه خدااست ومیر ومخنث وترکتاز خرابانی
وجعدهٔ قمارباز وسوسی خمرفروش همه منزه ومبرا اند درین هر دو مذهب تامل باید
کردن تا خود محق کیست ومبطل کیست والحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین اما
الت وقدره وقوة همه از افعال خدا است بمذهب ما وبنده مکلف مخیر است در اختیار
طاعت ومعصیة تا ثواب وعقاب ومدح وذم حاصل باشد وامر ونهی وکتاب وشریعة
وبعثت رسل بر قاعده حکمة وحجت باشد الرد کسیس وفضیحت دهم رافضی
کویند قدره قبل الفعل است وکویند خدای اول قدره بیافریند وانکه امر کرد بفعل وکار
وامامست ومذهب اهل حق انست کی قدره وافعلست خدای تعالی بابه می افریند فعل و
حرکه وسکون می افریند وبنده باختیار کسب ان می کند ودرین سبب رافضی را مفوضه
کویند اما جواب این کلمات نامعقول وشبهتهای نادرست کی از مصنف سنی
اورده است بر سبیل اختصار انست کی اولا هر عاقلی وعالمی مصنف داند کی قدره چون بمنزلة
الت است باید کی قبل الفعل باشد کی در شاهد معلوم ومصور است کی الت هر فعل در هر
صناعت باید کی متقدم باشد چنانکه تیشه بر درباید کی متقدم باشد وقلم بر کتبه وماشد
این والت روا باشد کی از فعل غیر باشد واین وجهی معقول ومعلومست وبیک الت هزار
فعل مختلف شاید کرد وچون قدره از فعل خدااست وفعلی که واقع ایذاان قدره ان
فعل ما باشد نه ممتنع باشد کی قدره قبل الفعل باشد خلاف مذهب مجبره واما
انچ کفته است کی خدای حرکة وسکون می افرینذ وبنده باختیار کسب ان می کند
هر عاقلی را وچنین سخن خنده اید کی نمی دانم کی وقوع حرکة وسکون را حوالة باختیار
خدااست یا حوالة بکسب ما است اکر هم اختیار خدای می باید وهم کسب ما در یک فعل

بس مشارکه خواجه لازم است بر من اطلاق وکر بی کسب بنده وقوع فعل از خدای صحیحاست
حوالهٔ واضافت ان به بنده وجهی نامعقول باشد وکرنه ومشارکه روانیست وبنده را
فعلی هست خواجه ی مجبر باطل وفاسد باشد ومفوضه مجبره باشند کی بکلیه فعل را بخود
تفویض کنند ومشارکه هم ایشانرا لازم باشد کی فعلی باید وفاعل حوالت کنند بر سبیل
اختصار اینست جواب این شبهت وشرح در کتب شیعه بحمد الله مذکور ومسطور است
الرد کسیس فضیحت یازدهم رافضی بوطالب را با ظهور کفرش مومن کوید
وعلیه السلم نویسد وکوید همه اجداد رسول مومن بودند وما ایشانرا کوییم نه رسول
علیه السلم کفته است رایت اباطالب فی ضحضاح من النار بوطالب را شب معراج در اتشی
تنک دیدم ونه محمد بن الحسن در مواطاه این مسله اورده است کی لا یرث المسلم الکافر
ولا الکافر المسلم واین باستشهاد اورده است کی علی الحسین واسامه بن زید کفتند
چون بوطالب بمرد رسول میراثش بعقیل وطالب داد دون جعفر وعلی زیراکه ان دو
کافر بودند بوبکر وعمر را با همه قدمهای صدق ایشان ودریغ ایشان در دین
خدای وثناهای رسول مر ایشانرا کافر دانند وعباس را با انک خدای تعالی او را
بهمه کرامت مخصوص کردانیده است واجماع امتست بر بزرکی وجاه او واو را صعیف ای
خوانند وچون عبد المطلب بمرد وصایتها عباس کرد معما کی او کهتر بود بسال از بازده
بسر کی او را بودند بجز اله داینه ووقاره خواجه رافضی او را ضعیف نام می داند واز
کرامة وجلالة او واخدای ما خلافت در خاندان او نهاد تا قیامت راعی امت باشند
وبودند وا ابوطالب کی از ابتدا تا انتها یک دیه نتوانستند کشادن رایها قوی
داشته اند نابدانی جهل رافضی اما جواب این کلمات کی ز علم از سر غفلت
وجهل ونا انصافی یاد کرده است انست کی اولا کفته است بوطالب را با ظهور کفرش
مومن کویند وعلیه السلم نویسند نمی دانم کی ظهور کفر بوطالب خواجه را از کجا
معلوم شده است از انجا کی چون رسول علیه السلم طفل از مادر وپدر بماند وهمه اعمامش
از وی تبرا کردند بوطالب او را برکرفت وبخانه برد وتربیت کرد وخدمت کرد تا بزرک
شد از علامات ظهور کفرش مکو یکی این باشد دوم انک چون رسول دعوة کرد قوم را
بدین اسلام وشریعة وهمه اعمام وخویشان از وی تبرا کردند بوطالب میان نصرت
بست وشر کفار قریش وصنادید مکه ظاهرا وباطنا از وی دفع می کرد تا او بعنوت
بوطالب دعوی می کرد مکو دوم علامات از ظهور کفر بوطالب این باشد سیوم چون

جون علی اقتدا بمصطفی کرد در نماز امام محمد وماموم علی مدتی بر من وقت تا بوطالب روزی جعفر
را می کوید یا جعفر صل جناح ابن عمک تا او نیز اقتدا کرد مکر علامت سیوم از ظهور کفر بوطالب
بنزدیک خواجه این باشد چهارم در ان وقت کی نامه می نویسد بوطالب با اهل حبشه بدین
عبارت در حق مصطفی می نویسد ابیات غرا نیکو

تعلم ملیک الحبش ان محمدًا نبیٌّ کموسی والمسیح ابن مریمِ
أتی بهدیً مثل الذی اتیا به فکلٌ بامر الله یهدی ویعصمِ
وانکم تتلونه فی کتابکم بصدق حدیثٍ لاحدیث الترجمِ
فلا تجعلوا لله ندًّا واسلموا فان طریق الحق لیس بمظلمِ

مکر از علامات کفر بوطالب بنزدیک خواجه یکی این باشد پنجم روزی در حال حیوة وریاست
وحرمة خویش در حضور جمهور قریش فرزندان خویش را می کوید

ان علیا وجعفرًا ثقتی عند ملم الزمان والکرب
والله لا اخذل النبی ولا یخذله من بنی ذو حسب
لا تخذلا وانصرا ابن عمکما اخی لامی من بینهم وابی

مکر از علامات کفر بوطالب بنزدیک خواجهٔ مجبر یکی این باشد ششم بس معروفست
کی در حالت انکه براهین واظهار معجزات نبوة محمدی متواتر می شد بوطالب از ان خبری
در حضور کبرا مکه این کلمات می کوید در حق سید علیه السلم والصلوة

وابیض یستسقی الغمام بوجهه ربیع الیتامی عصمة للارامل
یطوف به الهلال من ال هاشم فهم عنده فی عصمة وفواضل

مکر یکی از علامات کفر بوطالب بنزدیک خواجه سنی این باشد هفتم انا فتاب معروف ترات
کی در حالت نزع کی بوطالب بجوار خدای می رفت وصایتش این بوده است در حضور قریش
وبنی هاشم انشا کرده است اوصی بنصر النبی الخیر مشهده علیا ابنی وشیخ القوم عباسا
تا اخر این ابیات کی در اول کتاب یاد کرده ام بجای حاجت بس مکر از علامات کفر بوطالب
یکی این باشد بنزدیک خواجه ی انتقالی هشتم اتفاق همه مسلمانانست کی با بوطالب در
قید حیوه بود سید را از مکه هجرت نبایست کردن چون ان سید کبیر از جان وجهان خلاص
شد دو روز می رضا خدای شد سید هجرة کرد ومکر یکی از ظهور کفر بوطالب بنزدیک
خواجه این باشد ومکر از خبر خواجه نرسیده است کی جبریل علیه السلم مصطفی را بدین
عبارت بشارة داد وکفت ان الله حرم صلبا حملک وبطنا حملک وثدیا ارضعک وحجرا

وابن خبر دلالت بر ایمان عبد الله وامنه وحلیمه وبوطالب تا شبهتی بنماند وکر شعد بر تحقید
دلالة ایمان بوطالب مشغول شویم کتاب از حد حاجة بدر شوذ واین قدر برای دفع ان شبهة کفایت
است ودلالت بر ایمان بوطالب بی نهایة است اما معارضه ی هست این کلمه را عجب نیست
کی رافضی بوطالب را چندین منزلت مومن کوید وعلیه السلم نویسد طرفه تر انست کی ناصبی
از رکاکت عقل وبی دانشی معویه را با اظهار خصومت علی مرتضی کی باجماع امت امامست
وعداوة او وبغی بر او وامام حق داند وامیر المومنین خواند انجا نصرة مصطفی کافر نیست
وانجا عداوة مرتضی امیر المومنین است ویزید حسین کش امیر المومنین است ورین قیاس
می کن تا بدانی که همه از خبیث از عداوة وبغض علیست اما جواب انچ کفته است
کی رسول علیه السلم کفت حاشا کی کفته است وخبری نه اصلست وحدیثی نقل نادرست
کشب معراج بوطالب را دیدم در اتشی تنک نمی دانم تا بوطالب در دوزخ چه بوذ اکر بسبب
کفر بوذ بر خلاف مذهب خواجهٔ مجبر است کی چون جزا بر عمل نیست وروا باشد کی بو
جهل کافر بقیامت به بهشت شوذ وبلعام مطیع بر کناه بدوزخ شوذ وان همه بمشیة
وارادهٔ مالک الملک تعلق دارد ندانم تا پیش از قیامت بوطالب را چکونه بدوزخ برده اند
وبمکن که بوطالب خوذ مومن باشد اما خدایش بدوزخ فرستاده باشد کی مالک الملک
است بس بر اصل خواجه مجبر بهشت رفتن دلالت نباشد بر ایمان وبدوزخ رفتن دلالة
نباشد بر کفر وجزا بر عمل محالست وخدای مالک الملک است بس این خبر را اصلی نباشد
وکر بوطالب بدوزخ باشد دلالت نباشد بر کفر او وحوالت از مشیة خدای باشد وروا
باشد کی بقیامت او را بیهشت برند ودلال او سلمان وبوذر را بدوزخ فرستند بس
خواجه ناصبی را یا دست از اصل مذهب بباید داشتن یا چنین محالات را ترک کردن
تا چهار بار در لعنت وغضب خدای نباشد دو یک ساعت اما انچ کفته است کی
محمد حسن در مواطاه اورده است کی مومن میراث کافر نکیرد وکافر میراث مومن نکیرد
اصل مسله بر جای خوذ است وبسیاری فقها را هم این مذهبست وامام مذهب
اهل البیت وشیعه نه چنین است کی بمذهب ما کافر میراث مومن نکیرد اما مومن میراث
کافر کیرد کی انجا کفر است مانع است انجا چون ایمانست منعی نتواند بودن
وعلی میراث بوطالب کرفت وبوطالب خوذ مومن بوذ اما دروغ کی بر علی
الحسین وبر اسامه ی زید نهاده است ظاهرست ومعروفست کی میراث بوطالب بر
اولاد او قسمت می کردند سید کفت تیغ ودرع او بعلی دهید زیادت از قسمت مجحبان

کردند و عثمان اخبار عاقل عالم التفات نکند و بوطالب قریشی کی مربی مصطفی باشد
و ناصر دین خدای باشد و پدر علی مرتضی باشد بقول خواجه ی اثنا عشری کافر نشود
والحمد لله رب العالمین و اما حدیث بوبکر و عمر در مواضع برفت کی حوالات
جنین بر شیعه اصولیه بی اصل و بی مغز است و ایشان را صحابه و یاران رسول دانند
و مذهب همین است کی پایه و منزلت و مرتبه علی ندارند و هر حواله کی بیش ازینست
دروغست و سرمایه ی مجبری باشد و اما آنچ گفته است کی عباس را آن
کرامت کی خدای تعالی او را بدان مخصوص کردانیده است و اجماع است رای سدید
و جای بزرگ او را فضیان او را ضعیف رای دانند و بی حرمت دانند بخلاف آنست
کی حوالت کرده است کی ناصبیان و مجبران او را کم قدر و ضعیف رای و بی حرمت
دانند و دلیل برین آنست کی اگر عباس را قدری و منزلتی و مرتبتی بودی بیز دیک
نواصب امامة در غیر وی دعوی نکردندی و روز سقیفه او را با قربه و قرابه
معزول نکردندی و غیر وی را با امامة مشغول نکردندی پس اگر امامت از قبل خزلت
و خدای بوبکر را فرمود عباس را خدای تعالی بی قدر و بی علم و ضعیف رای ندا
نسته باشد و گر حوالت امامت با مت است ایشان عباس را ضعیف رای و بی
قدر دانسته اند نه رافضیان تا خواجه نوسنی گناه خود بر دیگران ننهد
و جواب جنگ نداند والسلم والجنه گفته است از بزرگی قدر و قوة پایه
عباس را بود کی پدرش وصایت بدو کرد از همه فرزندان در بن صورة وصایت
رسول فراموش نبایست کردن کی با حضور عباس و همه خویشان و صحابه از
مهاجر و انصار بعلی کرد اگر عباس بوصایت عبد المطلب بهتر از همه
فرزندان باشد مگر علی مرتضی بخصص وصایت سید اولین و آخرین بهتر
از عباس و بوبکر و عمر و عثمان باشد تا خواجه با این حجة بقول خود قبول
کند یا ان بدلالت بیاورد کی خواب یک نیمه راست نباشد و یک نیمه دروغ اما آنچه
گفته است کی آل عباس تا بقیامت راعی امت اند و آل بوطالب یک دیه بنستده اند اذا لم تستحی
فاصنع ما شئت راعی رعیة و احکام امة ان جماعت باشند کی مفترض الطاعه باشند معصوم از
از خطا نص هر یک از قبل خدای این صفات بباید دیدن یا دین کنا امانت و حدیث حکم و فرمان
در پیش برفت کی هر یک را حکم تا کجا بوده است و بنی علی اگر ده بی بنستد عیبی نباشد کی
همه جهان تیغ بدیشان گشاده شد و عباس و غیر عباس ایمان از بیم تیغ علی آوردند شکر

از خدای کی علی مرتضی از بیم تیغ کس ایمان نیاورد و در قصه ی بدر برفته است ایمان عباس و تشدید
پسر بوطالب بروی و بر عقیل در ان واقعه و وجهی نیست اعادة این تفضیل علی بر عباس
و غیر عباس ظاهر شود والحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین [illegible] و از بزرگان
رسول خدای تعالی یکی قصی بود پدر عبد مناف چهار پسر داشت یکی عبد العزی دیگر عبد مناف
نام دو بت و خزیمة بن مدرکه از اجداد رسول بود نه هبل را او نصب کرد و هبل را هبل خزیمه
گفتندی مومن فرزندان را اضافت چون روا بت کند و مومن هبل را چون نصب کند و بوطالب را
نام عبد مناف بود و بولهب را عبد العزی و عبد المطلب کافر بود اما جواب
این کلمات بعضی درست و بعضی نادرست یک یک گوش باید داشتن تا بتوفیق خدای تعالی
گفته شود ان شاء الله تعالی و به الثقه والمعونة اما آنچ گفته است کی قصی پدر عبد
مناف بود و چهار پسر داشت و اسامی ایشان مضاف بود ببتان بیچاره اگر دعوی علم
تواریخ می کند بایستی کی از معانی اسامی و سبب نزول آن نه خبر بودی او لا اصل
درین باب آنست کی اعتقاد بدل و نیت و علم تعلق دارد نه باسم و باجرا لفاظ کفر و ایمان
ثابت نباشد و اگر خوانده باشد و دیده و شنیده از تواریخ و انساب عرب کی بهری از
قبایل را بنی کلاب و بنی کلیب و بنی نمیر و بنی ضبه و امثال این خوانند کی اسامی مذمه
و منقصه است و نگوید تا عاقلان فرزندان خود را کلب و کلیب و نمیر و ضبه چگونه
نهند پس معلوم شد کی ایشان در اختیار اسامی و تبع وضع و فال بوده اند نه باعتقاد
نهاده باشند اینجا نیز در اجرا نام اصنام اجداد مصطفی تبع وضع و فال بوده باشند
نه تبع اعتقاد تا نیک فهم کند اما آنچ ایشان اختیار این اسامی کردند سبب آن
بود کی فراعنه و طغاة روزگار ایشان در کتب می خواندند کی نوری در پشت آن
قبیله است کی بوجود و ظهور او ادیان و ملل مبدل شود و کیشها باطل گردد
و کتب و شرایع منسوخ شود و بت و بت پرستی زایل شود طلب می کردند کی قمع و قلع آن نور
کنند بزرگان اجداد مصطفی این اسامی مضاف ببتان اختیار می کردند تا بدان شبهة
ان نور منقطع نشود و این معنی اظهر من الشمس است و نیز آنکه ایشان علما و فضلا بودند
دانستند کی اسم غیر مسمی است کی هفت روز و نیم است کی این مذهب نهاده اند کی اسم غیر مسمی
است پس باجرا اسامی هیچ لازم نیاید و کفر و ایمان مکتسب بنده است و باختیار وی است
تا آن شبهت زایل شود و اما آنچ خزیمه هبل ساخت عجبست کی در تواریخ بدیده است
کی خزیمه از زهاد و عباد روزگار بود و قوم را از بت پرستی منع می کرد و می گفت این بتان

بزرگان شما ساخته اند ایشان بروی انکار کردند کی این اشکال و صور خدا از آسمان فرستاده است
بر عکس ایشان از صورة بساخت و گروهی بدان فریفته شدند و برای حجة بدیشان نمود کی این ساخته
خلق است نه ساخته ی حق است و روز عیدان مثال بیاورد و بر انجمن قوم بسوخت و گروهی بسیار
وان جماعت از بت پرستی رجوع کردند و مومن شدند و او را جاهل الهبل و محرقها خواندندی و یک
دلالت بر ایمان خزیمه آنست کی اسم مذمه و نفرین بر ان بت نهاد نه نام مدح و دعا کی هبل مشتق
است از هبول و عرب در دشنام گویند هبلتک امک و بتامل معلوم شود کی هیچ عاقل نام
مذمه و نفرین بر معبود ننهد تا ان شبهة بدین حجة زایل شود و خواجه اتفاق بشبهه اجداد
خیر المرسلین را کافر نخواند اما حدیث عبد المطلب علیه السلم از قصه ابرهیم صباح و ان
نوادر معلوم است کی ایمان او و بوطالب علی رغم المصنف نام عمران بود و عجبست کی عبد العزی
را با اضافت عزی کافر می داند اما عبد الله را با اضافت الله مومن نداند و اینها را ها لکه خوانند
تا دگر باره خواب یک نیمه راست می پندارد و یک نیمه دروغ و دلالة بر ایمان اصول مصطفی از قرآن
این آیه کفایتست کی وتقلبک فی الساجدین و از اجماع امامیه خود ظاهر است و نفی نفرة
طبع از نجاسة شرک معلوم و سید پاکزاده و مجبر دروغ زن و مبتدع والحمد لله رب
العالمین [illegible] و فضیحت دوازدهم عایشه را چنانکه گفتیم رافضی کافر داند
و من بسیاری شنیدم از رافضی کی مجلس کرد گفت جبریل آمد بسید و گفت عایشه را طلاق ده
اما جواب این محال نه مغز نادرست است کی با دلایل مذهب شیعه زنان رسول همه امهات
المومنین اند و مومنات و عابدات اند و اما مذهب خواجه امام اختیارست و منکر امامت اختیار را
رافضی داند و هالک شناسد بمذهب شیعه امام نص است ایشان نیز منکر نص را خارجی و
هالک دانند مذهب اینست و اعتقاد اینست و آنچ گفت من بسیاری بودم بقول خود بر خود بنیم
ملحدی اقرار داده است بدان حجة کی در اول کتاب در فصل مطلق گفته است کی بساری و ارم
قرینه الموتات و چون برساله برفته بود بساری و باکراهش برده بودند باختیار خویش
بقرینه الموت رود بنیم ملحدی بر خود معترف شده باشد و فرق نباشد میان نیم ملحد و تمام
ملحد تا دست ازان بدارد تا این الزام قبول کند و آنچ حوالت کرده است بعالم کی گفتا این انکرا
طلاق ده او لاحیان عالم بر خود خندیده باشد کی زن مصطفی را ترک خواند زعایه جهل باشد
و چون خدای گوید طلاق ده و مصطفی اجابت نکند این حواله ضلالت باشد بمصطفی
کی فرمان خدای تعالی نبرده باشد و این کفر محض است بنماند الا آنکه مستمع کور و کر و نا
منصف است عالم بیان این آیه کرده باشد کی باری تعالی فرموده است عسی ربه ان طلقکن

الی آخره و این را انکار نتوان کردن کی باری تعالی گفت اگر نو اینها را طلاق دهی من تو را بدل
اینان بهتر از اینان دهم و آن صفات بر شمرده کی نه سنی انکار تواند کردن و نه شیعی تا خواجه
بحساب گور تر باشد و این شبهت زایل و ساقط باشد والحمد لله رب العالمین [illegible]
فضیحت سیزدهم رافضی گوید علی و یازدهم امام هر یک بهتر بودند از جبرئیل و گر علی خواستی
زبیر ابوشدی و آفتاب را از بهر علی رد کردند تا او را نماز فایت نشود و رسول را این کرامت
نکردند کی رسول را نماز فوت شد بقضا باز کرد تا بدانی که رافضی درجه ی علی معظم تر از درجه
رسول ی داند اما جواب این محالات بر سبیل اختصار آنست کی شیعه
انبیا و ائمه مفترض الطاعة را از ملائکه بهتر دانند و درین معنی کتب مطول و مختصر کرده اند
و دلالات عقلی و سمعی انگیخته و یک دلیل اینست کی ملائکه معصوم اند و ائمه معصوم و بهتری
در کثرة ثواب باشد و ثواب در قبول تکلیف و تکلیف هر چند شاق تر باشد ثواب بدان
بیشتر باشد چون ائمه با کثرة شهوت و وجود مشتهیات معصوم باشند بهتر از ملا
یکه باشند و دگر آنکه ملایکه متعبد نباشند بتکالیف شرعی برین وجه و ثواب و درجات
امیر المومنین در عبادات و مجاهدات معلومست و او مفترض الطاعة است ازینجا گویند کی
او را و هر یکی از ائمه را درجات بیشتر و ثواب افزون تر است عند الله تعالی از هر یک از ملایکه
و اتفاق امة است و اجماع اصحاب الحدیث و رواة معتمد و ناقلان امین روایة کرده از وجوه
مختلفه از مصطفی صلی الله علیه و آله کی گفت ان المومن اکرم علی الله تعالی من ملک مقرب
پس اگر شاید کی از آحاد مومنان یکی بهتر و گرامی تر باشد بنزدیک خدای تعالی از فرشته ی مقرب
نه ممتنع باشد کی امیر همه مومنان و هر یک از امامان بهتر باشند از فرشته ی و درین
کتاب برین شبهت این حجة کفایت است و عجبست کی خواجه ی مصنف از علمای اهل سنة
بوسر کرسی نشنویده است کی چون عمر خطاب را وفات رسید و دفن کردند در حال فرشتگان
بدو آمدند تا سوال کنند عمر بجست و گریبان فرشته سوال بگرفت و فرشته را گفت
من ربک خدای تو کیست فرشته بگفت و باز گشت چون مقام معلوم خود برسید ندا آمد
بوی کی شما ندانستید کی عمران شخص است کی فرشتگان را با وی اعتقاد درست باید
کردن نه او را با فرشتگان پس تا عمر بهتر نباشد از فرشتگان ایشان را با وی اعتقاد
درست نباید کردن بقول خواجه و چون می شاید کی عمر بمذهب خواجه ناصبی بهتر
باشد از همه فرشتگان اگر شیعه گوید علی مرتضی و الشر ائمه هدی هر یک بهتر اند از آن
یک فرشته بدلیل و حجه معذورشان باید داشت و یا نه دست از مذهب بد باید داشتن

والحمد لله رب العالمين وامّا آنچه گفته است که مذهب شیعه چنانست که اگر علی خواستی
زیرا بر شذی یعنی محال و بی قاعده و بی اصلست علی ادعی است بوین ترتیب و ترکیب که دیگران
هر آنچه مقدور بشر باشد مثل آن مقدور روا باشد پس اگر خدای تعالی برای معجز رسول یا برای
نصرت اسلام و تقویت شریعت او را ایکرامتی بخصوص کرد اند که بر شوذ یا فرو شوذ
بیش از معتاد و معهود روا باید داشتن در مقدور باری تعالی که مالک الملک است و نه
مذهب خواجه سنی است که پیر خرقانی سجاده بر سر آب دریا افکند و بر وی ممکن شد
و عبره کرد اگر آن در حق پیر زاهد جایز است مانند این از ولی خدا و وصی مصطفی قبول باید
کردن یا دست از مذهب بد خود و قاعده بی اصل برداشتن امّا اگر این مصنف بیچاره مذهب
خود یا مذهب خصم خود دانستی مگر خود را رسوا نکردی و انکار فضل و منقبت مرتضی
نکردی والحمد لله علی کمال نعمته علینا امّا آنچ گفته است که گویند آفتاب از بهر
علی باز گردید درست است و مذهب همه شیعه است خلف عن سلف بروایت ثقات و نقل
امنا و در همه کتب و اخبار اصحاب الحدیث مسطور است و از محدثان معتمد مذکور است و سوا
از چند مخبر و محدث روایت است و شعرا با شعر کرده اند تا آن سید اسمعیل بن محمد
الحمیری در قصیده ای آورده است ۵ رَدَّتْ علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة و قد
دَنَتْ لِلمَغرِب ۵ و گر بذکر اخبار و اشعار درین معنی مشغول شویم کتابی معظم باید
و ما را این قدر کفایت است و گر خواجه نوسنی را می باید که صحت این دعوی بداند باید
که کتاب مَراسِم الدّین فی مواسم الیقین طلب کند که امیر امام عبادی رحمه الله علیه جمع
کرده است در اخبار و این خبر بدین اسناد به بیند و بخواند از امام اصحاب سنت
تا عجب شر بیاید ۵ اخبرنا الامیر الامام ابو منصور المظفر العبادی قال اخبرنا الشیخ
ابو القسم سهل بن ابرهیم المجدی قال اخبرنا الاستاذ ابو عبدالله محمد علی الخبازی
قال حدثنا ابو طاهر محمد بن الفضل قال اخبرنا ابو بکر محمد اسحق بن خزیمه قال حدثنا
احمد بن داود الواسطی قال حدثنا اسحق بن یوسف قال حدثنا عبد الملک بن ابی سلیم عن
فضیل بن مرزوق عن ابرهیم بن الحسن عن فاطمه بنت الحسین عن اسما بنت عمیس قالت کان
رسول الله یوحی الیه و رَاسُهُ فی حجر علیّ فلم یصلّ العصرَ حتی غربت الشمس فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله صلیت یا علیّ قال لا فقال رسول الله انه کان فی طاعتک
و طاعة رسولک فاردد علیه الشمس قالت اسما فرأیتها غربت ثم رأیتها طلعت بعد
ما غربت پس چنین خبری درین بود که درستی آن امامی سنی بدان معروف و از راویان معتمدی

اگر خواجه نوسنی قبول نکند پس خللی و نقصانی نباشد و در آثار و اخبار و اشعار اهل
البیت بی نهایت است ذکر این خبر ما درین کتاب این قدر کفایت است و عجبست در لفظ
خبر چنانست که آفتاب بر دعای مصطفی باز گشت و بدان خواجه بعداوت علی نه خدا را
قادر می داند بر رجوع نه مصطفی را صاحب معجز می شناسد و گر می شاید که بوقت حجت
برای چه از برای اعدا بدعای مصطفی ماه بر آسمان باشاره بنان سپید بدو نیم شود و دگر
باره باهم آید عجبست که روا نیست که برای مرتبه ولی خدا بدعای مصطفی آفتاب بعد از غروب
طلوع کند و هر کس که انکار کند بر خدا و مصطفی کرده باشد نه بر منزلت علی مرتضی
و ما توفیقی الا بالله آنکه عجب تر آنکه خواجه نوسنی روا می دارد که چون عمر خطاب
را روزه تباه شود آیة قرآن بحکم روزه بعد از نماز خفتن تا بوقت صبح منسوخ گشت برای
فضیلت عمر بی دعای مصطفی و آیة ناسخ بیاید که وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط
الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل تا روزه عمر را نقصانی
نباشد امّا از عداوت ما ذرا و در حق علی روا نباشد که بدعای مصطفی آفتاب
جماد بعد از غروب طلوع کند و نزدیک عقلا و فضلا منزلت آن بلیغ تر است
که خواجه در حق عمر اثبات می کند که آیتی منسوخ کنند و ناسخ بیاید و تا بقیامت
حکمش بر جای باشد یا خواجه یا دست از آن بدارد یا این منزلت علی قبول کند با چندین
حجت و دلالت و بینت تا دلش نگیرد امّا چه سود که نمی خواهد که بر بعض علی
بمیرد باری تعالی شر جبر و قدر و خارجی از همه مسلمانان کفایت کناد بمنه وجوده
امّا آنچ گفته است که رسول را نماز فایت شد دروغی محض است و مذهب ما روا نباشد
اما مذهب خواجه چون پیغمبر عاشق و فاسق می شاید اگر نمازش فایت شود هم روا باشد
و آنچ گفته است که منزلت علی بهتر دانند از منزلت رسول از مذهب شیعه معلومست
که علی را مقتدی و شاگرد مصطفی دانند امّا بعد از مصطفی او را بهتر از همه اهل البیت
و اصحاب و امة دانند بدلالت آنکه نص است از قبل خدا بامامت و معصومست از همه خطا
و زلت و عالمترست باحکام شریعة از همه امت والحمد لله رب العالمین الجواب الکلمة
چهاردهم
فضیحت رافضی قراء سبع را که در حروف و قراء قرآن سخن گفته اند همه را کافر دانند
زیرا که گویند کز آنرا سد که در قرآن و قراة تصرف کند الا امام باید قرآن بر رستی املا
کند و موسی را دشخوار باشد این فراموش کردن و آن حفظ کردن اما جواب
چنین سخن گرچه کر آنکند که دروغ و بهتان این حوالت همه عقلا و فضلا را معلومست

امّا چون شروعی برفته است بر سبیل اشارت کلمتی برود ای سبحان الله جماعتی مقربان
متدین عارف عالم سالها از سر علم و دیانت در کتاب خدای تعالی رنج برده و استخراج
معانی کرده از حروف و کلمات و وقوف مسلمانان ایشان را بحجة کافر دانند صد هزار
لعنت خدا و فرشتگان و همه انبیا و مومنان بر آن باد که ایشان را کافر دانند یا خوانند
و با ضعاف آن بر آن حرامزاده که چنین دروغ بر مسلمانان نهد با آنکه اتفاقست که بیشتر
ازیشان خود شیعی مذهب اند کوفیان و مدنیان و مکیان و بصریان چنانکه ابن کثیر
و نافع از حرمین اند و ابن العلا ابو عمرو است و ابو بکر عاصم است کوفیات و ازین بقاع
مجبر و خارجی نباشد الا مومنان عدلی مذهب امّا ابن عامر شامی است تا معلوم شود
و باقیان خود عدلی اند نه مجبر و مشبهی نه خارجی اند و راویان امیر المومنین چون عاصم
و ما بتبعه خود مقتدی شیعه اند در قراه و باری تعالی ایشان را اهل ذکر میخواند و رسول
علیه السلم گفته است که اهل القرآن اهل الله و خاصته و امثال این اخبار بی نهایه و
مفسران اهل البیت چون شیخ بو جعفر طوسی و محمد فتال و بو علی طبرسی و شیخ بلفتوح
عالم رازی همه حوالات و اشارات درین باب در تفاسیر حوالت بدیشان کرده
و ایشان را برحمة و ثنا یاد کرده و جه شبهه بماند شیعه را در وجوه قراه بآن
که بر هر کلمتی از طریق لغة و نحو و اصول دلایل معلوم شده باشد و اشتقاقات
ظاهر و شبهتی را مدخل نه و باری تعالی گفته که انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحا
فظون پس کجا آدمیان تصرف کنند در عبارت و معنی کلمات و حروف خللی کنند
اما آنچ گفته است خاکش بدهان که گویند تا قائم بنیاید قرآن نشاید خواندن که خطا
باشد ای سبحان الله نه در اول کتاب دعوی کرده است که بیست و پنج سال این مذهب
داشته است اگر دروغ نگفته بودی بایستی که از مذهب شیعه این مایه بدانسته
بودی که از مصطفی تا حسن عسکری امامان همه عالمتر از امة گویند از طایفه منزلة
و هیچ امام بزرگتر ندانند از منزلت امام علیه السلم و امیر المومنین را خود بهتر از وهمه
یک از ائمه دانند پس اگر در وجوه آیات و قراة و کلمات و حروف قرآن خللی بودی
از قبل قرا با خواستی بودن صادق و باقر تا حسن عسکری دست باز کرده بوذندی
تا شیعه را توقف و انتظار نبایستی کردن چنانکه همه علوم فقه و شریعة و تفسیر
را بیان کرده اند تا موقوف نیست بحمد الله و منه بر ظهور و حضور قائم علیه السلم
تا عاقلان بدانند که همه حوالات بدروغ کرده است و همه بهتانها باطل نهاده ۵
واعتقاد

و اعتقاد شیعه بر صحة قرآن و صدق قراة مستقیم است و تا گور و دلایل باشد برین حجة
لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید الکلمة
فضیحت پانزدهم بگفتیم که هر کز دروغ زن تر و حاجد تر از رافضی دیگری نباشد گویند
ذو الفقار علی از آسمان آوردند و لا ذو الفقار نام تیغی است و آن تیغ از آن منبه بن
الحجاج بوذ بغنیمت روز بدر برسول افتاد از آن سیف النبی گفتند رسول بعلی داد آنچ
از آسمان جبریل آورد آن بوذ که چون جهاد فریضه کردند جبریل سلاح آمد تیغی حمایل کرده
و در هر غزوی جبریل هم چنین کردن سلاح پوشیده آمدی تا رسول را نشستی
که غزا می فرماید امّا مقصود رافضی نه نشر معجزات رسول خدای باشد مقصود شان
باشد تا دروغی بگوید زیادتی مر علی را و فضیلتی او را اثبات کنند بر رسول خدای تعالی
اما جواب این فصل مرحز آنست که دروغ زن و جاحد آن طایفه باشند
که خدا را ظالم گویند و رسول را عاشق و امام را مخطی و آن یا صبیان مجبر اند چنانکه بدلایل
در مواضع درست کرده شد امّا آنچ گویند ذو الفقار علی از آسمان آوردند گویند و در
اخبار آورده اند و امّا شیعه و غیر شیعه هر معجزات که در عهد رسول اثبات
کنند آنرا معجز رسول گویند نه معجز علی گویند و نه کرامت بو بکر و خواجه ناصبی
را طرفه نباید داشتن که از آسمان تیغ مصطفی آوردند که از آسمان مصطفی بهتر از تیغ ۵
چیزها آوردند او لا قرآن مجید دوم مرغ بریان سیوم میوه بهشتی چهارم طبخ
جنتی و اجماع وارد است برین جمله و اخبار متواتر تیغ را همان حکم باشد و علی تابع
و مقتدی است حوالت این کرامة بمصطفی باشد نه بعلی و چون گویند نه ذو الفقار بوذ
هر تیغی که خواهی گیر درین منازعتی نیست دائم که خواجه نوسنی انکار نکند که حامل
تیغ علی بوذ نه غیر علی و خبر لا فتی الا علی و لا سیف الا ذو الفقار را از امة کس انکار
نکرده است مگر این مصنف و تیغ را شرف از علی است نه علی را از تیغ اگر از آسمان آوردند و گر
از زمین و عجبست که خواجه انتقالی از مذکران نامنصف خود نشنوده است که در
اوصاف چون ذره عمر را وصف کنند یکی گوید از پوست ناقه صالح بوذ و دیگری
گوید از جلد کبش ابرهیم بوذ و دیگری می گوید از گوسفندان شعیب و نمی دانم
که آن پوست که نگاه می داشت دو سه هزار سال اگر آن روا است و جایز و مصور
این نیز هم روا باید داشتن که تیغ که مرتضی برای نصرة شریعة مصطفی بدان حصنهای
بدعة گشوذ و گردن گردنان زد و تمهید قواعد اسلام بدان ممهد کرد باید خدای

تعالی از آسمان مصطفی فرستاد یا دست از آن برداشتن یا انکار این کردن اما غصه خبر و تهمت
نصب اگرچه نهان کنند عیان باشد و دوستی پسر بوطالب از محض ایمان باشد و الحمد لله کما
هو اهله **ابلهٔ کبیر** فضیحت شانزدهم رافضی علی را از همه انبیا بهتر داند و گوید
هرچه همه انبیا داشتند علی همه داشت بتنهای و من با رافضی درین باب مناظره کردم رافضی
گفت علی را تفضیلی کی رسول نهاد چه حاجت بود کی از خدا کی رسول را فضل نهاد علی را افضل
نهاد **اما جواب** انچه گفته است بکنایة از شیعة در مواضع کتاب و بلقب رفض
یاد کرده و جواب داده ام بوجه خوش اما جواب انچه علی را بهتر از انبیا دانند آن
کتب شیعة اصولیه معلومست کی اشان را مذهب نیست و نبوده است کی درجهٔ امیر
المومنین چون درجهٔ انبیاست و درجه و مرتبه انبیا زیادت گویند از درجه و مرتبهٔ
ملایکه و ائمه هر یک از انبیا را فضیله بیشتر دانند از فضیله و منقبة امیر المومنین
کی درجهٔ ولی دون درجهٔ نبی باشد و هر منزلت کی ولی را باشد نبی را باشد و د
رجاتی کی نبی را باشد چون کتاب و شریعة و تحمل رسالت با مشقة و دعوة و
غیر آن امام را نباشد و این از حشویه و اخباریه را در سلف مذهب بوده
است کی علی بهتر است از بعضی انبیا کی غیر اولو العزمان و مرسلان اند و آن مذهبی
مردودست و نامقبولست و سخنی بی دلیل و بی فایدة و نه مذهب اصولیان شیعة
است اما مذهب اصولیه چنانست کی همچنانکه مصطفی بهتر است از هر یکی از انبیا
علی مرتضی بهتر است از هر یکی از اوصیا بقول رسول علیه السلم کی او را باجماع
باوقات گفته است کی یا علی انا سید الانبیا و انت سید الاوصیا و از اوصیا
بهتر باشد کی انبیا نباشد تا این شبهة زایل باشد و این مراد حاصل نی تقیه
و مداهنه و الحمد لله رب العالمین **اما** جواب انچ گفته است گویند هرچ
همه انبیا داشتند علیهم السلم علی بتنهای داشت هم دروغ گفته است اما
این اطلاق نکنیم در امیر المومنین علیه السلم مقید گوییم این لفظ گوییم بعد از
مصطفی علیه السلم هرچه امة بدان محتاج باشند از اصول و فروع و تفاسیر
کتب و منزلات کی اهل دیان و ملل رجوع کنند و علم بقضایات کی بیکانگان
اسلام را دلالة باشد بحق و غیر آن باید کی امام عالم باشد بکیفیه آن کی اگر
نداند خلل بدین و شریعة محمدی راه یاوذ و امام باید کی بدین علوم عالمتر باشد
از اهل زمانهٔ خوش تا فرق باشد میان محة و محجوج الیه درین مسله مذهب

مشیعه

شیعة امامیه اینست کی بیان کرده شد و الحمد لله رب العالمین **و اما** انچ گفته است
از سر ناصبیی و عداوة آل مصطفی کی من با رافضی مسله می گفتم رافضی گفت علی را تفضیلی
کی رسول نهاد چه حاجت بودی کی از خدا کی رسول را فضل نهاد علی را فضیله داد
مذهب شیعة درین مسله نه این صورة دارد اما امیر المومنین علی علیه السلم سید او
صیا است و امام اتقیا است و منصوص از قبل خداست و معصوم از همه زلت و خطاست
و نامش بر عرش خداست و بذر همه ائمه هداست اما شاگرد و خدمتکار مصطفی است
و او مقتدی لست و محمد مقتداست پس شرف و فضیلة و منقبت یافته است از رسول
علیه السلم و طاعت رسول بروی واجبست چون طاعة خدای و کر بر سبیل تقدیر اذ کی
مایه در مصطفی عاصی شوذ همه طاعتش مردود باشد این صورة چنین است اما
مذهب شیعة اصولیه چنانست کی امامة او و تقریر دلایه او و فرض طاعة او از
قبل خداست تبارک و تعالی و مصطفی علیه الصلوة و السلام تعلقی ندارد و امامت
درجهٔ است نه اختیار خلق بنص است از قبل خدای مکر آن شیعی کی با این ناصبی مناظره
کرده باشد هم برین وجه گفته باشد کی مذهب شیعة و طریقة اصولیان اینست
کی بیان کرده شد و الحمد لله رب العالمین **ابلهٔ کبیر** فضیحت هفدهم
همه اهل اسلام امید بمحمد بن عبد الله بن عبد المطلب باشد و امید شفاعة او دارند
مکر رافضی کی دلشان در قائم بسته باشد و امید برو دارند و محمد اخرین او را دانند
و گویند او بهترین خلق است **اما جواب** این محال اگرچه کرد نکند کی دروغی
محض و بهتانی بی اصلست و همه عقلا کذب این دعوی دانند چون اشان را معرفتی
حاصل باشد باصول مذاهب **اما** اشارتی برود اولا انچ گفته است کی همه مسلمانان
امید بمحمد بن عبد الله دارند بر ریش ناصبی خوش خندیده است کی مطلق این کلمة روا نباشد
گفتن کی مومنان و مسلمانان باید کی امید برحمة خدای تعالی دارند کی منعم بر حقیقة اوست
و راحم و رازق و غافر اوست تبارک و تعالی انکه باید گفتن کی عاصیان امة امید دارند
بشفاعة محمد تا بسند بوده بودی اما خذلانش سلب توفیق کرده است تا همه کلمات
خطا اجرا کرده است **اما** انچ گفته است کی رافضیان نه همه امید بقائم باشد
ریشش بهان نیست کی دروغ گویذ او لا شیعة جزا بر عمل گویند و ثواب بر ایمان
و طاعة تا آن قاعده باطل باشد کی خواجه آورده است و بیرون از آن کی از مذهب شیعة
معلومست کی مصطفی را صلی الله علیه و اله تا خیر الخلایق اجمعین دانند و سید الملایکة

و النبیین گویند علی را نیز بهتر از امام دانند و چون قائم ده امام دیگر را دعوی کنند تا آن
دروغ در حق خبر ش بماند پس او را چگونه بهترین خلق گویند و کسی کی بقیامت مقر و
معترف باشد چگونه روا دارد چندین جواب بی اصل و نقل نادرست کردن بار خدایا
توفیق ده تا از عهدهٔ گفته بدر اییم و قول و قلم الا بصواب نکردانیم انک انت الرفیع
العزیز **ابلهٔ کبیر** فضیحت هژدهم رافضی امام را معجز گویذ و گویذ روا با
شذ کی امام بهتر از پیغمبر باشذ کی جبرئیل واسطهٔ خدا است بذو و او بهتر است از جبرئیل
و چون محمد واسطهٔ خداست با امام باید کی امام بهتر باشد از رسول و این معنی بنا له
بو جعفر بابویه قمی و همه با بوینانند **اما جواب** این کلمات حشوی بی اصل
دکرباره از سر نصب و خروج ایراد کرده است انست کی شبهت نیست در آنکه شیعة
ائمه را عند دعوی امامة و انکار قوم معجزات گویند و هر یک را ظهور الشمس بوده
است و اهل زمانهٔ ایشان دیده اند و مخالف و موالف روایه کرده کی دال بوده
است بر صدق دعوی هر یک و شیعة روا دارند کی صادقی را عند دعوی معجزی
باشد من قبل الله تعالی و گرچه مدعی نه پیغمبر باشد و نه امام چنانکه مریم عمران را صلوا
ت الله علیها بوذ کی درخت خشک تازه و سبز و بارور شد و از زمین تخت اب
و طفل در گاهواره باواز آمد تا طهارة و عصمة مریم معلوم شد قوم را کذلک
اگر بعد از رسول یا در عهد رسول امام دعوی حقی رسول و کتاب و شریعة او کند
و جماعتی بیگانگان بر آن انکار کنند روا باشد بلک واجب باشد کی باری تعالی
معجزی ظاهر کرداند تا آن شبهت برخیزد و از نجاست کی شیعة ائمه را اصحاب
معجزات گویند و دلالات قاطعات برین معنی بسیارست و ما را این قدر برای دفع شبهة
این ناصبی انتقالی نوسنی کفایت است و عجبست کی خواجه نوسنی را فراموش شده
است کی همه سال علما بجیران بر سر منبرها لاف می زنند و در کتب می نوبسند و بکوری
رافضیان در عوام و جهال می اموزند کی بیرون از ولایت مصر نزدیک عمر خطاب امد
کی هر سال رود نیل فوت گیرد دختری را بوی انداختند تا ساکن گردد امحال نوبة
منست و در همه جهان دختری دارم و تو امام جهانی اگر مرا ازین محنت برهانی
توانی عمر حالی نامه نوشت برود نیل کی باید کی ساکن شوی و بکردن اگر نه بنیا بیم
و تو احشک کردانم حالی چون نامهٔ عمر بنیل امد ساکن شد و هنوز ساکن است خوا
جهٔ ناصبی در عمر دعوی خدای کند انکه بتشنیع باز گویذ کی شیعة امام را معجز گویند

تاروا

تا روا باشذ کی عمر جایز الخطا را بر رمین و رود فرمان باشذ اما روا نباشد کی مرتضی معصوم
را بوقت حاجت برای حاجت معجز باشذ تا خواجه با آن قول را حجة قبول کند و باید ست
از آن دعوی با حجة بدارذ و این خوذ اسانست از عجبتر است کی خواجهٔ مجبر مشبهی همه
روزه میان در بسته باشذ و مدروع می گویذ شبلی و جنید و بوبکر طاهران و ملان
همانی و همان جز ماننی را کرامات بوده است و هر یک را کراماتی شرح دهد کی
بلیغ تر از ده معجز باشذ کی یکی بساعتی از ابهر بمکه رسذ و دیگری چهل شبانروز
طعام نخورذ و آن دیگر را از درخت ام غیلان خرما بر بذاید یکی از همدان حلوای
گرم بمکه برذ و آن دیگری کعبه را از بالای خانه ش طواف می کند چنانکه مردم می بینند
کی آن کعبه است و مانند این در جماعتی بیرون از معصوم روا دارند اما اگر شیعة در
جماعتی معصومان از خطا منصوصان از قبل خدای فرزندان فاطمه الزهرا همه از نسل
مصطفی و اولاد مرتضی دعوی بدلیل کنذ کی اصحاب معجزات و بینات بوده اند رافضی
باشذ باری یا دست از آن کرامات و دعاوی بدروغ بباید داشتن و این تشنیع بدروغ ی
زدن یا این سادات را با این پیران مقابل کردن و این حجة قبول کردن و عاقل چون
انصاف بدهذ بداند کی فرقی نیست میان این معجزات و آن کرامات خلاف در اسم است
و در عبارت تا خواجه ناصبی بهان عوام را در شبهت می افکند **و اما** جواب انچه
در آخر فصل گفته است کی گویند امام بهتر است از رسول بحجت و دلیل در مواضع
و فصول این کتاب بیان کرده شذ کی نه مذهب شیعة است بحمد الله و منه و انچه
حوالت کرده است بشیخ کبیر بو جعفر بابویه رضی الله عنه و ارضاه و دکر بنی بابویه
رحمهم الله کی امام بهتر است از رسول برای انکه رسول واسطه است میان خدای و امام
خوذ ندانسته است کی شیخ بو جعفر با جلالة فضل او این فتوی نکند کی کار نم ایذ کی هر
یک از امة برین اصل بهتر از رسول و امام باشند و حاشا کی هیچ عالمی از علما شیعة
این معنی گفته باشذ و دلالات بسیار برفت کی رسول از امام بهتر است و الحمد لله
رب العالمین علی ثبوت اعتقادنا خلفا عن سلف از امام بهتر است **ابلهٔ کبیر**
[illegible]ت نوزدهم رافضی گویذ علی را خدای تعالی نام نهاده است اشتقاق از نام خوذ
[illegible] گر علی نام نبوذ و این هر انان دروغها است کی رافضیان را خوذ ها نهند
[illegible] و رشان کنذ کی اگر علی را خدای نام نهاذ مکر جبرئیل بوطالب امذ کی
[illegible] علی نام نه زیرا که علی ده ساله بوذ کی رسول را رسالة امذ و کرا و او خدای علی

نام نهاد علی امیة بن خلف را کی نام نهاد کی پنجاه سال از علی بزرگتر بود و پدرش را ابو علی
کنیت بود و علی امیه را خود علی کشت و علی بن کلوثن و ابن بن ربیعه بن نزار را نام کی علی
بو نهاد کی هشتصد و پنج سال پیش از علی بود و چنین در کتب انساب عرب بسیار است
کی علی نام بوده اند اما و قول رافضی اعتمادی نباشد **اما جواب** این فصل نیک ٥
تامل باید کردن تا فایده حاصل شود و شبهت زایل کردد انشا الله اولا مذهب خانست
کی این اسم خدای تعالی بر علی مرتضی نهاد و پیش از آنکه خدای این نام بر وی نهاد کس را این
نام نبوده اما بیچاره رافضی بد ناصبی شده را بباید دانستن کی ما از این اول کی خواهیم
با این شبهت در خبر مجبر شما ند بدلیل و حجة از این اول نه حاله وجود و ولادة علی خوا
هیم از این اول از حاله خواهیم کی باری تعالی نه آدم آفریده بود و نه ذریة آدم را عرش
و بهشت را پیدا فرموده و نام علی بر ساق عرش و بر در بهشت نقش کرد و کر خواجه مجبر
خواهد کی بداند باید کی صحیحین را خبار و دیگر کتب اصحاب الحدیث کی معتمدات
بر کیرد و بخواند آنجا کی مسعب روایة می کنند از عطیه از جابر بن عبد الله الانصاری
از رسول صلی الله علیه و آله کی چون از معراج باز آمد بحضور مهاجر و انصار کفت کی
مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان
خلق السموات والارض بالفی عام معنی آنست کی خدای نیست الا الله و محمد رسول اوست
و علی برادر رسول خدا است و این پیش از خلق و آفرینش آسمانها و زمین نوشته اند و
تقریر کرده اند بدو هزار سال تا مکر ناصبی را معلوم شود کی این اسم سابق است هم بر علی
امیه و هم بر علی بکر و ابل و شبعت از آن سبقت نه حالت ولادة خواهند حاله تقریر
امامة و اخوة خواهند تا آن شبهة زایل شود و همچنین روایة کرده است یونس بن عبید
از سعید جبیر عن ابن الجبر صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله رایت لیلة اسری بی مثبتا علی ساق العرش ان غرست جنة عدن
بمحمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی معنی آنست کی سید کفت چون مرا باسمان بردند شب
معراج بر ساق عرش نوشته دیدم کی محمد دوست و برکزیده منست از خلق من مؤید
کردانیدم او را بعلی خواجه ناصبی بباید کی بداند کی این نه علی امیه است و نه
علی بکر است علی مرتضی است پس تا مشر از اینجا سابق کویند شیعة نه در وجود و ولا
ده اما خواجه چنانکه در اسلام و امامة جماعتی را بو جه خواهد کی بر وی سبقت نهد
اینجا نیز می خواهد کی دو را جرا نام دکری را بر وی سابق کرداند خود نداند کی سابق اوست

رسما

رسما و اسما و جسما و قدما و علما و ایمانا و اسلاما پس شیعة چون کویند کی این نام او را
بود حوالت بدان حالت کنند خواجه مجبر را حوالت بانساب عرب حوالت شیعة به عرش خدا
و بهشت جنة الخلاست تا بدین حجة لازم باشد و آن شبهت محال باشد کی شبهتی است کی تا
صبیان بعداوة علی و اخوذ ها نهند و از خرچلی با ورشان کنند اما انچ کفته است کی ٥
اشتقاق نام علی از نام خداست اگر کور و کر نیست و از لغة اندکی مایه بهره دارد شنیده
است کی کسی خواند و اسامی حسنی خدای دیده است داند کی خدا را یک نام علی است و قران
بدین معنی کواهست تا انکار این اشتقاق نکند و کر شبهت از نجاست کی چیز ئیل
بوطالب بنامد او جه داشت کی این نام اختیار کرد اولا اتفاقست کی نام محمد خدای
تعالی اختیار کرده است و پیش از محمد این نام نبوده و ما اصل خواجه انتقالی عبد الله هم
کافرات و جبرئیل پدو بنامد پس از نام عبد الله و عبد المطلب و بوطالب چکونه اختیار
کردند اخر اگر قران خواند باید کی پدر وجد و عم و مصطفی را کی خیر خلق الله است اگرچه کافر
داند از مادر موسی عمران کمتر نداند کی باری تعالی می کوید و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین
زنی کافره را بمذهب خواجه عند حاجة در یک آیة دو امر می کند و دو نهی و دو خبر
می دهد و دو بشارت بی واسطه ی فرشته ی و پیغمبری تا خللی بحکمی از احکام الهی راه
نیاود جرا روا نباشد کی عبد الله و بوطالب را معلوم کرداند تا خاطری در ستر یا در
خوابی یا بنوعی که این دو نام بزرگ ضایع نشود و درجه ی ایشان بیشتر از درجه ی مادر
موسی و محمد محتشم تر از موسی تا بدین حجة آن شبهة زایل شود بتوفیق خدای و منه او
و حکایه لوح سبز و خط سفید و اثبات در اعلام اسم علی خود مشهورست اما
این حجت بلیغ ترانست کی بیان کرده شد دکر انکه نه مذهب خواجه چنانست کی قران قدیم
است و قایم است بذات مقدس خدای و پیش از بعثت محمد پیغمبر بیامده است و این
آیه از قرانست از قصه داود و سلیمن کی باری تعالی کفت و جفان کالجواب و قدور را
سیات اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور پس بعینه این کلمات پیش از
بعثت مصطفی به هفتصد سال امرؤ القیس باتفاق در شعر آورده است
و امرؤ القیس رهین مولع بالغنیات ٥ اگر شاید کی امرؤ القیس را اتفاق افتد کی پیش
از بعثت مصطفی و نزول قران یک آیه در شعری آورد طرفه نباشد روا نباشد کی اتفاق
افتد کی امیه و بکر پسران خود را نامی نهند کی آن نام خدای از بهر ولی خویش اختیار کرده

باشد و بر در بهشت عدن و بر ساق عرش مجید نبشته باشد تا بدین حجة آن شبهت خار
دیده ی مجبر شود بلکه آن هر دو شخص کی آن نام اختیار کردند و غیر ایشان در
کتب خوانده بودند و از انبیا پیشین شنویده بسمع و نقل کی این نام شبیر خدای و وصی
خیر الانبیا است و او را نام نه تنها علی است در توریة ایلیا است در سماوات مرتضی است
روا باشد کی از اختیار سادی طلب آن شرف کرده باشند و الله اعلم و اختیار نام علی
پیش از خلق آسمان و زمین از یک طریق دکر رد است بر مذهب مجبران و آن آنست کی اسم
روا می باشد پیش از خلق آسمان و زمین دکرچه مسمی بعد از آنست بدو هزار سال تا بداند
کی اسم غیر مسمی است تا از وجوه این فصل دلالت باشد بر بطلان مذهب مجبران و ناصبیان
والحمد لله رب العالمین **اما دکر** فضیحت بیستم رافضیان از چند لقبات
اولا رافضی لقب خاص است ایشان را و رسول خبر داده است چنانکه در اول این مجموعه ٥
کفته ایم و بنو امیه اینها را ترابی کفتند زیرا که با بوتراب کویند و مروانیان سب علی
کردندی و بر مردم مشتبه کردندی تا مردمان ندانند کی مراد از بوتراب علی را میخواهند
و سبائی خوانند زیرا که تابع عبد الله سبا بودند کی او بر علی اعتراضها کردی کی چرا
تولا بشیخین نمی کنی و سیرت ایشان نکردانی و مفوضه کویند زیرا که کویند خدای
تعالی در قیامت کارها بعلی مفوض کرداند و از این سبب علی را قسیم النار والجنة
کویند و خدای می کوید یعذب من یشا و یغفر لمن یشا من امروز انرا کی خواهم و من
عذاب کنم اما انچ خواهم رافضی کوید علی کند بو بکر و عمر و همه صحابه و تابعین را
بدوزخ فرستد و کفشکران در عایش و کلاه کران ابو جولاهکان قم و سبهان
و رابین را به بهشت فرستد و حلولی خوانندشان زیرا که روح الله کویند در علی شد
و از آن بود کی خلق آن کردارها و علم او عاجز بودند و این بوده ست اعتقاد بو زیان
قمی و علی متکلم رازی و در اشعار و مناقب این معنی کفته اند و اثنا عشری کویند
زیرا که بدوازده امام کویند چنانکه ملحد بهفت امام کوید و امامتی کویندشان زیرا
که با امامان کویند و حشوی کویند زیرا که مذهبشان همه حشو باشد کی آشکارا
نتوان کفتن و قطعی کویند زیرا که بر دوازده امام قطع کنند ما کوییم از خدای کی کی
است و دو نشاید رسولان صد هزار می شایند امام اگر دوازده می شاید چرا سیزده
نشاید و غرابی کویند زیرا که کویند علی بمحمد مانند تر بود کی غراب بغراب
و خطابی کویند زیرا که اغلب مقالة ابو الخطاب کویند کی او از پس جعفر می

شدی

شدی و می کفتی تو خدای و جعفر او را می راندی و لعنت می کردی **اما جواب**
این فصل مطول بهر باست و بیشتر دروغ واجبست بشرح بیان کردن تا هیچ شبهتی نماند
بتوفیق خدای اما انچ کفته است رافضیان را چند لقب است بایستی کی دانستی از عقل و
عرف کی لقب بد نقصان مرتبه و خلل دین و اعتقاد نکند کی قول دشمنان بر اثری
نباشد بدان حجة کی باجماع مسلمانان بهترین همه مخلوقات محمد مصطفی است او را ٥
صنادید قریش و کفار مکه لقبهای بد نهادند چون شاعرش خواندند و کاهن و ساحر
و کذاب و یتیم بوطالب و درویش و مجنون و مانند این تا آیات آمد کی آن نه چنین است
کی شما می کویید محمد امین است و صادق و رسول و نبی و بشیر و نذیر و سراج و منیر
و طهر و طاهر و حاشر و شفیع و طه و طس و حم و مزمل و مدثر و نور و هدی
و مرسل و حامد و محمود و احمد و امثال این کی لقب مصطفی آن باشد کی خدای تعالی
نهد نه آنکه کفار و اعدا اسلام پس اگرچه ناصبیان این طایفه را لقب بد نهند اقتدا بصنادید
مکه چنانکه برشمرده است دین و اعتقاد و مذهب ایشان را خللی نکند لقب این طایفه آن باشد
کی خدای تعالی نهاده است در قران هشتاد و انجا مومنشان می خواند و مومنین خطاب می کند
و لقب دوستان مثل مصطفی نهاده است آن روز کی علی را بشارة داد و کفت انا شجرة الهدی
و علی اصلها و فاطمة فرعها والحسن والحسین ثمرها و شیعتنا اوراقها بدکر و نیز کفت یا
علی انت و شیعتک هم الفایزون امیر المومنین کفت اولئک شیعتی حقا حسین علی روز طف
کفت و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة و از هر یک از ائمه مانند این مذکورست و موحد و معتقد
و مانند این القاب پس لقب شیعة آن باشد کی خدا و مصطفی و امامان نهند نه آنکه ناصبیان
و خارجیان نهند و بعد از این شرحی برود در جواب هر کلمتی کی این انتقالی بوجهلی آورده
است انشاء الله تعالی اما جواب انچ کفته است کی او را فضیشان خوانند بدانکه بدانسته
است کی این لقب این طایفه را چون افتاده است اول روز اول کی نوح علیه السلم در سفینه
می رفت آن هفتاد نفر کی متابعت او کردند آن قوم کفار ایشان را رافضی خواندند و این لقب
بر مومنان آن روز افتاد و بعد از آن در عهد هر پیغمبری اعدا آن پیغمبر شیعة و پیروان
او را رافضی خواندند کی بذکر همه کتاب مطول شود و در امة بنی سفیان و بنی امیه شیعة
علی و آل علی را علیهم السلم بدین لقب خواندند اقتدا بدان مبطلان و کلام الهدی
ضرب من الهذیان و از بعضی از ائمه معصومه روایت کرده اند کی کفت لقبوهم رافضه
کما لقبت قوما هود فی الامم الماضیه والاسلاف الخالیه و هو حواری الامه الذین رفضوا

الکثر واهله و اتبعوا الخیر واهله و امثال این است کی چون در عهد منصور خلیفه قاضی سوار مجبر گواهی سید حمیری شیعی قبول نکرد و گفت تو رافضی سید حمیری این بیتها در هجا او بگفت

ابوک ابن سارق عنز النبی   وانت ابن بنت ابی الجحدر
ونحن علی رغمک الرافضون   لاهل الضلالة والمنکر

قاضی شکایة با منصور کرد سید حمیری را خبر داذند این قصیده تا آخر درین معنی بر منصور خواند یا امین الله یا منصور یا خیر الولاة   ان سوار بن عبد الله من شر القضاة

و بیان کرده شد درین کتاب کی شافعی مطلبی چنین را فضیی تفاخر کرده است انجا کی گفت

لو کان رفضا حب آل محمد   فلیشهد الثقلان انی رافضی

پس شیعه را بحمد الله و منه ازچنین رفض عیبی و عاری نیست و اما آنچ گفته است بنو امیه ایشانرا ترابی خوانند روا باشد کی امیر المؤمنین را این کنیت مصطفی نهاذ صلی الله علیه و آله و این خبری شایع و مذکور است و در اخبار مشهور است و شعرا بنظم آورده اند تا یکی می گوید

انا وجمیع من فوق التراب   فداء تراب نعل ابی تراب

و دیگری از شعرا در آخر قطعه ای هم درین معنی می گوید

فما حب التراب بنا ولکن   حببناه لحب ابی تراب

و این تفاخری عظیم است و لقب مدح است کی شیعه را ترابی خوانند و ای بسا ناصبی خارجی مجبر مشبهی کی بقیامت فریاد می کند یا لیتنی کنت ترابا یعنی ترابیا علی قول بعض المفسرین و اما آنچ گفته است کی خلفاء بنی مروان خواستندی کی علی را لعنت کنند از عوام بترسیذندی بذین لفظ ذکر باره بر خلفای خویش بحلال نا ذکی گواهی داذه است کی علی را لعنت احلال زاذکان نکنند بمذهب خواجه و خواجه در اول کتاب شرح داذه است کی تقیه کردن بعینه الحاد است مبارکش باذ کی خلفا ایشان از عوام تقیه کرده اند اما آنچ گفته است برای اقتدا بعبد الله سبا ایشانرا سبای خوانند بیچاره مصنف مجبر خبر نمی دارذ کی آن ملعون راس و رئیس ناصبیان بوذه است و بر قول و فعل علی مرتضی منکر چنانکه مصنف پسر آن اولیتر کی مصنف کتاب اقتدا بذو کنذ باظهار عداوة علی کی درین کتاب کرده است.

و این حوالت بشیعه لایق نیست و اما آنچ گفته است کی ایشانرا مفوضه گویند کی حوالت قسمة آتش بقیامت بعلی کنند مگر نمی داند کی برین اجماع امت است و اجماع امت کی باری تعالی فرشتگانرا هستند در دنیا و در قیامت کی حوالت ارزاق عباد و حصر اعمال مکلفان و حساب قطرات امطار و مانند این بذیشان است و فرشتگان رحمة الله

در زبانیه دوزخ کی امور بیشان مفوض است بذیشان و شریعة و کتاب بدنیا مفوض است به انبیا و اولیا پس این مجبر مدبر از عظمت و سلطنت خدای تعالی بی خبر است قرآن مجید مگر نخوانده است کی امور عظام در دنیا و آخرت باری تعالی تفویض کرده است بملایکه و انبیا و ائمه و علما چون امر بمعروف و نهی از منکر و هیچ جای مشارکت لازم نیست ارزاق میکائیل میپایذ حساب قطرات اسرافیل نگاه دارذ اعمال کرام الکاتبین نویسند ارواح بحکم عزرائیل باشذ و همه اهل اثبات این احوال کنند و کسرا مفوضی لازم نیست اگر آتش دوزخ بقیامت بدلالت این خبر معروف کی همه محدثان و اصحاب الحدیث باسانید درست روایت کرده اند از مصطفی صلی الله علیه و آله کی گفت یا علی انک قسیم النار و انک تقرع باب الجنة و تدخلها بلا حساب بحکم امیر مؤمنان باشذ مشارکه با خدای تعالی لازم آیذ و شیعه مفوضه باشند بلک قسیم در خبر بمعنی مقاسم است کالشریک بمعنی المشارک والضجیع بمعنی المضاجع و درین اخبار و آثار بسیار است و شعرا بانظم کرده اند و متنبی شاعر درین معنی گفته است

اباحسن لو کان حبک مدخلی   جهنم کان الفوز عندی جحیمها
وکیف یخاف النار من کان موقنا   بان امیر المؤمنین قسیمها

و چگونه تصنیف کنذ کسی کی از مذهب بذ خوذ خبر ندارذ و نه از مذهب نیک مسلمانان آگاه باشذ نه عرف داند نه شرع نه لغت نه اشتقاقات و معانی تا از سر تغفل علی مرتضی قلم در میدان هذیان افکنذ و پندارذ کی کس نیست کی آن سوداطبع رحشو را بحجة منزل کرداند اری بعذب من یشا درست است عذاب خدای تعالی فرمایذ اما در دوزخ زبانیه باشند لواحة للبشر علیها تسعة عشر خذوه فغلوه خدای فرمایذ اما فرشتگان کنند آتش بحکم خدای باشد اما در فرمان مرتضی کنند پس اگر امیر المؤمنین قسیم نار باشذ همان حکم دارذ با آن شحنها بدین مجتهدان ایل باشذ اما ازجای انصاف مفوضه مجبره اند کی جمع قرآن ثدم را تفویض کردند بعثمان و امامت را کی رکن اعظم است تفویض کردند بمختار امة و شریعة را تفویض کردند بقیاس و اجتهاد فقها و خدای تعالی را معزول کردند ازین سه شغل اعظم تا بدرستی مفوضه باشند و خواجه مجبر شایذ کی لقب خوذ بود دیگری نهذ اما آنچ گفته است کی گویند علی صحابه و تابعین را بدوزخ فرستذ و گفتگوان در عایش و اسامی هر شهری و مردم بندی یاد کرده

کی ایشانرا بهشت بر ذحاشا کی این مذهب شیعه باشذ و لا علی بهشت انذا فرستذ کی خدای فرمایذ و از اهل توحید و عدل باشند مقران بنبوة معترفان بامامت کی شرایع قبول کرده باشند از هر شهر کی باشذ و هر پیشه کی کنذ و بدوزخ آنها را فرستذ کی منکران این اصول و فروع باشند اگرچه بزرگ صورت و محترم دیدار باشند ان اکرمکم عند الله اتقیکم امنوا و عملوا الصالحات بپیشه و شهر تعلق ندارد جزاء بما کانوا یعملون و اما آنچ گفته است کی ایشانرا حلولی خوانند کی گویند روح آله در علی شذ لعنت بر آن باذ کی دروغ گویذ کی هرگز کس بشیعه این حوالة نکرده است و مگر خواجه لایقتر بوده است کی در حق قدیم تعالی حیاة قدیم اثبات کنند کی شیعه خدای تعالی را نه روح اثبات کنند و نه حیاة قدیم و گر مصنف معنی روح دانستی و از مذهب خصم آگاه بودی این حوالت مگر نکردی و شیخ عبد الملک بنان معتقد و خواجه علی متکلم مستبصر رحمه الله علیهما از آن عالمتر و بزرگتر اند کی بذیشان چنین حوالت شایذ کردن و اشعار و اقوال ایشان ظاهر است و دروغ و تهمت این مصنف مجبر چون در حق خدای و رسول صلی الله علیه و آله و در حق ائمه معصوم علیهم السلم و در حق علما معتمد در مواضع این کتاب مسطور است اگر در حق عبد الملک بنان و علی متکلم رحمه الله علیهما باشذ بعضانی نکنذ و اما آنچ گفته است کی ایشانرا اثنی عشری خوانند راست است و این لقب مدح شیعه را نه لقب ذم و اما آنچ گفته است کی ایشان دوازده امام گویند چنانکه ملحدان هفت امام گویند قیاسی بذ است کی هفت نه دوازده باشذ و ملحد خوذ خدا را منکر است امامت رکن سیوم است اما مدار مصنف از علما خوذ نشنوذه است کی روایت کرده اند از رسول علیه السلم کی گفت الامة من بعدی ثلثون سنة و بعدها الامارة معنی آنست کی گفت امامت از پس من سی سال باشذ و بعد از آن امام زایل شوذ و امیری باشد یعنی بوبکر و عمر و عثمان و علی امام باشند و بعد از آن امیران باشند پس اگر خواجه کی امام چهار گویذ مذهبش با طبایعیان برابر باشذ کی چهار طبع گویند چرا مذهب دوازده امامیان با هفت امامیان برابر باشذ کی انجا عدد متماثل است و انجا عدد مختلف تا این الزام قبول کنذ یادت اما زیادارذ اما آنچ گفته است کی ایشانرا قطعی گویند کی بر دوازده امام قطع کنند پس گفته است کی آن خدا است کی نکی شایذ دیگر چیزها زیادت و نقصان پذیرد تا شذ چرا امام سیزده نشایذ بیچاره مجبر از عقل و قرآن و شریعة پس بیگانه و اجنبی افتاده است بایذ کی درین خصومت سلاح نگیرد

و بدسرای خدای تعالی شوذ و گویذ آن توی کی یکی شای و دو شای چرا بنیاذ اسلام بر پنج نهادی اگر پنج می شایذ چرا شش نشایذ چرا روزه ماه رمضان بر سی روز نهادی اگر سی روز می شایذ چرا چهل روز نشایذ نماز شام اگر سه رکعة می شایذ چرا چهار نشایذ در شبانروز اگر هفده رکعة فریضه می شایذ چرا هژده نمی شایذ قرآن چرا صد و چهارده سوره است چرا صد و بیست نمی شایذ ششه عید چرا هفت روز نمی شاید ایام التشریق چرا چهار روز نمی شایذ این و مانند این همه معدود و مشروع است زیرا که نص خداست نه اختیار مجبران کل امام نص است نه اختیار چندان شایذ کی خدای تعالی فرمایذ نه چندانکه مجبرانرا بایذ انکه مجبر دست از مذهب بذ خود چگونه بدارذ و گویذ ناجیان مطلق در صحابه ده نفر اند دوازده نشایذ با حسن و حسین ناجی نباشند اما طلحه و زبیر را از میانه بدر نتوان افکندن تا سوراخ در مجبری نباشذ اگرچه خصم علی مرتضی اند چون این اعداد همه چنین بایذ امام نیز علی رغم المجبره والخوارج هم چنین دوازده می بایذ کی باسانید مختلفه منقولست از رسول علیه السلم کی گفت الائمة من بعدی اثنی عشر و قال علیه السلم عدد الائمة کعدد نقباء بنی اسرایل و مانند این اخبار بسیار است کی امام دوازده است اولهم علی و آخرهم مهدی والحمد لله رب العالمین با آنکه بحساب دیگر باره گوزتر است در تفسیر قطعی و نمی داند کی شیعه ملاحده را قطعی خوانند و گویند اسمعیلها برنده اند و بیع موسی کاظم شذه و در عهد سلطان سعید مسعود رحمه الله علیه آن قلعه که از رنگ بانگ بر زند و شیعه را قطعی خوانند پس در اجرا این لقب موافقه بواطنه مبارک باذ چنانکه در وجوب معرفة و با چندین حجة آن شاالله کی بتهمتی بماند و اما آنچ گفته است ایشانرا اعرابی خوانند و ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ما هرگز نشنوذه ایم و این مجبر مدبر اگر راست می گویذ کی بیست و پنج سال این مذهب داشته است بتقلید بایستی کی این پایه از مذهب شیعه بدانسته بودی کی شیعه را حیف نیایذ کی محمد و علی را با جبرئیل و میکائیل برابری دهند خود مثل از بن عالی تر نیافتند تا خیر الانبیا و خیر الاوصیا را بدو غراب مانند کنند و امیر المؤمنین را علیه السلم باری سبحانه و تعالی در نص قرآن با سید اولین و آخرین برابری داده است انجا کی گفت و انفسنا و انفسکم و رسول علیه السلم او را اخوذ برادری داده است انجا کی گفت انت منی و انا منک و روز مواخاة گفت انت اخی و امیر المؤمنین کوید

بتفاخر محمد النبی اخی وصهری وبدکر وقت بی کویذ وانا من احمد کالضوء من الضوء والذراع
من العضد اما خطابی و بو الخطاب کجا او در توان کرد کی شیعه را با سیاری منزلة
با امامت قبول نمی کنند برای فقد عصمة و نصوصیة بدارم تبع بو الخطاب کمتر کی باشند
کی شیعه در اعتقاد و مذهب اقتدا با بو الخطاب و ابن الخطاب کمتر کی کنند اقتدا
بخدای و بمصطفی و بمرتضی کنند با آنکی محمد بن عثمان العمروی رضی الله عنه نامه ای
نوشت بمهدی حسن عسکری علیه السلم چند مشکل در وی و امام همه را جواب
نوشت چون با بو الخطاب رسید لعن کرد و نوشته بود اما ابو الخطاب محمد بن زینب
الاجدع فهو ملعون واصحابه ملعونون فلا تجالس اهل مقالتهم فانی منهم بری
و آبای علیهم السلم منهم براء پس چون امام شیعه در حق ایشان چنین نویسد
شیعه را خطابی روا نباشد خواندن والحمد لله رب العالمین فصل
بدانکه مجبره را چند لقبست لایق بی شبهت اول مجبر شان خوانند کی کویند
خدای تعالی افعال بذ و نیک ببقهر در بندکان افریند دوم قدریشان خوانند کی کویند
خدای تعالی همه کفر و معاصی و بدعتها و ضلالتها بقضا و قدر خدای باشد سیوم
مشبهی خوانند شان کی کویند خدا را بدین چشم سر ببینیم چنانکه ماه شب
چهارده چهارم ناصبیشان خوانند کی نصب امام را حوالت بخود کنند و بعداوت
آل مصطفی تظاهر کنند پنجم جهمی خوانند شان کی در مذهب متابعت جهم
صفوان کنند ششم کلابی خوانند شان کی در مسایلی متابعت ابن الکلاب
کنند هفتم صفاتیشان خوانند کی کویند هشت قدیم قایم است بذات باری
تعالی هشتم مباتلی خوانند شان کی در جبر و قدر و عداوت علی مذهب بو بکر
باقلانی دارند نهم خارجیشان خوانند کی علی را دشمن دارند و از بیم ترکان حنفی
کویند کی علی را دوست دارم چنانکه این مجبر درین کتاب عداوت علی را بیان
کرده است دهم کبرشان خوانند بقول رسول کی کفت قدریة هذه الامة
مجوسها یازدهم اشعریشان خوانند و کرچه در عهد سلطان مسعود نور الله قبره
امامانشان رجوع کرده بودند و خطها باز داده و از مذهب بیزار شده اما
از تقیه بوذ و کرچه تقیه مذهب ملحدانست دوازدهم چون ظاهر است کی وجوب
معرفة خدای تعالی بسمع کویند چون باطنیان و این کی چندین لقب باشد شاید
کی مسلمانان را چندین لقب نهد سپاس خدا را کی ما را ممکن کرد تا از عهدهء این

جوابها

جوابها بدر آمدیم و هو القادر علی ما یشاء الکلمة سب فضیحت بیست و یکم
بکفته ام کی رافضی نماز آدینه و نماز عید بمصلی کاه مسلمانان نکنند و کویند موقوفست
بامدن قایم و غزو نکنند تا امام بیاید و چون بجامع شوند بیش از آنکه خطیب بر منبر شود
نماز پیشین و دیکر بهم بکنند و هر زه می نشینند تا خطیب خطبه بکند و چون نماز جماعت
کنند ایشان نیز بدروغ موافقتی بکنند و باز کردند و خود نکویند کی ما چون بدینجا
نماز بجماعت نمی کنیم بچه کار آمده ایم و کویند اکر چه کی بر منبر شود او لیز زیرا که
خطبه بنام دوازده امام نیست اما جواب این کلمات بانصاف فهم باید کردن
تا فایده حاصل شود و شبهت زایل باشد اما آنچ کفته است کی نماز بجامع و مصلی
مسلمانان نکنند معلومست کی در همه شهرهای اسلام جامع دو سه باشد مثلا شهر
اعظم در عالم یکی ری است جامعی بروده هست از آن اشعری مذهبان و مسجد طغرلست
از آن حنفیان بحضرت خیاطانست و مساجد عتیق سه کانه کی دیالم شیعه کرده اند
کویند یکی از آن حنفیانی است کی مذهب نجار کویند اکنون نه دانم کی این مصنف ناصبی از سه
کانه جامع مسلمانان کدام را می خواند اکر هر سه است حنفیان هرکز بجامع
روده نماز نکنند و اقتدا با امام اشعریان نکنند و اشاعره اتفاقست کی بمساجد
حنفیان جماعت نکنند و علما هر دو طایفه فتوی کنند کی نماز هر یک در جماعت
دیکران اقتدا روا نباشد کردن پس اکر با این طریقه از هر دو مسلمانانند و مسلمانی بدو قسمت
می شاید بس قسمت هم شاید و بر شیعه حرجی نباشد کی در نماز جماعت اقتدا بکسی نکنند
پس اکر مسلمانی و جماعت یکی است و دو نیست این تشنیع کی بر شیعت می زند چرا بر ان
جماعت نزند و چون این کلمات مفهوم شود این شبهت زایل باشد بحمد الله و منه کی نماز
هر جا کی کنند نماز باشد چون شرایط حاصل باشد و هر طایفه ای در دنبال دیکران روا
ندارند کردن و معلومست کی نماز جماعت بظهور امام تعلق ندارد اما نماز آدینه و عیدها
بیش از این بیان کرده شد کی بمذهب بو حنیفه اکر یک پیشه ور در شهر نباشد وجوب
ساقط باشد و بمذهب شافعی تا چهل نفر نباشند واجب نباشد بمذهب شیعه نیز
چنانست کی امام معصوم باید کی حاضر باشد یا امام مقام او تا نماز آدینه واجب باشد
و اکر بمذهب ایشان شرط واجب نباشد و خللی نکند بمذهب شیعه نیز وجوب
آن موقوف باشد بر شرط هم نقصانی نکند و اما جواب آنچ کفته است کی غزو
روا ندارند کردن بی وجود و ظهور امام اما نیز همین حکم باشد کی کفته شد اما آنچ دایم

کی کدام وقت بوده است کی از اصفهان جماعتی بغزا روم رفتند کی اهل قاشان برفتند
وار ساوه کی رفتند کی از آوه برفتند وار کوبایکان کی رفتند کی اهل قم برفتند و چون
این قاعده نیست ولاة و سلاطین خود نمی کنند بما نیم با غزا ملحدان از قزوین اکر ده شبی
بروند با کثرة عدد کمتر از پنج شبعی نباشند دران صحبت و برین قیاس باید کردن و در
همه بسیط زمین و دایره ی مسلمانی کدام شیعی است کی با ملحدان آن کرده است کی شاه شا
هان الب رستم بن علی بن شهریار شیعی از قلعه کشاذن و ملحد کرفتن و قتل و نهب و مانند
آن کی اظهر من الشمس است تا معلوم شود کی شیعه غزا با کفار و اعدا دین چکونه کنند
و اما آنچ نماز پیشین و دیکر تنها کنند درست است چون پیش نماز مخالف باشد
در مذهب اقتدا روا نباشد و چون حنفی اقتدا بشفعوی نکند و شافعی مذهب اقتدا
بحنفی روا ندارد حساب شیعه هم برین قیاس باشد نماز تنها بکنند و حدیث آنچ کویند
خطبه بنام دوازده امام باید بدیع نیست اکر بمذهب خواجه بنام سفیان و مروان و یزید
و ولید باید کی بمذهب شیعه بنام زین العابدین و صادق و باقر و کاظم باید قیاسی نکند
اکر بعقل و اصل مقابل ایشان باشند بدین قدر رضا بقه نکند و بداند کی خدای
تعالی دنیا و آخرت برای این معصومان آفریده و دین و اعتقاد و طاعت بی ولا و حب
ایشان مقبول نیست والحمد لله رب العالمین الکلمة سب فضیحت بیست و دوم
رافضی نکاح السر روا دارد و آن را متعه خوانند و کر صد طلاق بخورد کوید برنیفتد
کی رضا مرد و زن شرطست بی کراهیتی و این چنین طلاق هرکز ممکن نکردد
و این است بعینه اباحتی مطلق اما جواب این کلمات با تعصب بدروغ بعینه
مانده از آنکه آورده است بر وجه راستی و حجة اماتی تعصب اولا نکاح متعه خدای
فرموده است و آیة قرآن بدان ناطق است آنجا کی میفرماید خدای تبارک و تعالی فما استمتعتم
به منهن فآتوهن اجورهن یعنی مهورهن و این نکاح متعه است و اجماع امامیه برین است
و اجماع شیعه حجة است کی همیشه قول مقطوع علی عصمته داخل بوده است در
اقوال ایشان و در عهد رسول علیه السلم نکاح متعه ظاهر بوده است و در ایام
خلافت بو بکر معمول علیه بوده است و عبد الله زبیر را رفعة قدرش از نکاح متعه
زاده است و در ایام عمر خطاب بوذ کی کویند او در خانه خواهرش رفت غسلی کرد
عمر کفت شوهر ندارد و ایام حیض نیست از چه می آید کفت متعه کردم عمر مصلحت
دید و کفت مصلحت آنست کی بر نکاح دوام بروییم و از نکاح متعه نهی بکنیم

بیامد

بیامد و بر منبر آمد و کفت متعتان کانتا فی عهد رسول الله حلالتان انا احرمهما واعاقب
علیهما متعة النساء ومتعة الحج ذو متعه کی در عهد رسول حلال بوده است من هر دو بحرام
کردم و بران عقاب کنم یکی متعه زنانست و یکی متعه حج و آن حج متمتعست کی بعضی فقها
آن را طواف العزوم خوانند و چون درست شد کی نکاح متعه در عهد رسول حلال بوده
است مذهب شیعه آنست کی مصطفی را با جلال و قدر و مرتبت نبوت نیست کی حلال بحرام
کند بدلالت این آیت یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک چون
مصطفی را نباشد غیر مصطفی را نباشد کی تغییری در شرع مصطفی کند و اکر کند مبدع
باشد و اکر بمذهب بو حنیفه طواف العزوم روایت و مخالفت عمر درین مسله مذهب او را
نقصانی نمی کند بمذهب شیعه نکاح متعه رواست و مخالفت عمر درین مسله نقصان
مذهب شیعه نکند کی مسایل خلاف میان بو حنیفه و شافعی کی مخالف یکدیکر است
بهمه حال اسناد هر خبری بو بکر و عمر و عثمان و دیکر صحابه باشد و چون در یک حکم
دو خبر مختلف آرد و صحابی روایت کند بضرورت خلاف آن دیکر باشد و مذاهب را
نقصانی نیست اکر شیعه در مسایلی شرعی اقتدا با میر المومنین و صادق و باقر کنند
نقصانی نکند و نکاح متعه بی شبهت بمذهب شیعه حق و درستست و حلالست
عقدی است شرعی بمهری معلوم ایجاب و قبول حاصل و اکر بمذهب خواجه طلاق بی کواه
درستست بمذهب شیعه این نکاح بی کواه درستست تا بان قیاس کند و هر چه او را
لازمست در طلاق بی کواه ما را لازم داند در نکاح بی کواه و خبری از اخبار احاد
کی آورده اند بمذهب ما ایجاب علم و عمل نکند والحمد لله رب العالمین اما
آنچ کفته است و کر صد طلاق بخورند کویند برنیفتد زیرا که رضا شوهر و زن شرطست
این بیچاره کی بیست و پنج سال دعوی می کند کی رافضی بوده است بیرون از آنکه از اصول مذ
هب شیعه یک ذره خبری ندارد از دروغ بحمد الله آکاه نیست اولا اکر طلاق
خورند دیکی خورند بر افتند اما اکر نه طلاق باشد و هزار بخورند بر نیفتد اول باید
کی بداند کی طلاق کدام باشد بلفظ اعتبار نیست شرایطی هست آن اچون حاصل
باشد بر افتد و اکر نباشد بر نیفتد در کتب فقهی شیعه بباید دیدن تا این شبهت
زایل شود و رضا زن از شرایط طلاق نیست کی اکر مرد بهزار فرسنک از زن غایب
باشد و بی علم و رضای زن طلاق دهد بر افتد چون شرایط حاصل باشد و رضای زن
معتبر نیست دران و آنچ کفته است کی این چنین طلاق هرکز ممکن نکردد عقلا

داند که آن ممکن نیست پس اگر نیت پس لاجرم نه طلاق باشد احکام شرعی بسیا
راست که از شرایطی هست چون حج و جهاد و مانند آن اگر شرایط حاصل باشد ٥
واجب باشد اینجا نیز اگر شرایط حاصل باشد واقع آید والسلم اما
آن تعصب و بی ادبی که از سر بی دیانتی کرده است و گفته که اینست اباحنیفی مطلق
اینست که با اباحنیفی مطلق آن بهتر ماند که مردی هست از سر جهل خویشتن طا
و کام و ثقاف بر زبان براند در شب بامداد زن حلال را از خانه بدر کند و بی عده
بدیگری دهد و او آن بکار بدارد و بیشتر از و بازستانند و خواجه را با خانه آورد
بکرم و تفضل خواجه ناصبی باید که قیاسی بکند تا خود اباحنیفی مطلق اینست یا آنکه
زن باید که پاکیزه باشد و خصومتی نباشد و مرد مکره نباشد و دو گواه حاضر
باشند تا طلاق واقع باشد اینست جواب این فصل بر سبیل اختصار والحمد لله
کما هو اهله انگاه گفته است و فضیحت بیست و سیوم رافضی بر مرده
پنج تکبیر کند اما جواب این فصل در فصول ما تقدم بشرح و بسط گفته
ام و تکرار الاملال نیفزاید انگاه گفته است فضیحت بیست و چهارم رافضی
بهمه چیزی جهودان مشابهت کرده باشد فریضه پنج است در شبانروز و زن ایشان
باسه کرده باشند و جهود سجده بر پیم روی کند رافضی هم چنین کند اما
جواب اینست که جهودان مشابهت آنرا باشد که رویة بجاهره گویند و از هرون
ائمه تبرا کنند و از وی بر گردند و همه جهان دانند که نماز پنج است و شیعه
نوافل و مندوباتی هست که غیر ایشان را نیست و پنج وقت سه وقت نباشد و کتب
شیعه از شرح اوقات و مقدمات و مقارنات نماز ملاامت و گر شیعه بروز آدینه
جمع کنند میان پیشین و دیگر یا عند ضرورت جمع کنند میان نماز شام و خفتن
که باختیار تا چهار رکعة نافله نماز شام و دو رکعتی صلوة الغفلة با دعیه بکنند
بعد از فریضه شام ابتدا نکنند بفریضه خفتن نه بشب آدینه و نه بدیگر اوقات
اقتدا دارند برسول که روایت است انه صلی الله علیه واله جمع بین الظهر والعصر بعرفة
وجمع بین المغرب والعشاء بمزدلفة علی ما رواه کثیر من الصحابة رضی الله عنهم
و جمع میان ظهر و عصر روز آدینه برای آن کنند که بیست رکعة نافله ی آدینه
بیش از فریضه ی ظهر است و میان دو نماز فریضه سنتی نیست که فاصله است و اما
آنچ گفته است که سجده بر پیم روی کنند بنداری در آن مدت که می گوید رافضی بودم

بل نماز

یک نماز نکرده است اگر نه دانستی که بمذهب شیعه واجب نماز بر هفت اعضا کردن
که اگر یکی بگذارد نقصان نمازش باشد و بمذهب بهری علما شیعه اگر باختیار
ترک کند نمازش باطل باشد پیشانی و کف هر دو دست و سر هر دو زانو و دو
سر انگشتان مهین پایها پس خلاف اینست که سجده بر پیم روی کنند جواب این مبلغ
بر سبیل اختصار والحمد لله رب العالمین انگاه گفته است فضیحت بیست و پنجم
رافضی در نماز دست فرو گذارد مشابهت ملحدان خلاف امة که بهری دست زبر
هم بدارند و بهری بر پشتین بر هم افکنند و بهری کج باستند و زنخ بدنبال دستار
برنبندند چون او لختکان و بیشتر سر برهنه نماز کنند اما جواب
این کلمات آنچ گفته است که در نماز دست فرو گذارند اقتدا بمصطفی است
و بامیرالمومنین و بهمه ائمه علیه وعلیهم السلم و چون خواجه بدیشان ایمان ندارد
باکی نیست مذهب همه زبر و زبر عالم است که طایفه ای است از مسلمانان و چون
خواجه ایشان را مبتدع داند مذهب مالک اینست که بزرگترین استادی است
شافعی را داز بوحنیفه و شافعی گذشته بزرگتر از و صاحب مقالتی نیست
آنچ او را و اصحابش را درین فعل لازم است شیعه را همان لازم است و عجبتر
اینکه خواجه ناصبی بعد از شصت سال هنوز ندانسته است که ملحدان بنماز
و روزه ایمان ندارند و بصانع عالم معترف نباشند اما در میانه کتاب هر
جای ایشان را مسلمانی فرا می نماید تا همرکاری نگاه داشته باشد که در
وجوب معرفة که موقوف گویند هر دو و بعثت رسل همرکار است با ایشان
مبارکش باد همرکاری ایشان که همرکار ملحدان الاخصم شیعیان نباشد
والحمد لله رب العالمین و آنچ گفته است که سر برهنه نماز کنند باجتهاد صادق
و باقر رواست و کل مجتهد مصیب درست است اگر اجتهاد حنبل و ذیل صواب است
باقر و صادق را با ایشان قیاسی بکند اگر نه دست از مذهب بد خود بدارد که بیست
خوردن و نای زدن بهم راست نیاید اما آنچ گفته است که دستار تحت
الحنک کنند اقتدا است بمصطفی و ائمه هدی و گر خواجه بدیشان معترف نیست
آخر داند و شنیده باشد که خلیفه خواجه در بغداد در هر نماز تحت الحنک
برنبندد و جمله قضاة و ائمه که در دار الخلافه بوده اند و هستند همه این سنت نگاه
داشته اند و جمله قبایل عرب ترتیب این قاعده کرده اند و درین دیار بزرگترین

مفتیی در اصحاب بوحنیفه در عراق قهستان قاضی عماد الدین حسن استرابادی بود همیشه
این سنة نگاه داشتی و در جامع مسلمانان که خطبه و نماز کردی باز نکردی و اقتدا بدو خطا
نباشد و او را بی علم نه پندارم هفتاد سال بر عملی متواتر مداومة نماید و اختیار
بدعت نکند پس اگر کرده است بر شیعه همان عیب است درین عمل که بر بیرون معتبرکه
بر کی تحت الحنک سنة مصطفی است صلی الله علیه واله و سنة اهل البیت و او ناصبی
بدین تشنیع مستحق ذم و عقوبة و اما آنچ گفته است که سر برهنه نماز کنند در مذهب
اهل البیت رواست و مشاید کردن و درین نقصانی نیست مذهب را والحمد لله رب العالمین
انگاه گفته است فضیحت بیست و ششم رافضی علم سفید دارد اقتدا بملحدان و ذم
علم سیاه کند و آن رایت عز و ظفر است و خلاف نیست که رایت رسول روز بدر سیاه بود
و رایة علی در جمل و صفین سیاه و دستاری که رسول خدای بعباس داد سیاه بود و فرزندانش
بتبرک می دارند و بران لون رایتها و لباسها ساختند و هنوز دارند بحمد الله و هر کجا
بد دینی بود چون مقنع بسمرقند و بابک خرم دین و صاحب الزنج در بصره و علوی
مغربی و صاحب المدثر و ابناء آن در هجر و لحسا و بحرین خروج کردند و زکرویه بن
مهرویه القرمطی در عهد مکتفی بر منصور خلیفه بیرون آمدند همه را علمها سفید بود
و رافضی نیز اقتدا بدیشان کند اما جواب این کلمات که از سر نا انصافی
و بی دیانتی و عداوة علی مرتضی اظهار کرده است و فضول رفته را تکرار کرده است
بر سبیل اختصار گوش باید داشتن تا شبهة زایل شود از آن دروغی محض است که گفته است
که شیعه علم سفید دارند که عوام را عادت نباشد علم داشتن و ملوک شیعه سبز
و سفید و از هر لونی دارند مگر سیاه که شعار ولوا العباس است و چون خلفا دارند
دیگران چگونه مشابهة کنند نه بینی که ملوک و آل سلجوق اگر صد هزار مرد جمع ٥
کنند رایة سیاه در آن لشکر نباشد سبز و زرد و سرخ دارند تا فرق باشد
میان خلفا و غیر خلفا اما شبهت نیست که مذهب شیعه بر آنست که رسول سفید و
سیاه و زرد داشت سیاه بعباس داد اقتدا بدو خود کردند و سبز بعثمان عفان
داد ملوک و سلاطین اقتدا بدو کردند و سفید و زرد فتح مکه از سعد عباده که
انظاری باز بستد و بامیرالمومنین علی داد ای بس ای نامنصف اگر اقتدا بعباس و عثمان
بدعت و ضلالت نداند شیعه تو چرا اقتدا بامیرالمومنین الحاد خوانی و گر ملاحده
اقتدا کنند حکم از احکام شریعة باهل اسلام دست از آن سنة بنشاید داشتن

که ملحد برایة موحد نشود و موحد باختیار رایة ملحد نباشد و علی عنه نه همه زبر بان
در یمن و طایف و بلاد گیلان و زمین دیلمان رایة سفید دارند و بسالی هزاران ملحد
صلب را بکشند و سرها در پیش رایة سفید دارند تا خواجه ناصبی بداند که رایة
داشتن نه ملحدی باشد و اما آنچ گفته است که روز جمل و صفین رایة علی مرتضی سیاه
بود و منکران رایة سیاه را امروز رافضی و ملحد می خوانند آنها که در جمل و صفین
انکار آن رایة و صاحب رایة کردند گویی چه بودند اگر مسلمان بودند بدانستی
که انکار رایة سیاه با علی مسلمانی است انکار رایة سیاه بی وجود علی
امروز مگر ملحدی نباشد نامنصف ناصبی یا آن طریقه را دست بدارد یا این الزام
قبول کند تا بداند که کرا ملحد و رافضی دانسته است و اما آن جماعت را که ٥
اسامی بر شمرده است از اهل الحاد و بدع و ضلالات که علم سفید داشتند نیز و بر
و نفاق با رایة هم نماز پنج می کردند و هم بانگ نماز و بصورة بضرورة شعار
اسلام را کار می بستند بس حق و شریعة برای آنکه مبطلان بدان بروند باطل نباشد
و ملحد مسلمان نباشد حکم علم چون دگر شرایع باشد و ایشان خود ملحد
و حق حق و عجبتر آنکه مقنع سمرقندی و بابک خرم دین و زکرویه قرمطی
و غیر ایشان را که یاد کرده است اول حالة که دعوة کردند صاحب علم نبودند
پیاده بی عدة تنها در جهان می گشتند و عوام و اهل غفلة را بالحاد و مرد گیری
دعوة می کردند که وجوب معرفة خدای تعالی موقوفست بر بعثة رسل و عقل ٥
و نظر را اثری نیست و بی رسول خدا را نتوان دانستن و خود واجب نباشد آنکه
که قوة گرفتند و قوم را بدست آوردند طلب علم و دعوی کردند بس اساس مذهب
و قواعد کیش ایشان بباید دیدن که در اصول مذهب کیست و بیش از آنکه خانه ی
خدای دزد را کیرد دزد نشاید که خانه خدای را گیرد اگر شیعه خواجه را در
اصول با ملاحده منازعة نکنند کرم باید کردن و مشابهت علم که از فروع هم نیست
اسباب ملک و دولتست منازعت نباید کردن اینست جواب والله اعلم بالصواب
و هو ربنا الوهاب انگاه گفته است فضیحت بیست و هفتم رافضی چون تکبیرة الاحرام
بندد سه گام فرا پیش نهد و این بدعت جز ایشان را نیست اما جواب این کلمات
که خود را چگونه سنی نام نهد آنکس که سنة از بدعت باز نداند مذهب اهل البیت چنانست
که فاصله ای بکنند میان بانگ نماز و قامت تا فصول منفصل شود و فرق ظاهر گردد

وان فاصله یا سجده ی باشذ یا دعای یا قنوتی کی بیش نهذ یکبار و کرد وندة رافضیی
نماز کرده بوذی این مایه دانستی و کر بانک نماز نکنند هرکز این قوم فرا بیش
ننهند واین از مذهب شیعة اصولیه معلومست [illegible]
فضیحت بیست وهشتم رافضی جون نماز بکنذ دستها سه کرت بر زانو می زنذ یعنی
سه خلیفه بوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اما جواب این دروغ و بهتان
است کی نمی دانم تا خوذ دست بر زانو زدن بدشمنی چه مناسبت است و بوبکر و عمر
وعثمان را چه نقصان باشذ کی کسی دست بر زانو زنذ و علی را چه نقصان کی حا
رجی هزار بار سر بر دیوار زنذ او لا دست خوذ یکبار بر زانو زنند اما سه بار
بکویند الله اکبر و سبب نزولش انست کی معتمدان نقل کرده اند از مصطفی صلی الله
علیه و اله کی روزی سلام نماز بیشین باز داذ جبرئیل را دید کفت الله اکبر جبرئیل
کفت جعفر از حبشه باز رسید سید کفت الله اکبر در حال اواز امذ کی فاطمه
بحسین علی بار نهاذ کفت الله اکبر جبرئیل کفت حذایت می فرمایذ کی بعد از هر
فریضه ی این سه بار بسته می کوی الله اکبر این سنة شذ و هنوز در شیعة
باقی است اکرچه خواجه سنی است بندارین نه بسنت مصطفی است کی سنة را بدعت
خوانذ نه علامت سنیی باشذ بس این سه بار الله اکبر کفتن نشان دوستی جبرئیل
وحسن و جعفر است نه علامت دشمنی بوبکر و عمر ست والحمد لله رب العالمین
[illegible] فضیحت بیست ونهم رافضی جون کوبه روی یک دست شوید و
مخالفت علی کرده اند اندرین تهمت کی او وضو جنان کرد کی ما کنیم اما جواب
این تهمت اولا انست کی نه خواجه هفتاذ سالست کی استنجا بیک دست کنذ با حصول
غیر نجاست و رواست اکر شیعة باقتدا برسول وایمه روی بیک دست شویند مکر
نقصان وضو نباشذ وجون حق تعالی در نص ایة کفت یا ایها الذین امنوا اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الایه و از ظاهر ایة معلوم ومفهوم
نیست کی بیک دست باید و دست اکر بعضی فقها را برسد کی باجتهاد یا بخبری
واحد حمل ایة کنند بر ذو دست صادق و باقر را برسند کی حملش کنند بر یک
دست بلجبار متواتر بلک بمذهب شیعة منصوص علیه است و نیز انکه شیعة
را قاعدة نیست کی بدستی کی کون شویند هم بدان دست روی شویند اما مشا
بهت بکوبه اکر کو نیست فعل کوبه در وضو بایست کی تمام ببریدی اکرچه روی

بیک دست شویذ کوبه بعد از سه کرت افشار با سر کنذ و با فراز کوش در اورذ بس کوبه
یک نیمه رافضی است و یک نیمه ناصبی جنانکه خواجه مصنف کی بیست و پنج سال رافضی
بوذه است و اکنون سنی است بس مذهب کوبه در وضو مرکب است بیک دست شویذ
جون رافضیان و افشار باز کنذ جون ناصبیان و کر منتشر یک نیمه ی ناصبیش معاف
دارم خواجه بایذ کی به نیمه ی رافضیش معاف دارذ تا مرحبا بالوفاق باشذ درین
یک تهمة کی همه خلاف خوش نباشذ والسلام واما انچ کفته است کی علی وضو
جنین کرد کی ما می کنیم از دو وجه دروغست یکی انکه اکر علی جنین کرده بودی
خواجه نکردی کی در جهان جه دوستر دارذ ناصبی از مخالفت علی وجه دوم انکه
وصی رسول بر خلاف قران وضو نکنذ و باری تعالی وضو نه جنان فرموذه است کی ناصبیان
کنند قال سبحانه و تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و وضو برین وجه در امة
الا شیعة نکنند وهذا اظهر من الشمس وانور من القمر علی رغم المصنف واخر رافضی
کی در وضو اقتدا بکوبه کرده است کی ستوذه مصطفی است و با کیزه است ناصبی بذتر
کی در وضو اقتدا بمکس نجس کرده است و بد بود دست شوین تا جون از دانذ از ین بیکانه
نباشذ والحمد لله رب العالمین [illegible] فضیحت سی ام رافضی تراویح
نکنذ و کویذ بیکار عمر ست و نماز جاشت روا ندارذ و رسول در فضیلت نماز جاشت
بسی کفته است اما جواب این کلمات اول انست کی اکر تراویح نافلهء ماه رمضان
ی خواهذ از مذهب شیعة معروفست و در همه کتب فقیهان اهل البیت مذکور و
مسطور ست کی هزار رکعت نماز نافله در شبها و روزهای ماه رمضان کنند زیادت بر
نوافل دکر شهور بترتیبی کی در کتب هست و این معنی بوشیذه نیست بس دروغ محضست
کی تراویح نکنند و کر ان میخواهذ کی بجماعت نکنند راسنست این حوالت اما بایذ دانست
کی اجماع امتست و اتفاق همه فقها کی در عهد مصطفی علیه الصلوة والسلم تراویح
بجماعت نکرده اند و نه برین وجه می کنند و در عهد خلافت بوبکر هم نکرده اند و در
اول روزکار خلافت عمر هم نکرده اند بعد از ان عمر فرموذه است و نماز حکمی و امری
شرعی است و خواجه درین کتاب بلبسیار مواضع بر شیعة تشنیع بدروغ زذه
است کی ایشان حاشا عنهم علی را بهتر از رسول دانند و ما بدرست کردیم کی درجه
ولایت کمترست از درجه ی نبوت بس اینجا درین مسله درست شذ کی بمذهب ناصبیان

عمر بهتر است از مصطفی کی جون مصطفی را علیه السلم با درجهء اعظم و مرتبهء اکبر نرسذ
کی حکمی از احکام شریعة بکرداند کی خطاب این باشذ کی ولو تقول علینا بعض الا
قاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و رخصتش نباشذ کی در شریعة
جیزی نو نهذ کی عتاب این انذ کی لیس لک من الامر شیء انکه عمر را باشذ کی متعه
وحج متمتع حرام کند و یکبار تراویح بجماعت کی در عهد مصطفی و بوبکر نبوذه
باشذ بنهذ بس بمذهب خواجه عمر بهتر باشذ از محمد مصطفی تا انچ بدروغ ه
بر شیعة حوالت کرده است براست و بحجة قلاده ی کردن بجبرش باشذ و عمر
بنزدیک خواجه ناصبی بهتر باشذ از مصطفی و شیعة نافله ی ماه رمضان بحمد الله
هزار رکعة کنند اما سنة بجماعت نکنند نه از برای انکه بیکار عمر است ان
برای انکه نا کردنش متابعت بیغمبر است و اتفاق افتاذ کی با ناصبیی درین
مسله مناظره ی کردم در میانه کفت هر که تراویح رمضان بجماعت نکند ملحد
باشذ او را کفتم مصطفی کرد کفت نه کفتم بوبکر کرد کفت نه کفتم بس لازم ایذ
این اجرا در حق بیغمبر و صدیق اکبر متحیر فرو ماند انکه کفتم جکوئی در شبا
نروزی جند رکعة نماز فریضه است باجماع مسلمانان کفت هفده رکعت کفتم کی فر
موذه است کفت خذا کفتم کی اورده است کفت مصطفی کفتم اکر مقدار استنی ه
ساوی صلب یا فتر و بینی هفتاذ سال عمرش بر ایذ خوانی هفده رکعة فریضه بر
سبیل تقدیر بجماعت نکرده باشذ اما تنها کزارده باشذ مسلمان باشذ یا ملحد کفت مسلمان
و مومن و معتقد باشذ کفتم ای سبحان الله محمد بهتر از عمر و فریضه از تراویح او
لیتر اکر هفتاذ سال کسی نه جماعت ان ی کنذ مومن و مسلمانست اکر یک ماه کسی
این نکنذ ملحد باشذ بیچاره ناصبیک ی الث و خام متحیر فرو ماند و مبهوت نماند
کفتم ای بیچاره سنت بهتر از فریضه می دانی عمر را بهتر از مصطفی ی شناسی تارک
جماعت فریضه ی خذای را مسلمان ی خوانی تارک جماعت تراویح عمر را اجرا لملحد
ی دانی معترف شذ و بشیمان کشت و بر مفتیان تا انصاف خوذ تفویض کرد بس
درست شذ کی نافله و سنت بجماعت در عهد مصطفی نفرموذه اند تا اکر شیعة
نکنند ماثوم و بزه کار نباشند ممدوح و مثوب و محمود باشند و حدیث نماز
جاشت بمذهب اهل البیت نکنند جنانکه ناصبیان نماز رسول و اعرابی و نماز علی
وفاطمه و نماز جعفر و غیر ان از سنتها هرکز نکنند بخصومة لا بغضیان

شیعت نیز نماز جاشت نکنند بخصومت ناصبیان والسلم علی من اتبع الهدی [illegible]
فضیحت سی و یکم رافضی کوید بر خدای تعالی واجبست کی امام را هادارذ در هر زمانه ی کی
اکر امام هادارذ اخلال بواجب کرده باشذ هماکوییم خدای تعالی بر ما جیزها بواجب کنذ
و کبیرا نباشذ کی بر خدای تعالی جیزها بواجب کنذ بس اکر بر خدای تعالی واجبست بقول شما
کی امام هادارذ اکنون جون سیصد سال بر امذ کی امام در جهان بدیدار نیست و مردم ه
مضطر انذ ها امام بس خوذ این تاوان بر خدای تعالی باشذ کی ادا کی با امام کرده است
تقویة و تقیة اونی کنذ یا عجز خدا است یا عجز امام و درین با قوتی نیست و ظالما را
قهری اما جواب این کلمات و شبهات اکرچه در فصول و ابواب کذشته
بیان کرده شذ کرین باشذ کی درین موضع نیز اشارتی برود ان شا الله تعالی اما
انچ کفته است کی بر خدای تعالی واجبست کی امام هادارذ این وجوب بر حد وجوبی
باشذ کی در مکلفان استعمال کنند و نه کسی بر خدای تعالی جیزی بواجب تواند کردن
و کفتن کی از خلقان کسی را باشذ کی بر خدای تعالی جیزی بواجب کنذ کفر محض است
و مذهب هیچ مسلمانی نیست تا ان شبهت کی این مشبهی اورده است زایل باشذ اما
معنی این وجوب ان باشذ کی جون خدای حکیم بندکان خوذ را تکلیفی کنذ و ان
تکلیف تمام نباشذ الا بلطفی کی من قبل الله و من فعل الله باشذ بر قدیم تعالی باشد
کی ان لطف بکنذ تا ان تکلیف عبث نباشذ و خلل حکمت باری تعالی نکنذ مثلا
جون مکلف را تکالیف شرعی کنذ بایذ کی کتاب و رسول بفرستذ و جون
کار فرمایذ الت ان کار بدهذ و جون مکلف با وجوذ امام معصوم مطاع ه
بطاعت نزدیک باشذ و از معصیة دور باشذ بایذ کی امام نصب کنذ تا اخلال
بواجب نکرده باشذ کی قبیح است جنانکه تکلیف ما لا یطاق و فایدة از لطف واجب
درین موضع این باشذ نه انکه کسی را باشذ کی جیزی بر خدای تعالی بواجب کنذ و اما
انچ کفته است کی سیصد سالست کی امام نصب نکرده است خلاف انست کی کفته است
امام افریذه است باری تعالی و نصب کرده و مکلفان را بوجوذ او اعلام کرده و جون
ظاهر نیست حوالت نقصان از غایبت مکلفانی کی او را منکر انذ و معرفة
او حاصل نکرده انذ و مثال مسله یکی اینست کی باری تعالی جون همه کفار عالم را تکالیف
عقلی و شرعی کرده است انچ الت است ایشان را بداذه است در باب تکلیف جون
عقل و ذکر الت جون کفار استعمال عقل نکنند و عقل و ذکر الت در معاصی و کفر

خروج وصرف کنند این عجز عاید نباشد بخدای ونه بعقل والت عاید باشد بکفار کذلک
درین مسله جون خدای تعالی امام بیافرید ونصب کرد وامام اختیار عصمت کرد منع او
از تصرف از کثرة اعدا وتقصیر مکلفان باشد این نقصان وعجز نه عاید باشد بخدای
تعالی ونه بامام علیه السلم عاید باشد بمکلفان والخ ممنوعست از تصرف بسی از انبیا
علیهم السلم بوده اند کی ممنوع بوده اند از تصرف ومنع از تصرف جون نقصان نبوة
نکند کی درجه ی اکبرست نقصان امامت هم نکند کی درجه کمترست اینست
جواب این شبهات بر سبیل اختصار والحمد لله رب العالمین الله کریمه
فضیحت سی ودوم رافضی تحیات باوری کی خطوش نخواند وجای از جیزهای دکر خواند
اما جواب این دعوی بدروغ انست کی کتب فقهی امامیه کثر الله عددهم
برباید کرفتن وتحیات بدید وخواندن تا معلوم شود کی تحیات خوانند وبجای تحیات هیچ
دکر نخوانند وروا ندارند خواندن وکو کلماتی زیادت ونقصان دران تحیات باشد
وتقدیم وتاخیری در الفاظ قیاس باید کردن با انکه تحیات مذهب بوحنیفه نه برقا
عدت ان تحیاتست کی شفعویان خوانند وفرق ظاهرست وکو دو تحیات می شاید
مکرسه شاید وجعفر صادق نیز مجتهدی باشد از مجتهدان الا انست کی بمذهب
اهل البیت در تحیات الخ واجبست کلمات شهادتین است وصلوة بر مصطفی واله
ودکر الفاظ وکلمات سنت است وفرق میان واجب ومندوب الیه ظاهرست
مخالفت بیشتر ازین نیست درین دعوی والسلم علی النبی محمد واله الله کریمه
فضیحت سی وسیوم رافضی برسنة مصریان روزه دو روز بیشتر بنه ماه رمضان بکنند
وجون دو روز بعید مانده باشد افطار کنند وبمصر همچنین کنند وبجدول روزه
دارند وعید یکروز بیشتر کنند مخالفت آل العباس را اما جواب این کلمات
اول انست کی مجبران کویند کی واجب نیست خدایرا دانستن تا بغیرش نباید اقتدا ٥
مصریان کی این معنی مذهب مصریانست ومذهب مجبران وکسی دیکر را این مذهب ومقا
لت نیست این جواب از تعصب وبی ادبی است کی کرده است اما جواب الخ دو روز بیشتر
از رمضان روزه درکیرند بحساب کورترست کی زهاد وعباد شیعة بدو ماه بیشتر
از رمضان روزه درکیرند اما نه بنیة ماه رمضان روزه دارند وکتب فقهای ایشان
در احتیاط این مسله وعدد رویه هلال وعدد شهور بر اختلاف احوال اظهر
من الشمس است وبجدول ونجوم ومانند این هرکز معترف نبوده اند وانرا منکر

باشند وروزه عید کشایند ودرین معنی تقیه ی نتوان کردن بلی جماعتی اخباریه کی
خویشتن را شیعة خوانند این معنی مذهب ایشان بوده است واز ایشان بسی نمانده اند
وکر جای باشد این معنی بنهان اصولیان کنند کی علم الهدی وشیخ بوجعفر طوسی وعلما
ما از متاخران برایشان انکار کرده اند در مسایلی کی این یکی از انست وایشانرا قمع
وقهر کرده اند وتظاهر بیاری کردن وبیاری کفتن ومکر این اشغالی جای در کتب اخبا
ریه دیده باشد ومعلومست کی نه مذهب اصولیانست والحمد لله رب العالمین واما
الخ کفته است مخالفت آل العباس را عید یکروز بیشتر کنند دکر باره بحساب کورترست
این معنی مخالفت شریعة مصطفی باشد بایستی کی عباسیان امر مصطفی تقدیم وترجیح نهادی
کی صاحب شریعة مصطفی است صلی الله علیه واله نه ایشان اما خواسته است کی تعبیه
بان نماید کی دکر انرا بهتر از رسول دانند وبهمه حال امام زاده بهتر از کافر بچه باشد
علی رغم المصنف والسلم الله کریمه فضیحت سی وجهارم رافضی قبله راهم
مخالفت کنند وادست جب جنسد یعنی کی قایم در سردابه است سامره روی مر انجا
کنند اما جواب این محالست کی قایم خود در سردابه نیست ولادة کاهش
ان سردابه است واو در عالم روشن است وتیاسر اهل عراق در نماز حکمی شرعی است
کی اکر این علت سردابه بودی شیعیان شام ویمن وطایف بایستی کی همین کردندی
واین کور بخت ما منصف اکر قیاس کند باید کی داند کی علی مرتضی نزدیک شیعة بهتر
از قایم است وکعبه ولادتکاه اوست اکر روی بکعبه کنند اولیتر بلکی کعبه قبله ی
رسولست وروی بدو اوردن مامور شریعة است وتیاسر حکمی منقولست از ایمه طا
هرین وان محالرا وجه از سر بغض آل مصطفی اورده است بی فایده وبی اصلست والحمد لله
رب العالمین الله کریمه فضیحت سی وبنجم اکر از همه ایشان برسند کی ٥
بهترین شما کدام قوم بوده اند ترسایان کویند حواریان عیسی جهودان کویند انها کی با
موسی بدریا عبره کردند کبران کویند بجاودان زردشت جز رافضیان کی کویند
بدترین امة اصحابان محمد اند وزنان محمد کی امامت علی را منکر اند ما کوییم میان علی
وایشان نقاری نبود وفضل بکر بکر را انکار نکردند ودر موافقه الصحابه نظر باید کردن
کی ایشان با یکدیکر جکونه بودند اما جواب این کلمات انست کی این بیچاره روا نداشته
است کی راستی بکوید درین کتاب یا الضافی بدهد دکر باره بحساب کورترست اکر
از جهودان برسند کی از موسی برکوفته در امة او کی بهترست کویند برادرش هرون اکر

اکر کویند بعد از موسی کی بهترست کویند وصیش یوشع نون اکر از ترسایان برسند کی بعد
از عیسی کی بهترست کویند وصیش شمعون اکر از کبرکان برسند کی در امة ابرهیم بعد
از وی کی بهترست کویند اسمعیل واسحق ایشانرا نیز صحابه بوده اند اما شاکرد جون خواجه
نباشد بیکانه جون برادر نباشد صحابی جون وصی نباشد شیعة نیز از طریقه نکاه
داشته اند بعد از مصطفی در امة علی بهترست کی برادر محمد است جون هرون ووصی
است جون یوشع نون وخلیفه است جون شمعون انکه حسن وحسین کی اسمعیل واسحاق
رسول اند تا بیچاره ی ناصبی را میان شبهت کی اورده است خار دیده وبیکان جانش
باشد علی بهتر باشد واولادش انکه جون بصحابه ورنان ای هر کرا کی با ذریه وعترت
خصومتست دین شیعة بی شبهت از ایشان تبرا کنند وهر کرا المحبة وموالاتست
بدیشان تولا کنند بکنایة واشارت جه حاجتست اینست این جواب این شبهت
بر سبیل اختصار با دلیل وحجت والحمد لله رب العالمین الله کریمه
فضیحت سی وششم رافضی هر روز صد طلاق بخورد وبنهان تجدید نکاح می کنند
وخدای می کوید فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره رافضی بایه قران وحکم
خدای تعالی استخفاف کنند اما جواب این کلمات انست کی معروف ومشهورست
از مذهب شیعة این مسله کی جون طلاق واقع باشد بر حکم ایة قران وسنة مصطفی کار
کنند ودر فصول رفته این باب برفته است شرط نبود اعادت کردن واین خواجه
ناصبی این کتاب ساخته است این کتاب اتفاق کی بدرش بقول او رافضی بوده است
وجون هر روز صد طلاق خورده باشد ورجعتی نامشروع کرده باشد وحله بجای نیاورده
باشد در ولادة خواجه بقول خواجه نظر باشد این خود الزام خاصست برون ولا
مفر له منه واما الخ عامست بر مذهب شرع مذهب خواجه جنانست کی اکر مردی
از زنش غایب شود وخبرش نیفتد وندانند روا باشد کی زنش را بشوهر دهند مرد زنده
نه طلاق زنش را بشوهر دهند روا باشد اما طلاق رجعی با مراجعة بشریعة روا نباشد
رحمت بر کسی باد کی انصاف از مذهب خود ومسلمانان بدهد تا شبهت وخصومت
زایل باشد ومقصود حاصل والحمد لله رب العالمین الله کریمه فضیحت
سی وهفتم رافضی قرینه خوارج باشد زیرا که خوارج دو خلیفه ی حق را دوست ندارد
عثمان وعلی را ورافضی سه را دوست ندارد وبوجعفر مشاط رحمه الله علیه کفتی جواب
رافضی باید کی خارجی دهد تا بعوض بوبکر وعمر علی را لعنت می کنند وحسن وحسین را

واز انجاست کی شاعر کفت ٥ سبوا علیا کما سبوا عتیقکم کفرا بکفر وایمانا بایمان ٥
اما جواب اول کی کفته است رافضی قرینه خارجی باشد انست کی مجبر وناصبی
خود خوارج باشند بی قرینه وکر علی رغمه رافضی دو خلیفه اختیار خلق را دوست ندارد
ناصبی دوازده خلیفه نص خدای معصوم مطهر را دشمن دارد جنانکه در فصول این کتاب
بتعریض وبتصریح بیان کرده است بس شش بار خارجی باشد درین حساب دکر انکه
معارضه ومثال کی اورده است کی ظاهرست کی خوارج علی وعثمانرا لعنت کنند
وان شیعت لعنت ظاهر نیست دعوی است بدروغ برایشان والخ کفته است از قول بو
جعفر مشاط اکر راستست واو کفته است خطای عظیمست وبدان می ماند کی بلعنت
علی راضی بوده است وبنا رسته است کردن حوالة بخوارج کرده است وسکوتش دلالت
رضاست وحوالت دلالت ارادة وانکس کی بلعنت علی راضی باشد خود دانی کی جه باشد
وکی باشد اما جون مذهب خواجه خدای راضی است بقتل ولعنت ودشنام همه
انبیا اکر مشاط راضی باشد بلعنت علی بس عجب نباشد وبیس المذهب مذهبهم
وبیس الاعتقاد اعتقادهم اما شعر را کی حوالت بخوارج کرده است میان خارجی وناصبی
فرقی نیست اسم است کی مختلفست اعتقاد یکی است جزا اعتقاد بقامت خود کیرند
ونکال خود باخرت ببینند ونعم الحاکم الله ونعم الخصم محمد عبد الله الله کریمه
فضیحت سی وهشتم رافضی کوید شریعة نص باید وباجتهاد نشاید واز معصوم شاید
شنیدن زیرا که دیکران جایز الخطا باشند وامروز معصوم جز صاحب الزمان نیست بس
برین قول این همه احکام باطلست وبرهیج خبری از اخبار اعتماد نیست زیرا همانه ان
معصوم می شنویم وانکس کی روایت کرد وی کند جایز الخطا اند بس بر قول رافضی خروس
هر معصوم باید تا بوقت خود بانک کند اما جواب این کلمات اول انست کی
شبهتی نیست دران که شریعة نص باید از قول خدای ورسولش وهر الخ نه از قول خدای وقول
رسول باشد البته بران عمل روا نباشد کو درین مذهب اهل البیت وجون در یک حکم
از احکام عبادات یا معاملات وغیران دو قول مختلف باشند ودو اجتهاد متفاوت
یا هر دو حق باشند یا هر دو باطل یا یکی حق ودیکری باطل محالست کی هر دو حق باشند
کی تفاوت واختلاف ظاهرست مثلا بوحنیفه کوید امین در اخر الحمد نباید کفتن
یا تسمیه نه از قرانست وشافعی بخلاف این کوید کی امین واجبست کفتن وتسمیه از
هر سورتی است از قران وامثال این کی بذکر همه نتوان رسید ومانندان کی بخروج دم

ازاعضا موجب وضواست بمذهب بوحنیفه وبمذهب شافعی از نواقض وضونیست وهرد و
عاقل عالم داند کی این دو قول مختلف است وان دو کانه یکی باشذ کی رسول بران عمل
کرده باشذ وقول دوم مخالف ان باشذ کی رسول کرده باشذ وجون معتقد اصل رسول
باشذ بقول وفعل او قیاسی باید کردن پس بضرورت یکی قول درست باشذ وکر خبر کل
مجتهد مصیب راستست فقها را بریکدیکر در مسایل شرعی انکار کردن جحود محض
باشذ ورافضیان را مبتدع خواندن کفر باشذ ومخالفت قول رسول باشذ کل مجتهد
مصیب کی مکر صادق وباقر در اجتهاد کمتر از دیکران نباشند وجون در یک حکم
اقوال بسیار باشذ وخواجه برخبر کل مجتهد مصیب کار کنذ همه حق باشد انکه
بر مالکیه وزیدیه انکار نشاید کردن کی دست در نماز فرو کذارند وشیعه را رافضی
وملحد نشاید خواندن بنماند الا انکه مصطفی علیه السلم را در هر یک حکم از احکام
شریعة یک قول بوده باشذ نص از قبل خدای تعالی وکر مصلحتی بکفته باشد لابد ایتی
ناسخ بیامده باشذ ودکری منسوخ شده پس همه شرایع نص باشذ ورا اجتهاد وقیاس
خوذ عمل روا نباشذ کردن بمذهب اهل البیت علیهم السلم ما اتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا وما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله وخواجه مصنف جون
در فصول کذشته برشیعة بدروغ طعن زده است کی علی را شریک مصطفی دانند
بایست کی درین مسله بدانستی کی خواجه بو یوسف وبو داود را شریک خدای می دانذ
کی جون باری تعالی در یک حکم یک قول کویذ وبران عمل فرمایذ وایشان را خلاف ان
اجتهاد باشذ لاشک وهمه مصیب باشند وحکم یکی واعمال مختلف همه شرکا
خدای باشند در اعلام شریعة وجون این قول واعتقاد تولد فساد همی کنذ
مذهب صادق وباقر انست کی شریعة همه نص است از قبل خدای بزبان قران وجبریل
وقول قران وقول مصطفی نه برای وقیاس واجتهاد احمد حنبل ومالک وثوری وداود
والحمد لله رب العالمین واما ان جوالقی بدروغست کی شیعة کویند شریعة
واحکام الا از معصومان قبول نشاید کردن مذهب جنانست کی اخبار جون متواتر
باشد ایجاب علم وعمل کنذ وبلک بعضی فقها شیعة باخبار احاد رخصة
داده اند عمل کردن وکرجه معصوم وامام زمانه غایب باشذ جون مسند باشد با
ایمهٔ معصوم وبا رسول ودرین معانی البته بامام علیه السلم حاجت نباشذ وبیان
کرده ام کی احتیاج مکلفان با مام جیست وشریعة مصطفی متغیر ومتبدل

نشوذ جون امام ظاهر شوذ همان کویذ کی از پذر انش باخبار متواتر منقولست و
حقیقه مذهب اینست درین مسله کی بمجمل بیان کرده شذ والحمد لله رب العالمین وراوی
خبر اکر جایز الخطا باشذ تا کی نباشذ وخللی نکنذ وتواتر خبر وطریق ان مختل
نشوذ اما انج کفته است کی بنزدیک رافضی خروس کی بانگ کنذ هم معصوم بایذ بلی
جنین است وجنین کیر بدان دلالت کی اکر خروسی باشذ کی نابوقت بانگ کنذ پیران
در خانه کویذ شومست این را ببایذ کشتن تا پیر زن عارف تر باشذ کی ناصبی را و
کویذ خروسی نه بوقت خواند ببایذ کشتن ناصبی بداند کی شخصی کی عالم ومعصوم
نباشذ با ماما متش قبول نباید کردن اینست جواب این شبهات برسبیل مجامله واختصار
والسلم علی النبی المختار وعلی اله الابرار اما جواب فضیحتی ونهم
انست کی از هفتاذ وانذ فرقه از فرق اسلام مذهبی واهی تر ومقالتی رکیک تر از مذهب
رافضی نیست کی بنا مذهبشان بر شعرکها ومغازیها باشذ وفلان کس علوی بخواب
دیذه است کیسوها در بر افکنده وهمه کور برست باشند وهمجون دخترکان کی لعبت
بیارایند رافضی کورخانه بیارایذ ومنقش کنذ وبخویشتن ها نهاده اند کی حق وا
ایشانست وشاعر مستر اکی کویذ علی صلوات الله علیه دعا وترحم می کنند وتقرب
اما جواب این کلمات خدای تعالی بداند کی کری نکنذ نوشتن وروزکار
عزیز ضایع کردن اما جون ضرورت شذ اشارتی بروذ اما جواب انج کفته است کی
مقالتی واهی تر از رفض وان رفض بهمه حال شیعت را می خواهذ عجبست کی عدل وتوحید
وتقریر نبوة واعتراف بامامة با عصمت واهی ورکیک است وجبر وتشبیه وکفر
باحوالت بمشیة خدای کردن ومعاصی وضلالات را بر قضا وقدر وافترا کردن قضا ورضای خدای
بستن وانبیا را همه کافر بجه وعاصی کفتن وشریعة را جون کوشت قربان
بقسمة بکردن مذهبی درست وسره است وزاد فی الطنبور نغمه با ملحدان در وجوب
معرفة موافقت کردن این مذهبی سره است وان رکیک وواهی ولیکن بیمار نیست
کی دروغ کویذ وجنین قیاس کنذ مکر از قران کریم این ایت نخوانذه است
تا بدانستی کی حق عدلست وباطل جبر قال سبحانه وتعالی ان الله یامر بالعدل والاحسان
وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی ودر جواب این کلمة این ایت
کفایت است اما انج کفته است کی بنای مذهبشان بر شعرکها ومغازیهای رکیک
باشذ والا کور بخت اکر وقتی بتقلید شیعی بوذه است بایستی کی شنذه بودی کی مذهب

شیعة منهی است شعر کفتن با مذهب محققان شیعت جون خواجه امام رشید متکلم وغیر
او را مذهبست کی روا نباشذ کی ایمهٔ شعر منظوم کویذ ونه انبیا ودر همه عمر مصطفی نیم
بیت با حوالت کنند بذو کی کفت ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا وبقیه
شعر نه بر نظم شعر کفت تا شاعر نباشذ وباری تعالی برسبیل مدح او را کفت وما
بقول شاعر قلیلا ما تذکرون وهمه علما شیعة متفق اند کی جعفر بن محمد الصا
دق کفت جون بروزه باشی شعر بخوانید کی نقصان روزه کنذ کفتند اکرجه
شعر حق باشد کفت وان کان حقا پس معلوم شذ کی بنا مذهب شیعة بر شعر
نباشذ اما انج کفته است کی بر شعرهای رکیک عجبست کی جون در بازارها
ان شعرهای غزا شنوند کی بحمد الله کی ما مسلمانیم نه رفتیم ونه زکات شانیم
کجا اشعار وابیات بزرک در جشنها ایذ جون شعر کسای واسعدی وعبد الملک
بنان معتمد وخواجه علی متکلم واحمد جه وخواجه ناصحی وامیر قوامی وقایمی
ومعینی کی هر بیتی را بها جهانی ارزذ وتوحید وزهد ومناقب را دشمن ندارد مکر
فلسفی یا حشوی خارجی اینست جواب بوجه بی خصومت ٥ اما جواب انجه
کفته است کی فلان کس علوی را بخواب دیذه است کیسوها در بر افکنده بند انسته
است کی در بیشتر بقاع کی تربتهای سادا دست خواب سنیان دیذه اند جنانکه کی
بیادکر تعیب وساوه وبناهق وباطان دن وبزرقا وفارس وبصره وخوزستان
اما عجبست کی بنا مذهب خوذ فراموش کرده است کی هر سال حنبری بنا زکی برایذ
کی بفلان بقعه راهدی بدیذ امذه است بجبران مخ از ولایات بزیارت ان مخ می شوند
یا بکوه سنذ لان باشذ یا بصومعه جرا یا بارد بیل جون پرستند زین کاو ریشی
را ببینند درین غاری سبلت در ان شده بیش کنار تا سر زانو اب برخویشتن حرام
کرده سنکلها از بن در او بخته از نماز وروزه بکو بخته زبان ببسته در کنجی
نشسته قیاسی نباید کردن تا خوذ ان خواب بهتر است یا این بیداری وباخبر کار
جون ملاقتان خبر ذ بکشند شرها رک تا کفتر او لیتر واما انج کفته است کی کور
برست باشند هنوز بهتر از ان بیشرکش اما انج کفته است کی جون دخترکان
کی لعبت بیارایند رافضی کورخانه منقش کند ومی ارایذ واحیا البقاع در عالم
کعبه است هر سال خلیفه ی بغداذ کسوتها فرستذ منقش کنذ ومی ارایذ اولاه
بنداری برون نا از انکه از شریعة الحنیفی افتاذه است از عرف وعادة هم بیکانه است

اکر خلیفه کسوتها نفرستذ کعبه را نقصان دولت وکار دباشذ این مصنف بایستی
کی رسولی بدار الخلافة فرستادی کی این رسم واین دختر کانست کی لعبت را ارایند
مکر لن نصیحت مسموع بوذی انکه اشرف المنازل بعد از کعبه روضه ی مصطفی است
صلی الله علیه ساکنها از بهر ونثر مشک وزعفران وعود وعنبر وعبیر وانواع طیبه
جنانست کی دیوار اصل ظاهر نیست بایست کی این بیجاره ی مجبر فتوی مطلق بکوری
کی این رسم واین دختر کانست وبدعة وقاعدت رافضیانست تا نکردندی واین
همه اوازه ی نیکنامی جمال الدین موصلی ورضی الدین بوسعد وامینی در اطراف
عالم بنه از برای زینة کعبه وحلیة روضه ی مصطفی است وهمه علما وعقلا وفضلا
طوایف اسلام ایشانرا بذان محمدت می کنند کی کعبه وحظیره مصطفی در زر
ونقره ومشک می کیرند بر این ناصبی بایستی کی کسی بموصل فرستادی وبکفتی
کی لن رسم دختر کانست کی لعبت ارایند وجون بر کعبه وروضه مصطفی عاری و
عیبی نیست حلیه وزینت مکر بر شیعة المصطفی حرجی نباشذ کی مشاهد سا
دات علویه ومقابر اشراف فاطمی از خلوص اعتقاد سرها در عنان اسمان کشیذه
دارند وبزر وجواهر وبردهای قیمتی وقنادیل مکلل وشموع منور وخادمان
مشتهر مودب اراسته کرده اند اقتدا بکعبه خدای وروضه مصطفی تا حدی
کی اکر بجمل خزانهٔ مشهد مقدس امیر المومنین علی علیه السلم بر حساب کیرند
در هیچ خزانه ی ملکی وسلطانی جندانی نباشذ از کوری خوارج وبهر مشهدی
مثل ان وسلاطین عالم وملوک وجهانبانان دنیا جون بدان مشاهد رسند از فرط
اعتقاد پاکیزه استانه را بوسه دهند تقرب بخدای را وتبرک مصطفی وبقول
ناصبی خارجی خلل نکنند اما جون بپانصد سال همه را حمایت بوذه است
کی کله ی زر تکلف در سر تربة عثمان شهید زنند از حسد این طعن می زنند وکر
این مصنف بکعبه ومدینه نرسیذه است عجبست کی کورخانه سلطان کبیر سعید
طغرل رحمه الله برین ندیذه است باجندین زینة والت بعد از صد سال ومرو و
باصفهان کورخانه سلاطین ماضیه همه بالت وعدت وبهمدان کورخانه طغرل
دوم واز ان سلطان مسعود ومحمد شاه با برکها وساز ها شاهانه تا مکر نکفتی
کی رافضی زینة کورخانه کنذ جون دختر کان کی این طعن است بر خدای ومصطفی و
همه خلفا وهمه سلاطین انکه بر شیعة کو بختا اکر می شایذ کی خانه مانی وایوان

رکسری وقصر لیلی اراسته باشد چرا نشاید کی مشاهد فرزندان مصطفی وزهرا اراسته باشد
این شبهت زایل باشد وانکس کی بتواند دیدن کور و بی حاصل والحمد لله رب العالمین
واما جواب اخ باخویشتن هانعاذه اند کی حق با ایشانست این کلمه در همه طوایف بریک
حدست وان کیست کی خویشتن را هالک دانست وخصم خود را ناجی خواند اما التحقیق
انست کی اگر خدای بر همه خلقان رحمة کند مقدر ابر جهود وگبر وترسا هرگز
بر مجبر رحمة نکند کی مجبره را خصومت باخدای ورسول وامامست وبا این سه خصم
نجاة یافتن محال باشد فویل لمن شفعاؤه خصماؤه ونجاة اخرة در این امة اما انست کی باری
تعالی گفت اولئک هم المؤمنون حقا وسید علیه السلم گفت یاعلی انت وشیعتک
هم الفائزون وامیر مومنان گفت شعر

اقول للناس حین توقف لی للعرض یا هذه ذری الرجلا
ذریه لا تقربیه ان له حبلا حبل الوصی متصلا ٥

واما اخ شاعر مست را دعا کند این چنین است شیعه مومن مست را دوستر دارند کی مجبر
نماز کن را کی مجبر نماز می کند ومی گوید خدای می کند ومومن خمر می خورد ومی گوید
من می خورم پس چنان خمر خواره بهتر از چنین نماز کن باشد کی ادم نسبت عمل بخود کرد
گفت ربنا ظلمنا انفسنا ابلیس حوالت کفر بخدای کرد کی رب بما اغویتنی پس شاعر
مومن مست را در اعتقاد اقتدا بادمست زاهد مجبر را اقتدا با بلیس یوم ندعوا کل
اناس بامامهم اینست جواب این شبهات بر سبیل اختصار والحمد لله رب العالمین
الکلام... وفضیحت جهلم رافضی بیشتر عوان باشد ودر شهرهای کی ایشا
ن موسوم است چون قم وقاشان وابه وسبزوار وورزاد ایران ومصلحتگاه هرگز
علم دین نخوانند مگر تازی واشعار عرب هجو رافضیی کرد علم دین نکرد فقیهانشان
همه درس قدح ومثالب خوانند وناهر انشانرا بیشانی سیاه باشد وایشان سیاه
باشد انانکه گرماوه با گرماوه شویند وچون کشیش روم اب نیاز دارند وسیمای
مسلمانی نور باشد بیشانی ایشان سیاه باشد وعوانی جنان نزدیک علما روافض
جندانی خطر دارد کی هیچ امامی ندارد وهرگز امر بمعروف ونهی از منکر نکنند
وروا اندارند اما جواب این کلمات دگر باره از سر بی دانشی وتعصب
کی یاد کرده است بضرورة مختصر گفته شود بتوفیق خدای اما اخ
گفته است رافضی بیشتر عوان باشد دروغ این کلمات عقلا بضرورت دانند

کی اگر بر یک محلة دو یا سه عوان باشد عجب باشد باقی مردم خویش کار باشد وعوانی
بمذهب تعلقی ندارد در هر مذهبی چنانکه عالم باشد جاهل باشد وچنانکه مصلح
باشد مفسد باشد وچنانکه نیکان باشند عوانان باشند واین معنی خاص نیست
عامست اما عجبست نمی دانم کی عوانی وبدکاری بقضا ورضای خداست باز فعل
ماست اگر از فعل واختیار ماست مکلفانست دگرباره رافضی باید شدن ودست از
مجبری وناصبی بداشتن پس اگر بارادة ومشیة خداست سلاح بر باید گرفتن
وچون نمرود بمصاف خدای شدن ودست از قاشان وقمیان بداشتن کی نه دارم کی
بفعل خدا ایشان ماخوذ نباشند وبفعلی کی خدای کند رافضیانرا دشنام
دادن خرنطی واحمقی وجاهلی باشد با این همه عوانی عدلی بهتر از ده عالم
مجبر کی عوان شیعی فعل بد خود را حوالت بخود می کند وعالم نام مجبر همه
زلات ومعاصی را حوالت بخدای می کند انکه شیعی را با اختیار مذهب جفا می کند
واما اخ حوالت عوانان بقم وقاشان کرده است مگر باصفهان وهمدان
کم باشند وبدیگر بلاد اهل جبر وتشبیه واخ گفته است کی علم دین نخوانند
بوشیده نیست احوال مدارس ومدرسان ومتعلمان در بلاد شیعه وبرضرورت
دلالة گفتن از عقل وعرف دورست ومنکر شریعة عقلی منسوب وتازی واشعار
عرب چون الت است در دیگر علوم بهر طایفه خوانند وهر کس کی نخواند ناقص
العلم وعامی طبع باشد واین تشنیع را نشاید واما اخ گفته است علماء
شیعه درس قدح ومثالب خوانند حاشا عنهم وبحقیقت برین تصنیف امانة
ودیانت مصنف بدیدست کی قدح ومثالب را منکر است اتامرون الناس بالبر وتنسون
انفسکم بمدارس نخوانده است اما اخ گفته است بیشانیشان سیاه باشد
بیچاره نداند کی از کثرة سجود باشد وسیمای مسلمانی گفته است نور باشد
وایشانرا بیشانی سیاه باشد عجبست کی در فصول گذشته علم سیاه را مدح گوید
وذم علم سفید کند وچون بیشانی سفید را منزلة نهد وسیاه را مذمة
گوید باری تعالی چنین مصنف را بخویشتن مشغول کرداناد واخ گفته است کی
علما شیعه امر بمعروف ونهی از منکر نکنند مگر کورست ونادیده است عقود مجالس
در بلاد شیعه وامر بمعروف ونهی از منکرات بحسب تمکین ظاهرست وگر مقدار
نکنند باری چنگ وچغانه نزنند ونرد وشطرنج نبازند وخمر وفقاع نخورند

چنانکه علما خواجه کی خود داند وبر دیگران بوشیده نماند باری تعالی توفیق خیرات و
طاعات کرامات کناد ما را وهمه مومنانرا بفضله ورحمته الکلام ...
فضیحت جهل وبکم رافضی بر رای یکدیگر گواهی بعاریه دهند ودر رای قاضی شش
استرابادی گواهی رافضیان تنها قبول نکردی الا با قومی کی رافضی نبودندی اما جواب
این کلمات انست کی قبول وادا شهادت بمذهب تعلق ندارد بامانت تعلق دارد
هر کسی کی بعوض وعاریه دهد مستحق ذم وعقوبت ولعنت باشد هر مذهب
کی دارد اما بمذهب شیعه لایق نیست کی ایشان جزا بر عمل گویند وبقیامت ایمان
دارند وخدای تعالی را عادل دانند وگویند بمذهبی لایق تر باشد گواهی بدروغ ٥
دادن کی جزا بر عمل نگویند ودر قیامت بار کی در شک باشند وخدا را ظالم
دانند وگویند مالک الملکی است کی ممکن باشد کی خدا بانی مست را بهشت برد و
مناجاتی صایم قایم را بدوزخ برد این قیاس باید کردن تا این شبهت برخیزد اما
اخ گفته است کی قاضی حسن رحمه الله گواهی شیعه تنها قبول نکردی نشان بدان
راستست کی همه اهل ری دانند کی مزکی ومعتمد ومقرب در حضرت او یکی
سید زکی ابو الفتح ونکی بود ودوم قاضی سید ابو تراب عباسی وسدیگر خواجه
بلمفاخر قزوینی وچهارم قاضی بلمحاسن کیاکی وهر چهار عدل ومقبول القول
وشیعی ومعتقد وانکس کی گواهی شیعه بشنود چگونه ایشانرا عدالت دهد
ومقرب تر دارد واین معنی ظاهر تر است از افتاب وسجلات وحجتها بی نهایة
وبقول وشهادات ایشان حکومات رانده تا ان دروغ دگرباره در حجر مجبر مش
نماند وبوشیده نیست کی عماد الدین حسن سادات وشیعه را چگونه مکرم ومحترم
داشتی وبدعوی نا معنی مرد عاقل التفات نکند والحمد لله رب العالمین الکلام ...
فضیحت جهل ودوم رافضی بر مصلی نماز رکوع وتشهد نماز نکند مخالفت صالحان امة
ولوحکی باشانه ی بنهند وبران سجده کنند مشابهت بت پرستانرا وگر نمازگاه پلید
باشد روا دارند مگر جای پیشانی انست کی بمذهب شیعه ٥ اما جواب
اینست کی بر رکو وپشم وپوست سجده روا نباشد کردن واجماع امامیه است واجماع
ایشان حجة است بدلالة قول مقطوع علی عصمته کی داخل است در اقوال ایشان
واجماع غیر امامیه را نیست این معنی وطریقه احتیاط وبراة ذمة در انست کی بر سنگ
وگل وچوب وحصیر وبوریا کنند کی بمذهب همه فقها رواست وذمة بری وعلی

مرضی وحدیث لوحکی وشانه چوبست وبمذهب همه فقها برین دو جنس سجده شا
ید کردن وحدیث مشابهت بت پرستان خاکش بر سر کی چنین قیاس کند بت پرست
بر بت سجده نکند روی بت ارد وسجده کند وشیعه سجده بر لوح وشانه کنند
این بدان کی ماند بت پرستان مشابهت ان دارد کی اولا گوید خدا را بدیده سر بینیم چنانکه
بت پرستان بت را ببینند ونه قدیم اثبات کنند وچون از یکی در گذشت بت پرستی باشد
نه خدای پرستی وحدیث انکه سجده گاه پاک گویند مذهب چنانست کی باید کی همه نمازگاه
پاکیزه باشد پس اگر دگر مواضعی را نجاستی خشک شده باشد باکی نباشد وخواجه
ناصبی باید کی این مسله را برابر کند با انکه مذهب کبار فقها انست کی اگر منی بر جامه باشد
وخشک شود وبدشت بر مالد وبنشوید با ان جامه نماز روا باشد کردن وبمذهب خواجه
منی خود پاک وطاهرست وبه نیم خورده ی جهود وترسا وکافر روا دارد وضو کردن
وانکس کی مذهبش برین گونه باشد نشاید کی بر مذهب دگران طعنه زند وشر می بدارد
الکلام ... فضیحت جهل وسیوم رافضی حی علی خیر العمل زند مشابهت ملحدان
ودر شهرهای ایشان نه شرع را حرمة باشد ونه دین را رونق اما جواب حی علی خیر العمل
در فصول گذشته مشبع برفت کی در عهد مصطفی زده اند ومذهب زیدیه اینست
وملاحده چون در اصول با خواجه مشارکة کردند وباکی نبود اگر در دو مسله ی فروعی
بشیعه مشابهت کردند هم باکی نباشد کی ملحد ملحد باشد با هر شعاری کی باشد
اما اخ گفته است کی در شهرهای شیعه شریعة را رونقی نباشد راست می گوید در
قم خدا را بر عرش ننشانند ودر قاشان رسول را سینه نشکافند ودر اواه ٥
مصطفی را مشرک زاده نخوانند وهر مصلحتگاه نگویند تا بچنین نیاید واجب نبا
شد خدا را دانستن وبا رم وساری عادت نباشد کی با ملحدان صلح کنند وباسترا باد
برای حق خدای گاه ننهند وبسبزوار زنا ولواطه برضا وقضای خدای نگویند
همه جای اثبات عدل وتوحید کنند وبر بعثة رسل وعصمة ائمه دلالت گویند
وبارکان شریعة معترف باشند وبر رای وقیاس واجتهاد نگویند حاکم خدا را
دانند شارع مصطفی را اگر با این همه جنت اسلام را رونقی نباشد گو مباش
بلکه رونق دین وشریعة اینست وخلاف این بدعت وتهمت وکین است وخصومت
خواجه نه با ان واینست با امیر المومنین است ولا یحبک الا مومن تقی ولا یبغضک
الا منافق شقی ونه سخن رافضیان قم وقاشان وورامین است کلام خیر المرسلین است

والحمد لله رب العالمین بالصحابه و سلم فضیحت جهل و پنجم مذهب روافض
گوشت خر و اشتر حلال است و هرگز نخورند و فقاع حرامست و همه در مسجدها
خورند و متعه حلالست پنهان کنند تا بدانی که کار روافض بخلاف کار
مسلمانان باشد اما جوابش این کلمات است که بمذهب شیعه این دو گوشت
مکروه هست و اما خواجه می شایست که با گوشت مار و موش برابر کردی
که بمذهب خواجه حلالست و چنین چیزها تشنیع مذهب را نشاید که در هر
مذهبی مانند این باشد و اما آنچ فقاع حرامست هست و در مسجدها خوردن
خطاست و معصیت اما اینک می ماند بدانکه بمذهب خواجه و همه مسلمانان
مال مسلمانان بظلم ستدن هم حرامست و الا در مسجدها نستانند بت در کعبه
باشد منزلتش بنیفزاید فقاع که در مسجد خورند حلال نشود و نه بمذهب نا
صبیان چنگ و چغانه زدن حرامست و همه عالمان زنند و خمر حرامست
و همه فقها خورند و بشاهد بازی حرامست و همه پیران و زاهدان کنند
حرام حلال نشود اگرچه ظاهر کنند و حلال حرام نشود اگرچه پنهان
کنند تا بدانی که کار نواصب بخلاف کار همه مومنان باشد خمر حرام
دانند و خورند ظلم حرام دانند و کنند زنا و لواطه حرام گویند و کنند
و بمذهب همه طوایف اسلام نماز واجب دانند و بسیاری عوام باشند که نماز
نکنند و خمر خورند تا خواجه مصنف بداند که دانستن دگر باشد و کردن
دگر و اعتبار در این احوال بعلما باشد نه بعامه ی مردم و بحمد الله و منه علما
و متدینان شیعه هرگز فقاع نخورند و روا ندارند اینست جواب این کلمات
و شبهات والحمد لله رب العالمین ایضاً فضیحت جهل و ششم
رافضی گورها پرستند و گویند این علوی است در سیرت و اعمال متوفی نگرند
که اهل تقرب و شفاعت و زیارت هست یا نه و از بهر زیارت علوی که نه نافله
هست و نه سنة فریضه هزار فریضه مکتوبه رها کنند و گورخانها نگارند
و حج کعبه رها کنند و بزیارت طوس شوند و می گویند آن زیارت بهفتاد
حج انگاشته است اما جواب این کلمات بنداری این خواجه مست
بوده است یا خمار زده که این فصل نبشته است که چون در فصول پیشین بیان کرده
است و شرح داده است حدیث گور و گورخانه بی تکرار را فایده نباشد

اما آنچ

اما آنچ گفته است شیعه بزیارت علوی شوند و در علم و عمل او نگاه نکنند بیچاره کسی که
چندین حق را انکار کند و نداند که اهل ری بزیارت سید عبدالعظیم شوند و بزیارت السید
ابو عبدالله الابیض و بزیارت السید حمزة الموسوی که شرف و نسب و جزالة فضل
و کمال عفة ایشان ظاهرست و اهل قم بزیارت فاطمه بنت موسی جعفر که ملوک و امرا
عالم حنیفی و شفعوی بزیارت آن تربت تقرب نمایند و اهل کاشان بزیارت علی محمد الباقر
که مدفونست بیار کرسب با چندان حجة و برهان که آنجا ظاهر شده است و اهل آوه بزیارت
فضل و سلیمان شوند فرزندان امام موسی جعفر الکاظم و بزیارت اوجان که عبدالله بن
موسی مدفونست اهل قم و بن سنی و شیعی تقرب بزیارت ابو عبدالله الحسین بن الرضا
شوند و کذلک بدین قیاس بایذ کردن تا حوز علم و عمل و عفة و شرف حاصل هست
یا نه و با استحقاق هست یا نه و مخصوص نیستند شیعه بدین رغبة نه سنیان بزیارت
ابرهیم خواص و فراوی روند و حنفیان بزیارت محمد حسن شیبانی و زیارت صالحان
سنة است و مندوب الیه بس اگر بر هیچ طایفه عیب و عار نیست چرا بر شیعه عیبست
اما خواجه را خصومت ما ذرا ور داست هم با علی هم با آل علی تا طاعة فضیحت خواند
سنة بدعة داند حجة شبهت زه ای سنی منتهی و شاذ باش ای ناصبی خارجی و جواب
گورخانه نگاشتن بگفته ام مشبع وجهی بود اعادت کردن و آنچ گفته است
که زیارت طوس را بر حج کعبه ترجیح نهند دروغی محض است که حج کعبه مبارکه
با حصول شرایط واجبست رکنی است از ارکان خمس و تارکش مستحق ذم و عقوبه
باشد و زیارت رضا و غیر رضا از ایمه هدی چون نذر نباشد سنة است و گر هزار بار
کسی بزیارت رضا شود علیه السلم یک حج از گردن او نیفتد چون واجب باشد و مذهب
و اعتقاد شیعه اینست و خواجه ناصبی مکر فراموش کرده است که شیوخ متقدم
و پیران محتشم از اقصا بلاد شام و حجاز و مغرب پای افزار در کرده هزار فرسنگ
بپیمایند تا بزیارت شیخ بایزید بسطامی رسند تا بزیارت پیر محمد المقدسی یا بزیارت
بوبکر طاهران و ابرهیم خواص از بدع نیست و تشنیع را نشاید اما شیعه چون بطوس
روند بزیارت پاره ی اندام مصطفی نایب و فرزند مرتضی جگرگوشه ی زهرا علی موسی
الرضا بر ایشان عار باشد و خواجه ناصبی تشنیع یاد کند خدای کفایت استغفار روز
قیامت در آن موقف محاسبه اما آنچ گفته است گویند زیارت رضا مقابله ی هفتاد
حج است ای سنی لغف نا منصف نه خبر عایشه صدیقه روایت کرده است قبول باید کردن

که بر آن سنی غرامت باشد بسی که قول صدیقه بنت الصدیق رد کند اما بنداری برای آن
نامقبولست که در حق رضاست پسر علی مرتضی پس خبر حقست و عایشه راست گوی و نا
صبی جاحد و زیارت را ثواب هفتاد حج سنة حاصل بقول مصطفی و هزار زیارت
رضا یک حج واجب و نگیرند اما هزار حج واجب بی محبة رضا و مرتضی بهشتی قبول
نکنند چنانکه رسول صلی الله علیه و اله گفته است لو ان عبداً عبد الله بین الصفا
والمروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام حتی یصیر کالشن البالی ثم لم یدرک
محبتنا اهل البیت اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قوله تعالی قل لا اسألکم
علیه اجراً الا المودة فی القربی و چنانک شاعر گفته است
گر طاعتهای ثقلین جمله تو داری واندر دلت از بغض علی هم سر دندان
فردا که برآید حساب همه عالم همراه تو باشد بره هاویه هامان
اینست مذهب طایفه بحقه که گفته شد والحمد لله رب العالمین الی بعینه
فضیحت جهل و هفتم رافضی روز عاشورا خاک بر سر کند از دست کرده ی یزدان خود
رافضیان سلف در کوفه چنانکه گفتیم حسین را بنامه نخوانند تا نه بکشتند و
علما بدایشان بر دین شوند و بقتل یدروغ و راست لحنی گویند و تشنیع بر
خود و اسلام خود می زنند و لحنی منکرهای کنند و زنکان نوحه گوی نو
حه می کنند و عالمان رافضی نوحه باز میخواهند و زن و مرد با هم در شده
باشند عشره می کنند مردان و نانرا راست می کنند و پیر دانشمند رافضی سر
برهنه بکند و لحنی لعنت بر خویشتن می کنند و این همه در شرع نهی است و رسول
گفته است لا عزا فوق ثلث و جامه دریدن و خاک پاشیدن و نوحه کردن خود
از مناکیرست این باشد عبادت رافضیان و گر تعزیه بایستی داشتن بر مصطفی
اولیتر و عمر و عثمان و علی را نه هم بظلم بکشتند بر کسی بشوری کنند این رکانرا
نحو بکشتند که حسین را بظلم کشتند کشتن عثمان نارشتر بود حسین بارک
جنگی کرد و قومی را کشت و اراده بود تا ملکی را تقریر کند اما بگفته ایم که رافضی
کید شرع نگوید و هرچه نهی باشد بدان شتابد و هو ابوست و جاحد باشد و
اما جوابش چون بدین شرع او را اعتقادی نباشد چگونه بدان منهاج باشد
این شوذ ای طبع و حشو مذهب که دگر باره این معاند مکابر ناصبی مجبر یاد کرده است
و عداوة علی و حسین ظاهر کردانیده است اول آنست که تعزیه حسین علی داشتن

متابعت فرمان رسول صلی الله علیه و اله که گفت من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة
معنی آنست که هر کس که بر حسین علی علیه السلم بگرید یا گسیرا بگریاند واجبست او را
بهشت تا هم علما داخل باشند و هم مستمعان رداً علی النواصب والخوارج و شیعه
بدین جزع و فزع مخصوص نیستند در همه بلاد اصحاب شافعی و بلاد اصحاب بوحنیفه
فحول علما چون محمد منصور و امیر عبادی و خواجه علی غزنوی و صدر خجندی
و ابو منصور ماشاذه و مجد همدانی و خواجه بونصر هسنجانی و شیخ بو الفضایل مشاط
و ابو منصور حفده و قاضی ساوه و سمعانیان و خواجه ابو المعالی خوئی و نراوی و علما
رفته و باقیان از فریقین در موسم عاشورا این تعزیه با جزع و نوحه و زاری داشته
اند و بر شهدا کربلا گریسته و این معنی از آفتاب ظاهرترست و گر خواجه انتقالی را باید
نیست بایذ که بولایت ترکستان و خارجیان شوذ که آن سنة آنجا بدعة دانند که بو علی
و حسین لعنت کنند و بر معویه و یزید صلوة فرستند اگرنه در بلاد اسلام اگر کور و کر
نیست می شنوذ و می بیند که حنفی و سنی و شیعی آن تعزیه دارند و آنچ تعزیه عمر و بوبکر
و عثمان ندارند آنست که ظلم آنجا صریح ترست و شهادت آنجا بلیغ تراست و اخبار
وارد است و گر خواجه بر عثمان نوحه نکند از آن نکند که کشندگان او مهاجر و انصا
ر بوده اند آنجا کشندگان حسین مروانی و سفیانی و اموی اند شیعه دلیر تر باشند و حرمت
آنچ زنان و مردان بهم بر شده باشند در همه مجالس بر این نوع باشد و نیت علما طاعة
باشد اگر مفسدی در آن میانه معصیتی کند مستحق لعنت و عقوبت باشد و ما این نسبت
بعلما و صلحا و این فصل را در فصول ما تقدم جوابهای اشکر فه مطول با حجة بگفته
ایم چون اولیان خوانده باشند باخر مستغنی باشند والحمد لله رب العالمین ۵
ایضاً فضیحت جهل و هشتم همه طوایف اسلام که نام صحابی و مزوکی
ها دارند بنو ترحم کنند و گویند ما مذهب ایشان داریم جز رافضی که از همه بیزاری
جویند و گویند همه بر باطل بوده اند و کفشگران در غایش و جولاهکان قدامین و غلامان سنا
ردک و عوانان قم و خربندگان سبزوار و شتر هنگان آبه بعد از پانصد سال حق
بدیده اند صحابه ی پاک که مجاوران حضرت نبوی و یاوران دین بوده اند و مجاهدان
اسلام حق ندیده اند بوجعفر طوسی و بوجعفر بابویه و مرتضی علوی و بو سهل
نوبختی منجم و عبد الجبار مفید چهار دهی و علی زیرک هندی و خاصکان خدا اند
و اتباع علی بوطالب اند صدیق اکبر و فاروق اعظم تابعی و سه هزار مرد از اصحاب

رسول خدای کی نام وصفة هریک در توریة وانجیل وزبور مذکورست وعلامات ایشان
موصوف همه ضال ومضل بوده اند مکر خواجکان رافضی تلک اذًا قسمةٌ ضیزی
جنانکه جهودان کویند همه امة محمد در دوزخ باشند معا کی در توریة نعت
وصفة محمد میخوانند وجحود می کنند کی اهل بهشت ما ایم کی جهودان کنده
بغل وگنده دهانیم کی خدای دریا از برای ما بشکافت ودشمن مارا باب غرقه
کرد اما جواب این کلمات نیک فهم باید کردن تا فایدة حاصل شود
اولا انج کفته است کی همه طوایف جون نام صحابی وبزرکی برایند ترحم کنند مکر
رافضی کی از همه بیزاری جویند این حوالتی است بدروغ وتهمتی بی اصل کی شیعة
صحابه ی رسول را ترحم کنند وبر اهل بیت صلوة فرستند واز مذهب
شیعة این معنی معلومست اما انج ذکر باره تکرار کرده است بی فایدة کی همه هالک
باشند مکر کفشکران در فایش تا اخر کی مسلمانان بمساوی یاد کرده است
بارها جواب کفتیم کی نجات وهلاک بشهر ومحلة وپیشه تعلق ندارد هر کس کی مومن
ومطیع باشد بهشت شود وکرجه جولاهه وکفشکر باشد وبی ایمان وبی طاعة
مستحق دوزخ باشد وکرجه امیر ووزیر ودبیر محتشم باشد وکر صد بار این
شبهت بیاورد جوابش همین است کی کفته شد وهنوز کی ناجی سلمان وبوذر
باشد ومقداد وعمار ومانند ایشان بهتر از انکه قمار بازان درکنده ودهلان
باطان وخربندکان ساوه ومخنثان اصفهان وحرازان ری وکبکابرو کره
کبرکان قزوین ومانند ایشان تا این فصل را بان فصل قیاس کند وبداند کی
نجاة وهلاک تعلق بشهر وپیشه وده ندارد بایمان وطغیان تعلق دارد والسلم
اما جواب انج کفته است کی عجبست کی صحابه پاک کی مجاوران حضرت نبوت
بودند حق ندیده اند اما بوجعفر طوسی وبوجعفر بابویه واسما علما بر ده کی
بعد از بانصد سال بدیدند من اینکار نمی کنم کی صحابه حق ندیدند اما این دبو
خواجه ی ناصبی است کی کوید عبدالله وعبدالمطلب وبوطالب با نور مصطفی
ومجاورة ان نور ندیده اند وان معجزات قبول نکردند وایشان همه بان قربة
وقرابة بدوزخ روند اما ریسمان فروش وشانه تراش وحلاج کی از بعد بانصد
سال امده اند ناجی اند وهمه ببهشت شوند اکر ان عجبست این عجبتر است
تا خواجه دکرباره بداند کی بشهر وپیشه تعلق ندارد وقیاسی بکند تا خود علم الهدی

وابن دو بوجعفر ودو مفید وغیر ایشان با علما نواصب مقابل هستند یا نه وجون
بهتر اند مجامله ی بکند کی معصیة هرجند کمتر بهتر واما انج کفته است کی نام صحابه
در توریة وانجیل بوده است دکرباره این دعوی نوست کی خواجه را ازعدوی کند
همه سال انکار می کند کی نام اهل البیت روا نباشد کی بر عرش خدای باشد ونه در
کتب انبیا اما نام صحابه در کتب اثبات می کند اکر شرمی بداشتی بکردست
از تموه محال وبداشتی وباحق صلح کردی وباطل بکذاشتی اما انج کفته است
کی مشابهت دارند بجهودان وکویند ما ببهشت شویم ودیکران شوند جوابش
انست کی معلومست کی همه عقلا را کی ببهشت یا بتفضل خدا شوند یا بایمان وطا
عة خویش یا بشفاعت انبیا ومصطفی وائمه هدی وشمت بیش از این نیست والحمدلله
ومنه ناصبیان وخارجیان را از این هیچ نصیب نیست اولا بفضل خدا جکونه طمع
دارد انکس کی خدا را بدنیا ظالم وکفر افرین خوانده است وبطاعة خود ه
جکونه امید دارد کی جزا بر عمل نکوید وروا دارد کی با هزار ساله طاعة مرد ه
هالک باشد وبا هزار ساله معصیة مرد ناجی باشد کی خدای تعالی مالک الملک است
وبشفاعت انبیا جکونه امید دارد کی بر هر یکی معصیتی کران کواهی داده است
از ادم تا مسیح صلوات الله علیهم السلم وبشفاعت مصطفی جکونه امید دارد کی او را
کافر بجه خوانده است وبدر ومادرش را بیش از فرعون وهامان بدوزخ فر
ستاده اند واو را شکم شکافته واز کفر ونجاسة شرک کشته اند وبرزن
زید حارثه عاشق کرده بندارم بقیامة شرم دارد ازوی وبشفاعة ائمه خود
ایمان ندارند وایشان را بخندیدن تهمة یاد کرده کی این مصنف مجبر درین کتاب اصل
جون خواجه ناصبی را در ان بهشت بدان فراخی جای نیست ونخواهد بودن باید
کی قسمت در باقی نهد کی خواهد بودن باید کی قسمت انکس باشد کی جزا بر عمل کوید
وتفضل روا دارد وبشفاعت انبیا وائمه معترف باشند واز اهل توحید
وعدل ونبوة وامامت اند والحمدلله رب العالمین اما کفته است نصیحت
جهل وبهم رافضی وجهود از ثواب امین محروم باشند رافضی در نماز روا ندارد کفتن
وجهودان از امین طیره کنند اما جواب این بی ادبی است اولا ای خر مجبر
از ثواب امین ان مبتدع محروم باشد کی ثواب در مشیة کوید ودر غضب ان
ناصبی باشد کی جیزی در قران افزاید کی نه از قران باشد وبا جهودان مجبران

برابر باشد کی خدا را رویة بجاهره اثبات کنند وثواب امین در همه دعاها الا شیعة
امیرالمومنین را نباشد بدلالت این خبر درست کی سید انبیا علیه السلم کفت علیٌّ و
صیی وهو خیر الاوصیا وانا الداعی وهو المومن یعنی من دعا کننده ام وعلی
امین کوینده ودعای که مصطفی کند وامینی که مرتضی کند همه مجبران وناصبیان
از ان محروم باشند وهمه شیعة بدان مخصوص اما در اخر الحمد کی روا
ندارند کفتن از انست کی نه از الحمد است وبسیاری از کبار فقها درین مسئله موافقت
کرده اند شیعة را وبقول ناصبی نو مسلمان الثقات کمتر باشد اما کفته است
فضیحت مجاهر رافضی اخبار بدروغ روایت کنند از راویان متهم وبوجعفر
بابویه در کتاب خود اورده است از سعد عبدالله از محمد بن الحسن الصفار
از جعفر الصادق واین همه راویان مجهول ومطعون اند کی جعفر کفت از بدر اش
کی سید صلوات الله علیه روزی در سرای ام سلمه رفت جبرئیل امد ووحی اورد
سید علیه السلم کفت یا ام سلمه اسمعی واشهدی بشنو وکواه باش کی علی قاضی دین
منست وحامل لوای منست وعلی عالم تر همه امة منست واوست کی در قیامت منبرک
بنهند از نور برراست عرش تا او بر انجا نشیند وهر کرا خواهد بر جب بدوزخ
فرستد ومنادی در قیامت ندا می کند کی ای معشر الخلایق اینست علی
دوزخ وبهشت در فرمان او کردیم تا هرجه خواهد می کند وعلی صاحب
الجنة وعلی صاحب النار واول انها را فرستد کی در امامت با او منازعت
کرده باشند وبنیاد ظلم نهاده ومتابعان خود را به بهشت فرستد
کی در اخر زمان باشند وایشان را رافضی خوانند واز بن معنی بسی خرافات
وترهات باسنادهای دروغ اورده اند وان روایات را هرکز ائمه دین واصحاب
الحدیث تزکیه نکنند ونام ایشان نبوند ودروغ از ان روایات دکربکه
فرو می بارد اولا ما ذهب کرد افضیان نشنیده عقل را خود استعمال نکنند
کی اکر جنین سخنی رسول بحضور ام سلمه وغیرا کفته بودی جون رسول
از دار دنیا برفت وصحابه در خلافت سخن کفتند جنانکه از افتاب روشن تر است
کی مهاجریان وانصاریان تیغ بکشیدند وکفتند ما اولیتریم خلافت کی جان
فدا کرده ایم در نصرة او دیکری کفت منا الامرا ومنکم الوزرا یعنی از
مهاجریان امیر واز انصاریان وزیر تا ابوبکر کفت کی رسول کفته است

الائمه من قریش انصاریان قبول کردند وطمع از خلافت برداشتند اکر رسول علی را نص کرده
بودی بدین عظیمی کی رافضی احمق دعوی می کند وزمان او وابن عباس وبوذر وسلمان
وعمار کی رافضی ایشان را بکواهی ی ارد اکاه بودندی این روز کفتندی این جه مشغله
است نه رسول این مرد را نص کرده است واین کفته شما درجه منازعت می کنید
اخر نصی بدین روشنی همه بنهان باز کردند وهمه از بوبکر وعمر ترسان شدند وخدا برا
وقول رسول را فراموش کردند وکل بروی افتاب بر اندودند از بسر بو قحافه ی
تیمی وبسر خطاب عدوی همه بترسیدند وانج بوجعفر بابویه وبوجعفر طوسی
سر کشته وشیطان طاق وبونس عبدالرحمن رافضی بدیدند بعد از اند سال صحابه ی
پاک ندیدند ونابدیدند ونشنیدند ونیز علی وعباس وهمه بنی هاشم عاجز شدند
وام سلمه ودیکران این کواهی باز کرفتند وهمه عقلا را محسوس رافضی معلوم شده است
کی هرجه می کوید دروغ می کوید وهمه دعوی باطلست وروایت دروغ قول بی حجة
کی نه عقل قبول کند ونه قران فرا بذیرد اما جواب این فصل مطول بر
شبهت با تعصب کی بعلوم بسیار حاجت دارد ولجبست بر سبیل اطناب بیان کردن حجة
ودلیل تا همه شبهت برخیزد وفواید بحاصل اید علی رغم همه خارجیان ان شاالله تعالی
اما جواب انج کفته است کی شیعة اخبار بدروغ روایت کنند از راویان متهم جنانکه
محمد بن الحسن الصفار خاکش بدهان کی درین معنی از خود ومذهب بدخود حکایت کرده
است کی بیشتر اخبارش معول باشد واکثر راویانش نامعتمد جنانکه راوی خواجه
ناصبی یکی قیس بن ابی حازم است کی این خبر در تشبیه روایت کرده است بدروغ از رسول
علیه السلم کی کفت ستروْن ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی
رویته واین قیس بن حازم ناصبی بیرون از انکه مطعونست معروفست بخارجیی و
دشمنی علی کی از وی شنیده اند کی کفت تا علی را دیدم کی قوم کوفه را بقتال معویه
دعوة می کرد کینه ی وی هنوز در دل منست ونیز دیوانه بوده است این قیس بن
حازم الخارجی ناصبی تا کی اسمعیل بن خالد روایت می کند کی روزی مرا کفت
دو درم بی ده کفتم تا از اجلتی کفت تا عصای بخرم وبدان سکانرا از شهر بدر
کنم بس خواجه را کی راویان بدین بزرکواری باشند شاید کی محمد الحسن الصفار
مومن ومعتقد ونعتمد طعن نزنند اما بزبان سک اب دریا پلید نشود وکر
راویان شیعة را اسناد بجعفر باشد راویان خواجه را اسناد ببوهریره وانس

و ابو عبیده و بعاص و قاص باشد به دروغ و راست قیاسی بکند با خود راویان و ایمهٔ
شیعه را با ایشان برابر شاید کردن با نه فرقستان ما بین محمد و محمد واما این خبر
کی رد کرده است و تعجب نموده کی از ام سلمه روایت کرده اند دگرباره بحساب کور تر است
که راویان خبر بیشتر سنی و حنفی اند و در کتب فریقین ظاهرتر است کی در کتب شیعه
اول راوی این خبر قاضی بو بکر احمد بن کامل بن خلف است سنی بوده است کی او روایة
کرده است از قاسم بن العباس المعشری و هم شیعی نیست و او روایت کرده است
از زکریا بن یحیی الخزاز المقری که عدلی مذهب بوده است کی او روایت کرده است
از اسمعیل بن عباد کی او روایت کرده است از شریک و شریک از منصور و منصور
از ابرهیم از علقمه از عبد الله عباس بن رخلفا کی گفت خرج رسول الله صلی الله
علیه و آله فلم یلبث اذ جا علی علیه السلم و این حدیث بطوله زیادت از انست کی
ناصبی آورده است این راویان برین وجه از مصطفی در حق علی روایت کرده اند کی یکی
خبر و معنی آن کتاب بیفزاید رسول گفته است و ام سلمه شنوده است و روایت
کرده و اگر چهار هزار خبر را راوی عایشه می شاید و یکی بر دو دویست ام
سلمه فاضلتر است و بر دو کمتر از بسیاری از زنان رسول مکر بدان باشد کی او را با علی
و فاطمه و آل ایشان خصومتی و عداوتی بوده است و اخبار در امامت و ولایت
و فرض طاعة و قربة و قرابة و سخاوة و فضل و اخوة و مناقب امیر المومنین
بیش از انست کی سنی و حنفی و شیعی روایه کرده اند کی بگفت صد هزار خارجی و نا
صبی و مبتدع پنهان و باطل نشود بباید که تا جانش بر اید بکتب خانهٔ ساوه و ه
همدان و قزوین و اصفهان شود کی رافضی باشند و از و او دیدن سنی معتمد بشنود تا بداند
کی نه ساختهٔ بو جعفر بابویه و انداختهٔ بو جعفر طوسی است کی صد هزار لعنت بر
دشمنان سه مرتضی و دو بو جعفر و دو مفید باد و الحمد لله رب العالمین **انگه گفته است**
فضیحت نجاه و نهم رافضی گوید کی در وضو موی دست بازشستن نشاید شکستن کی وضو
باطل کند و ایشان بدین بود امنفرد اند **اما جواب** این شمت انست کی این
بخاره بیست و سی سال رافضی بوده است و هم نبوده است و بیست سالست تا سنی است
و هم بیست او لا بایست کی دانستی کی مذهب مرتضی اینست و در کتاب المنفرد است
کی موی باز برشکستن روا باشد و وضو باطل نکند و اگرچه بو جعفر گوید اولیتر
ان باشد کی باز نشکند اما مذهب مرتضی اینست کی گفته شد و ما کی نباشد و روا

باشند

باشد چون کتاب بو کیرند و خوانند این شبهه ساقط باشد و الحمد لله رب العالمین ه
انگه گفته است فضیحت نجاه و ششم رافضی دو چوب با مرده در کفن بجد بازشته
بداند کی رافضی است **اما جواب** این شمت اینست کی حسن است و چوب تر با مرده در گور
نهادن سنت همه انبیا است و سنت مصطفی است و سبب نهادن نه انست کی این ناصبی
آورده است سبب انست کی چون آدم را از بهشت بزمین فرستادند جبریل را گفت از ان
درخت خرما کی من در زیر ان خفتمی و نشستمی دو چوب بیاور تا مرا از نسیم او راحتی باشد
بیاورد و بنهاد و درخت باور شد و آدم در سایه ان نشستی و میوه از و خوردی
و چون نازد نیا برفت خدای فرمود کی دو چوب از و در کفن آدم بچیند چنان کردند
و آدم چون چوب خرما دیدی فرزندان خود را گفتی هذه عمتکم این عمهٔ شما است
بس چوب تر سنت آدم و حوا شد انگه سنت همه انبیا شد انگه سنت مصطفی و مرتضی
و خواجه اگر سنی است نداند تا از ان سنت چرا تبرا می کند اینست وجه و سبب نه
انکه خواجه اشقالی آورده است و الحمد لله رب العالمین **انگه گفته است**
فضیحت نجاه و هفتم مرتضی بغداد در کتاب المنفرد آورده است کی روزه روز شک
فضیلتی تمام دارد و این بعینه مخالفت رسول خدا است کی گفت من صام یوم الشک فقد
عصی ابا القسم **اما جواب** این شمت انست کی این نو مسلمان چون حوالتی کند
یا کتابی یا شخصی چون نه بیند و بداند و خلاف ان باشد کی ذکر کرده باشد شرم
زده باشد اولا مذهب همه شیعه و مذهب مرتضی چنانست کی روز شک بنیه شک
روزه داشتن حرامست و ان مذهب و کتب شیعه این معنی معلوم و مسطور است تا جان
مجبرش بر باید بر باید کرفتن و خواندن تا این شمت زایل باشد و حوالت بکتاب المنفرد
کردن به دروغ غایة جهل و نادانی باشد اما مذهب شیعه چنانست کی روز شک
بنیه شعبان بروزه باید بودن تا شک ساقط باشد و هنوز کی روزی بنیه شعبان
روزه دارند اولیتر باشد کی روزی از رمضان بخورند چنانکه مجبران را قاعده است
کی هر سال یک روز از اول ماه رمضان بخورند بگویی با قضیان و اخبار یان با قاعده
است کی دو روز از اخر ماه رمضان بخورند بگوی مجبران و لعنت بر هر دو باد کی
روزه تمام باید داشتن و این خبر کی از رسول علیه السلم آورده است بهمه حال تاویلش
برین وجه کرده اند کی من صام یوم الشک بنیة الشک فقد عصی ابا القسم و دلیل برین
انست کی اگر نه چنین بودی و باشد هرگز از رسول و امامان و اصحاب و مومنان

امة کی رجب و شعبان بروزه باشند باید کی روز شک روزه بکشایند و معلوم خلاف اینست
کی پیوسته دارند پس چون روز شک بنیة شعبان روزه دارند روا باشد و تاویل
خبر برین وجه باشد کی بنیه شک روزه نشاید داشتن چنانکه مذهب اهل حق
و الحمد لله رب العالمین **انگه گفته است** فضیحت نجاه و هشتم رافضی بر هیچ
درویشی رحمة نکند و مرتضی در کتاب المنفرد آورده است کی صدقه بهیچ درویشی
نشاید دادن الا بدان کس که تولا بعلی و یازده معصوم کند **اما جواب**
این شمت انست کی خواجه غلط خوانده است این فتوی نه در صدقه سنت است بمذهب
شیعه بمخالف و موالف شاید دادن برک بمخالفان اسلام هم روا باشد دادن اما
زکوة واجب الا معتقدان حق کی عالم و ظاهر ستر باشند و از هشت صنف یکی باشند
نشاید دادن کی مولفة قلوب با غیبة امام حکم منسوخ است بر اگر مرتضی رحمة الله
علیه گفته باشد در زکوة گفته باشد نه در صدقه **انگه گفته است**
فضیحت نجاه و نهم رسول زکوة بر بنی هاشم حرام کرده است رافضی مخالف فرمان
رسول کند و گوید زکوة ببنی علی شاید دادن و گوید در همه چیزی از
انواع تجارات و مراحات و کسب خمس است خلاف شرع و سهمی از بهر قایم در زیر
زمین باید کردن تا چون بیاید برگیرد اگر نه امانت می سپرند اصاغر عن اکابر
وصیت می کنند تا چون بیاید بدو دهند و این مخالفت امه است و گنج نهادن نهی
است **اما جواب** اول کی رسول علیه السلم زکوة بر بنی هاشم حرام کرده
است خطای عظیم است کی خدای تعالی کرده است کی حلال کننده و حرام کننده
خدا است کی عالم الذات است و مصالح شناسد و مخالف قول رسول آن کرده باشد
کی فدک کی رسول علیه السلم بفاطمه دهد باز ستانند و در ان تصرف کند تا خواجه
مجبر تاریخها کهن فراموش نکند و اما انک گفته است کی شیعه را مذهب است
کی زکوة ببنی هاشم شاید دادن هم خطاست و دروغست کی مذهب شیعه چنا
نست کی زکوة و صدقه بر بنی هاشم حرامست بدلاله این خبر کی روزی خرما
آورده بودند تا رسول بو فقرا خرج کند حسن علی کوچک بود یکی برداشت
و در دهان نهاد سید گفت نه دست درکرد و از دهانش بیرون کشید و گفت لا تحل
الصدقة لی و لا لاهل بیتی پس زکوة و صدقه از ینجا بر بنی هاشم باسر هم
حرامست و اگرچه فرزندان بو لهب باشند و سبیل تعوذ با الله از دروغ دگرباره در حق

مجبری

مجبرش بماند اما بنزدیک فقها شیعه عند ضرورة رخصة داده اند چون بنی هاشم از اخماس
ممنوع و محروم باشند بقدر حاجة زکوة بدیشان شاید دادن و محققان شیعه بران
عمل نکنند و حدیث خمس چنانست کی نوشته است و بیان کرده و شرح آن این کتاب
احتمال نکند دلالات از قران و اخبار و اجماع شیعه در کتب مسطور است بباید دیدن
و خواندن تا شبهت زایل شود **انگه گفته است** فضیحت شصتم بگفته ام کی رافضیان
بهمه چیزی مشابهت دارند بجهودان خدای تعالی من و سلوی فرستاد جهودان بدل
ان سیر و باقلی خواستند خدای تعالی گفت بدتر می خواهید و بهتر رد می کنید انگه گفت
ضربت علیهم الذلة و المسکنة کار رافضی هم چنین است همواره مذلت می کشد و لعنت
و دشنام می شنوند و بگوش می زنند و همه را همه درویشی باشد و ان کمتر خرنده ی
بترسند و گویند رسول خدا درویش بوده است و علی همه روزه گرسنه بودی و قدری
پست جو خوردی و فاطمه را چادر بشمین بوده چند جایگاه برگ خرما بر دوخته
همه دروغ گویند اگرچه با ول چیزی نداشتند اما خدای تعالی دنیا بطفیل اخرت در
بر ایشان نهاد و در دنیا زهد اختیار کردند و از وجه حلال خوردند و صلتها
و عطاها بسیار دادند و چاکران و بندگان داشتند کی همه بسیم بتوان داشتن
اما جواب این کلمات بشرح انست کی گفته است بگفتم چون گفت و بر وفق ذکر
باره بی فایدة کردن از غایه بی علمی و کمال الحمقی باشد و ما را جواب ضرورة است
اما انک گفته است رافضی مشابهت بجهودان ندارد بحمد الله و منه ما درست کردیم در فصول
و ابواب این کتاب کی مجبر و ناصبی را مشابهت است از وجوه بسیار کان و جهودان
و ترسایان و اعادة شرط نیست بکون بخوانند بحجة و دلایل بدانند اما انک گفته است درین
صورة کی جهودان ترک من و سلوی کردند و سیر و باقلی خواستند بهتر رها کردند و بدتر
طلب کردند سبحان الله العظیم چه مانده است بمجبران و ناصبیان و مشبهیان در صورة ه
جهودان اولا متابعت آدم کی ربنا ظلمنا انفسنا رها کردند و متابعت ابلیس طلب کردند
کی رب بما اغویتنی و عدل و توحید بگذاشتند و جبر و تشبیه اختیار کردند و سخن پیغمبر
پاک پاک زاده را دست بداشتند کافر بچه شکم ششه را اختیار کردند و امام نص
معصوم را ترک کردند و اختیار و جایز الخطا طلب کردند و شریعة کی از قول خدای و مصطفی
بود رها کردند و بقیاس حنبل و دنبل راضی شدند تا با جهودان مشابهت دارند کما قال
تعالی اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر تا اگر ایشان از شهر بدر کردند ایشان را از دین

از دین بدر کردند اما جواب این مذلت و مسکنه اختیار کردند کو دست و نمی بینند کی در هر
طایفه ی و مذهبی هم غالب باشند و هم مغلوب هم درویش باشند و هم توانگر و هم دلیر
باشند و هم بد دل این مخصوص نباشد بمذهبی و طریقتی عام است در همه طوایف باشد تا
اگر شیعیان بیاوه و مزدغان زبون باشند همه مجبران و ناصبیان در بلاد ماوراء النهر زبون
زبون باشند و امثال این خود معلوم نیست و بدلیری و جراة چه مفاخرة است کی ملحدان
و کافران بیشتر دلیر و مشهور باشند و این تشنیع مذهب و اعتقاد را نشاید
و عاقل چون تامل کند بداند والسلم علی النبی و اله اما کیسه کی در کتاب
المبعث کی واقدی ساخته است چند طریق اورده است کی هر یکی از وجوه صحابه کی
از دنیا برفتند از ایشان چه بماند و محمد بن کعب القرظی گوید من شنیدم از امیر
المومنین علی کی دیدم او را سنگ بر شکم بسته بود می از گرسنگی و اکنون در عهد
عمر دوازده هزار دینار عطا یا مستت و عمر چند مزرعه و دیه بطعمه ی را و
کرده بود از ان جمله یکی ینبع بود و عمر رضی الله عنه چون وفاتش رسید ه
هشتاد هزار دینار بماند بفرمود تا با بیت المال بردند و هفتصد درم وام
بماند مؤیدانرا بگفت تا ان دادند و عبد الرحمن عوف را سه هزار شتر اروانه
و پانصد شتر کاروانی و پنج هزار و پانصد میش و بز زاینده و دویست ما
دیان در گله و پنجاه شتر اب کشیدندی کشتها او را بیرون از دگر مالها
و چهار زن داشت و یازده پسر و دختر ثمن یک زن هشتاد هزار دینار بر امد
و پنجاه هزار دینار وصایت کرد بیرون ترکت تا بغازیان اسلام دهند پانصد
و پنجاه اسب سبیلی و هزار و پانصد شتر از بهر سبیل و این از عثمان باز ماند هزار
هزار درم بود و دویست و پنجاه هزار دینار و صد و پنجاه اسب و دو هزار شتر و این
همه غوغا بغارت کردند و این از زبیر بماند پنجاه و چهار هزار درم و مصر و اسکندریه
و مکه و مدینه و کوفه ضیاع بسیار ش بماند چهل هزار درم و این از طلحه بماند ضیاع و عقار
هشتاد هزار دینار بر امد و دو هزار هزار درم و پانصد هزار درم نقد و چهار صد
هزار دینار نقد و سخا او در عرب دیگری نبود تا کنیز کش حکایه کرد کی روزی نخ
بود کی صد هزار درم بیک دفعه بداد و هر روز دویست تن را طعام دادی و دویست
و بیست بنده و چهار صد شتر اب کش بماند ش با گوسفند و گاو بسیار و هر سال
بهزار هزار درم او را غله ملک بود و دویست هزار دینار در تجارت بودش و این

واجر

و این از خباب بن الارت بماند پنجاه هزار درم بود و او از درویشان صحابه بود و این از
خاطب بن ابی بلتعه بماند هفتصد هزار درم و چهار هزار دینار بود و این از زید بن ثابت بماند
چهارصد و سی هزار دینار بود و ده هزار درم بمصر و سیصد و بیست و پنج هزار دینار
متاع و این از مسلمة بن مخلد بماند صد هزار دینار بر امد و این از محمد بن مسلمه الانصاری
بماند سی هزار دینار و بصد و ده هزار درم بر امد با دویست و پنجاه شتر و سه هزار گو
سفند و این از عقبه بن عامر الجهنی بماند صد هزار درم و چهل هزار دینار بر امد و از عبد
الله بن ربیعه پنجاه هزار دینار بماند از عقار و پانصد هزار درم نقد و چهل هزار دینار
و این از یعلی بن امیه بماند بهزار هزار دینار و صد هزار دینار صامت و ناطق بر امد و این
از حکیم بن حزام القرشی بماند و او را صد و بیست سال بود یک سرایش معویه در مکه
به پنجاه هزار دینار بخرید از ورثه و زکوة مالش چهل هزار دینار بود و این از حویطب
بن العبد العزی بماند و او را صد و بیست سال بود شصت هزار دینار و از بو هریره
صد هزار دینار بماند و مال انس مالک و فرزندان او را قیاس نبود و از فرزندان بوبکر با
سخاوت و مروت ایشان چندانی بماند کی حدش نبود و در رقیبان می سختند و از عبد
الله بن عمرو بن عاص دویست هزار دینار بماند و از عبد الله عمر سیصد هزار دینار بماند
و املاکش پنجاه هزار دینار بر امد و از عبد الله عباس بهزار هزار و نود هزار درم و پا
نصد هزار دینار بماند این همه بود شان ندانم تا درویشی و درماندگی چگونه بود دنیا
روی با ایشان کرد ببرکات سید اولین و اخرین افضل الخلایق اجمعین همه از غنیمت
کافران بدیشان رسیده بود و در راه خدای و اعزاز دین صرف می کردند
اما جواب این ترهات و خرافات و طامات مطول کی نه بموضع خودش این خارجی
بیان کرده است مستقصی برد ان شا الله تعالی اما جواب این کفته است کی رافضیان
گویند رسول خدای درویش بود انست کی از مصاف او این بایست کی با مصطفی کند
علیه السلم کی اجماع امة است کی بلفظ بی عوار خودش گفته است الفقر فخری و از باری
تعالی درویشی حاجت خواسته است اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی
فی زمرة المساکین و این عایشه گفت ما دخل بیت نبیکم منخل قط وما شبع ال محمد ثلثة
ایام متوالیات قط معنی انست کی در خانه حجره رسول پرویزنی نبود کی ارد بدان بیزند
و در غریب الحدیث هست کی خرج رسول الله صلی الله علیه و اله من المدینه علی صعدة ه
یتبعها حذاقی علیها قوصف لم یبق منه الا قرقها معنی انست کی مصطفی از مدینه بیرون

امد بر خری نشسته چه خر در دنبال با ذر کلیمی بروی انداخته کی ان کلیم الا بیش
نمانده بود و امیر المومنین از زهد مصطفی بدین لفظ عبارت کرد و کان علیه السلم یرکب
الحمار العاری و یردف خلفه و امثال این حکایات کی درا تا ر هست پنداری همه ه
دروغست مبارک باد بقول خواجه ناصبی کی از اولیتر کی توانگر باشد و اما
بست جو خوردن علی با خشت کندن عمر قیاس باید کردن اگر بدرویشی بود اگر
بتواضع اگر بقناعة کی خواجه همه روز بتفاخر عمر بوسر را فضیان می زند و اما
حکایه جاذر دختر خیر البشر با کلیم بوبکر قیاس باید کردن کی بدرویش فرود
گرفته بود و خواجه پانصد سالست کی از ان فقر و کلیم لاف می زند با چون حکایة
علی و فاطمه کند قصه بوبکر و عمر فراموش نکند اما این گفته است کی علی
گفت مرا در عهد عمر دوازده هزار دینار عطاست دروغی صریح است و جای نامده
است و کر بوده است مبارک باد اما این گوید کی عمر چند ضیعة و دیه
بطعمه ی علی کرده بود هر عاقلی کی داند کی عمر فدک ملکی با فاطمه محمد چندان
منازعة کند داند کی دیه و ضیعة بعلی ندهد و ان قصه معروفست کی فدک دختر
مصطفی باز گرفتند بر چگونه زیادت از ان کار چیزی بعلی دهند تا محال این دعوی
از ین جه معلوم شود کی هنوز کی اول فدک بمیراث و استحقاق بفاطمه و علی رها
کردندی او لیتر از ان بود کی با حرز ینبع و غیر ان نه استحقاق بطعمه ی علی
کردندی و اتفاقست کی ینبع ابی بود خود علی اورده بود بوقت رسول هر روز بگوم گاه
برفتی و اند کی بکشودی تا اب ظاهر شد و عمر را و غیر عمر را در ینبع هرگز حقی
نبود و ان محالات کی گفته است کی از هر یکی از صحابه چند باز ماند خدای تعالی عا
لم است کی بیشتر دروغ است و عقل عقلا بر چنان دعاوی خنده می اید و قتی گوید چون
عمر در اسلام امد بیرهنش هفده درم بود چون مقتول شد هفده من بوذ از بو سیام
بسیار و قتی گوید زهد شریح بن صفة بود و قتی با فاروقش بمال مقابله کند نمی دانم
کی کدام کیرم زهد یا نعم و این از عبد الرحمن عوف حکایة کرده است بغایت نا
معقول و نا معلومست اگر چه او را نعمت بسیار بوده است اخر نه تا بدین حد و از غایة
جهل وی علی گفته کی ثمن یک زن از چهار هشتاد هزار دینار بود و ندانسته کی ثمنی
از ترکه نصیب هر چهار باشد و کر بود مبارک باد و المربوث بن حسده پنداری ان
خبر بخواجه ناصبی نرسیده است کی رسول علیه السلم گفت فقرا امتی یدخلون الجنة ه

بل

قبل الاغنیا بخمس مایة عام و ای رسا کی عبد الرحمن بدین حساب در عرصات بماند تا از عهده ی
حساب بدر اید و اما این از عثمان روایت کرده است در سنتست کی امیر المومنین علی علیه
السلم چنین روایت کرده است در خطبه شقشقیه از قصه عثمان چنین می گوید و قام معه
بنو امیة یخضمون مال الله تعالی خضم الابل نبتت الربیع مال خدای مصطفی بر یتیمان و فقرا
و مساکین خرج کردی چون نکشند ناچار بمیراث باز ماند و این نه فضیلتست منقصه است
کی خواجه ناصبی اورده است در حق خلفا راشدین کی ما گمان بردیم کی ایشان بمتابعت
مصطفی و دیگر انبیا ترک دنیا و زخارف او کردند ندانستیم کی چون قارون مالهای عظیم
جمع کردند تا از ایشان باز ماند اگر چنین بود مبارک باد و در زبیر همین و مانند این
و اما این از طلحه روایت است بغایت دروغست اما غرض مصنف انست کی چون
در اول کتاب بگفته است کی زبیر از علی شجاع تر بود خواسته است کی بر مزد در اخر
کتاب بگوید کی طلحه از مصطفی سخی تر بود کی چون در عرب کسی گوید کی از و سخی تر
نبوده است مصطفی چون از عرب است داخل باشد و این اجرا اگر باعتقاد کند کفر محض
باشد اما خواجه بتعصب با علی و ال علی لاف می زند اگر نه چرا از عبد الله جواد
و از اسخیا بنی هاشم نه حکایتی کرده است نه در حق ایشان اشارتی کرده است از بغض
جعفر طیار و از سخا و عطای حسن و حسین علیهما السلم اثری نیاورده است از غایة
بغض حیدر کرار و نعوذ بالله من مقالة الاشرار و الفجار اما این از عمرو بن العاص
شر بیرون روایت کرده است و او را ببغض علی رحمه الله علیه نوشته است عجب نباشد کی
عمرو عاص کی متابعت معاویه و مخاصمت علی هزار حق باطل کند و هزار باطل حق نماید
و او را مالی و حالی باشد و بیس المال ماله و بیس الحال حاله یوم تحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
اما این از ابو هریره روایت کرده است هم عجب نباشد و خواجه ناصبی خوانده با
شد و شنوده کی در عهد خلافة بوبکر بو هریره سوار بر استری بر در سرای عایشه ی
صدیقه بگذشت او از پای استر بگوش عایشه امد گفت من الراکب گفتند بو هریره است
عایشه گفت بو هریره بدانجا رسید کی سوار می گذرد این کلمة نقل افتاد بدو و فرود امد
و عایشه را گفت ارنی من سی و اند خبر در نفی امامت علی از حلق باز بوشیدم تا امامت
بر بوزت قرار گرفت اخر استری بمن نرسد عایشه عذر خواست از و بعد از ان معلومست کی
با معویه رفت و با علی خصومتها کرد و بوقت حسن کی زهر ش دادند بمشورت بو هریره و عمرو عاص

وشرحبیل بوذ بس عجب نباشذ کی از ایشان مالی باز ماند اما عاقل داند کی ان نه مال باشذ
وبال ونکال باشذ وبذان مفاخرت نموذن غایة جهالة وضلال باشذ اما حدیث انس
بن مالک باری تعالی داند کی دروغ محض است کی در شدة فقر ودرویشی بمرد تا در اثار
هست کی در اخر عمرش بانتجاع حجاج بن یوسف الثقفی امذ وانس از معمران صحابه
بوذ وچون حجاج رسیذ بر قفی داشت بروی فرو کذاشته باذ در امذ و بر داشت
نابینا شذه بوذ و برص بر رویش ظاهر شذه حجاج رسیذ این چیست کفت دو رشوات
علی از من کواهی خواست ان بوشیدم وکفتم مرا یاذ نیست مرا نفرین کرد وکفت اکر
دروغ می کوی باری تعالی ترا امتحان کناذ بعلتی که هر که که خواهی کی باز بوشی
ظاهر شوذ حجاج اورا قبول نکرد وهیچ بذو نداذ ودرویش ومحتاج مرد تا اکر
همه دعاوی مصنف درحق مالداران چنانست کی در حق انس بس دروغ است
وکر بعضی راست است مبارک باذ اکر حلال داشتند حساب قیامت ووقوف درعر
صات باشذ وکر حرام داشتند خوذ عقاب باشذ فی حلالها حساب وفی حرامها
عقاب نزدیک اهل حق چنین است کی از مصطفی از مال دنیا هیچ باز نماند الا از منقولاتی
از الت وسلاح وکسوة خاص واز علی مرتضی ان شب کی او را دفن کردند بامداد حسن علی
علیه السلم بمنبر بر امذ وکفت یا معاشر الشیعه لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه
الاولون بعلم ولم یدرکه الاخرون بعمل وما خلف صفرا ولا بیضا الا سبعمایة درهم
اراد ان یشتری بها خادما لاهله بیشتر از هفتصد درم نبوذ وفضیله انبیا واولیا
بر فراغت ومال طلبان بکلی اینست کی نبی می کویذ اللهم احینی مسکینا ودلیل کویذ
یا صفرا ویا بیضا غرا غیری ومن بنداشتم کی قارون دون وقیصر روم وخاقان
ترکستان باشذ کی بمال تفاخر کنند نذانستم کی صحابه رسول بابنزول چنین
ایة کی انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال
والاولاد ومانند این چکونه جمع حطام وزخارف دنیا کنند وبنداری خواجه
ناصبی این حدیث نشنوذه است کی بوذر سهمان سلمان رفت نان نه نمک یافت و
مصطفی بخانه علی امذ طعام دنیا نیافت وان خبر بنداری منکر است کی سید علیه
السلم قصه متقیان وناجیان می کفت بوذر کفت من از ایشانم هستم سید کفت
یا اباذر الک قوت ثلثه ایام قال لا قال علیه السلم الک قوت یومین قال لا سید کفت
قوت یک روزه داری کفت دارم کفت کتو از رستکاران باشی بنداری عمر وعثمان

دعبد الرحمن

دعبد الرحمن وطلحه وزبیر وبوهریره وبسر عاص وانس وسعد وقاص از ین جنس بیکانه
بودند کی بالهای عظیم بوسریکدیکر می نهاذند بیچاره این ناصبی مست وناکاه بوذه
است کی منقصه از منقبه باز نشناخته است وازان جنس بیکانه بوذه است کی
کی امیر عادی سنی در اربعین اورده است کی یکی از صحابه متوفی شد کی ده دینار
داشت سید کفت شما بروی نماز کنیذ کی دنیا دار بوذه است ای عجب موسی
وعیسی در کسوة درویشی دعوة کرده فرعون وقارون در لباس توانکری
دعوی کرده انکه خواجه توانکری صحابه وجمع مال بر سر رافضیان می زند
ونداند کی مال دنیا را قدری نباشذ ونعمت دنیا را خطری نباشذ الا وزر ووبال
ونکال وحساب وعقوبة قیامت وبنداری کی خواجه ناصبی این خبر نشنیذه
است کی همه اصحاب الحدیث چون محمد بن اسمعیل البخاری ومسلم بن الحجاج وغیر
ایشان روایت کرده اند کی جبرئیل بمحمد امذ وکفت یا محمد ان ربک یقرئک
السلم ویقول یا محمد ان شئت جعلت لک بطحا مکة ذهبا وفضة قال لا یا رب
اجوع یوما فاشکرک واشبع یوما فاحمدک وچون مصطفی با جلال مرتبه ووفور
عظمت روزی کرسنکی خواهذ وروزی سیری ودر قصه قارون چنین باشذ
کی ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولوا القوة وخواجه سنی کویذ عمر وعثمان
وطلحه وزبیر را هزاران هزار درم ودینار باز ماند ندانم کی این موافقت قا
رون باشذ یا متابعت پیغمبر این دعوی در صحابه اکر رافضیان کرده بوذندی
مستحق ملامت ولعنت بوذندی اما چون سنیان کنند باکی نباشذ ونذانم
کی این چندین الزام بخوذ نتوان کردن وندامت سوذ ندارذ ودیکر انکه
خواجه مجبر همه ساله از پیران طریقة لاف می زند کی شبلی را قناعت چکونه
بوذه است وجنید را کسوة چکونه بوذ اکر ان سنة است بس جمع مال بکر بدعة
باشذ وکر جمع مال سنة باشذ مکر ترک وتبرا ریا وبدعة باشذ وعاره
کی کی از شریعة وطریقه چنین بیکانه باشذ کی رسول کویذ حب الدنیا
راس کل خطیئة وجای کویذ من احب دنیاه اضر باخرته الخبر ودیکر
جای کویذ ان الله تعالی لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضا لها وباری تعالی
کویذ انما اموالکم واولادکم فتنة وجای کویذ ان الله لا یحب المسرفین
بس خواجه سنی بخلاف این همه تصنیف کنذ تا باذ کی کویذ صحابه علم وطاعة

طلب کردند کویذ مال ونعمت وزر وسیم وخر وکاو وشتر طلب کردند انکه این منقصه
منقبه خوانذ وفضیحت رافضیان داند وهر عاقل عالم کامل کی این فصل و
جوابش باستقصا بر خواند نقصان مذهب مصنف ونقصان عقلش بداند والحمد
لله رب العالمین ایلد کرلیب فضیحت شصت ویکم رافضی کویذ با وجود
زن عمه زنرا وخاله ی زنرا بزنی نشایذ کردن واین مخالفت شریعة است
اما جواب این تهمت است کی این معنی بمذهب شیعة چنانست کی چون مرد
با وجود عمه وخاله کی زن او باشذ خواهذ کی دختر براذر وخواهر ایشانرا
نکاح کنذ الا بدستوری واجازة ورضا عمته وخالته ایشان نتواند کردن
وکر نکاح کنذ بی رضای ایشان ان نکاح موقوف باشذ ورضای
ایشان اکر بدان نکاح رضا دهند درست باشذ ومرضی وبعد از رضا
نباشذ ایشانرا کی فسخ ان عقد کنند وکر عزل کنند ومنع ورضا ندهند
بدان نکاح ایشانرا از مرد جدا بکنند وسه پاکیزکی عده ایشان بوذ
چون سه پاکی بکذشت ان فراقی باشذ از میان ایشان وشوهرشان ومستغنی
باشند از طلاق اما اکر با وجود دختر براذر ودختر خواهر کی زن او
باشند خواهذ کی عقد بندد بر خالته وعمته ی ایشان بی رضا ایشان روا
باشذ وان عقد درست باشذ ومرضی ودختر براذر ودختر خواهر را اختیا
ر نباشذ در ان عقد واین خلاف مذهب فقها است ودر ایه حرمت علیکم
امهاتکم الی اخرها کی ایه تحریم است این نیست کی این عقد برین وجه کی بیان
کرده شذ حرامست وبمذهب بوحنیفه چیزها باشذ از عبادات ومعا
ملات وبیوع ومناکحات کی بمذهب شافعی معمول علیه نباشذ وبمذهب شافعی
باشذ کی بمذهب بوحنیفه بران عمل نکنند این مسله مذهب اهل بیت است
وچون بر تحریم ان ایتی وخبری نیست اجماع امامیه بر صحة ان کفایت باشذ
بدلایلی کی کفته شذ از پیش اینست مذهب اهل البیت کی کفته شذ درین
مسله والحمد لله رب العالمین ایلد کرلیب فضیحت شصت ودوم رافضی
روا دارذ کی خواجه فرج کنیزک خویش بمرد وعاریة بدهذ اما جواب
این تهمت است کی بمرد بذاذن فرج بمذهب هیچ مسلمانی روا نیست اما کنیزک بهبه
براذر حکم کنیزک حکم دکر مال باشذ ومالک را باشذ کی مال خوذ بغیری دهذ

اما این

اما این مسله شرحی بسیار دارذ در کتب شیعة بیایذ دیذن تا این شبهت بدلایل
کاورده اند زایل باشذ کی درین کتاب بیش ازین احتمال نکنذ کی بغایه مطول
ومل شذ اما خواجه مجبر چون روا دارذ کی خدای تعالی اکر خواهذ ایمان مومن
بستاند وبکافر دهذ وکفر کافر بستاند وبمومن دهذ کی مالک الملک است
اینجا نیز بایذ کی روا دارذ کی خواجه کنیزک کی مالک الملک است بعد از استبرا
واحتیاط روا بایذ داشتن کی کنیزک را بغیر خوذ دهذ بهبة والسلم
ایلد کرلیب فضیحت شصت وسیوم رافضی فقاع را چون خمر
داند وهمه در بچه ها خورند وفقاعی را خمار دانند برخلاف فقهای اسلام
اما جواب این شبهت بعینه کفته باشذ وتکرار بسیار ملال افزایذ
ویک فصل دوبار در کتاب اوردن بعینه الا دلالت نباشذ بر جهل مصنف
ایلد کرلیب فضیحت شصت وچهارم بدانکه نیز دیکر همه امت
چنانست کی هیچ زمینی بزرکوارتر نیست ازان زمینی کی خدای تعالی رسول خوذ را
از انجا افرید وبعد ازان بقعه کی قبض روح رسولش انجا کرد کی جای مدفن
وتربه است ورسول خدای تعالی کفته است القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران
وهیچ قومی محتشم تر ازان قوم نبودند کی مصاحبة رسول بیافتند ورسول کفته است خیر
القرون قرنی ثم من یلیهم ثم من یلیهم ونیز کفته است طوبی لمن یرانی ولمن یری من یرانی
بس خوذ این همه هرزه است کفتکران در عایشه بهتر از مصاحبان رسول اند ونیز رسول
علیه السلم کفته است جنبوا اواتکم جیران السو بس بقول رافضی ان خاک وان تربة کی ر
سول خدا نهاذه است بتر بن خاکی است کی بوبکر وعمر را بو نهاذه اند ورسول علیه السلم
خوذ را از همسایکان بذ نکاه نداشت وزنانش خوذ بذترین زنان بوذند واین دروغ
است کی اصلح لنا ازواجنا وذریاتنا این دعا نکرد وکر کرد اجابت نبوذ کی بمذهب روافض
زنان رسول منافقان بوذند اما جواب این فصل با تعصب از سر تهمت وبدعت
یاذ کرده است اول اینست کی شبهتی نیست کی مکه خیر البقاع است کی مولد ومنشا مصطفی
است ودوشرف مدینه اشرف المنازل است کی منزل ومدفن مصطفی است ودر شرف
این دو بقعه خلافی نیست ودران هم خلافی نیست کی القبر روضة من ریاض الجنه وشرف
ومرتبه بهشت با عظمة از مصطفی است وتربت مصطفی روضه رضا خداست رفت این نیز
اما انک کفته است کی هیچ قوم محتشم تر ازان قوم نبودند کی مصاحبة رسول بیافتند این

مطلق گفتن خطاست و روا نباشد کی بهتری از مصاحبت رسول باشد بمجرد با بهتر بهتر باشد
وگرچه مصاحبهٔ رسول هرگز در نیاوذ و بذ تو بذ تر باشد وگرچه خوذ از نفس رسول
باشذ بمجرد مصاحبهٔ بهتر نتوان شذن کی پسر نوح اگرچه پیغمبر زاده است بذ تر است
و سوی ال فرعون اگرچه هیچ پیغمبر را ندیذه است بهتر است تا خواجه بداند کی مصاحبت
تنها کار راست نشوذ و نه مذهب خواجه ناصبی رافضی سنی حنیفی جنانست کی بلال
حبشی بهتر است از بو طالب قرشی و مصاحبهٔ و قربهٔ و قرابهٔ بو طالب با بیشتر است
تا بذین حجت دست ازان شبهت بدارذ و بمجرد مصاحبه حکم بنا شذ کی باری تعالی حکایة
می کنذ از قصه یوسف علیه السلم کی او با جماعتی در زندان بود ند گفت یا صاحبی السجن
و معلومست کی ایشان بر دین و سنة یوسف نبوذند و الا مصاحبین بمجرد نبوذ و از صحابه
رسول انکه بهتر است با یمان و طاعت و متابعت بهتر است نه بمجرد مصاحبه اما انچ گفته
است کی سید علیه السلم گفت خیر القرون قرنی ثم الذین یلیهم و یلی الذین یلیهم راستست
و حقست و قول مصطفی است و ذان انکار نیست بدان شرایط کی بیان کرده شذ
و خبری دیگر که فرموذ کی طوبی لمن یرانی الی اخر و راست و حقست اما تتمه رکلام
جنین باشذ کی انها کی مرا دیدند و بمن ایمان اوردند و بر قول من کار کردند و از اهل بیت
من بر نگشتند و بر شریعة من کار کردند و ان خبر هم صحیح است کی جنبوا الوانکم
جیران السوء و بحمد الله جیران و رفیقان و ضجیعان وی هرج بهتر هستند تا شبهت
نباشذ پس اگر بنقدیر بذی در جوار نیکی افتذ نیک داران بذ جه نقصان باشذ و اما
دعای اصلح لنا از واجنا و ذریاتنا هم درستست و رسول گفته است و خواذه و خدای
اجابت کرده و زنانش بحمد الله مومنات و قانتات و امهات المومنین بودند اما خواجه
مجبر جون میداند کی اصلح لنا از واجنا از قرانست باید کی این ایت دگر برخواند کی عسی
ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن تا اخر ایه بر خواند کی همان قرانست
و روا باشذ کی اصلح لنا از واجنا در بعضی زنان مستجاب باشد و در بعضی نه کی نه معصوم
ماندند تا شبهة زایل باشذ و فرزندانش خوذ بعضی ایمهٔ طاهرین و بعضی سادات بزرگوار اند
کی هیچ دیدهٔ مجبران و خارجیان ندید کی مجبر و خارجی اگر مار سیاه ببیند بر سینه خوذ
دوستر دارذ کی گیسوی سیاه علویان و فاطمیان و ذریهٔ هم هستند کی الوده بزلت
و معصیة اند و دعا در بعضی مستجابست دون بعضی اما حرث انچ گوید بذ ترین خاکی تربت
رسولست کی بو بکر و عمر انجا نهاده اند این خوذ نه مذهب شیعه است و مذهب خواجه

و متقدمانش لایق تر است بدان دلیل کی علی مرتضی روز وفات بو بکر و روز وفات عمر زنده
و با صلابة و شجاعت او منع نکرد کی بو بکر و عمر را الحاد فن کنند و عباس با رفعة قدرش
کانه بنی هاشم حاضر بوده اند البته خصومتی و منعی نکردند دلیل کند کی راضی باشند
بان مجاورت اما ان روز کی حسن مجتبی پسر علی مرتضی فرزند فاطمهٔ زهرا با رفعة قدر
شرف نسب و ظهور فضل و عصمت کی بهتر بوذ باصل و نسب و علم و عصمت هر از بو بکر
پسر از عمر کذشته خواستند تا او را بسر تربهٔ مصطفی اورند تا عهدی تازه کرداند
رحال عایشه بر استری سوار شذ و مروان با ذه تیغ بر کشیذ و همه بنی امیه با سلاح
خصومت حسن علی برده امذند و کینهٔ بدر و احد و صفین و جمل تازه کردند تا رها
نکنند کی جگر گوشهٔ مصطفی را الحاد فن کنند شیعه و مقتدایان شیعه منع نمی
کنند کی بو بکر تیمی را و عمر عدوی را در حضیره مصطفی برند اما عایشه و مروان
دانی دارند کی پسر فاطمه را در حضرة جدش برند تا این عداوة بنگر تا خوذ کرا بیشتر
است و این خصومت کجا سابق تر است تا در کتب می اید کی عبد الله عباس رضی الله عنه
لی بذر خلفا راشدین است بو ملای خلق روی بعایشه کرد و و اسوتاه یوما علی بغل
و یوما علی جمل تریدین ان تطفیوا نور الله و تقاتلین اولیا الله ارجعی الی بیتک
و کلامی که درین معنی مذکورست و مسطورست بس ظاهر شذ بدین حجت کی علی امر
دانکی منع نکرد کی بو بکر و عمر را الجوار مصطفی برند شیعه انرا جگونه منکر باشند
و جون عایشه و مروان و بنی امیه حسن را در حضیرهٔ رسول نگذارند خواجه جگونه
دشمن خاندان نباشذ و اگر ما تتبع این اخبار و قصص مشغول شویم کتب بسیار باید
و ما را بجواب این مجبر و همه مجبران این قدر درین موضع کفایت است تا معلوم باشذ
کی مجبران و ناصبیان علی و الش را دشمن تر دارند کی شیعه صحابه را و الحمد لله رب العالمین
فضیحت شصت و پنجم رافضی دیده بی بی نذ کی علی امام
نص بوذ بقول خدای و رسول اگر گوییم در قران ایات گوید انما ولیکم الله و رسوله
و الذین امنوا الایه دلیل بر نص علی بو طالبست گوییم این جه دلیل خلافت و امامت کند
کی اگر درست باشذ کی در شان علیست بعد ما کی خوذ مسلم نیست و بی مفسران
برانند کی در شان او خاص نیامذه است و اگر مسلم شوذ خدای تعالی می گوید من مولی شما م
و رسول من مولی شما است و ان مومنانی کی در رکوع صدقه دادند و کدام کس این را
منکر باشذ کی خدای و رسول و علی ولی مومنانند و معاون و محب مومنان اند این

این دلیل نکنذ بر نص بر خلافت و از اخبار رسول گویند انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
بعدی دلیلست بر خلافت او ما درست کردیم کی هرون خلیفهٔ موسی نبوذ بعد از مرگ او تا
بران حمل کنی کی خلیفه و وصی یوشع بوذ نه هرون و خوذ جون علی را نص کرد جرا بر سر جمع
اصحاب نص نکرد جنانکه پوشیده نماندی و هیچ کس انکار نکردی در سفری نه بایست و بالا
نه بایست جنانکه کسی دزدیده کاری کنذ مدینه کجا بوذ منبر کجا بوذ جنانکه شرح همه
بر سر جمهور صحابه می کرد این کار کی بزرگ تر و عظیم تر است و با نبوة برابرست پنهان
بگواه و عیاله با یکی گوید نشنیدیم کی گوید حاضر نبودیم کی گوید دین نه امامت می خوا
اگر جنین بودی گفتی کی خدای با رسول را گوید ما کان محمد ابا احد من رج
و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله و ما محمد الا رسول
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض هرون اخلفنی فی قومی بدانستم کی رافضی اثار
و دروغ می گوید و درستست کی رسول گفته است در حالة وفات الله خلیفتی ع
و بر کسی نص نکرد و گفت مراد ابا بکر با جماع امتش حجة باشذ اما جواب
انچ گفته است کی شیعه امام نص گویند بلی جنین است و این مذهبی دیرینه است و کسی
ایمان ذو نکار باشد این مذهب کی ادم بر شیث نص کرد و بعد از وی همه انبیا
کردند نه مذهبی نو و تازه است کی بدین نهاده اند جون مذهب بو الحسن اشعری و حسین
نجار و عمرو و عبید و غیر ایشان مذهب اهل حق امام نص است و معصوم و بعد از
علی مرتضی است بدلالات قاطع کی بیان کرده شذ و بحمد الله شیعه دلالت بر امامت
نه از ایة گویند و نه از خبر کی این هر دو سمعی است و اما دلالت بر امامت از طر
عقل گوییم و ان وجوب ریاست است و جواز خطا بران وجه کی بیان کرده
اما ایات و اخبار از برای تاکید دلالة و تعیین امامة او بر سم و برون از ایمهٔ
و خبر انت منی بسیار این ایات و اخبار است کی دلالت است بر امامة علی و جون کتاب
نه در امامت است انچ در مواضع برفت ازین معنی کفایه است و ما در کتاب البراهین
فی امامة امیر المومنین بیان ایه و وجه خبر و دلالت بر امامة بسمع گفته ام درین کتاب
احتمال نکنذ جون بخواند بداند اما انچ گفته است کی خلیفهٔ موسی هرون نبوذ و
وصی و خلیفه وی یوشع بوذ تسلیم افتاذ مبارک باذ پس درین امه خلیفه همان باید
کی باشذ کی با جماع وصی باشذ و اجماعست کی وصی مصطفی نه بو بکر بوذ و نه عمر و نه عثمان
علی بوذ پس خلیفه هم وصی باید با صورت و مثال درست باشذ کی اورده است و اما

انچ گفته است کی جون علی را نص می کرد بایست کی بر ملا خلق کند تا نص عرضه شده نماند دگر باره
بحساب گو رنوشت این همه باید کی تفسیر جریر طبری مطالعه کند و ببیند کی او را نص کرد
بحضور همه مهاجر و انصار مکی و مدنی حضری و بدوی عربی و عجمی او را با مام کوذ زنان
رسول همه حاضر و خلاف ضرورات کردن نقصان عقل باشذ اما انچ گفته است کی در
سفر این تقریر نص امامتست بجاره بنداری ازان احوال بدایة وحی و رسالة او العز
مان بی جنبرست باید کی این مصاف او را با خدای بکند و گوید در شبی تاریک باذ و باران
بر خاسته موسی غریب در بیابان از درختی گوید انی انا الله جنانکه کسی کاری دزدیده
کند مصر نهاده بود و حاضر این جه معنی دارذ کذلک مکه و کعبه نهاده بنی هاشم
نشسته محمد را بر گیرد بکوه حرا برد تنها جنانکه کسی کاری در دیده کند
پس اگر تقریر رسالة موسی بشب در کوه و بیابان و تقریر نبوة مصطفی بحرا
نقصان نبوة ایشان نمی کنذ مگر تقریر امامت علی بر بلاد در بیابان نقصانی
نکند رسول موسی و محمد باشند کی صادق و صاحب معجزات اند امام علی و الش کی نص
و معصوم اند و عالم و پنهان و اشکارا تعلق ندارد تا خواجه ناصبی این صورة را با ان
قیاس می کند تا دلش تنگ نباشد اما انچ گفته است کی باری تعالی اسامی انبیا
و نام مصطفی ظاهر در قران گفته است بایست کی نام علی مصرح بگوید کی او بعد از مصطفی
امامست تا امة را دران شبهت نباشد دگر باره ناصبی ملعون دست از یفعل الله ما یشا
برداشته است و از ارادة و مشیة بیزار شذه و مالک الملک را معزول کرده و جنانکه
رافضیان گویند می گوید جنین می بایست کردن و جنان می بایست و گورست و نمی داند
کی قیاس امامت درین صورة با نبوة نکنند کی معرفه نبی سمعی است و معرفه امام عقلی
و عجبست کی با خدای تعالی منازعت می کند کی این سرکشتگی است کی مسلمانان را می دهی
مطلق گوی اقیموا الصلوة جرا مصرح نگوی که فریضه جندست و سنة جندست
تعیین وقت نکنی در قران ایتی نفرستی کی جند رکعتست در سفر و حضر جگونه کنند
مبهم بگوی اقیموا الصلوة تا امة مصطفی سرگشته باشند انکه گوی و اتوا الزکوة مطلق
تعیین نکنی کی از بیست دینار نیم دینار از ده من یک من تا فقها را خلاف نباشذ شریعة
نو مرنای بای اجتهاد با ما امکنی با هفتاد و دو قول مختلف بدید اید کذلک در همه
ارکان شرعیات پس اگر درین همه کی سمعیاتست رواست تا بعثت مصطفی عیشه
و بعد از وی فرق از میان عالم و جاهل پدید اید مسئله امامت خوذ عقلیست

184

نام علی ببرد بتصریح تا شرف علم باطل شود و مرتبه عقل زایل شود و ثواب و عقاب
نمی‌ماند در عقل عقلا مذکور کی امامی می‌باید و جایز الخطا نمی‌شاید تا زمان محمد
و بکر زید کی بدین صفت کزام مختصر است تا بدانی که ناصبی بجبر همه ثار خاید و
دروغ کوید و دشمن توحید و عدل و نبوة و امامت و شریعة است دلم زان خوش
کی نام علی در قران مصرح نیست نام دیکران نمی‌بینی که چکونه ... است و هدایة
بیان اورده اند در حق غیر علی بوطالب بدروغ و تزویر و تعصب است جواب اخ در
... الله و خبر منزلة و اما اخ کفته است و دروغ بر رسول نهاده کی در حاله وفاة
... خلیفتی فی اهلی اکر کفته است همه دلالة است بر ...
... خلیفتی فی ازواجی عایشه را بهره نباشد از ان چون ... الله خلیفتی
... ناصبی را در ان نصیبی نباشد کفت الله خلیفتی فی اهلی ... ان فاطمه با
... دانش کی بار خدایا امت را بعلی سپردم و علی را بتو ... چون
... کر شاهد نیاورد اما اخ را انکار نص اورده است کی رسول علیه السلام
... ابا بکر تا اجماع امتش حجة باشد اکرچه خبری است کی شیعة قبول نکرده
... صورة هزار کوهر می ارزد کو وحی باشد کی این لفظ بداند کی دلالت است بر نص
... بر اختیار دکر کفتی مروا و حدا منکم و اختیار تعیین با ایشان افکندی دلالت
... اجماع و اختیار چون تعیین مصطفی بکرد و کفت من و ابا بکر اختیار و اجماع
... نباشد پس من قول بوبکر نص رسول است با امامة خواجه باید کی همه سنیان ابکویند
... از مذهب صد و پنجاه ساله بدارند و طریقة اختیار رها کنند و بوبکر را امام نص
... دلالت این خبر تا مذهبی نو باشد کی بنداری از مذهب کهنشان ملال خاست
... این شبهات این جمله کفایت است والحمد لله رب العالمین اما ...
... بیست و ششم رافضی هرکز نماز وتر نکند و بنزدیک امام بوحنیفه واجبست و بنزدیک
... سنه است و رافضی هرکز نکند اما جواب
این کلمه اینست کی مصباح
کبیر و صغیر و دکر کتب بر باید کرفت و عوام را اکرچه کورست و چشم نابینا مطالعت
... تواند کردن تا بداند کی مذهب شیعة نماز شفع و وتر چکونه موکدست و ادعیه
... دین چکونه است و چه وقت برخیزند بدان و در هر شهری اند هزار معتقد چکونه کنند
... اید او دروغ نکفتی و ریش خویش بخندیدن کی ملال بدید اید از بی ... دروغها
... ره مز و شغان بکذاشتی بوحنیفه کوید واجبست ... واجب نکند شافعی

